



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

تفسیر الحج

نیدعلی کبیر

جلد اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر احسن الحدیث

نویسنده:

علی اکبر قرشی

ناشر چاپی:

نوید اسلام

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۱	تفسیر احسن‌الحديث جلد ۱
۲۱	مشخصات کتاب
۲۱	[مقدمه]
۲۱	اشاره
۲۱	سیری در قرآن مجید
۲۲	سوره‌ها و آیات قرآن:
۲۳	مطالب قرآن:
۲۴	سوره‌ها و آیه‌های مکی و مدنی
۲۵	تقسیم سوره‌ها به سالهای قبل از هجرت و بعد از آن
۲۶	اولین و آخرین سوره
۲۶	ترکیب و ترتیب سوره‌های قرآن
۲۹	نزول دفعی و تدریجی قرآن
۳۰	عاصم و قرائت او
۳۱	اهتمام رسول خدا (ص) به خواندن و آموختن قرآن:
۳۲	حکایت قرآن
۳۳	قرآن و انقلاب اسلامی ایران:
۳۳	سبکی که در نوشتن تفسیر اتخاذ کرده‌ام:
۳۳	سوره فاتحة الكتاب در مکه نازل شده و هفت آیه است
۳۳	نظری به سوره مبارکه
۳۴	[سوره الفاتحة (۱): آیات ۱ تا ۷]
۳۴	اشاره
۳۵	کلمه‌ها

- ۳۵ شرح‌ها
- ۳۹ نکته‌ها
- ۳۹ بسم الله ... آیه مستقلی است
- ۴۰ روایاتی در خصوص سوره فاتحه کتاب
- ۴۰ موقعیت این سوره در زندگی انسان
- ۴۱ سوره بقره در مدینه نازل شده و دویست و هشتاد شش آیه است
- ۴۱ نظری به سوره مبارکه
- ۴۲ [سوره البقره (۲): آیات ۱ تا ۸]
- ۴۲ اشاره
- ۴۳ کلمه‌ها
- ۴۴ شرح‌ها
- ۴۶ نکته‌ها
- ۴۶ موقعیت قلب:
- ۴۶ [سوره البقره (۲): آیات ۹ تا ۲۰]
- ۴۶ اشاره
- ۴۷ کلمه‌ها
- ۴۸ شرح‌ها
- ۵۱ نکته‌ها
- ۵۱ پیدایش منافق
- ۵۱ منافقان در هر عصر
- ۵۲ [سوره البقره (۲): آیات ۲۱ تا ۲۵]
- ۵۲ اشاره
- ۵۲ کلمه‌ها
- ۵۳ شرح‌ها

- ۵۵ نکته‌ها
- ۵۵ اعجاز قرآن:
- ۵۷ [سوره البقره (۲): آیات ۲۶ تا ۲۹]
- ۵۷ اشاره
- ۵۷ کلمه‌ها
- ۵۸ شرحها
- ۵۸ اشاره
- ۵۹ جبر یا اختیار
- ۶۰ نکته‌ها
- ۶۰ حق همگانی:
- ۶۲ [سوره البقره (۲): آیات ۳۰ تا ۳۹]
- ۶۲ اشاره
- ۶۳ کلمه‌ها
- ۶۴ شرحها
- ۶۹ نکته‌ها
- ۶۹ انسان موجود دو بعدی
- ۷۰ [سوره البقره (۲): آیات ۴۰ تا ۴۶]
- ۷۰ اشاره
- ۷۱ کلمه‌ها
- ۷۲ شرحها
- ۷۵ نکته‌ها
- ۷۵ یهود و اسلام:
- ۷۶ رمز توفیق:
- ۷۶ [سوره البقره (۲): آیات ۴۷ تا ۵۷]

- ۷۶ اشاره
- ۷۷ کلمه‌ها
- ۷۹ شرحها
- ۸۴ نکته‌ها
- ۸۴ شفاعت:
- ۸۵ شفاعت کنندگان
- ۸۵ شفاعت نقض غرض نیست
- ۸۶ [سوره البقره (۲): آیات ۵۸ تا ۶۶]
- ۸۶ اشاره
- ۸۷ کلمه‌ها
- ۸۸ شرحها
- ۹۴ نکته‌ها
- ۹۴ پیامبران بنی اسرائیل:
- ۹۵ اثر متقابل اعمال:
- ۹۵ [سوره البقره (۲): آیات ۶۷ تا ۷۴]
- ۹۵ اشاره
- ۹۶ کلمه‌ها
- ۹۷ شرحها
- ۹۹ نکته‌ها
- ۹۹ یک واقعه یا دو واقعه؟
- ۱۰۰ این سوره چرا بقره نامیده شد؟
- ۱۰۱ [سوره البقره (۲): آیات ۷۵ تا ۸۲]
- ۱۰۱ اشاره
- ۱۰۱ کلمه‌ها

۱۰۲	شرحها
۱۰۵	نکته‌ها
۱۰۵	موقعیت آیات در زندگی:
۱۰۵	[سوره البقره (۲): آیات ۸۳ تا ۸۶]
۱۰۵	اشاره
۱۰۶	کلمه‌ها
۱۰۶	شرحها
۱۰۸	نکته‌ها
۱۰۸	این آیات و مسلمانان:
۱۰۹	[سوره البقره (۲): آیات ۸۷ تا ۹۶]
۱۰۹	اشاره
۱۱۰	کلمه‌ها
۱۱۱	شرحها
۱۱۳	[سوره البقره (۲): آیات ۹۷ تا ۱۰۱]
۱۱۳	اشاره
۱۱۳	کلمه‌ها
۱۱۴	شرحها
۱۱۵	نکته‌ها
۱۱۵	جبرئیل:
۱۱۵	[سوره البقره (۲): آیات ۱۰۲ تا ۱۰۳]
۱۱۵	اشاره
۱۱۶	کلمه‌ها
۱۱۶	شرحها
۱۱۷	نکته‌ها

- ۱۱۷ سحر چیست؟
- ۱۱۸ [سوره البقره (۲): آیات ۱۰۴ تا ۱۱۰] -
- ۱۱۸ اشاره
- ۱۱۹ کلمه‌ها
- ۱۲۰ شرحها
- ۱۲۲ نکته‌ها
- ۱۲۲ نسخ و تکامل:
- ۱۲۳ [سوره البقره (۲): آیات ۱۱۱ تا ۱۱۳] -
- ۱۲۳ اشاره
- ۱۲۳ کلمه‌ها
- ۱۲۳ شرحها
- ۱۲۴ [سوره البقره (۲): آیات ۱۱۴ تا ۱۱۹] -
- ۱۲۴ اشاره
- ۱۲۵ کلمه‌ها
- ۱۲۶ شرحها
- ۱۲۸ نکته‌ها
- ۱۲۸ [سوره البقره (۲): آیات ۱۲۰ تا ۱۲۳] -
- ۱۲۸ اشاره
- ۱۲۹ کلمه‌ها
- ۱۲۹ شرحها
- ۱۳۰ [سوره البقره (۲): آیات ۱۲۴ تا ۱۲۹] -
- ۱۳۰ اشاره
- ۱۳۱ کلمه‌ها
- ۱۳۲ شرحها

- ۱۳۶ نکته‌ها
- ۱۳۶ کعبه مورد احترام همه:
- ۱۳۷ [سوره البقره (۲): آیات ۱۳۰ تا ۱۳۴]
- ۱۳۷ اشاره
- ۱۳۷ کلمه‌ها
- ۱۳۸ شرحها
- ۱۳۹ نکته‌ها
- ۱۳۹ بهترین زندگی:
- ۱۴۰ [سوره البقره (۲): آیات ۱۳۵ تا ۱۴۱]
- ۱۴۰ اشاره
- ۱۴۰ کلمه‌ها
- ۱۴۱ شرحها
- ۱۴۳ نکته‌ها
- ۱۴۳ ما و پیامبران:
- ۱۴۴ تعمید:
- ۱۴۴ [سوره البقره (۲): آیات ۱۴۲ تا ۱۴۷]
- ۱۴۴ اشاره
- ۱۴۵ کلمه‌ها
- ۱۴۵ شرحها
- ۱۴۹ نکته‌ها
- ۱۴۹ زنان و نماز جماعت:
- ۱۴۹ قبله کعبه است نه مسجد الحرام
- ۱۵۰ [سوره البقره (۲): آیات ۱۴۸ تا ۱۵۲]
- ۱۵۰ اشاره

- ۱۵۰ کلمه‌ها
- ۱۵۱ شرحها
- ۱۵۳ [سوره البقره (۲): آیات ۱۵۳ تا ۱۵۷]
- ۱۵۳ اشاره
- ۱۵۳ کلمه‌ها
- ۱۵۳ شرحها
- ۱۵۵ نکته‌ها
- ۱۵۵ منطق مسلمان:
- ۱۵۵ عالم برزخ
- ۱۵۶ مطلب دیگری در این زمینه
- ۱۵۷ [سوره البقره (۲): آیات ۱۵۸ تا ۱۶۲]
- ۱۵۷ اشاره
- ۱۵۷ کلمه‌ها
- ۱۵۸ شرحها
- ۱۶۰ [سوره البقره (۲): آیات ۱۶۳ تا ۱۶۷]
- ۱۶۰ اشاره
- ۱۶۰ کلمه‌ها
- ۱۶۱ شرحها
- ۱۶۴ نکته‌ها
- ۱۶۴ پیشوایان باطل:
- ۱۶۴ بیزاری پیشوایان:
- ۱۶۵ [سوره البقره (۲): آیات ۱۶۸ تا ۱۷۱]
- ۱۶۵ اشاره
- ۱۶۵ کلمه‌ها

۱۶۶	شرحها
۱۶۷	نکته‌ها
۱۶۷	اصل اباحه:
۱۶۷	دروغ بستن بر خدا:
۱۶۸	قرآن و تقلید:
۱۶۹	[سوره البقره (۲): آیات ۱۷۲ تا ۱۷۶]
۱۶۹	اشاره
۱۶۹	کلمه‌ها
۱۷۰	شرحها
۱۷۲	[سوره البقره (۲): آیه ۱۷۷]
۱۷۲	اشاره
۱۷۲	کلمه‌ها
۱۷۳	شرحها
۱۷۴	[سوره البقره (۲): آیات ۱۷۸ تا ۱۸۲]
۱۷۴	اشاره
۱۷۴	کلمه‌ها
۱۷۵	شرحها
۱۷۷	نکته‌ها
۱۷۷	قصاص:
۱۷۸	[سوره البقره (۲): آیات ۱۸۳ تا ۱۸۷]
۱۷۸	اشاره
۱۷۹	کلمه‌ها
۱۷۹	شرحها
۱۸۳	نکته‌ها

۱۸۳	روزه:
۱۸۴	نزول قرآن
۱۸۴	مسئله
۱۸۴	[سوره البقره (۲): آیات ۱۸۸ تا ۱۸۹]
۱۸۵	اشاره
۱۸۵	کلمه‌ها
۱۸۵	شرحها
۱۸۷	[سوره البقره (۲): آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵]
۱۸۷	اشاره
۱۸۸	کلمه‌ها
۱۸۸	شرحها
۱۹۰	نکته‌ها
۱۹۱	جهاد در اسلام:
۱۹۱	[سوره البقره (۲): آیات ۱۹۶ تا ۱۹۹]
۱۹۱	اشاره
۱۹۲	کلمه‌ها
۱۹۳	شرحها
۱۹۳	عمره و حج:
۱۹۳	حج تمتع
۱۹۶	[سوره البقره (۲): آیات ۲۰۰ تا ۲۰۳]
۱۹۶	اشاره
۱۹۶	کلمه‌ها
۱۹۶	شرحها
۱۹۸	[سوره البقره (۲): آیات ۲۰۴ تا ۲۰۷]

- ۱۹۸ اشاره
- ۱۹۸ کلمه‌ها
- ۱۹۹ شرحها
- ۱۹۹ اشاره
- ۲۰۰ علی علیه السلام در بستر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله
- ۲۰۰ [سوره البقره (۲): آیات ۲۰۸ تا ۲۱۲]
- ۲۰۰ اشاره
- ۲۰۱ کلمه‌ها
- ۲۰۱ شرحها
- ۲۰۳ نکته‌ها
- ۲۰۳ وحدت اسلامی:
- ۲۰۳ [سوره البقره (۲): آیه ۲۱۳]
- ۲۰۳ اشاره
- ۲۰۴ شرحها
- ۲۰۵ [سوره البقره (۲): آیات ۲۱۴ تا ۲۱۵]
- ۲۰۵ اشاره
- ۲۰۵ کلمه‌ها
- ۲۰۵ شرحها
- ۲۰۶ نکته‌ها
- ۲۰۶ استقامت:
- ۲۰۷ انفاق یا پر کردن شکاف جامعه
- ۲۰۷ [سوره البقره (۲): آیات ۲۱۶ تا ۲۱۸]
- ۲۰۷ اشاره
- ۲۰۸ کلمه‌ها

- ۲۰۸ شرحها
- ۲۱۰ نکته‌ها
- ۲۱۰ ماههای صلح:
- ۲۱۰ حیط اعمال
- ۲۱۱ [سوره البقره (۲): آیات ۲۱۹ تا ۲۲۳] -
- ۲۱۱ اشاره
- ۲۱۱ کلمه‌ها
- ۲۱۲ شرحها
- ۲۱۶ نکته‌ها
- ۲۱۶ هر مست‌کننده خمر است
- ۲۱۶ شراب به تدریج حرام شد
- ۲۱۷ [سوره البقره (۲): آیات ۲۲۴ تا ۲۲۷] -
- ۲۱۷ اشاره
- ۲۱۷ کلمه‌ها
- ۲۱۸ شرحها
- ۲۲۰ نکته‌ها
- ۲۲۰ سوگند در اسلام موضوعیت دارد
- ۲۲۰ [سوره البقره (۲): آیات ۲۲۸ تا ۲۳۰] -
- ۲۲۰ اشاره
- ۲۲۱ کلمه‌ها
- ۲۲۱ شرحها
- ۲۲۴ نکته‌ها
- ۲۲۴ طلاق:
- ۲۲۴ عده:

۲۲۴ مهر:

۲۲۴ محلل:

۲۲۵ [سوره البقره (۲): آیات ۲۳۱ تا ۲۳۳]

۲۲۵ اشاره

۲۲۶ کلمه‌ها

۲۲۶ شرحها

۲۲۹ [سوره البقره (۲): آیات ۲۳۴ تا ۲۳۷]

۲۲۹ اشاره

۲۳۰ کلمه‌ها

۲۳۰ شرحها

۲۳۲ [سوره البقره (۲): آیات ۲۳۸ تا ۲۴۲]

۲۳۳ اشاره

۲۳۳ کلمه‌ها

۲۳۳ شرحها

۲۳۵ [سوره البقره (۲): آیات ۲۴۳ تا ۲۴۵]

۲۳۵ اشاره

۲۳۶ کلمه‌ها

۲۳۶ شرحها

۲۳۷ نکته‌ها

۲۳۷ اشاره

۲۳۷ جهاد در راه خدا

۲۳۸ [سوره البقره (۲): آیات ۲۴۶ تا ۲۵۲]

۲۳۸ اشاره

۲۳۹ کلمه‌ها

۲۳۹	شرحها
۲۴۲	نکته‌ها
۲۴۲	اشاره
۲۴۳	رهبری
۲۴۳	[سوره البقره (۲): آیات ۲۵۳ تا ۲۵۴]
۲۴۳	اشاره
۲۴۳	کلمه‌ها
۲۴۴	شرحها
۲۴۵	نکته‌ها
۲۴۵	اشاره
۲۴۶	انفاق
۲۴۶	[سوره البقره (۲): آیات ۲۵۵ تا ۲۵۷]
۲۴۶	اشاره
۲۴۷	کلمه‌ها
۲۴۷	شرحها
۲۵۰	نکته‌ها
۲۵۰	[سوره البقره (۲): آیه ۲۵۸]
۲۵۱	اشاره
۲۵۱	کلمه‌ها
۲۵۱	شرحها
۲۵۲	نکته‌ها
۲۵۲	[سوره البقره (۲): آیات ۲۵۹ تا ۲۶۰]
۲۵۲	اشاره
۲۵۳	کلمه‌ها

- ۲۵۳ شرحها
- ۲۵۵ نکته‌ها
- ۲۵۶ [سوره البقره (۲): آیات ۲۶۱ تا ۲۶۶]
- ۲۵۶ اشاره
- ۲۵۷ کلمه‌ها
- ۲۵۷ شرحها
- ۲۶۰ نکته‌ها
- ۲۶۱ [سوره البقره (۲): آیات ۲۶۷ تا ۲۷۴]
- ۲۶۱ اشاره
- ۲۶۲ کلمه‌ها
- ۲۶۳ شرحها
- ۲۶۷ نکته‌ها
- ۲۶۸ [سوره البقره (۲): آیات ۲۷۵ تا ۲۸۱]
- ۲۶۸ اشاره
- ۲۶۹ کلمه‌ها
- ۲۶۹ شرحها
- ۲۷۳ نکته‌ها
- ۲۷۳ اشاره
- ۲۷۳ صندوق قرض الحسن
- ۲۷۴ [سوره البقره (۲): آیات ۲۸۲ تا ۲۸۳]
- ۲۷۴ اشاره
- ۲۷۵ کلمه‌ها
- ۲۷۵ شرحها
- ۲۷۸ [سوره البقره (۲): آیه ۲۸۴]

۲۷۸ اشاره

۲۷۸ کلمه‌ها

۲۷۸ شرحها

۲۷۸ نکته‌ها

۲۷۹ [سوره البقره (۲): آیات ۲۸۵ تا ۲۸۶]

۲۷۹ اشاره

۲۸۰ کلمه‌ها

۲۸۰ شرحها

۲۸۲ نکته‌ها

۲۸۲ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

تفسیر احسن‌الحدیث جلد ۱

مشخصات کتاب

- سرشناسه: قرشی بنابی، علی اکبر، ۱۳۰۷ -
 عنوان و نام پدید آور: تفسیر احسن‌الحدیث / سیدعلی اکبر قرشی.
 مشخصات نشر: قم: دفتر نشر نوید اسلام، ۱۳۹۱ -
 مشخصات ظاهری: ج.
 شابک: ۱۸۰۰۰۰ ریال: ج. ۹۱-۹۷-۱۷۶-۹۶۴-۹۷۸؛ ۱۸۰۰۰۰ ریال: ج. ۳: ۶-۱۰۰-۱۷۶-۹۶۴-۹۷۸
 یادداشت: ج. ۳ (چاپ اول: ۳۹۲).
 یادداشت: کتابنامه.
 یادداشت: نمایه.
 مندرجات: ج. ۱. اول سوره فاتحه تا آخر سوره بقره. ج. ۳. سوره‌های مائده و انعام تا آخر آیه ۱۴۷ سوره اعراف. -
 موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴
 رده بندی کنگره: BP۹۸/ق۴ت۷ ۱۳۹۱
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹
 شماره کتابشناسی ملی: ۳۳۲۸۱۱۸

[مقدمه]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، وَ اللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ.

حدود پنج سال و چهل و یک روز مشغول نوشتن کتاب قاموس قرآن بودم که بحمد الله در هفت مجلد فراهم آمد و به طبع رسید «۱» پس از آن، مدتی گذشت که در این اندیشه بودم که دوباره دست به قلم به برم چه کار کنم و چه بنویسم؟ بالاخره به یاری خدا، این اندیشه در دلم پیدا شد و صورت تصمیم یافت که برای قرآن مجید تفسیری بنویسم. روز هشتم ذو القعدة هزار و سیصد و نود و شش هجری قمری بیاری خدا این کار را شروع کردم.

سیری در قرآن مجید

پیش از شروع تفسیر، لازم است سیری در قرآن مجید بکنیم و کلیاتی را از این دریای حقائق بدست آوریم تا بجای مقدمه‌ای برای تفسیر، و شناخت فشرده‌ای از کلام خدا باشد، اینک می‌گوئیم:

کلمه قرآن در لغت عرب، مصدر است به معنی قرائت و خواندن، گویند:

«قَرَأَ قَرَاءً وَ قَرَأْنَا». این معنی در خود قرآن بکار رفته است. در سوره قیامت آیات ۱۷ و ۱۸ چنین است ... إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ

(۱) - نوشتن قاموس قرآن در ۱۲ / ۴ / ۱۳۴۹ شروع و در ۳۱ / ۲ / ۱۳۵۴ پایان رسید و تا کنون ۷ بار تجدید طبع شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴

یعنی: «در خواندن قرآن عجله مکن که جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست. و چون آن را خواندیم، از خواندن ما پیروی کن». سپس این لفظ علم و نام به کتاب آسمانی حاضر که بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نازل شده قرار گرفته که باید آن را پیوسته خواند، و در معانی تدبیر نمود، که قرآن یعنی «کتاب خواندن» این نامگذاری از جانب خدا شاید به همین علت باشد. بعضی‌ها معنای لغوی آن را جمع کردن دانسته‌اند که «قرء قرآنا» به معنی جمع کردن نیز آمده است، در این صورت باید مصدر به معنای فاعل باشد یعنی:

جامع حقائق و سخنان الهی. ولی معنای اولی مقبولتر است و قرآن آن را تأیید می‌کند.

سوره‌ها و آیات قرآن:

قرآن مجید، از صد و چهارده سوره فراهم آمده که همه با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» شروع می‌شود، بجز سوره توبه که سوره نهم از قرآن است «۱» به عقیده شیعه، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یک آیه مستقل و جزء هر سوره می‌باشد و در سوره نمل جزء نامه‌ای است که سلیمان بن داود به ملکه سبأ نوشته است طبرسی - رحمه الله علیه در «مجمع البیان» در تفسیر سوره حمد فرموده: به اتفاق امامیه، آن یک آیه مستقل از سوره حمد و هر سوره دیگر است هر که آن را در نماز نخواند، نمازش باطل است خواه واجب باشد یا مستحب.

نگارنده این مطلب را در قاموس قرآن لغت «سمو» مشروحا نوشته است در «البیان» از بحار نقل نموده که امیر المؤمنین از رسول خدا، و او از خدا نقل کرده: هر کاری که در آن «بسم الله» ذکر نشود، بی‌دنباله است: کل امر

(۱) - از ائمه اهل بیت - علیهم السّلام - نقل شده که سوره براءه، تتمه سوره انفال است. و نیز آنها - علیهم السّلام - و الضحی و الم نشرح را یک سوره، و لایلاف و فیل را یک سوره دانسته‌اند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵

ذی بال لم یدکر فیه بسم الله فهو ابتر «۱».

در عدد آیات قرآن اختلاف است سیوطی در «الاتقان» در این زمینه شش قول نقل نموده است:

مجموع آیات قرآن شش هزار آیه است به قولی شش هزار و دویست و چهار آیه به قول دیگری شش هزار و دویست و چهارده آیه و در قول چهارم شش هزار و دویست و بیست و پنج آیه، و در قول ششم عدد آیات آن شش هزار و دویست و سی و شش آیه است «۲». در مجمع البیان، در تفسیر سوره «هل اتی» از علی بن ابی طالب علیه السّلام از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده: سوره‌های قرآن صد و چهارده سوره، و آیات آن شش هزار و دویست و سی و شش آیه است. این روایت اهتمام آن حضرت را نسبت به قرآن مجید روشن می‌کند. ناگفته نماند اختلاف در تعداد آیات از شمارش قاریان نشأت گرفته و نسبت به آیات کم و کسری بوجود نمی‌آورد مثلاً طبرسی درباره سوره بقره می‌گوید: قاریان کوفی گفته‌اند آن دویست هشتاد و شش آیه است، قاریان بصره دویست و هشتاد و هفت شمرده‌اند، علماء حجاز دویست و هشتاد پنج گفته‌اند، قاریان شام عدد آیات آن را دویست و هشتاد چهار دانسته‌اند، ولی سوره بقره همان است و کم و زیادی ندارد.

مطالب قرآن:

از آیات نامبرده، حدود هزار و صد آیه در زمینه خدا شناسی و استدلال بوجود حق تعالی از راههای طبیعت و عقل است. همچنین در بیان صفات عالیه خدا از قبیل: علم، قدرت، حکمت، حیات، رحمت، اراده، تدبیر جهان و امثال آن می‌باشد. حدود

(۱) - البیان ج ۱ ص ۴۶۱ و در همانجا از مسند احمد ج ۲ / ۳۵۹ از رسول خدا (ص) نقل شده:

کل کلام او امر ذی بال لم یفتح بذکر الله عز و جل فهو ابتر او قال اقطع

(۲) قرآن در اسلام ص ۱۲۸ تألیف علامه طباطبائی.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۶

هزار و سیصد آیه در رابطه با معاد و زندگی بعد از مرگ و حساب بزرگ و دقیق الهی، و محفوظ ماندن اعمال و زندگی در بهشت و جهنم است. حدود هزار و پانصد آیه در شرح احوال پیامبران، و مبارزه طرفداران حق با طرفداران باطل، و جبهه گیری اهل توحید و طاغوتها در برابر یکدیگر، و پیکار قولی و عملی این دو جناح است که به پیروزی حق و اهل حق ختم می‌شود «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ».

حدود پانصد آیه در زمینه احکام از قبیل: نماز، روزه، جهاد، حج، ارتباط با بیگانگان، حلال و حرام و امثال آن است بقیه آیات در زمینه موعظه‌ها.

تشویق به اعمال و صفات نیک، بیداری انسان‌ها، حالات روحی بشر و مانند آن است. می‌توان همه مطالب قرآن را در چهار کلمه خلاصه کرد: الله، معاد، دنیا و آخرت.

و اگر بخواهیم این مطالب را تا حدی گسترده و مشروح بیان کنیم چنین است:

۱- خدا یعنی ذات خدا و صفات و یگانگی خدا و آنچه باید خدا از آن منزّه باشد و آنچه باید خدا به آنها متصف باشد (صفات ثبوتیه و سلویه).

۲- معاد یعنی رستاخیز و حشر اموات و زندگی در بهشت و جهنم و ابدیت و برزخ.

۳- ملائکه یعنی واسطه‌های فیض و نیروهای با شعور و آگاه بخود، و مجری دستورهای الهه همچنین جن و شیاطین.

۴- سرگذشت پیامبران یا انسان‌هایی که وحی الهی را دریافت کرده، و به انسان‌های دیگر ابلاغ کرده‌اند، و میدان حق و باطلی که بوسیله آنها بوجود آمده است.

۵- ترغیب و تشویق برای ایمان به خدا و معاد و ملائکه و پیامبران و کتب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۷

۶- خلقت آسمانها، زمین، کوه‌ها، دریاها، گیاهان، حیوانات، ابر، باد، باران، شهابها و غیره.

۷- دعوت به پرستش خدای یگانه و اخلاص در عبادت و کسی و چیزی را برای خدا شریک قرار ندادن.

۸- احتجاجات و استدلالات در مورد خدا، قیامت، پیامبران و نقل خبرهای غیبی ضمن احتجاجات.

۹- تقوا، پارسایی و تزکیه نفس، توجه به نفس اماره، و خطر وساوس نفسانی و شیطانی و نظیر آن.

۱۰- اخلاق فردی از قبیل، شجاعت، استقامت، صبر، عدالت، احسان، محبت، ذکر خدا، محبت خدا، شکر نعمت، ترس از خدا، توکل به خدا، رضا به رضای خدا، تسلیم در برابر امر خدا، تعقل و تفکر، صدق و امانت و امثال آن.

۱۱- اخلاق اجتماعی از قبیل: اتحاد، توصیه بر حق و صبر، تعاون در نیکی‌ها، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد به مال و جان در راه خدا و تشویق بر اطعام مسکینان و غیره.

۱۲- احکام از قبیل: نماز، روزه، زکات، خمس، حج، جهاد، نذر، سوگند، بیع، رهن، اجاره، نکاح، هبه. حقوق زوجین، حقوق

والدین، طلاق، ظهار، وصیت، ارث، قصاص، حدود، قضاوت، ثروت، مالکیت، حکومت، شورا، حق فقراء و غیره.

۱۳- حوادث و وقایع بیست و سه ساله بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله.

۱۴- توصیف کلی در همه اعصار از سه گروه: مؤمنین، کافرین و منافقین.

۱۵- توصیف قرآن در حدود پنجاه وصف، تسبیح موجودات جهان و نوع تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۸

آگاهی در درون موجودات نسبت به خالق و آفریننده خودشان.

۱۶- جهان و قوانین پایدار جهان، ناپایداری زندگانی دنیا و عدم صلاحیت آن برای اینکه ایده‌آل و کمال مطلوب باشد.

۱۷- معجزات و خوارق عادات انبیاء و تأیید کتب آسمانی خصوصاً «تورات» و «انجیل» و تصحیح اغلاط آن دو و امثال این مطالب.

سوره‌ها و آیه‌های مکی و مدنی

دوران رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله مجموعاً بیست و سه سال بوده است. از این مدت، سیزده سال در مکه و ده سال در

مدینه اقامت فرموده‌اند آنچه از قرآن مجید در عرض سیزده سال در مکه نازل شده، سوره‌ها و آیه‌های مکی نامیده می‌شود.

و آنچه در عرض ده سال در مدینه نازل گشته، مدنی نام دارند سوره‌های مکی نوعاً در زمینه توحید، معاد، نبوت، نظامات جهان،

مبارزه طرفداران حق با طرفداران باطل، و شکست جباران و طاغوت‌هاست، و اغلب جنبه زیربنایی دارند اما سوره‌های مدنی، بیشتر

درباره احکام و حکومت و روابط عمومی و نظام زندگی است.

بنا بر مشهور، از صد و چهارده سوره قرآن هشتاد و شش سوره در مکه، و بیست و هشت سوره در مدینه نازل شده است. در ترتیب

نزول سوره‌ها در روایات اختلاف هست و اثبات ترتیب صحیح آنها شاید مشکل باشد، بنا به نقلی که در پایان خواهیم گفت ترتیب

نزول سوره‌ها چنین است:

۱- علق، اولین سوره ۲- قلم، بعد از علق ۳- مزمل، بعد از قلم ۴- مدثر، بعد از مزمل ۵- فاتحه، بعد از مدثر ۶- مسد، بعد از فاتحه

۷- تکویر، بعد از مسد ۸- اعلی، بعد از تکویر ۹- لیل، بعد از اعلی ۱۰- فجر، بعد از لیل تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۹

۱۱- و الضحی، بعد از فجر ۱۲- انشراح، بعد از و الضحی ۱۳- و العصر، بعد از انشراح ۱۴- عادیات، بعد از و العصر ۱۵- کوثر، بعد

از عادیات ۱۶- تکاثر، بعد از کوثر ۱۷- ماعون، بعد از تکاثر ۱۸- کافرون، بعد از ماعون ۱۹- فیل، بعد از کافرون ۲۰- فلق، بعد از

فیل ۲۱- ناس، بعد از فلق ۲۲- توحید، بعد از ناس ۲۳- نجم، بعد از توحید ۲۴- عبس، بعد از نجم ۲۵- قدر، بعد از عبس ۲۶- و

الشمس، بعد از قدر ۲۷- بروج، بعد از و الشمس ۲۸- و التین، بعد از بروج ۲۹- قریش، بعد از و التین ۳۰- قارعه، بعد از قریش ۳۱-

قیامه، بعد از قارعه ۳۲- همزه، بعد از قیامه ۳۳- مرسلات، بعد از همزه ۳۴- ق، بعد از مرسلات ۳۵- بلد، بعد از ق ... ۳۶- طارق،

بعد از بلد ۳۷- قمر، بعد از طارق ۳۸- ص، بعد از قمر ۳۹- اعراف، بعد از ص ۴۰- جن، بعد از اعراف ۴۱- یس، بعد از جن ۴۲-

فرقان، بعد از یس ۴۳- فاطر، بعد از فرقان ۴۴- مریم، بعد از فاطر ۴۵- طه، بعد از مریم ۴۶- واقعه، بعد از طه ۴۷- شعراء، بعد از

واقعه ۴۸- نمل، بعد از شعراء ۴۹- قصص، بعد از نمل ۵۰- اسراء بعد از قصص ۵۱- یونس، بعد از اسراء ۵۲- هود، بعد از یونس

۵۳- یوسف، بعد از هود ۵۴- حجر، بعد از یوسف ۵۵- انعام، بعد از حجر ۵۶- صافات، بعد از انعام تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱،

ص: ۱۰

۵۷- لقمان، بعد از صافات ۵۸- سبأ بعد از لقمان ۵۹- زمر، بعد از سبأ ۶۰- غافر، بعد از زمر ۶۱- فصلت، بعد از غافر ۶۲- شوری،

بعد از فصلت ۶۳- زخرف، بعد از شوری ۶۴- دخان، بعد از زخرف ۶۵- جاثیه، بعد از دخان ۶۶- احقاف، بعد از جاثیه ۶۷-

ذاریات، بعد از احقاف ۶۸- غاشیه، بعد از ذاریات ۶۹- کهف، بعد از غاشیه ۷۰- نحل، بعد از کهف ۷۱- نوح، بعد از نحل ۷۲-

ابراهیم، بعد از نوح ۷۳- انبیاء بعد از ابراهیم ۷۴- مؤمنون بعد از انبیاء ۷۵- سجده، بعد از مؤمنون ۷۶- طور، بعد از سجده ۷۷-

ملک، بعد از طور ۷۸- حاقه، بعد از ملک ۷۹- معارج، بعد از حاقه ۸۰- نبأ، بعد از معارج ۸۱- نازعات، بعد از نبأ ۸۲- انفطار، بعد از نازعات ۸۳- انشقاق، بعد از انفطار ۸۴- روم بعد از انشقاق ۸۵- عنکبوت، بعد از روم ۸۶- مطفین، بعد از عنکبوت نگارنده این ترتیب را از قرآن مصطفی نظیف چاپ مصر اخذ کردم که در اول سوره‌ها قید شده است و این عینا همان است که مرحوم ابو عبد الله زنجانی در تاریخ قرآن از مقدمه تفسیر شهرستانی موسوم به «مفاتیح الاسرار» از مصحف امام صادق علیه السلام نقل کرده است. و نیز همان است که مرحوم طبرسی در تفسیر سوره «هل اتی» آورده است. با این فرق که در آن دو، سوره «فاتحه» اصلا ذکر نشده است، ولی در این ترتیب در ردیف پنجم آمده است. در تفسیر «المیزان» ج ۱۳/ ۲۴۹ از «اتقان» سیوطی، و در «تاریخ یعقوبی» ج ۲/ ۱۹ با کمی تفاوت نقل شده است. سوره‌هایی که در مدینه نازل شده‌اند بنا به نقل قرآن مصطفی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص:

۱۱

نظیف بدین ترتیب است:

۸۷- بقره، اولین سوره ۸۸- انفال، بعد از بقره ۸۹- آل عمران، بعد از انفال ۹۰- احزاب، بعد از آل عمران ۹۱- ممتحنه، بعد از احزاب ۹۲- نساء، بعد از ممتحنه ۹۳- زلزله، بعد از نساء ۹۴- حدید، بعد از زلزله ۹۵- محمد، بعد از حدید ۹۶- رعد، بعد از محمد ۹۷- رحمن، بعد از رعد ۹۸- انسان، بعد از رحمن ۹۹- طلاق، بعد از انسان ۱۰۰- بینه، بعد از طلاق ۱۰۱- حشر، بعد از بینه ۱۰۲- نور، بعد از حشر ۱۰۳- حج، بعد از نور ۱۰۴- منافقون بعد از حج ۱۰۵- مجادله، بعد از منافقون ۱۰۶- حجرات، بعد از مجادله ۱۰۷- تحریم، بعد از حجرات ۱۰۸- تغابن، بعد از تحریم ۱۰۹- صف، بعد از تغابن ۱۱۰- جمعه، بعد از صف ۱۱۱- فتح، بعد از جمعه ۱۱۲- مائده، بعد از فتح ۱۱۳- توبه، بعد از مائده ۱۱۴- نصر، بعد از توبه ۱۱۵- این ترتیب از «مصحف» امام صادق علیه السلام و در «مجمع البیان» و مانند آن با کمی تفاوت نقل شده است، گرچه این ترتیبها یقینی نیست، ولی تقریباً نزدیک به یقین و مورد استفاده است.

در «المیزان» ج ۱۳/ ۲۵۰ فرموده در مکی و مدنی بودن دوازده سوره اختلاف کرده‌اند و آنها عبارتند از: رعد، رحمن، جن، صف، تغابن، مطفین، قدر، بینه، زلزال، توحید، فلق و ناس.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۲

تقسیم سوره‌ها به سالهای قبل از هجرت و بعد از آن

در بعضی از کتاب‌ها، تعیین کرده‌اند که کدامیک از سوره‌های در کدامیک از سال‌های قبل از هجرت و یا بعد از هجرت نازل شده‌اند.

این تعیین، گرچه یقینی نیست، ولی می‌شود از آن در فهم قرآن مجید استفاده کرده تعیین مذکور به قرار ذیل است:

سال اول بعثت، ۲۶ سوره سال دوم بعثت، ۱۳ سوره سال سوم بعثت، ۸ سوره. سال چهارم بعثت، ۷ سوره.

سال پنجم بعثت، ۴ سوره. سال ششم بعثت، ۴ سوره.

سال هفتم بعثت، ۵ سوره. سال هشتم بعثت، ۴ سوره.

سال نهم بعثت، ۳ سوره سال دهم بعثت، ۳ سوره.

سال یازدهم بعثت، ۴ سوره. سال دوازدهم بعثت، ۵ سوره.

سال سیزدهم بعثت، ۴ سوره. «۱»

سال اول هجرت، ۴ سوره. سال دوم هجرت، ۳ سوره.

سال سوم هجرت، ۲ سوره. سال چهارم هجرت، ۲ سوره.

سال پنجم هجرت، ۲ سوره. سال ششم هجرت، ۲ سوره.

سال هفتم هجرت، ۳ سوره. سال هشتم هجرت، ۲ سوره.

سال نهم هجرت، ۲ سوره. سال دهم هجرت، ۲ سوره.

مجموع اینها ۲۴ سوره هستند و این مطلب با آنکه گفته شد در مدینه بیست و شش سوره نازل شده است منافات دارد.

اولین و آخرین سوره

در مقدمه تفسیر «برهان» ج ۱ / ۲۹ از امام صادق علیه السلام نقل شده: اولین سوره‌ای که نازل گردید بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَقْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ...

(۱) - اینها نود سوره‌اند و بر خلاف آنست که در مکه ۸۶ آیه نازل شده است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۱۳

تا آخر است، و آخرین سوره که نازل شد سوره إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ بَدَأَ فَالْقُرْآنُ كَرِيمٌ بوده همین حدیث را با کمی تفاوت از حضرت رضا- علیه السلام- نیز نقل کرده است (۱). واحدی، در مقدمه کتاب «اسباب النزول» پنج حدیث در این زمینه نقل کرده که در بعضی از آنها تا پنج آیه از سوره علق گفته شده است، و در «مجمع البیان» از اکثر مفسران نقل شده که اولین سوره نازل شده، «اقرء باسم ربك»، بوده است.

آخرین آیه‌ای که نازل گردید به نظر اهل سنت آیه يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ ... نساء/ ۱۷۶ و به روایتی آیه وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ... بقره/ ۱۸۱ می‌باشد. مفسران شیعه ظاهراً روایت دوم را نقل کرده و پذیرفته‌اند که بعد از نزول آن، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بیست و یک روز یا هفت روز در دنیا ماندند، در تفسیر «کشاف» نقل شده: چون جبرئیل آن آیه را آورد، به آن حضرت گفت: آن را در رأس آیه ۲۸۰ بقره بگذارید، در «مجمع البیان» ذیل آیه: وَ اتَّقُوا يَوْمًا ... از ابن عباس و سدی نقل کرده که آن آخرین آیه از قرآن است آن حضرت پس از آن بیست و یک روز، به قولی نه روز، و به قولی هفت شب زنده ماندند (۲).

ترکیب و ترتیب سوره‌های قرآن

شکی نیست که ترکیب سوره‌ها و شروع و ختم آنها به دستور و اعلام رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بوده است، چنان که در «مجمع البیان» و «کشاف» نقل شده: آن حضرت فرمود:

آیه وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ... را در رأس آیه ۲۸۰ بقره بگذارید در تاریخ قرآن/ ۳۶ از امالی شیخ طوسی نقل شده: عبد الله بن مسعود هفتاد سوره را از رسول خدا، و بقیه را از علی بن ابی طالب یاد گرفته است.

(۱) - در تفسیر صافی از کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

(۲) - قاموس قرآن ماده قرأ.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۱۴

از اینجا معلوم می‌شود که سوره‌ها زیر نظر آن حضرت تنظیم و درست شده است و اعلام آغاز و ختم سوره به تعیین وی بوده است از این گونه روایات، زیاد نقل شده است، اما ترتیب فعلی قرآن که سوره‌های بزرگ در اول واقع شده و به سوره‌های کوچک ختم

میشود، اختلاف است. بنا بر قولی این ترتیب در زمان ابو بکر به دست زید بن ثابت انجام گرفته، و او با سلیقه خود چنین ترتیبی را انتخاب کرده. قول دیگر آن است که این ترتیب در زمان رسول خدا و زیر نظر آن حضرت انجام گرفته است، اینک مشروح هر دو قول:

اما قول اول:

ناگفته نماند در صدر اول اسلام کاغذ وجود نداشت، کاتبان وحی، قرآن را بر روی پوست و بر روی پارچه‌ای بافت مصر به نام قباطی می‌نوشتند. و در صورت نبودن پوست و پارچه، آن را روی چوب یا استخوان یا سفال و مانند آن می‌نوشتند، در تاریخ قرآن/ ۴۷ گوید: روی پارچه و حریر می‌نوشتند و آنها را صحف می‌گفتند. یک نسخه نیز نوشته و به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دادند که حضرت آن را در خانه خود نگاه می‌داشت، در «وافی» ج ۵/ ۲۷۴ در آخر کتاب صلوة از امام صادق علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در هنگام وفات فرمود: یا علی قرآن در پشت خوابگاه من در جزوه‌ها و حریرها و قرطاس‌هاست، آنها را جمع کنید و نگذارید قرآن ضایع شود چنان که یهود تورات را ضایع کردند. علی علیه السلام قرآن را در پارچه زردی نوشت و در خانه‌اش به اتمام رسانید و فرمود تا قرآن را جمع نکنم عبا بدوشم نخواهم انداخت، چون کسی می‌خواست او را ملاقات کند بدون عبا می‌آمد تا قرآن را جمع نمود.

نگارنده گوید: چون به جمع مسلمانان آورد، گفتند ما نیز آن را داریم، احتیاجی به آن نیست این در اثر سیاستی بود که می‌خواستند بنی‌هاشم امتیازی در کارهای تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۵ اجتماعی نداشته باشند.

پس از یک سال و اندی که از رحلت آن حضرت می‌گذشت، در جنگ یمامه هزار و دویست نفر از جمله هفتصد نفر از قاریان قرآن شهید شدند، بعضی عده آنها را هفتاد تن گفته‌اند، بهر حال مقام خلافت از شهادت آنها به وحشت افتاده و به فکر جمع کردن قرآن افتاد، زید بن ثابت از طرف ابو بکر مأمور شد با عده‌ای از صحابه، سوره‌ها و آیات قرآن را از الواح و مانند آن جمع کرده و در یک مصحف قرار دهند و چنین کردند، ابن اثیر در «تاریخ کامل» ضمن وقایع سال سی‌ام هجرت می‌گوید: این نسخه نزد ابو بکر بود، پس از وی به عمر بن خطاب رسید، پس از عمر دخترش حفصه آن را نزد خود نگاهداشت، ولی در کتاب (قرآن در اسلام/ ۱۱۴) آمده: نسخه‌هایی از آن به اطراف و اکناف فرستاده شد.

در خلافت عثمان خبر رسید که تازه مسلمان‌های غیر عرب قرآن را با قرائت‌های مختلف می‌خوانند و همانطور می‌نویسند حدیفه بن یمان که در جنگ آذربایجان و ارمنیه شرکت کرده بود پس از برگشتن به مدینه، دستگاه خلافت را از این خطر آگاه کرد. عثمان فرمان داد قرآنی را که به دستور ابو بکر نوشته شده بود از حفصه دختر عمر به امانت گرفتند. پنج نفر از صحابه از جمله زید بن ثابت را مأمور کرد تا نسخه‌هایی از روی آن بنویسند در نتیجه چندین نسخه از روی آن نوشته شد یکی در مدینه ماند، یکی را به مکه یکی را به شام، یکی را به بصره، و به قولی یکی را به یمن و یکی را به بحرین فرستادند. این نسخه‌ها را نسخه امام نامیدند که لازم بود همه از روی آنها استنساخ کنند.

عثمان فرمان داد سائر قرآن‌ها را که بدست مردم در ولایات بود جمع تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۶

کرده به مدینه بفرستند هر چه به مدینه رسید به فرمان خلیفه از بین برده شد در «تاریخ قرآن» هست عثمان مصحف عبد الله بن مسعود و سالم مولی حدیفه را گرفت و به آب شست. و نیز نقل می‌کند که ۱۲ نفر از صحابه در مجلس مشورت این کار شرکت داشتند عثمان در این کار به رأی علی بن ابی طالب علیه السلام عمل نمود.

در «کامل» ابن اثیر در حوادث سال ۳۰ آمده: چون علی بن ابی طالب علیه السلام در زمان خلافت خود وارد کوفه شد، مردی در مسجد از عثمان انتقاد کرد که مردم را بر یک مصحف وادار نمود، امام علیه السلام صدا زد ساکت باش او در حضور ما و با رأی ما

این کار را کرد، و اگر بجای او بودم من هم این کار را می‌کردم از این معلوم می‌شود که آن حضرت به صلاح بودن این عمل رأی داده بود.

قول دوم:

آنچه گفته شد قول اول بود، قول دوم آن است که ترتیب فعلی سوره‌های قرآن در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و زیر نظر آن حضرت انجام گرفته است بر این قول چندین دلیل اقامه شده است:

اول: در مقدمه «مجمع البیان» فن خامس از سید مرتضی علم الهدی - رحمه الله علیه - نقل می‌کند: قرآن در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به صورتی که امروز هست تألیف شده بود «۱» بدلیل آنکه: قرآن در آن روز درس خوانده می‌شد و همه‌اش را حفظ می‌کرد و آن را به رسول خدا نشان می‌دادند و بر وی می‌خواندند و عده‌ای مانند عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و دیگران آن را چندین بار بر پیغمبر خوانده‌اند.

(۱) - عبارت آن مرحوم چنین است: «ان القرآن کان علی عهد رسول الله (ص) مجموعاً مؤلفاً علی ما هو علیه الان».

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۷

دوم: از زید بن ثابت نقل شده گوید، در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، قرآن را از رقعها جمع می‌کردیم «۱» این سخن صریح است در این که جمعی نزد آن حضرت جمع شده قرآن را که در رقعها و پارچه‌ها بود جمع و مرتب می‌کرده‌اند. از عبد الله بن عمر نقل شده: قرآن را جمع کردم، هر شب آن را می‌خواندم، این خبر به آن حضرت رسید فرمود: قرآن را در یک ماه بخوان «۲» این حدیث نیز دلالت به جمع و ترتیب فعلی قرآن دارد. بالاتر از این / شیعه و اهل سنت بالاتفاق نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«لا صلوة الا بفاتحة الكتاب»

می‌دانیم که سوره حمد اولین سوره نازل شده از قرآن نیست، پس فاتحة الكتاب بودن آن به علت ترتیب فعلی قرآن در زمان آن حضرت است.

سوم: در حدیث متواتر ثقلین نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

«انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ...»

مشکل است که آن حضرت از «کتاب الله» یک چیز در هم و برهم و غیر مرتب را در نظر گرفته باشد، پس نظرش به کتاب تألیف یافته و مرتب شده است.

چهارم: در روایت آمده است عده‌ای از صحابه، قرآن را در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع کردند. از آن جمله علی بن ابی طالب، سعد بن عبیید، ابو الدرداء، معاذ بن جبل، ثابت بن زید بن نعمان، ابی بن کعب و زید بن ثابت بودند در «تاریخ قرآن» تألیف ابو عبد الله زنجانی بعد از نقل این سخن، چند روایت از بخاری و اتقان سیوطی، و از بیهقی و مناقب خوارزمی در این زمینه نقل کرده است ظهور این روایات در جمع و ترتیب و تدوین قرآن است که قهراً زیر نظر آن حضرت بوده است.

(۱-۲) - البیان علامه خوئی / ۲۶۹ و ۲۷۳ از اتقان سیوطی و مستدرک حاکم.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۸

پنجم: بالاتر از همه اینها آن است که ائمه اهل بیت علیهم السلام به این ترتیب اعتراض نکرده و آن را پذیرفته‌اند. اگر این تدوین و ترتیب در زمان رسول خدا و زیر نظر آن حضرت انجام نگرفته بود، امامان آن را بازگو می‌کردند چنان که همه کارهای خلاف

خلفاء و مانند آنها را با آن همه اختناق بازگو فرموده‌اند.

لا اقل می‌گفتند این مجموعه همان قرآنی است که بر پیغمبر نازل شده لکن ترتیب آن بعد از آن حضرت بوده است. وانگهی اهتمام بی‌حد رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به قرآن مانع از آن بود که این کار را انجام نداده از دنیا برود. نگارنده قول دوم را ترجیح می‌دهم. علی هذا کار علی بن ابی طالب علیه السلام آن بود که قرآن را در یک پارچه نوشت، نه این که ترتیب جدیدی بوجود آورده باشد و الله اعلم.

نزول دفعی و تدریجی قرآن

شکی نیست که قرآن مجید بطور تدریج در عرض بیست و سه سال بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است، از طرف دیگر می‌خوانیم که قرآن در ماه رمضان و در یک شب نازل شده است به عبارت دیگر، آیه: شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ بقره/ ۱۸۵ صریح است که قرآن در ماه رمضان نازل گشته و آیه:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ قدر/ ۱ و آیه إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ دخان/ ۳ نشان می‌دهد که در یک شب نازل گردیده است، مقایسه هر سه آیه روشن می‌کند که آن شب در ماه رمضان بوده است و از روایات فهمیده می‌شود که شب بیست و سوم از رمضان بوده است. از آن طرف می‌بینیم که کفار مکه اعتراض کرده و می‌گویند: چرا قرآن به یک بار نازل نمی‌شود؟ در جواب می‌فرماید: این برای آن است که با ادامه وحی، قلب تو را استوار و مطمئن کنیم و اگر همه‌اش به یک بار نازل می‌شد، وحی قطع می‌گردید دیگر رابطه تو با خدا برقرار نمی‌شد و قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۹

فرقان/ ۳۲، نظیر این آیه است آیه صد و ششم از سوره اسراء: وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا. و هم یقینی است که قرآن به تدریج در عرض ۲۳ سال نازل شده است.

در زمینه جمع میان این دو مطلب در روایات شیعه و اهل سنت آمده قرآن در یک شب از جانب خدا به «بیت المعمور» یا به «بیت العزّة» نازل شده، پس از آن به تدریج بر آن حضرت نازل شده است از المنار نقل شده که آغاز نزول قرآن از شب قدر بوده است، نه اینکه همه‌اش به یک بار در شب قدر نازل شده باشد، در کافی از حفص بن غیاث نقل شده: از امام صادق- صلوات الله علیه- پرسیدم خدا می‌فرماید شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ حال آنکه از اول تا آخر در بیست سال نازل شده است؟ فرمود: قرآن همگی در ماه رمضان به بیت المعمور نازل شد، سپس در طول بیست سال نازل گردید «۱» در روایات اهل سنت به جای بیت المعمور، بیت العزّة آمده است.

در تفسیر صافی مقدمه نهم، بیت المعمور را به قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله تأویل کرده و فرموده: گویا مراد نزول آن به قلب پیامبر است چنان که خدا فرموده:

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ آن گاه در عرض بیست سال به تدریج از قلبش به زبانش نازل شده آن گاه که جبرئیل می‌آمد، وحی را با الفاظش می‌خواند.

در اینجا تحقیق دیگری نیز هست که بسیار قوی است و آن اینکه: قرآن مجید دو دفعه نازل شده است، دفعه اول بطور فشرده و بسیط در یک شب به قلب آن حضرت دفعه دیگر بطور مشروح و تدریج در عرض بیست و سه سال، چنان که شیخ ابو عبد الله زنجانی در کتاب تاریخ القرآن صفحه ۳۱ ترجمه سحاب احتمال داده و در تفسیر المیزان ذیل آیه «شَهْرُ رَمَضَانَ...» آن را قبول کرده و بر آن استدلال

(۱) - تفسیر صافی از کافی در مقدمه نهم از همان تفسیر. در این روایت بیست سال است نه بیست و سه سال.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۰

مفصل کرده است روایات نیز در نزول دو دفعه صریح می‌باشند، چنان که نقل شد.

توضیح آنکه قرآن مجید خود حاکی است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پیش از آن که جبرئیل بیاید و بخواند قرآن را می‌دانست ولی اجازه نداشت بخواند، آیه چنین است لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ

سوره قیامه/ ۱۶ و ۱۹ یعنی زبانت را به خواندن قرآن حرکت مده که جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست، چون ما آن را خواندیم از قرائت آن پیروی کن، سپس تفهیم آن بر عهده ماست.

از اینجا معلوم می‌شود اولاً قرآن با نزول اولی در قلب آن حضرت بوده و آن را می‌دانسته است ولی لازم بود جای مناسب و اندازه مناسب آن را جبرئیل بیان کند که در کجا بخواند و چقدر بخواند، وانگهی به نظر می‌آید که آن حضرت فقط قرآن را می‌دانست ولی نمی‌توانست آن را به صورت اعجاز بخواند و اگر خودش می‌خواند نظیر گفته‌های دیگرش می‌شد و به قالب اعجاز ادا نمی‌گردید «۱» ولی جبرئیل آن را به صورت اعجاز می‌خواند و حضرت با همان کلمات جبرئیل ادا می‌کرد و کاتبان وحی می‌نوشتند در این صورت نزول اولی برای آن بوده که لازم بود آن حضرت حقایق را بداند و بکلیات و فشرده دین خود قبلاً آگاهی داشته باشد.

آنچه کفار می‌گفتند لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً ... نظرشان به نزول دوم بود و می‌گفتند: چرا همه آن را به یک بار نمی‌خواند و هر چند صباحی چند آیه نازل می‌شود، قرآن در جواب می‌فرماید: این برای آن است که تا هستی وحی قطع نشود و قلب مطمئن و آرام گیرد و این ربطی به نزول اول ندارد.

(۱) - چنان که ما مثلاً- مطلبی را می‌دانیم ولی نمی‌توانیم آن را به صورت شعر بیان کنیم لذا مطلب را به شاعری می‌گوئیم و او در قالب شعر بیان می‌کند. نزول دوم برای خواندن به صورت اعجاز بوده است. بقیه سخن در سوره دخان و قدر خواهد آمد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۱

و الله العالم.

عاصم و قرائت او

در عدد آیات سوره‌ها پیوسته بقرائت کوفی استناد کرده‌ایم زیرا عدد کوفی بواسطه عاصم بن ابی‌التجود و ابو عبد الرحمن سلمی به حضرت مولی‌الموحدين امیر المؤمنین علیه‌السلام می‌رسد، یعنی عاصم پیش ابو عبد الرحمن و او در محضر علی علیه‌السلام خوانده و نحوه و قرائت و تعیین آیات بوسیله آن جناب بوده است، امین‌الاسلام طبرسی - رحمه‌الله - در تفسیر سوره بقره فرمود: عدد آیات بقره در شمارش کوفی ۲۸۶ است «و هو العدد المروى عن امیر المؤمنین علیه‌السلام».

و در فن اول از مقدمه تفسیرش که درباره عدد آیات قرآن است فرموده:

بدان عدد اهل کوفه صحیح‌ترین اعداد و برترین آنها از حیث سند است زیرا که آن از امیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام ماخوذ است.

و در فن دوم در ذکر اسامی قارئان مشهور فرموده اما عاصم قرآن را بر- ابو عبد الرحمن سلمی خوانده و او بر امیر المؤمنین علیه‌السلام خوانده است.

مرحوم سید صدر در کتاب «تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام» در ضمن اشاره به شیعه بودن و جلالت قدر عاصم، فرموده: «عاصم بن ابی النجود» قرآن را بر ابو عبد الرحمن سلمی صاحب امیر المؤمنین علیه السلام قرائت کرده در صورتی که او نیز بر آن جناب قرائت نموده بود، و این مطلب را بزرگان دیگر نیز در کتابهای خویش نقل کرده‌اند، عاصم در سال ۱۲۸ هجری از دنیا رفته است.

اهتمام رسول خدا (ص) به خواندن و آموختن قرآن:

خدا در وصف قرآن فرموده: كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ اِبْرَاهِيمَ / این کتابی است که بر تو نازل کرده‌ایم تا مردم را از تاریکیها به سوی نور ببری و نیز فرموده: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ اسراء / ۹ این قرآن مردم را به تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۲

استوارترین راه هدایت می‌کند، این کتابی است که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آن تدبیر کنند و خردمندان بیدار گردند ص / ۲۹ از اینگونه آیات در وصف قرآن بسیار است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به قرآن بسیار اهمیت می‌داد و در تعلیم و بکار بستن آن سعی خاص مبذول می‌فرمود، می‌گفت: قلبی که ظرف قرآن باشد از عذاب خدا بدور خواهد بود آری:

«لا يعذب الله قلبا وعى القرآن»

می‌فرمود: هر گاه فتنه‌ها همچون تکه‌های شب تار شما را در میان گرفت به قرآن رو آورید:

«إذا التبست عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن ...» (۲).

می‌فرمود: خانه‌های خود را با تلاوت قرآن روشن و نورانی کنید

«نوروا بيوتكم بتلاوة القرآن» (۳).

می‌فرمود: فرزندان خود را بر سه چیز پرورش دهید: دوستی پیغمبرتان دوستی اهل بیت پیغمبرتان و خواندن قرآن:

«ادبوا اولادكم على ثلث خصال حب نبيكم و حب اهل بيته و تلاوة القرآن ...» (۴).

قرآن محبوب آن حضرت بود، از قرائت و شنیدن آن لذت می‌برد، خدا باو دستور داده که قرآن را با تأنی و دقت بخواند: وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً مزل / ۴ هر شب پیش از خواب سوره‌های مسبحات یعنی: تغابن، حدید، حشر، صف، و جمعه را می‌خواند و می‌گفت:

در آنها آیه‌ای هست که از هزار آیه بهتر است (مجمع البیان فضل سوره حدید).

با آنکه خودش قرآن را به دیگران تعلیم می‌داد، خوش داشت که از دیگران

(۱) - وسائل الشیعه ج ۴ / ۸۲۵.

(۲) - المحجّة البيضاء ج ۲ / ۲۱۲.

(۳) - کافی ج ۲ / ۲۱۰. [.....]

(۴) - الجامع الصغیر (ادب).

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۳

قرائت آن را بشنود شبی بقرائت عبد الله بن مسعود گوش داد، فرمود، هر که بخواند قرآن را آن طور که بر من نازل شده، بخواند مثل ابن ام عبد تلاوت کند «۱».

عبد الله بن مسعود و به قولی مردی بنام عبیده نقل می‌کند: روزی آن حضرت بمن گفت: بر من قرآن بخوان، گفتم: بر تو بخوانم با آنکه بر تو نازل شده است؟! فرمود: دوست دارم از دیگری بشنوم، گوید: شروع به خواندن سوره نساء کردم همین که بآیه فَكَيْفَ

إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا آیه ۴۱ رسیدم، سربلند کردم دیدم اشک از چشمان آن حضرت جاری است «۲».

بنزد آن حضرت دانستن قرآن موضوعیت داشت، کسانی که در قرائت و حفظ قرآن پیشقدم بودند مورد نظر بودند، روزی جمعی از یاران را به سفری می‌فرستاد پرسید چقدر قرآن می‌دانید؟ یکی که از همه جوانتر بود گفت: من فلان قدر و فلان قدر و سوره بقره را می‌دانم. فرمود: بروید این جوان فرمانده شماست گفتند: او از همه ما کم سالتر است. فرمود: او سوره بقره را می‌داند. «۳»

مصعب بن عمیر قرشی شهید جنگ «احد» روزگار جوانی سرپرستی مسلمانان مدینه را پیش از هجرت به عهده گرفت، این مأموریت به علت ایمان و دانستن قرآن بود، هر یک از صحابه قسمتی از قرآن را حفظ کرده بودند ولی باتفاق مسلمین، علی بن ابی طالب علیه السلام همه قرآن را در عهد آن حضرت از حفظ داشت و در این عمل یگانه بود (مقدمه نهج البلاغه ابن ابی الحدید).

آن حضرت دو چیز را بیشتر سفارش می‌کرد و بس مهم می‌خواند: قرآن و اهل بیت یعنی: بهترین مکتب و بهترین رهبر، می‌فرمود: دو چیز وزین و پر

(۱) - المحجۀ البيضاء ج ۲ / ۲۳۲.

(۲) - صحیح مسلم ج ۱ / ۳۲۰.

(۳) - مجمع البیان فضل سوره بقره.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۴

ارزش در میان شما می‌گذارم: کتاب خدا و عترت و اهل بیت من، اگر از آن دو پیروی کنید هرگز گمراه نخواهید شد، «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابدا...» این حدیث متواتر است.

در نهج البلاغه از امیر المؤمنین علیه السلام در خصوص قرآن، کلام عجیبی نقل شده است که فرمودند «فی القرآن نبأ ما قبلکم و خبر ما بعدکم و حکم ما بینکم» (حکمت ۳۰۲)

یعنی: اخبار پیشینیان و خبرهای آینده و دستور عملهای فعلی در قرآن است. ضرورت دارد که مسلمانان این ودیعه الهی و این بارقه رحمت را پیوسته سرمشق و پیشوای خود قرار دهند تا امت نمونه و رهبر جهان گردند.

قضیه إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ همیشه بوده و خواهد بود، بر ما ملت اسلام است که به قرآن مجید روی آوریم تا به راه استوار برسیم و دنیا را زیر پرچم توحید بیاوریم.

حکایت قرآن

در قرآن مجید سرگذشت بسیاری از پیامبران و مبارزات آنها با مشرکان و طرفداران باطل نقل شده است، این حکایات عیبتهایی از نظام زندگی بشری است که از اول بوده و خواهد بود. قرآن مجید درباره آنها می‌گوید: مقصود از اینها داستانسرایی نیست، بلکه برای متفکران و خردمندان را درس زندگی است لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ، لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى يوسف / ۱۱۱ در جای دیگر در رابطه با نقل جریان فرعون می‌فرماید فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى نازعات / ۲۵ و ۲۶ یعنی عذاب فرعون و فرعونیان سنتی از سنتهای لا یتغیر خدایی است اهل خشیت می‌توانند تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۵ از آن عبرت گیرند.

و آن گاه که عذاب اصحاب سبت را بیان می‌کند در ادامه آن می‌گوید فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ

بقره/ ۶۶ یعنی آن عذاب انتقامی بود در مقابل اعمال حاضر و گذشته آنها و موعظه‌ای است اهل تقوی را. علی هذا غرض قرآن قصه‌گویی و داستانسرای نیست بلکه می‌خواهد سنتهای ثابت جهان و قانونهای حاکم بر زندگی را در قالب الفاظ مجسم نماید تا حجت خدا بر جهانیان تمام شود و انسانها زمان تکوین را بفهمند و بدانند سأل کار صالح و طالح، عادل و ستمگر به کجا خواهد انجامید، چه قدر در اشتباهند آنان که فکر می‌کنند قرآن مجید قصد داستان‌گویی دارد.

قرآن و انقلاب اسلامی ایران:

انقلاب اسلامی ایران که بدست توانای فرزند قرآن حضرت امام خمینی مد ظلّه پایه‌گذاری شده، نمونه دیگری از آثار قرآن مجید است، این انقلاب از قرآن الهام گرفته و اهداف قرآن در آن پیاده می‌شود: قلع و قمع محاربین و مفسدین، مبارزه با شرق و غرب و قدرتهای شیطانی، جهاد با کفار و اهل طغیان، ایستادن در مقابل منافقین ارتباط با دولتهایی که بفکر مسالمت هستند، اجراء حدود الهی، تشکیل مجلس شورای اسلامی، به انزوا کشاندن شرک و کفر، طرفداری از مستضعفان جهان، بسیج نیروهای مسلمان و صدها امثال آن، نمونه‌های درخشانی از فرموده‌های قرآن مجید است که چهره محیط ایران را چهره اسلامی و توحیدی کرده و محیط رجعت قرآن، رجعت رسول الله، رجعت امامان معصوم علیهم السّلام را بوجود آورده است، آری باید به قرآن روی آورد و برای سعادت دو جهان از قرآن و فرموده اهل بیت علیهم السّلام که «ثقلین» هستند الهام گرفت.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۶

سبکی که در نوشتن تفسیر اتخاذ کرده‌ام:

در این تفسیر ابتدا قسمتی از آیات که به نظر نگارنده با هم ارتباط دارند، نوشته شده، و ترجمه آیات در ذیل آنها بیان می‌گردد. سپس مطالب تفسیری در سه بخش: کلمه‌ها، شرحها و نکته‌ها بررسی می‌شود بدین طریق که ذیل عنوان «کلمه‌ها» متن آنها توضیح داده می‌شود و ذیل عنوان «شرحها» آیات شریفه مورد تفسیر قرار می‌گیرد و در ذیل عنوان سوم برداشتهایی که می‌شود از آیات کرد و مطالبی که مربوط بآنهاست بیان می‌شود از خداوند امیدوار چنانم که این نوشته برای همگان مفید و مورد استفاده قرار گیرد و این تلاش از مؤلف موجب رضایت او و مورد قبولش واقع شود «ربنا علیک توکلنا و الیک انبنا و الیک المصیر».

ارومیه: سید علی اکبر قرشی ۱۳۶۰ / ۶ / ۲۲

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۷

سوره فاتحه‌الکتاب در مکه نازل شده و هفت آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- بنا بر آنکه در مقدمه تفسیر گفته‌ایم این سوره پنجمین سوره است که در سال اول بعثت بعد از «المدرثر» نازل گشته است.
 ۲- تعداد آیات آن بالاتفاق هفت آیه است با این فرق که اهل مکه و کوفه بسم الله ... را یک آیه شمرده و صراط‌الذین ... تا آخر سوره را، نیز یک آیه گفته‌اند و آنها که بسم الله ... را یک آیه نمی‌دانند صراط‌الذین أنعمت علیهم را یک آیه دانسته‌اند، آنهایی که آن را شش یا هشت آیه گفته‌اند اعتنایی به قولشان نیست این سوره دارای بیست و هفت کلمه و صد و چهل حرف است.
 «تفسیر خازن» ۳- این سوره در مکه نازل شده و از سوره‌های مکی است، بعضی گفته‌اند:

در مدینه نازل گشته و به نظر بعضی دو دفعه نازل گردیده است یکی در مکه و دیگری در مدینه. به مکی بودن آن از دو راه

استدلال شده است. اول اینکه:

مراد از «سبع مثنی» در آیه وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ حجر / ۸۷ سوره حمد است، این آیه بلاخلاف در مکه نازل شده است، پس در وقت نزول سوره حجر، سوره حمد نازل شده بود.

دوم- به ضرورت مسلمین نماز در مکه واجب گردیده است و در اسلام نماز بدون حمد نیست، شیعه و اهل سنت اتفاق دارند بر اینکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۲۸

فرموده‌اند

«لا صلوة الا بفاتحة الكتاب»

اما آنها که گفته‌اند: دو دفعه نازل شده است این سخن نیز محتمل می‌باشد بعلمت کثرت فضیلتش، هر چند که دلیلی بر- آن نیست «۱».

۴- این سوره بواسطه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فاتحة الكتاب نامگذاری شده است زیرا چنان که گفته شد شیعه و اهل سنت بالاتفاق نقل کرده‌اند که آن حضرت فرموده است.

«لا صلوة الا بفاتحة الكتاب»

وانگهی این حدیث بهترین دلیل است که قرآن کریم در زمان آن حضرت بترتیب فعلی در آمده و سوره حمد در اول آن قرار گرفته است.

۵- محتویات سوره مبارکه از این قرار است:

۱- رحمت خدا همه موجودات را فرا گرفته و آن رحمت دائمی و ابدی است، باید سخن و کار با نام چنین خدایی آغاز گردد.

۲- پرورش دهنده همه مخلوقات او است، رحمتش گسترده و ابدی است.

۳- جهان دیگری غیر از این جهان وجود دارد که گرداننده آن نیز خداست.

۴- پرستش خاص خداست، فقط باید او را پرستید و فقط باید از او مدد خواست که آفریننده و اداره کننده همه جهان اوست.

۵- مردمان در مسیر زندگی به سه گروه تقسیم می‌شوند: هدایت یافتگان غضب شدگان و گمراهان، باید تلاش کرد و از خدا خواست تا از گروه اول شد بقیه مطالب در «نکته‌ها» خواهد آمد.

(۱)- البیان ج ۱ ص ۴۴۴ تألیف علامه خویی.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۲۹

[سوره الفاتحة (۱): آیات ۱ تا ۷]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱)

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲) الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳) مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۴) إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۵)

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۶) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ (۷)

۱- بنام خدای رحمان رحیم.

۲- ستایش خدا را که پروردگار جهانیان است.

۳- رحمان و رحیم است «۱».

۴- مالک روز جزاست.

۵- فقط تو را می‌پرستیم و فقط از تو یاری می‌جوئیم.

۶- ما را به راه راست هدایت کن.

۷- راه آنان که به آنها نعمت داده‌ای نه راه غضب‌شدگان و نه راه گمراهان.

(۱)- ترجمه رحمن و رحیم به بخشنده مهربان بنا بآنچه گفته خواهد شد درست نیست علت اختیار ترجمه متن خواهد آمد.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۰

کلمه‌ها

اللَّهُ: اسمی است که فقط بر خدای تبارک و تعالی گفته می‌شود به نظر بعضی اصل آن «اله» است همزه‌اش حذف شده و الف و لام بر آن اضافه گشته و لام در لام ادغام شده است، در این صورت معنی آن «معبود» است «۱» فیروزآبادی در قاموس گوید اصح آنست که علم غیر مشتق است باید دانست در لفظ «اللَّهُ» صفت بخصوص از صفات حق تعالی در نظر نیست ولی التزاماً به همه آنها دلالت دارد لذا گفته‌اند: اللَّهُ واجب الوجودی است که جامع همه صفات کمال است از آیه ۱۱۰ سوره اسراء معلوم می‌شود که آن از اسماء حسنی است «۲».

رحمن: صیغه مبالغه است از رحمت که دلالت بر کثرت و گسترش و احاطه رحمت دارد یعنی: خدایی که رحمتش همه موجودات را فرا گرفته وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ (اعراف / ۱۵۹) (رحمت عرضی).

رحیم: صفت مشبیه است و دلالت بر دوام و همیشه بودن رحمت دارد، یعنی: خدایی که رحمتش پیوسته و دائمی است (رحمت طولی).

حمد: ستایش، ثناگویی و ستودن در مقابل بذل و احسان، آن از «مدح» اخص و از «شکر» اعم است (قاموس قرآن- حمد).

رب: پرورش دهنده. «رب الصبی ربا: ربا حتی ادرك» آن در اصل مصدر است که به معنی فاعل (مری) بکار رفته است. به معنای

(۱)- جوامع الجامع طبرسی.

۲- ناگفته نماند: ترجمه اللَّهُ ب «خدا» ترجمه صحیحی نیست که خدا بمعنی «خودآ» است یعنی آنکه آمدن و وجودش از خودش است و این جزئی از ترجمه اللَّهُ است.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۱

رئیس، مالک، مصلح و مانند آن نیز بکار می‌رود.

عالمین: آن جمع عالم (بفتح لام) است. به معنی همه مخلوقات، به معنی مردمان نیز آید مانند وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (بقره / ۴۷).

مالک: این کلمه بمعنی صاحب مال و سرپرست هر دو آمده است، در آیه معنای دوم بهتر است.

صراط: راه آن با «سین» و «صاد» هر دو خوانده شده و هر دو به یک معنی است، آن در اصل با «سین» است ولی گویند: با صاد افصح است که صاد با طاء قریب المخرج است.

در این آیات، ابتدا، خداوند بطور غائب با صفات رب العالمین، رحمن، رحیم و مالک یوم الدین یاد شده است. گویی نماز خوان با ذکر این صفات به تدریج به خداوند نزدیک می‌شود و در مالکِ یَوْمِ الدِّینِ با خدا روبرو شده و طور خطاب می‌گوید: **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** ... و ادامه می‌دهد که ما را از هدایت یافتگان و الدِّينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ بگردان و از گمراهان و غضب‌شدگان بدور کن، بالا‌تر از همه، مرد مؤمن با ذکر بسم الله ... به دریای رحمت بیکران حق که همه جا را پر کرده و همیشگی است اتصال پیدا می‌کند.

۱- «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به اتفاق شیعه بسم الله ... یک آیه مستقل و جزء فاتحه‌الکتاب و سوره‌های دیگر است، به جزء سوره توبه و در سوره (نمل / ۳۰) در صدر نامه حضرت سلیمان واقع است که به ملکه سبأ نوشت، ترک آن در نماز مبطل است خواه واجب باشد و خواه مستحب. «بسم الله» متعلق است به فعل مقدر مانند (ابدء-ابتداء) یعنی، شروع می‌کنم با نام خدا (یا شروع کن با نام خدا) از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل شده: الله بزرگترین اسم از اسماء خداست تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۳۲ سزاوار نیست غیر خدا با آن خوانده شود

«الله اعظم اسم من اسماء الله عز و جل لا ینبغی ان یتسمى به غیره» (صافی).

«رحمن» حاکی از احاطه رحمت و شمول آن بر همه موجودات است، «رحیم» دلالت بر دوام و همیشگی رحمت دارد، یعنی بنام الله که رحمتش همه را فرا گرفته و همیشگی است «۱» علی هذا رحمن و رحیم هر یک معنای مستقلی دارند و تأکید یکدیگر نیستند. به عبارت روشنتر: رحمت خدا دارای دو بعد و دو جنبه است یکی وسعت و احاطه آن که همه ما سوی الله را فرا گرفته است چنان که فرموده **وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ** (اعراف / ۱۵۹) و از فرشتگان نقل کرده که گفته‌اند **رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا** (غافر / ۷) دوم جنبه دوام و همیشه بودن آن اولی رحمت عرضی دومی رحمت طولی است.

کلمه «رحمن» به علت صیغه مبالغه بودن، دلالت بر گسترش و احاطه رحمت دارد و «رحیم» به مناسبت صفت مشبیه بودن مفید دوام و همیشگی است قطع نظر از مدلول لفظ رحیم، جمله‌های اسمیه در آیات **وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ** (بقره / ۱۶۰) **إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ** (بقره / ۱۲۸) **إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ** (یوسف / ۹۸) و مانند آنها، به خوبی روشن می‌کنند که رحمت از خدا غیر قابل انفکاک است. علی هذا بهترین ترجمه بسم الله ... این است: بنام الله که رحمتش همگانی و همیشگی است، ترجمه‌ای که نگارنده عین رحمن و رحیم را آورده‌ام برای آن است که خود لفظ «رحمن، رحیم» در بیان این حقیقت از هر لفظی زیباتر است.

(۱) - طبرسی، زمخسری، بیضاوی و دیگران رحمن و رحیم هر دو را صیغه مبالغه گفته‌اند ولی نگارنده قول المنار را قوی می‌دانم که گوید: رحیم صفت مشبیه است، علی هذا دلالت بر دوام دارد نه اینکه تکرار رحمن باشد.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۳۳

در بعضی از روایات آمده است که: رحیم مخصوص به مؤمنان است باین تعبیر: خدا رحمن است نسبت به مؤمن و کافر، رحیم است فقط به مؤمنان ولی باید در این روایات از لحاظ تأویل یا رد آنها دقت نمود «۱» زیرا اگر چه در قرآن آمده **وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا** (احزاب / ۴۳) اما در عین حال بطور عموم آمده است **إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ** (بقره / ۱۴۲) **وَ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا** (احزاب / ۲۴).

۲- **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** مراد از «عالمین» در اینجا همه مخلوقات است، خدا آفریننده و تربیت کننده همه مخلوقات است، گاهی منظور از «عالمین» مردمان است مانند **إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ** (ص / ۸۷)، گویند: الف و لام الحمد برای استغراق است یعنی همه حمدها و ستایشها خاص خداست، بعلت آنکه همه چیز از افاضه او است و مالک واقعی او است، برای هر کسی ستایش شود بعد از

دقت خواهیم دید که عمل او به خدا منتهی می‌شود و جزئی از ربوبیت او است.

لفظ «رب العالمین» تعلیل «الحمد لله» است زیرا مری عقلا سزاوار تشکر.

و ستایش است، معلوم است که مراد از «الحمد لله» انشاء حمد است یعنی خدا را حمد می‌کنم.

۳- الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ وصف دوم و سوم «الله» است و تعلیل دوم برای «الحمد لله» آری خدایی که رحمتش هر چیز را فرا گرفته و دائمی است باید مورد ستایش باشد شمول و عمومیت این دو لفظ مساوی با عموم رب العالمین است.

۴- مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ وصف چهارم برای «الله» است یعنی رب العالمین بودنش منحصر به دنیا نیست بلکه او فرمانروای آخرت نیز هست «مالک» اسم

(۱)- در البیان علامه خوئی ج ۱ / ۴۵۸ آمده است: این روایات باید تأویل یا رد شوند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۴

فاعل است، به معنی صاحب مال و سرپرست هر دو به کار می‌رود، در آیه أَنَا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ (یس / ۷۱) یعنی صاحب مال است و در آیه وَ نَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رِبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَأْكُوثُونَ (زخرف / ۷۷) یعنی سرپرست و فرمانروا است. یعنی ندا می‌کنند: ای حکمران آتش خدایت ما را بمیراند گوید شما ماندگار هستید اگر بالفرض نام او «مالک» باشد ظاهراً به علت حکمرانیش باهل آتش است.

«عاصم بن ابی النجود» و دیگران آن را «مالک» و عده‌ای «ملک» (بفتح میم و کسر لام) قرائت کرده‌اند، ظاهراً آن به معنای مدیر و حکمران است زیرا با «یوم» حکمران بودن مناسب است.

۵- إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ گویی نماز گزار با ذکر اوصاف قبلی، قدم بقدم به خدا نزدیک می‌شود تا در اینجا با خدا روبرو می‌شود و با لفظ خطاب می‌گوید «ایاک نعبد...» جلو آمدن «ایاک» در هر دو مورد برای افاده حصر و اختصاص است یعنی: فقط تو را می‌پرستیم و فقط از تو مدد می‌طلبیم. گویی اوصاف قبلی برای تمهید این سخن است، آری مبدئی که رب العالمین، رحمان رحیم، مالک یوم الدین است و قادر به جلب منفعت و دفع ضرر است و انسان را از پرستش طاغوتها بی‌نیاز می‌کند، باید مورد پرستش و مددخواهی قرار گیرد (۱).

۶- اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ هدایت به معنی راهنمایی است، صراط مستقیم و راه راست چنان که از آیه بعدی روشن خواهد شد، راه انبیاء و تعلیم یافتگان راستین آنهاست علی هذا آن، راه مستقیم به خصوص است، در این آیه از خدا می‌خواهیم: ما را براهی هدایت کند که هنوز به آن نرسیده‌ایم، بنا بر این،

(۱)- اینکه در جای «ایاک اعبد» جمله «ایاک نعبد» با صیغه متکلم مع الغیر آمده است ظاهراً برای نفی هر گونه تشخص و استقلال در مقابل حق است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۵

تحصیل حاصل نیست. به آیه بعدی توجه شود.

۷- صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ بحکم وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (یس / ۶۰) صراط مستقیم همان زندگی با توحید است یعنی مرا بندگی کنید که راه راست همین است، ولی منظور از آن در اینجا صراط بخصوصی است یعنی صراط پیامبران و صدیقین و شهداء یعنی بالاترین درجه هدایت.

توضیح اینکه: مراد از صراط مستقیم در آیه صراط و راه کسانی است که مورد نعمت خدا واقع شده‌اند و آنها به حکم: مَنْ يُطِعِ اللَّهَ

وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشَّهَدَاءِ ... (نساء / ۶۹) «۱».

عبارتند از پیغمبران و صدیقین و شهداء اعمال، بنا بر این، منظور از اهدانا الصراط المستقیم هدایت ابتدایی نیست تا تحصیل حاصل شود، بلکه درجه اعلائی آن است که هنوز بآن نرسیده‌ایم.

اگر گویند: انبیاء و صدیقین و امامان در موقع گفتن این کلمه چه می‌خواهند آنها که باین مرتبه رسیده‌اند؟

گوئیم: درجات صراط مستقیم نسبت به همه متفاوت است، آنها هم مرتبه بالاتر از آنچه دارند می‌خواهند.

و اگر بگوئیم: صراط الدین انعمت علیهم با صراط مستقیم در آیه سابق فرقی ندارد، بلکه فقط بیان آنست، در این صورت مراد از: اهدانا الصراط ادامه هدایت است یعنی ما را لحظه به لحظه هدایت کن که عبارت اخرای مستدام بودن است، از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل شده که معنای آن «ثبتنا» است یعنی ما را در راه هدایت ثابت فرما «۲».

(۱) - ایضا أولئك الذين أنعم الله عليهم من النبيين من ذرية آدم / مریم / ۵۸.

(۲) -

جوامع الجامع «روی عن امیر المؤمنین (ع) ان معناه ثبتنا».

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۳۶

ناگفته نماند: افاضه هدایت و سائر افاضه‌ها از خداست به بندگان، نظیر کارخانه برق و لامپ است تا کارخانه برق می‌دهد لامپ روشن است هر وقت کارخانه برق ندهد لامپ خاموش است، علی هذا افاضه هر آن قطع شود بنده در ضلالت خواهد بود لذا باید پیوسته گفته شود اهدانا الصراط المستقیم.

اما غیر المغضوب علیهم و لا الضالین پر روشن است که آیه شریفه مردم را به سه گروه تقسیم می‌کند: نعمت داده شدگان، غضب شدگان و گمراهان، گروه اول همانها هستند که راه حق و راه توحید را یافته و در آن زندگی کرده و می‌کنند، این گروه توضیح داده شد.

گروه دوم یعنی غضب شدگان. عبارتند از پیشوایان ستمگر اعم از کفار و مشرکان و منافقان و طاغوتها که در راه باطلند و در غضب خدا هستند و دیگران را اضلال می‌کنند.

گروه سوم یعنی گمراهان عبارتند از کسانی که کورکورانه از پیشوایان ستمگر و طاغوتها پیروی می‌کنند آنها هم در آتش خداوند خواهند بود و در روز قیامت در میان آتش خواهند گفت ... رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا (احزاب / ۶۷) یعنی خدایا ما از بزرگانمان پیروی کردیم، آنها ما را گمراه نمودند.

در قرآن مجید در موارد مکرر گفتگوی مستکبران و پیروان آنها در میان آتش نقل شده که هر یک دیگری را محکوم کرده و یک دیگر را لعنت خواهند کرد مطیعان گمراه و نادم، به پیشوایان خود خواهند گفت: شما ما را اضلال نمودید، با در نظر گرفتن این آیات شکی نمی‌ماند در اینکه مراد از المغضوب علیهم پیشوایان ظالم و از «الضالین» پیروان آنهاست چنان که فرموده وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ (قصص / ۴۱).

در سوره ابراهیم آیه ۲۰ چنین آمده است وَبَرِّزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۳۷

لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنَ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ...

در سوره سبأ از آیه سی یک تا سی و سه گفتگوی مفصلی میان مستکبرین و مستضعفین نقل شده که روز قیامت خواهند گفت: شما ما را بی‌چاره کردید و به کفر و شرک وا داشتید.

ایضا در سوره غافر آیه چهل و هفت و چهل هشت و در سوره ص آیه پنجاه و نه و شصت و در سوره اعراف آیه هشت و سی

نه، این مطلب آمده است.

در روایات شیعه و اهل سنت نقل شده است، مراد از المغضوب علیهم، یهود و از الضالین نصاری است «۱» بنظر می‌آید که این روایت برای بیان مصداق است و گرنه مغضوب علیهم و ضالین اعم از یهود و نصاری می‌باشند چنان که درباره فرعون آمده است یَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ (هود/ ۹۸) و حال آنکه فرعون و قوم او نه از یهودند و نه از نصاری.

نکته‌ها

بسم الله ... آیه مستقلی است

در گذشته گفته شد: باتفاق شیعه، بسم الله الرحمن الرحيم یک آیه مستقل است و جزء سوره حمد و سوره‌های دیگر قرآن می‌باشد در این زمینه روایات زیادی از ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده است.

۱- از علی علیه السلام پرسیدند آیا بسم الله ... از سوره فاتحه الكتاب است؟ فرمود آری، رسول خدا آن را می‌خواند و یک آیه می‌شمرد و می‌فرمود: فاتحه الكتاب

(۱)-

تفسیر عیاشی: عن معاوية بن وهب قال سئلت ابا عبد الله (ع) عن قول الله، غير المغضوب عليهم ولا الضالين؟ قال هم اليهود والنصارى.

[.....] تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۳۸

همان سبع مثانی است «۱».

۲- معاوية بن عمار گوید: بامام صادق علیه السلام گفتم: وقت خواندن نماز، بسم الله ... را در فاتحه الكتاب بخوانم؟ فرمود: آری. گفتم: پس از خواندن فاتحه الكتاب بسم الله ... را با سوره بخوانم؟ فرمود: آری «۲».

۳- عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: چرا چنان کردند، خدا مرگشان دهد بزرگترین آیه کتاب خدا را گمان کردند که اظهار آن بدعت است «۳».

۴- در روایات اهل سنت نیز چنین است: سیوطی در «الدر المثور» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: وقت خواندن حمد، بسم الله ...

را بخوانید، حمد اساس قرآن، و اساس کتاب و سبع مثالی است، روایات دیگری نیز از این قبیل است.

با وجود این اهل سنت در خصوص بسم الله ... سه گروه شده‌اند، گروه اول مانند شیعه معتقد شده‌اند که آن آیه مستقلی است، عده آنان بسیار است، ابن کثیر آن را در تفسیر خود از علی علیه السلام ابن عباس، ابن عمر، ابن زبیر، ابو هریره و امثال آنها، نقل کرده است.

گروه دوم معتقد شده‌اند که آن در سوره حمد آیه مستقل است و در سوره‌های دیگر نه.

گروه سوم گفته‌اند: آن آیه مستقلی است ولی جزء هیچ یک از سوره‌ها نیست، فقط برای تبرک و نشان دادن اوائل سوره‌ها نازل گشته است (مجمع البیان).

(۳) - تفسیر عیاشی سوره حمد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۹

روایاتی در خصوص سوره فاتحه‌الکتاب

- ۱- عیاشی از حضرت رضا صلوات الله علیه نقل می کند بسم الله ... باسم اعظم الهی از سیاهی چشم به سفیدیش نزدیکتر است «انها اقرب الی اسم الله الاعظم من ناظر العین الی بیاضها».
- ۲- صفوان جمال از امام صادق علیه السلام نقل می کند خدا هیچ کتابی نازل نکرده مگر آنکه اول آن بسم الله الرحمن الرحیم بوده «قال ابو عبد الله علیه السلام ما انزل الله من السماء کتابا الا و فاتحته بسم الله الرحمن الرحیم و انما کان يعرف انقضاء السوره بنزول بسم الله الرحمن الرحیم ابتداء للآخری».
- ۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله به جابر بن عبد الله فرمود: ای جابر بهترین سوره را که خدا در کتابش نازل فرموده است تعلیم نکنم؟ گفت: آری پدر و مادرم فدای تو باد آن حضرت «الحمد لله ام الکتاب» را بر او تعلیم فرمود «یا جابر الا اعلمک افضل سوره انزلها الله فی کتابه؟» این قسمتی از یک حدیث است و در قرآن فرمود: «هی شفاء من کل داء الا السام یعنی الموت».
- ۴- حضرت صادق از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: خدا با فاتحه‌الکتاب بر من منت نهاد «قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله من علی بفاتحه‌الکتاب» این روایات، همه از تفسیر عیاشی نقل شده است.

موقعیت این سوره در زندگی انسان

این سوره در زندگی انسان اثر تام و تمام دارد، در این سوره، سخن از رحمت واسعه و ابدی خدا و از معاد و پرستش خدا و مدد خواستن از او و در ردیف پاکان عالم قرار گرفتن است. جامعه انسان بدون حکومت رحمت و عاطفه قابل بقا نیست. انسانها باید برنامه کارشان بر پایه رحمت و تعاون و همکاری باشد نه تضاد و پایمال کردن همدیگر. جهان روزی به سعادت می رسد که زندگی بر پایه توحید و معاد استوار باشد، تا این دو اصل در زندگی بشر حکومت نکند، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۰

زندگی ایده آل ممکن نخواهد بود.

علم و صنعت بدون توحید، مانند سلاح در دست دیوانه است که نتیجه اش تار و مار کردن «هیروشیما» و کشتن هفتاد و هشت هزار و صد و پنجاه انسان در یک ساعت، کشتن یک میلیون الجزائری بجرم خواستن حق خود، اشغال فلسطین بدست صهیونیسم غاصب، بیرون راندن مردم یک کشور از دیارشان، زنجیر کشیدن ملل ضعیف بدست ابرقدرتها و میلیونها نظائر آنست، آری «چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا».

انسان بی توحید، جز چنگیزها، یزیدها، کارترها، رضاخانها، نصیریها، محمد رضا خانها و ... نمی تواند باشد، باید پرستش و اطاعت خاص خدا باشد، باید طاغوتها از بین بروند، باید همه بآن مشیت و خدایی که جهان را آفریده است و اداره می کند روی آورد و لا یَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ.

اهل اسلام روزی اقلاد- ده بار این سرود توحید، سرود محکومیت خدایان دروغین، سرود رحمت عالمگیر و سرود پرستش رب

العالمین را در نمازها می‌خوانند و استغاثه می‌کنند که خدایا ما را از پاکان و از زمره الذین اُنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ گردان تا در این زندگی پرتلاطم و شرک‌آمیز به ساحل توحید راه یابد «اللهم یا ربنا اهدنا الصراط المستقیم».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۱

سوره بقره در مدینه نازل شده و دویست و هشتاد شش آیه است

نظری به سوره مبارکه

۱- بنا بر آنکه در مقدمه تفسیر گفته شد، این سوره اولین سوره است که در مدینه بعد از هجرت نازل شده است، در مجمع البیان فرموده: همه‌اش مدنی است بجز آیه ۲۸۱ و اَتَّقُوا یَوْمًا تُرْجَعُونَ فِیهِ اِلَیَّ اللّٰهُ ... که در حجه الوداع در «منی» نازل گشته است، تعداد آیات آن در قرائت کوفی دویست و هشتاد و شش می‌باشد و آن مورد قبول است زیرا که بامیر المؤمنین علیه السلام می‌رسد، عبارت اخری، قرائت کوفی به عاصم بن ابی النجود می‌رسد که بر ابو عبد الرحمن سلمی خوانده و او هم نزد آن حضرت خوانده است «۱» ولی آیات آن در تعداد قرائت بصری ۲۸۷ و در قرائت حجازی ۲۸۵ و در شامی ۲۸۴ است، این سوره دارای شش هزار و صد و بیست و یک کلمه و بیست و پنج هزار و پانصد حرف می‌باشد.

۲- گفته‌اند که این سوره به یک بار نازل نگشته است بلکه هر بار قسمتی از آن به مقتضای ضرورت نازل شده است، مثلاً آیات تغییر قبله باید در سال دوم هجرت نازل شده باشد زیرا تغییر قبله در پنجمین ماه سال دوم هجرت بوده است،

(۱) - سفینه البحار (عصم) و نیز مرحوم سید صدر در «تأسیس الشیعه» فرموده:

«عاصم ابن ابی النجود قرء علی ابی عبد الرحمن السلمی صاحب امیر المؤمنین (ع) و هو قرء علی امیر المؤمنین (ع)».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۲

بهر حال، وضع آن روز اسلام، لزوم نزول این سوره را در وقت‌های مناسب ایجاب می‌کرد.

۳- تسمیه این سوره به «بقره» ظاهراً بعلت گاوکشی بنی اسرائیل است که جریان آن در آیات شصت و هفت تا هفتاد و سه بیان شده است ولی چرا سوره‌ای باین بزرگی و دریایی از حقائق با نام یک قضیه نامگذاری شده است، در تفسیر آیات آن قصه، بیان خواهد شد.

۴- بنا بر روایات شیعه و اهل سنت، این سوره در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حتی بزبان آن حضرت «بقره» نامیده شده است، طبرسی از سهل بن سعد نقل کرده که رسول خدا فرمود: برای هر چیز سنام و سرآمد و قله‌ای هست، قله قرآن سوره بقره است:

«ان لكل شیء سناما و سنام القرآن سورة البقره...»

و در روایتی آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله جوانی را فرمانده گروهی از لشکریان خود نمود، گفتند یا رسول الله سن او از همه ما کمتر است، فرمود: او سوره بقره را می‌داند «۱». در تفسیر کشاف نقل شده که آن حضرت فرمود: آیات آخر سوره بقره از خزانه تحت عرش به من داده شده، آنها پیش از من به هیچ پیامبری داده نشده است نظیر این روایات در تفسیر برهان و عیاشی و سائر تفاسیر نیز نقل شده است.

۵- این سوره بزرگترین سوره قرآن مجید است و دریایی از حقائق و معارف اسلامی در آن بیان گردیده است که به ترتیب زیر خلاصه می‌شود:

۱- تقسیم مردمان به سه گروه مؤمن، کافر و منافق، بیان ابتدای خلقت انسان و سجود ملائکه و امتناع شیطان، بررسی پرونده یهود در حدود صد آیه که بزرگترین ضد انقلاب اسلامی در آن روز بودند.

(۱)- مجمع البیان اول سوره بقره (فضلها) تفسیر کشاف آخر سوره بقره.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۴۳

۲- بنای کعبه به دست ابراهیم و اسماعیل و مقداری از حالات ابراهیم و جواب به یهود و نصاری که آن حضرت را یهودی یا نصرانی می‌دانستند و دعای آن بزرگوار درباره رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

۳- تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه و مقداری از آیات توحید و نفوذ اراده خدا در اداره جهان و محکوم نمودن بت پرستان.

۴- مقداری از محرمات اسلامی و شمه‌ای از فرمانهای سعادت بخش آن، و واجب شدن روزه و مقداری از احکام آن و اشاره بحکم قصاص و وصیت میت.

۵- دستور جهاد با کفار و حدود آن، وجوب حج و مسائل حج و عمره و نیز بیان شراب و قمار و گناه بودن آنها.

۶- مسائل مفصل نکاح و طلاق و عده و احکام زنان شوهر مرده.

۷- جریان بنی اسرائیل که از پیامبرشان فرمانده خواستند تا در رکاب او با دشمنان بجنگند، جریان طالوت و جالوت و داود و غلبه بنی اسرائیل بر دشمنان.

۸- آیه الكرسي، موقعیت خدا در جهان، زنده شدن پرندگان مرده به دعای ابراهیم و زنده شدن آن پیامبر رهگذر بعد از صد سال و نشانه‌ای از معاد و قیامت موعود به طریق اعجاز.

۹- آیات انفاق و بیان مختصری در انفاق ریایی و نیز انفاقی که برای طلب مرضاء خداست.

۱۰- آیات ربا و قرض و سند قرض و شاهد گرفتن برای آن.

۱۱- درخواستهای مؤمنان در آیه اخیر و مطالب تحسین‌انگیز آن.

بحق باید گفت که این سوره دریایی از حقائق و نشان‌دهنده اسلام جاویدان می‌باشد لازم است که در مطالب آن دقت کرد و با آنها آشنا شد با توجه به مطالب یاد شده می‌دانیم که چرا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سوره را قله قرآن نامیده‌اند.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۴۴

[سوره البقره (۲): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم (۱) ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲) الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴)

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۶) خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۷) وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۸)

بنام خدای رحمان رحیم

۱-الم.

۲- این کتاب بی‌شک، هدایت است برای اهل تقوی «۱».

۳- کسانی که به غیب ایمان می‌آورند و نماز می‌خوانند و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند.

۴- و آنان که ایمان می‌آورند به دینی که بر تو نازل شده و به دینی که پیش از تو نازل گشته و به دنیای دیگر یقین می‌آورند.

۵- آنها در هدایت پروردگار هستند و فقط آنها رستگارانند.

(۱)-الم را یک آیه شمرده‌اند.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۵

۶- کسانی که (دانسته) حق را انکار کرده‌اند بآنها فرق نمی‌کند چه بترسانی و چه، نترسانی تسلیم نمی‌شوند.

۷- خدا بر قلوبشان مهر زده است و بر گوشها و بر چشمهایشان پرده‌ای هست و عذابی بزرگ برای آنهاست.

۸- بعضی از مردم می‌گویند: به خدا و دنیای دیگر ایمان آورده‌ایم ولی مؤمن نیستند.

کلمه‌ها

الم: راجع باین حروف و نظائر آنها که فواتح سور نام دارند در اول سوره اعراف بحث خواهیم کرد.

کتاب: مصدر است بمعنی مکتوب. آن در اصل بمعنی جمع کردن می‌باشد، گویی مطالب یا حروف، در آن در کنار هم جمع شده‌اند، لشگر را از آن کتیبه گفته‌اند که بعضی با بعضی جمع شده‌اند، کتاب بمعنی اثبات تقدیر، ایجاب و اراده نیز آمده است.

ریب: شک، قلق و اضطراب قلبی.

هدی: راهنمایی. گویند: «هدیته هدی» او را راهنمایی کردم و شاید بمعنی هادی باشد.

متقین: پرهیزکاران. مفرد آن متقی است، اصل آن وقایه و وقاء بمعنای حفظ شیء است از آنچه اذیت و ضرر میرساند، تقوی بمعنای خود نگه داری می‌باشد متقی یعنی کسی که خودش را از ناپاکی و گناه و عذاب خدا حفظ می‌کند.

یؤمنون: ایمان: تصدیق توأم با اطمینان، اصل آن امن بمعنای آرامش قلب است ایمان تنها عقیده نیست، بلکه تسلیم و انقیاد در آن معتبر است.

غیب: نهان «الغیب کل ما غاب عنک». تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۶

ینفقون: نفق: خارج شدن. انفاق: خارج کردن مال از دست (خرج کردن) «ینفقون» خرج می‌کنند.

یقیمون: اقامه: برپا داشتن، استعمال این کلمه در نماز خواندن ظاهرا برای آنست که نماز برنامه ارتباط با خداست این ارتباط باید همیشه و پیوسته باشد «یقیمون» برپا می‌دارند. «اقامه: ادامه» یوقنون: یقین تحصیل می‌کنند. یقین بالاتر از علم و از اوصاف علم است.

فیومی در مصباح گوید: یقین علمی است که از استدلال و تحقیق حاصل شود.

مفلحون: رستگاران. واحد آن مفلح است. فلح: رستگاری و نجات یافتن.

کفروا: کفر در اصل بمعنی پوشاندن است زارع را کافر گویند که تخم را در زمین می‌پوشاند کافر را از آن کافر گویند که حقائق را با انکار پوشانده است، خواه از روی جهل باشد و خواه از روی عناد. لازم است کفر را انکار معنی کنیم.

ختم: مهر نهادن «ختم الله» مهر نهاد خدا.

سمع: گوش و قوه شنوایی. آن در تمام قرآن مفرد آمده ولی در معنی، جمع و مفرد بکار رفته است. زیرا که اصل آن مصدر است و مصادر جمع بسته نمی‌شوند چنان که طبرسی و زمخشری و دیگران گفته‌اند.

غشاوة: پرده. اصل آن از «غشی» بمعنی پوشاندن و فرا گرفتن است.

شرحها

در این آیات مردم به سه دسته تقسیم شده‌اند: مؤمن، کافر و منافق و روشن گردیده که از این سه دسته فقط مؤمنان رستگارانند، بنا بر این آیات، مؤمن کسی است که در باطن عقیده دارد و در ظاهر عمل، کافر کسی است که نه ایمان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۷

دارد و نه عمل، منافق آنست که ادعای ایمان می‌کند ولی در باطن بی‌عقیده و منکر است علی‌هذا مؤمن و کافر یک‌چهره دارند، ظاهر و باطنشان یکی است ولی منافق دو چهره دارد و مانند دزدی که از اهل خانه باشد مرموز و خطرناک است و پللی است میان مؤمنان و کافران، کفار همیشه بوسیله منافقان بجهان اسلام راه یافته‌اند لذا باید منافق را با اوصافش شناخت چنان که قرآن آن را با اوصافش شناسانده است، رجوع شود به «نکته‌ها».

۱ و ۲- الم ذلک الکتاب لا ریب فیہ هدی للمتقین لفظ «لا ریب فیہ» قید است برای «هدی للمتقین» یعنی: در اینکه این کتاب برای پرهیزکاران هدایت است شکی نیست مانند: تنزیل الکتاب لا ریب فیہ من رب العالمین (سجده ۲) یعنی، این کتاب بی‌شک از جانب خداست، مراد از «الکتاب» مجموع آنست که تا وقت نزول این سوره نازل شده بود و نیز آن قسمت که در علم خدا بود که نازل شود.

منظور از متقین ظاهراً کسانی هستند که روح تقوی دارند نه متقیان اصطلاحی مثل: و نفس و ما سواها فاللهما فجورها و تقواها (شمس / ۸) روح فجور و تقوی در هر انسانی هست. مردم در برابر حقائق دو گونه‌اند: منصف و لجوج. منصف بمجرد درک حقیقت آن را قبول می‌کند و تسلیم می‌شود مانند ابو ذر تا قرآن را شنید اسلام آورد، چون روح تقوی و انصاف داشت ولی ابو جهل با آنکه فهمید تسلیم نشد چون روح تقوی در او مرده بود. قرآن مجید منصفان و متقیان را هدایت می‌کند ولی نسبت بلجوجان بر پلیدی آنها می‌افزاید: و اما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجساً إلى رجسهم (توبه / ۱۲۵) در جای دیگر، کسی که روح تقوی دارد زنده نامیده شده و برای کافران فقط حجت تمام می‌شود لئنذر من کان حیاً و یحق القول علی الکافرین (یس / ۷).

۳- الذین یؤمنون بالغیب و یتقون الصلاة و مما رزقناهم ینفقون تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۸

بنا بر آنکه گفته شد «الذین...» وصف «متقین» است یعنی آنها که روح تقوی دارند و زنده‌اند این اوصاف را می‌پذیرند، ایمان می‌آورند و عمل می‌کنند، مراد از «الغیب» در وحله اول خداست که بعلت نادیده بودن «غیب» تعبیر شده و گرنه از هر پیدا پیداتر است و می‌شود شامل هر غیب باشد که باید ایمان آورد مانند ملائکه و امام زمان علیه السلام و مانند آنها «۱» ولی باید به آخرت شامل نباشد که آن در ذیل آیه بعدی خواهد آمد این آیه در بیان اعتقاد و عمل مؤمن است.

۴- و الذین یؤمنون بما أنزل إلیک و ما أنزل من قبلك و بالآخره هم یوقنون و حکایت دارد که تکمیل ایمان در صورتی است که به پیامبران گذشته و دین آنها نیز ایمان آورد، ایمان بروز قیامت نیز از آن جمله است.

۵- أولئک علی هدی من ربهم و أولئک هم المفلحون لفظ «من ربهم» وصف «هدی» و تقدیم «هم» برای حصر و اختصاص است یعنی آنها از جانب خدا در هدایتند و فقط آنها رستگارانند، منافقان و کفار، گمراهان و اشقیای می‌باشند.

۶- إن الذین کفروا سواء علیهم أأنذرتهم أم لم تنذرهم لا یؤمنون بیان گروه دوم است. ناگفته نماند: کفر دو گونه است، یکی کفر و انکار از روی عناد و لجاجت، یعنی شخصی دانسته و از روی عمد، حقیقت را انکار کرده و تسلیم نمی‌شود، چنان که درباره فرعون و قوم او آمده: و جحدوا بها و استیقنتها أنفسهم ظلماً و علواً (نمل / ۱۴) یعنی در باطن یقین کردند که معجزات موسی حق

است

(۱) - در تفسیر برهان از امام صادق (ع) نقل شده است که در باره **يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ** فرمود:

مؤمن بغیب «من آمن بقیام القائم»

و در روایت دیگر فرمود:

«الغیب فهو الحجۃ الغائب».

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۹

ولی باز انکار کردند، در خصوص اهل کتاب که رسول خدا صلی الله علیه و آله را انکار می کردند فرموده: **الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ** (بقره/ ۱۴۶).

یعنی: اینها پیغمبر ما را می شناسند چنان که پسران خویش را می شناسند و بسیاری از آنها حق را دانسته کتمان می کنند، علی هذا کفر در اینگونه موارد امر عدمی نیست بلکه آنها حق را می دانند اما روی جاه طلبی و حفظ مقام و پیروی از شهوات حاضر نیستند به آنچه می دانند تسلیم شوند لذا انکار می کنند نظیر آنکه فرعونیان پس از شناختن موسی و برادرش گفتند **أَتُومِنُنَّ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ** (مؤمنون/ ۴۷) یعنی: آیا به موسی و هارون تسلیم شویم با آنکه قوم آنها بردگان ما هستند، معلوم است خودپسندی، علت عدم تسلیم شده است.

دیگری کفر از روی جهالت و نادانی است اینگونه اشخاص اگر متذکر شوند نوعا ایمان می آورند ظاهرا مراد از آیه گروه اول می باشد که انذار بحالشان فائده‌ای ندارد زیرا روح تقوی ندارند و منصف نیستند بلکه لجوج و متکبر هستند چنان که در آیه گذشته خواندیم «ظلما و علوا».

اگر گویند: اینکه فرموده: چه بترسانی و چه نترسانی، ایمان نمی آورند آیا منظور آنست که از ایمان آوردن و تسلیم شدن مسلوب القدره شده‌اند یا اینکه می توانند ایمان بیاورند اما نخواهند آورد؟

گوئیم: اولاً مراد از ایمان در آیه اعتقاد نیست زیرا اینگونه اشخاص اعتقاد دارند بلکه مراد تسلیم شدن و انقیاد بحق است چنان که گفته شد، اعتقاد یک مطلب است و تسلیم شدن باعتقاد، مطلبی دیگر. ثانياً اینگونه اشخاص مسلوب القدره نیستند ولی چون عناد نخواهد گذاشت بآنچه می دانند تسلیم شوند، لذا خدا تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۰ فرموده درباره اینها خودت را معطل مکن که ایمان نخواهند آورد.

و اگر مراد عدم قدرت باشد باز تکلیف از آنها ساقط نمی شود که خود موجب اینکار شده‌اند و قدرت تفکر صحیح را از دست داده‌اند.

۷- **خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ** صدر آیه تعلیل عدم ایمان آنهاست، وقتی که خدا به قلبی مهر نهاد دیگر صاحب آن قلب تسلیم حق نمی شود، آن گاه در علت مهر نهادن فرموده که در گوشهای آنها و بر چشمهای آنها پرده بخصوصی است که از شنیدن و دیدن آیات حق مانعشان میشود، کسی که چشم و گوشش بسته شده دیگر مطلبی به مغزش راه نخواهد یافت بنا بر این «واو» در **وَعَلَى سَمْعِهِمْ** ... برای استیناف است و این آیه نظیر آیه: **قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ** (انعام/ ۴۶) می باشد.

«غشاة» نکره است یعنی پرده بخصوص که نتیجه ستمگریها و اعراض از حق است در عیون الاخبار از حضرت رضا صلوات الله علیه نقل شده:

«الختم هو الطبع علی قلوب الکفار عقوبه علی کفرهم کما قال عز و جل **بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا**» (۱).

بهر حال اینها گروه دوم از گروه‌های سه گانه می باشند که با **وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ** کارشان ختم شده است، اینکه نسبت ختم بخدا داده

شده موجب جبر و بی‌عدالتی نیست زیرا اینان خودشان اسباب ختم را فراهم آورده‌اند، اصرار بر کفر و نافرمانی عاقبتش مهر شدن قلب است مانند مسافری که پیوسته بر خلاف جهت مقصود حرکت می‌کند فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ (صف / ۵).

۸- وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ

(۱)- تفسیر صافی از عیون الاخبار.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۱

از این آیه تا آیه ۲۰ بیان حال منافقان و گروه سوم است. در این آیه منافق چنین معرفی شده که در زبان اظهار ایمان می‌کند اما در باطن ایمان ندارد، علی‌هذا منافق یک انسان دو چهره‌ای است که نان را به نرخ روز می‌خورد و با اظهار ایمان می‌خواهد به اغراض مادی خود برسد، و چون منافق را باید با اوصاف و اعمال او شناخت لذا در آیات بعدی منافقان بطور تفصیل بیان شده‌اند موقع نزول آیات، منافقان به تدریج در مدینه نضح می‌گرفتند که ضروری بود قرآن به حساب آنها برسد و برای مؤمنان در شناختن آنها جهت بدهد.

نکته‌ها

موقعیت قلب:

در جاهای مناسب خواهد آمد که مراد از قلب در قرآن آیا همین قلب صنوبری شکل است که در سینه قرار گرفته و تلمبه خون بدن می‌باشد یا معنای دیگر دارد، در این آیات موقعیت قلب که مرکز فرماندهی بدن است در زمینه ایمان و کفر و نفاق مورد توجه است درباره گروه اول فرموده: يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ... وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ در جای دیگر آمده: أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ مجادله / ۲۲، در بیان کفار فرموده: خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ و درباره منافقان چنان که خواهد آمد گفته شده: فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ پس در خصوص هر سه گروه باید به سراغ قلب رفت که محل نزول اشعه رحمت الهی و مرکز فرماندهی کارهای نیک و بد است.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۲

[سوره البقره (۲): آیات ۹ تا ۲۰]

اشاره

يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۹) فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۱۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱) أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۲) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳)

وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ (۱۴) اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۵) أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۱۶) مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ (۱۷) صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (۱۸)

أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعِيدٌ وَ بَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ (۱۹) يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰)

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۳

۹- به خدا و مؤمنان حيله می‌کنند ولی جز به خود حيله نمی‌کنند اما نمی‌فهمند.

۱۰- در قلوبشان مرضی هست، خدا مرضشان را افزود، آنها را هست عذابی دردناک به علت دروغ گفتنشان.

۱۱- چون به آنها گفته شود در زمین فساد نکنید گویند ما فقط اصلاح‌گریم.

۱۲- بدانید که آنها، فقط مفسدانند، اما نمی‌فهمند.

۱۳- و چون به آنها گویند ایمان بیاورید چنان که مردم ایمان آورده‌اند، گویند آیا مانند احمقان ایمان آوریم؟! بدانید که آنها فقط احمقند ولی نمی‌دانند.

۱۴- وقتی که به اهل ایمان می‌رسند گویند: ایمان آورده‌ایم و چون با امثال خود خلوت می‌کنند گویند: ما با شمائیم ما تنها استهزا‌گرانیم.

۱۵- خدا آنها را استهزا می‌کنند و در سرگردانی بر طغیانشان می‌افزاید.

۱۶- آنها هستند که ضلالت را با هدایت عوض کردند در نتیجه، تجارتشان سودی نداد و هدایت نشدند.

۱۷- حکایتشان حکایت کسی است که آتشی بیافروخت. چون اطراف وی را روشن ساخت خدا نورشان را برد و در ظلماتی که چیزی نمی‌بینند رهایشان ساخت.

۱۸- کرانند، لالانند و کورانند، بحق بر نمی‌گردند.

۱۹- یا چون ابری باران‌ریز، توأم با ظلمات و رعد و برق، که از ترس صاعقه‌ها و هراس مرگ، انگشتان خویش را در گوشها کنند، خدا کافران را احاطه کرده است.

۲۰- نزدیک است برق چشمشان را برباید، هر وقت روشن شود راه روند و چون تاریک شود بایستند با آنکه اگر خدا می‌خواست، چشم و گوششان را می‌گرفت خدا بر هر چیز تواناست.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۴

کلمه‌ها

یخادعون: خدع: پنهان کردن، فریبکار را مخادع گویند که حقیقت را پوشانده و در لباس باطل نشان می‌دهد، مفاعله لازم نیست همیشه بین الاثنین باشد مثل «سافرت یوما» یعنی یک روز سفر کردم علی‌هذا «یخادعون» به معنی «یخدعون» است ولی در إِنَّ

الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ

نساء آیه/ ۱۴۲ بین الاثنین است «یخادعون» حيله می‌کنند.

یشعرون: شعر: دانستن و توجه. «لا یشعرون»: نمی‌دانند، نمی‌فهمند.

الیم: الم (بر وزن شرف): درد یا درد شدید «الیم»: دردناک. آن در آیه به معنی فاعل (مؤلم) است.

سفهاء: بی‌خردان، مفرد آن سفیه و در اصل به معنی سبکی است.

شیاطین: شیطان: دور شده، از خیر، طبرسی فرموده: «البعید عن الخیر» به عقیده طبرسی و راغب و ابن‌اثیر و دیگران، نون آن اصل کلمه و اشتقاق آن از «شطن» است و آن به معنی دور شدن می‌باشد گویند: «شطن عنه: بعد» این کلمه در انسانهای بدکار و دور از حق نیز بکار رفته است چنان که مراد از آن در آیه منافقانند.

مستهزءون: هزء و هزو: مسخره کردن. آن حکایت از تحقیر مسخره شده دارد استهزاء نیز به همان معنی است «مستهزءون»: مسخره‌کنندگان.

یمدهم: مد: زیادت، در گسترش و مهلت دادن نیز بکار می‌رود، «یمدهم»:

مهلت می‌دهد به آنها یا زیادت می‌دهد.

یعمهون: (عمه: بر وزن شرف) تحیر و سرگردانی در رأی و فکر یا تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۵

سرگردانی در ضلالت. مراد از آن در آیه معنای دوم است یعنی در نفاقشان سرگردان می‌مانند و نمی‌دانند چه می‌کنند.

اشتراوا: شری، شراء و اشتراء هر سه از اضداد هستند و به معنی خریدن و فروختن هر دو بکار روند بنا بر آنکه اهل لغت گفته‌اند، اما «شری» در قرآن همه جا به معنی فروختن آمده است ولی اشتراء در هر دو بکار رفته است، آنجا که به معنای خریدن باشد ثمن با لفظ «باء» آید چنان که در آیه است، یعنی گمراهی را خریدند و در عوض هدایت را دادند و آنجا که به معنی فروختن باشد میبع با «باء» آید مانند: وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا (بقره/ ۴۱).

تجارت: معامله: خرید و فروش. آن در قرآن مجید هم در خرید و فروش متعارف بکار رفته است و هم در خرید و فروش معنوی چنان که در آیه شریفه.

مهتدین: اهتداء از باب افتعال به معنای هدایت یافتن و قبول هدایت است «مهتدین» هدایت یافتگان.

مثل: صفت. حالت. عبرت. حدیث. مراد از آن در اینجا حال و حکایت است.

استوقد: و قد: افروخته شدن آتش، ایقاد: افروختن آتش. استیقاد:

افروختن و افروخته شدن. در آیه به معنی افروختن است و اگر طلب مراد باشد معنای «استوقد نارا» چنین می‌شود: خواست آتشی بیافروزد.

اضائت: اضائه: روشن شدن و روشن کردن، لازم و متعدی هر دو آمده است چنان که در آیه اول متعدی و در آیه بعدی لازم است،

اصل تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۶

آن ضوء است.

صم: اصم: کر مادرزاد، بقولی مطلق کر است، جمع آن صمم: اصل آن صمم بمعنی بستن است.

بکم: ابکم: لال مادرزاد. جمع آن بکم است، احرص به معنی مطلق لال است خواه مادرزاد باشد یا بعدا لال شده باشد.

عمی: اعمی: کور. جمع آن عمی (بر وزن قفل) است، عمی (بر وزن عبد) به معنی کوری و نیز به معنی فقدان بصیرت است این

کلمه در قرآن مجید هم در کوری ظاهری و هم در فقدان بصیرت بکار رفته است، چنان که مراد از آن در آیه فقدان بصیرت است.

صیب: ابر باران ریز، طبرسی آن را باران معنی کرده، راغب و غیر او ابر باران ریز گفته‌اند، مناسب آیه شریفه معنای دوم است چون

رعد و برق و صاعقه در ابر است نه در باران.

صواعق: جمع صاعقه. باید دانست: رعد صدای ابر، برق نور ابر، صاعقه خط قرمز و نورانی است که در اثر تخلیه بار الکتریکی میان

ابرها ظاهر می‌شود و آن مبدء نور است.

اصابع: اصبع: انگشت، اصابع: انگشتها.

آذان: اذن (بر وزن شتر) گوش. جمع آن آذان است.

یخطف: خطف: ربودن و اخذ کردن به سرعت «خطفه استلبه بسرعه» «یخطف» می‌رباید.

شرحها

آیات دوازده‌گانه در بیان اوصاف منافقان و مآل کار آنهاست در گذشته گفته شد که منافق دارای دو چهره است، لذا شناختن

منافق فقط باوصاف و اعمال تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۷

او میسر است، منافق خطرناکتر از کافر و پلی است میان مؤمنان و کافران و بحکم *إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ* (نساء/ ۱۴۵) عذاب او در قیامت سختتر از کافر خواهد بود، اینک اوصاف آنها را که در این آیات بیان شده است می‌آوریم، باید دانست بعضی از این اوصاف در کفار هم هست ولی نظر قرآن معرفی منافقان است، در نکته‌ها بحث مبسوطی در زمینه منافقان خواهیم داشت، منافقانی که پیوسته برای اسلام و مسلمانان خطرناک بوده و هستند.

۹- *يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ* آیه حاکی است که اظهار ایمان برای فریفتن خداست و هم فریفتن مؤمنان که مؤمنان آنها را از خود بدانند و بحساب گیرند، آنها در قولشان *آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ* با خدا معامله فریبکارانه می‌کنند و نیز مؤمنان را حيله می‌زنند تا در ردیف آنها قرار گیرند.

اما متوجه نیستند که فقط خود را فریب می‌دهند که با این عمل موجبات سعادت را از دست می‌دهند و از فوائد واقعی دین که به نفع انسانها آمده است بی‌بهره می‌مانند و سرانجام در دنیا رسوا و در آخرت به عذاب خدا گرفتار می‌شوند آنکه عاقبت کارش چنین است، خود را می‌فریبد نه دیگران را.

۱۰- *فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ* بما كانوا يكذبون علت خدعه آنست که قلب سالم ندارند بلکه قلبشان مریض است این مرض نتیجه اعمال زشت و طغیانگری آنها است، بهر حال *فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ* دلیل «یخادعون» است *فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا* اگر خبر باشد معنایش آنست که خدا به وسیله نزول آیات بر مرض قلبشان افزوده است چنان که فرموده: *وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ* (توبه/ ۱۲۵) و *لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا* و نظیر: *وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا* مانده/ ۶۴، تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۸

آری قرآن برای هدایت و برای بعضی کفر افزا و ضرر است، ممکن است که دعا بمعنی لعنت باشد. *لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ* پایان کار آنهاست.

۱۱- *وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ* منافق مفسد است، تباهی به بار می‌آورد، کفار را به جامعه مسلمانان راه می‌دهد، اسرار مسلمین را به کفار می‌رساند، شایعه‌های دروغ منتشر می‌کند، و چون به آنها گویند فساد نکند گویند ما مصلحانیم، نظر اصلاح داریم، این هم یکی از اوصاف منافقان است، حساب کنید حالات منافقان را در هر جامعه.

۱۲- *أَلَا- إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ* جلو افتادن «هم» برای حصر است یعنی بدانید آنها جز مفسد نیستند ولی مطامع و اغراض، فکرشان را عوض کرده و نمی‌فهمند و *هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا* کهف/ ۱۰۴.

۱۳- *وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا- إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ* علامت دیگری از علائم منافقان است که خودشان را عاقل و مؤمنان را سفیه می‌دانند، اگر به آنها گویند: شما هم مانند دیگران ایمان بیاورید و به حق تسلیم شوید، گویند این مردم احمقند، راه زندگی را بلد نیستند، عاقل آنست که به مقتضای زمان عمل کند و از دنیا کام بگیرد.

چنان با نیک و بد خو کن که بعد از مردنت عرفی مسلمات بزمزم شوید و هندو بسوزاند

ولی آنها جز احمق نیستند که بخاطر زندگی چند روزه همه حقائق و فضیلت را زیر پا می‌گذارند.

۱۴- *وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ* از علائم منافقان است که در میان مردم تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۹

اظهار ایمان می‌کنند و چون با رفقای خود یعنی منافقان به خلوت می‌روند گویند: ما با شما هستیم ما مردم را مسخره کرده‌ایم، اکنون که انقلاب اسلامی ایران پیروز گشته است گویی آیات شریفه اکنون نازل شده‌اند، خدا در جوابشان فرموده:

۱۵- *اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدَّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ.*

جمله «یمدَّهُم» تفسیر استهزاء است، منافقان که مؤمنان را مسخره می‌کنند عکس‌العملش آنست که قدرت تفکر از آنها سلب

می‌شود، طغیانشان فروتر می‌گردد، خود را از یاد می‌برند و نمی‌دانند چه می‌کنند، سرگردان هستند، جهت مستقیم ندارند نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ «یمدهم» به معنی زیادت و گسترش دادن است مثل وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوهُمْ فِي الْغَيِّ اعراف/ ۱۰۲ «یعمهون» جمله حالیه است یعنی: خدا در حال سرگردانی بر طغیانشان می‌افزاید، این سزای اعمالشان است نه آنکه بی‌عدالتی باشد.

۱۶- أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ.

تجارت و این چنین زندگی، به حال آنها سودی نبخشد زیرا هدایتی را که از جانب خدا آمده بود با گمراهی عوض کردند و هدایت یافتگان نشدند، در این آیه هدایت ثمن است که داده‌اند و گمراهی متاعی است که خریده‌اند، بالاخره، تجارت، تجارت معنوی است.

۱۷- مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ در این آیه و آیات بعدی دو مثل در بیان حال منافقان یاد شده است، مثل اول به نظرم در این زمینه است که منافق نقشه فتنه بر ضد حق را می‌کشد و در آن کار تا حدی پیشرفت می‌کند ولی تا تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۶۰

بخواهد نتیجه قطعی بگیرد، عاملی از ناحیه حق و خدا، پیدا می‌شود و آن نقشه خائنه را نقش بر آب می‌کند، منافق مانند انسانی که در ظلمت مانده و جایی را نمی‌بیند متحیر می‌ماند که چه بکند و فتنه را از کجا آغاز نماید؟

مانند کسی که در محل تاریکی واقع است و آتشی بر می‌افروزد چون اشیاء اطراف او در اثر نور دیده شدند، خدا بوسیله باد یا عامل دیگری آن آتش را خاموش می‌کند آن شخص باز در تاریکی فرو می‌رود، امروز منافقان در انقلاب اسلامی ایران با نقشه‌های خود و اربابان خارجی مقداری، سر و صدا به راه می‌اندازند و فتنه‌ها بوجود می‌آورند و مسرور می‌شوند که نقشه آنها گرفت ولی با یک مقاومت ملت یا با یک جمله رهبر انقلاب و یا با یک افشاگری، همه نقشه آنها نقش بر آب می‌شود.

۱۸- صُمٌّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا- يَزِجُوعُونَ این آیه حاکی است که می‌شد از آن بی‌نتیجه ماندن عمل، بیدار شوند ولی کردار ناپاک و افکار غلط چنان در روحیه آنها اثر گذاشته است که گوششان از شنیدن گفتار حق و زبانشان از اقرار بحقائق و چشمشان از دیدن آیات حق، ناتوان گردیده است، امیدی به هدایتشان نیست، در گذشته گفته‌ایم: آن که می‌داند ولی نمی‌خواهد تسلیم شود، انذار برای او فائده‌ای ندارد، آری روحيات منبعث از گناه، راه را بر انسان می‌بندد.

۱۹- أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعِيدٌ وَبَرَقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ مثل دوم در بیان احوال منافقان از این آیه شروع می‌شود، این مثل از پریشان خاطر بودن منافق و طوفانی بودن باطن آنان، حکایت دارد، مانند کسانی که در شب ظلمانی در بیابان ناشناس زیر رگبار پر از صاعقه و رعد و برق مانده‌اند، از صدای رعد و ترس صاعقه تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۶۱

انگشتان را در گوش کرده‌اند. شدت برق به حدی است که نزدیک است چشمشان را کور کند در این طوفان و ترس هر وقت برق می‌زند چند قدمی پیش می‌روند و چون خاموش می‌شود در جای خود می‌خکوب می‌گردند.

چنین است زندگی منافق در جامعه‌ای که اکثریت آن انقلابی هستند و در راه برقراری توحید تلاش می‌کنند، منافق در چنین جامعه‌ای با خاطر پریشان و مضطرب در تشویش و ناراحتی زندگی می‌کند، آرامش خاطر او بسیار جزئی است.

مانند منافقان در عصر ما که عصر انقلاب اسلامی است در قلوب منافقان طوفانها وزیدن گرفته و فقط کمی آرامش خاطر در شنیدن خیرهای دروغین صدای آمریکا و امثال آن دارند.

«کصیب» عطف است بر «کمثل...» تقدیر آن «مثلهم کاصحاب صیب» است «من السماء» شاید برای آن است که راه فراری ندارند و گرنه ابر پیوسته از بالا است، «ظلمات» در اثر تراکم ابر است شاید ظلمت شب نیز منظور باشد «وَاللَّهُ مُحِيطٌ...» حاکی است که گذاشتن انگشت به گوش فائده‌ای ندارد که خدا آنها را احاطه کرده است.

۲۰- يَكَادُ الْبُرُوقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَهَدَّيْتُمْ بِهِمْ وَأَبْصَارَهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بقیه مثل است، معنی در بالا معلوم گردید و لَوْ شَاءَ اللَّهُ ... بیانگر آنست که:

در این استفاده جزئی از چشم و گوش خود مستقل نیستند و با عنایت خداست و اگر خدا می‌خواست چشم و گوششان را می‌گرفت.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۶۲

نکته‌ها

پیدایش منافق

پیدایش و تقسیم شدن افراد جامعه به سه گروه: مؤمن، کافر و منافق یک امر طبیعی است. هر دین یا حتی طرحی در جهان پیدا شود، مردم در تلقی آن سه گروه خواهند بود، عده‌ای با جان و دل می‌پذیرند، عده‌ای به مخالفت برمی‌خیزند و عده‌ای برای مصلحت به ظاهر قبول می‌کنند. و از این جا مؤمن، کافر و منافق پیدا می‌شود.

آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه بودند از منافق خبری نبود، عده‌ای مؤمن و اکثریت کافر بودند، چون اسلام چندان نیرومند نشده بود که عده‌ای برای استفاده شخصی اظهار اسلام کنند. گرچه نمی‌شود به طور کلی منافق را در آن دوره نفی نمود. رجوع شود به آیه ۱۱ از سوره عنکبوت که در مکه نازل شده است.

وقتی که آن حضرت به مدینه هجرت فرمودند و اسلام گسترش پیدا کرد و حکومت تشکیل داد، به تدریج منافقان پیدا شدند، هر چه به گسترش اسلام افزوده شد، آنان که نان را به نرخ روز می‌خوردند و منافق بودند بیشتر شدند.

از قرآن مجید استفاده می‌شود که در جنگ «بدر» بعضی از لشکریان آن حضرت منافق بودند در سوره انفال ضمن آیات جنگ بدر آمده است: إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ ... انفال / ۴۹.

منافقان هر چه بیشتر می‌شدند، بیشتر ایجاد مزاحمت می‌کردند چنان که در جنگ «احد» عبد الله بن ابی رئیس منافقان از راه، به مدینه برگشت، سیصد نفر با او برگشتند و رسول خدا را تنها گذاشتند. از این معلوم می‌شود که منافقان اظهار وجود هم می‌کرده‌اند.

حکم بن ابی العاص و چند نفر دیگر، تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۶۳

بدین علت به طائف تبعید شدند و تا حکومت عثمان حق مراجعت به مدینه را نداشتند.

سوره توبه که در سال نهم هجرت نازل گشته است، بیشترش درباره منافقان است حتی بعضی گفته‌اند: بهتر بود این سوره را سوره منافقین نام نهند.

با آن که آن روز بیشتر از یک سال به رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی نمانده بود.

لذا است که ملاحظه می‌شود: اول آیات «بقره» به حساب منافقان می‌رسد، از چیزهای قابل دقت آنکه از ابتدای هجرت تا رحلت آن حضرت مسئله منافقان یک مسئله پیچیده و حل ناشدنی بود ولی به مجرد رحلت آن بزرگوار دیگر خبری از منافقان نیست. این

گروه در کدام چاه و بیل دفن شدند و چرا دم فرو بستند؟! بعضی از بزرگان اهل سنت به این مسئله متوجه شده و جواب داده که:

یک ماه و نیم به وفات حضرت منافقان همه اسلام آورده و در ردیف مؤمنان قرار گرفتند. ولی اثبات این سخن ناممکن است. بلکه منافقان وضع را هم رنگ خود دیده و ساکت شده‌اند.

منافقان در هر عصر

تقسیم شدن مردمان به سه دسته: مؤمن، کافر، منافق. در عصر اسلام تازگی نداشت و مختص به آن دوره نبود. بلکه این سه دسته شدن از اول بوده و خواهد بود، مسئله منافق در عصر ما همان تازگی را دارد که در صدر اول اسلام داشت. بنا بر این آیات شریفه شامل حال هر دوره و هر زمان است.

باید: هر سه گروه را از هم باز شناخت و نسبت به هر یک رفتار لازم را بجای آورد. اسرائیل فعلی و صهیونیسم بین‌المللی نه تنها از یهود خیر، بنی قریظه، بنی نضیر و بنی قینقاع کم‌خطر نیستند بلکه بمراتب پرخطرتر هستند آن روز تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۶۴

مرحب‌ها، کعب‌ها، شاس‌ها، و حارث‌ها به فکر ریشه‌کن کردن اسلام و مسلمین بودند، امروز اسرائیل پوشالی. آن روز منافقان مدینه در کار پیشرفت اسلام اخلال می‌کردند امروز منافقان عصر، در جوامع اسلامی به نفع کفار و دشمنان اسلام تلاش می‌کنند، آن روز عبد الله بن ابی به مشرکان مکه و یهود اطراف مدینه می‌گفت ما با شماستیم. ما مسلمانان را مسخره کردیم، امروز منافقان دیگر. حقا که پیروان قرآن باید در هر دوره کفار و منافقان را بشناسند و حساب خویش را با آنها روشن کنند.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۶۵

[سوره البقره (۲): آیات ۲۱ تا ۲۵]

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۲۱) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۲) وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۳) فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۲۴) وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۵)

۲۱- ای مردم پروردگار خویش را بپرستید که شما و اسلاف شما را آفریده تا تقوی پیشه باشید.

۲۲- خدایی که بفتح شما زمین را گسترده و آسمان را بنائی قرار داد و از آسمان آبی نازل کرد و با آن، از میوه‌ها برای شما روزی، پدیدار کرد، پس برای خدا شریکان مگیرید با آنکه می‌دانید (اینها فقط کار خداست).

۲۳- و اگر در شک هستید از آنچه (قرآن) بر بنده خویش نازل کرده‌ایم، سوره‌ای مانند آن را بیاورید و جز خدا هر که کمک دارید بخوانید اگر راستگویانید.

۲۴- و اگر نکرديد و هرگز نتوانيد کرد، بترسيد از آتشی که هیزمش مردم و سنگهاست و برای کافران مهیا شده است. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۶۶

۲۵- مژده بده آنان را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند: بهشتهایی دارند که جویها از زیر آن روان است. هر گاه میوه‌ای از آن روزیشان شود گویند این همان است که پیش از این روزی ما شده بود، و آن رزق را شبیه هم داده شوند و آنها را در آن بهشت همسران پاکی است و در آن جاودانه‌اند.

فراش: فرش و فراش مصدر هستند به معنی گسترده شدن. به معنی مفعول (مفروش) نیز به کار می‌روند. چنان که مراد از آن در آیه معنای مفعولی است یعنی: مفروش و گسترده.

بناء: مصدر است به معنی بنا ساختن مراد از آن در آیه معنای مفعولی (مبنی) است یعنی: بنا شده.

سما: طرف بالا و هر آنچه در طرف بالا باشد سما است حتی سقف اطاق، سما اطاق است، به باران نیز سما اطلاق شده که در بالا است، اصل کلمه از «سمو» به معنی بلندی و رفعت می‌باشد.

انداد: جمع ند، و آن به معنی مثل و نظیر است چنان که طبرسی و جوهری گفته‌اند راغب آن را از مثل اخص و به معنی مشارکت در جوهر دانسته است.

سوره: قسمتی از قرآن که دارای اول و آخر است. سوره در اصل به معنی بالا رفتن و سوره به معنی مرتبه بلند است، علت این تسمیه آن است که هر یک از سوره‌های قرآن مانند درجه بلند و منزل عالی است که قاری از یکی به دیگری صعود می‌کند رجوع شود به قاموس قرآن (سور).

شهداء: گواهان. یاران. مفرد آن شهید و به اعتباری شاهد است. شهود و شهادت در اصل به معنی حاضر شدن و دیدن می‌باشد، به احتمال قوی مراد از آن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۶۷ در آیه: یاران است چنان که از ابن عباس نقل شده است.

وقود: هیزم و مانند آن که وسیله آتش افروزی است. و قد: فروخته شدن آتش.

حجاره: سنگها مفرد آن حجر است. احجار نیز مانند حجاره است ولی در قرآن مجید نیامده است.

ازواج: جمع زوج و آن به زن و مرد و به نر و ماده هر دو اطلاق می‌شود (زوج و زوجه لغت غیر فصیح است مفردات راغب).

مطهره: اسم مفعول است از تطهیر یعنی پاک گردیده از تمام آلودگیها

شرحها

پس از بیان سه گروه مؤمن، کافر و منافق و مآل کار آنها، این آیات همه مردم را مخاطب قرار داده که بیائید پروردگار خویش را پرستید که او شما و گذشتگان شما را آفریده است و سائل زندگی را در اختیار شما قرار داده و قرآن معجز بیان را برای شما نازل کرده برای اهل ایمان و عمل، بهشتها فراهم آورده است.

۲۱- یا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.

لفظ «ربکم - خلقکم» به عنایت آنست که: پرستش رب و خالق یک امر قابل قبول است و شما به پرستش کسی خوانده می‌شوید که شما را آفریده و پروریده است و این شگفتی ندارد.

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ متعلق است به «اعبدوا» و نتیجه آنست یعنی پرستش خدا شما را تقوی کار می‌کند، آری توجه به «رب» و پرستش او مولد روح تقوی است، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۶۸

هر قدر پرستش بیشتر باشد بر تقوی و پرهیز خواهد افزود، مانند تمرین هر کار، که بر ورزیدگی می‌افزاید، این تعبیر در جاهای دیگر از قبیل آیه صیام نیز آمده است: كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ بقره/ ۱۸۳ آری روزه سبب تقوی است و به انسان می‌فهماند که به ترک محرمات قادر است.

۲۲- الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

در طول هزاران سال زمین گسترده شده و آماده برای حیات و زندگی گشته است آسمان اساس و بنائی است برای حیات در زمین، و در تکمیل کارهای زمین دخالت تمام دارد که بدون آن، کار زمین لنگ است، اگر آفتاب نمی‌یافت اگر هوا نمی‌بود، اگر ماه نمی‌بود، اگر بارانها در جو تشکیل نمی‌شدند، اگر و اگر ... از زمین کاری ساخته نبود. وَالسَّمَاءِ بِنَاءً ظاهراً برای توجه باین مطالب است.

از طرف دیگر: شک نیست که همه برفها و بارانها از تبخیر آبهای دریا است آب دریاها و اقیانوسها شور هستند و تلخ، نه حیوانات می‌توانند از آن بهره برند و نه انسانها و نه مزارع و روئیدنیها، آب دریاها در حرارت آفتاب تبخیر شده بصورت ابر می‌آید، ابرها بوسیله بادهای خشکیها حرکت می‌کنند و آن گاه بصورت باران و برف و تگرگ در زمین می‌نشینند، مقداری بصورت رودخانه‌ها جاری می‌شوند و مقداری در شکم زمین فرو رفته و ذخیره می‌شوند و آن گاه چشمه‌ها و قناتها و چاه‌ها گردیده و مورد استفاده قرار می‌گیرند، همه روئیدنیهای زمین از این آب می‌باشند لذا است که در بسیاری از آیات به این حقیقت که آبهای مورد استفاده انسان و حیوان و گیاه از آسمان است، توجه کامل شده است.

به این آیه توجه کنیم. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۶۹

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهَ لِقَادِرُونَ مُؤْمِنُونَ / ۱۸ ما از آسمان آبی باندازه نازل کردیم و آن را در زمین ذخیره نمودیم و قادریم که از بین ببریم و آن گاه بنظر آوریم که بوسیله چاههای عمیق، چشمه‌ها، قناتها چقدر از شکم زمین آب بیرون می‌کشیم و چه دریای بیکرانی در شکم زمین نهفته است.

فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَاداً وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ که با اندک توجه خواهید فهمید اینها از خداست پس برای خدا شریکان مگیرید، ناگفته نماند: این آیه تحلیل است بخطاب اعْبُدُوا رَبَّكُمْ در آیه سابق.

۲۳- وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

ربط این آیه و آیه بعدی با آیات فوق ظاهراً چنین است: این مطالب که با این اسلوبهای بدیع بیان می‌شود از جانب خداست، اگر باور ندارید و فکر می‌کنید که اینها ساخته پیامبر است پس شما هم یک سوره نظیر آن را بیاورید و جز خدا هر کس را بخواهید در ساختن آن به یاری بخوانید و همه دست به دست هم دهید «من» در «من مثله» برای بیان است نه تبعیض یعنی فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ جمله إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ معنایش آنست که اگر در این تصور که قرآن ساخته پیغمبر است راستگو هستید پس چرا معطلید شما هم نظیر آن را بیاورید.

۲۴- فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ.

یعنی اگر نتوانستید و مسلم بدانید که هرگز نخواهید توانست و در صورت عجز اگر قرآن را قبول نکنید کافر هستید و عذاب کافران دارید.

وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ المیزان و المنار گفته‌اند: مراد از حجاره تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۷۰

بتهایی است که مورد پرستش واقع شده بودند بدلیل اِنكُمْ و مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ انبیاء / ۹۸ شما و آنچه جز خدا می‌پرستید هیزم جهنم هستید طبرسی این معنی را محتمل دانسته است، این تعبیر در آیه قُوا أَنْفُسَكُمْ و أَهْلِكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ تحریم / ۶ نیز آمده است بنا بر آنکه مراد بتها است باید الف و لام «الحجاره» برای عهد باشد. به نظر بعضی مراد از حجاره دلهای سخت است که آیات خدا در آنها تأثیری ندارد. ولی این معنی، خلاف ظاهر است و اگر مراد بتها باشد قهراً برای آن است که پرستندگان به چشم خود ببینند و بدانند که کاری از بتها ساخته نبوده و نیست.

۲۵- وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَنْتُمْ بِهِ مُتَشَابِهُونَ وَ لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

ذیل آیه قبلی انذار بود برای کافران، بدین مناسبت این آیه حالات اهل ایمان و تسلیم شوندگان را بیان می‌کند، کلمه جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در بسیاری از آیات در وصف بهشت ذکر شده است، با مراجعه بآیه زیر خواهیم دید که این نهرها تنها آب خالی نیستند بلکه در آنها: آبهای همیشه تازه، شیرها که غیر متغیر هستند، شرابهای یکپارچه لذت، و عسل‌های صاف جاری است.

به عبارت دیگر نهر شیر و شراب و عسلند چنان که فرموده: مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى... سوره محمد / ۱۵، از اینجا خواهیم دانست که چرا قرآن مجید به «الانهار» این اندازه تکیه کرده است و در این شگفتی نیست خدایی که این همه آبهای بیکران را آفریده قدرت خلقت آن همه نهرها را نیز دارد. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۷۱

قالوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ این چه تعبیری است! آیا میوه بهشتی عین همان است که در دنیا خورده بودند؟ به نظر می‌آید: این جمله از یک واقعیت عجیبی خبر می‌دهد مثلاً مقداری کود و آب بدرخت سیب می‌دهیم، موقع چیدن میوه، صحیح است بگوئیم: این سبب همان کود و آب است که بدرخت داده بودیم و اگر دانه‌ای در زمین بکاریم بعد از سنبل شدن، صحیح است بگوئیم: این همان دانه است که کاشته بودیم.

بنا بر این: مثلاً یک نفر سیبی می‌خورد، آن در بدن وی انرژی تولید می‌کند و چون دو رکعت نماز خواند مقداری انرژی بصورت نماز از وی مصرف می‌شود که از سیب تولید شده بود، اگر روز قیامت همان انرژی (بنا بر تجسم عمل) بصورت یک سیب تحویل انسان شود می‌تواند بگوید: این همان است که در دنیا بمن روزی شده بود.

پس میوه دنیا در وجود مؤمن مبدل بعمل می‌شود و همان عمل در آخرت مبدل بمیوه می‌شود، از این لحاظ میوه آخرت عین میوه دنیا است آری «هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ» ممکن است مراد از «رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ» ایمان و عمل باشد یعنی آنها ایمان و عمل دنیایی را بصورت میوه‌ها می‌بینند و گویند: این همان است که در دنیا بما عطا شده بود از طرف دیگر میوه آخرت همیشگی، لذیذتر و پاکیزه‌تر است و لذا صحیح است که بگوئیم: هر دو میوه شبیه هم هستند «وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا» ماده هر دو یکی است ولی میوه بهشتی متکامل است. و الله العالم.

«أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ» حکایت از آن دارد که زنان بهشتی از آلودگیهای ظاهری و باطنی از قبیل چرک، کثافت، حیض، حسد، کینه و غیره پاک هستند آری «إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا عُرْبًا أَتْرَابًا واقعه / ۳۵-۳۷ از حضرت صادق علیه السلام از زنان بهشتی سؤال شد فرمود:

«الازواج المطهرة التي لا يحضن ولا يحدثن» (۱)

(۱) - تفسیر برهان.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۷۲

نکته‌ها

اعجاز قرآن:

معنی اعجاز قرآن آن است که: بشر از آوردن نظیر آن عاجز و ناتوان است. قرآن مجید از روز اول برای خود حریف و مبارز خواسته و به جهانیان اعلام کرده که: هر که می‌گوید این قرآن ساخته خدا نیست، نظیر آن را بیاورد.

آیات، گاهی نظر به همه قرآن دارد و می‌گوید: قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا

كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيْرًا اسراء / ۸۸ در اینجا می‌گوید: جن و انس از آوردن مانند این قرآن ناتوانند.

در جای دیگر آمده: أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ ... فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ طور / ۳۴ اگر می‌گویند از جانب خود گفته است ... پس نظیر آن را بیاورند.

در بعضی از آیات می‌گوید: اگر می‌گویند: این افتراء است پس ده سوره نظیر آن را بیاورند: أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ ...

فَالَّذِي يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ ... هود / ۱۳ و ۱۴.

و گاهی قدم بالا-تر گذاشته و می‌گوید: فقط یک سوره نظیر آن را بیاورید چنان که در آیه ما نحن فيه و در: أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ ...

یونس / ۳۸ اما درباره یک آیه مبارزه طلبی و تحدی نکرده است.

جمله فاعلموا انما انزل بعلم الله نشان می‌دهد که خدا علم قرآن‌سازی را بیشر نداده است. نگارنده در قاموس قرآن ماده «قرء- قرآن» تحت عنوان «اعجاز قرآن» بطور مفصل بحث کرده‌ام، در اینجا بطور خلاصه می‌گویم:

نظر عمده قرآن در اعجاز، دو چیز است یکی اسلوب خاص با حفظ معانی، دیگری نبودن اختلاف و تغییر در آن، توضیح اینکه:

این اسلوب خاص از بشر ساخته نیست و اگر بشر در آوردن نظیر قرآن تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۷۳

بالفاظ و نظم آن توجه کند معانی، خنده‌آور خواهد بود، مثلاً بعضی در مبارزه با: وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ. وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ. وَشَاهِدِ وَمَشْهُودٍ گفته است:

«و السماء ذات البروج و النساء ذات الفروج. و الخيل ذات السروج» این گوینده بالفاظ نظر تمام داشته است ولی معنی خنده‌آور است یعنی: قسم بزنان فرجدار و قسم باسبان زین کرده. تازه می‌خواسته چه بگوید و این سخن به کدام گوشه زندگی ارتباط دارد؟! و اگر بخواهد: معنای متقن ادا کند الفاضلی نظیر الفاضل قرآن پیدا نخواهد کرد، بهترین شاهد این است که در عرض چهارده قرن کسی قدم به میدان مبارزه نگذاشته، هر که گذاشته مغلوب برگشته است و این قهرمان بی‌نظیر، پیوسته «هل من مبارز» گفته و می‌گوید:

وجه دوم آنست که خدا فرماید أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا نساء / ۸۲ توضیح اینکه: بشر از اول ادراک تا آخر عمر در یک حال و یک رأی نمی‌ماند بلکه پیوسته نسبت به گذشته‌ها تغییر عقیده و رویه می‌دهد، بزرگان جهان و سیاستمداران پیوسته در عقائد و تصمیم‌های خود تجدید نظر می‌کنند، نهر و نخست وزیر متوفای هندوستان نامه‌های متعددی بدخترش نوشت، روزی که خواستند آنها را ترجمه و چاپ کنند اجازه داد و گفت اینها را بصورت نگاهی به تاریخ جهان ترجمه و چاپ کنید ولی اگر آنها را امروز می‌نوشتم طور دیگر می‌نوشتم ولی دیگر فرصت آن را ندارم.

اگر کسی کتابی بنویسد، بعد از پنج سال بخواهد بار دیگر آن را بنویسد محال است که تغییر در آن ندهد. و خلاصه بشر نمی‌تواند رویه خویش را در همه عمر یکسان نگاه بدارد ولی اگر بشری پیدا شد و در عرض ۲۳ سال هر چه گفت دیگر از آن برنگشت معلوم می‌شود که از غیب باو مدد می‌رسد و اشتباه نمی‌کند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۷۴

آری اگر قرآن از جانب خدا نبود رسول خدا چون بشر بود در یک حال نمی‌ماند و یک سخن نمی‌گفت بلکه سخنان مختلف می‌گفت و در گذشته‌هایش تجدید نظر می‌کرد و لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا، باید دانست که در اعجاز قرآن تنها الفاظ و اسلوب دخیل نیست بلکه معانی و حقائق و اخبار از غیب و نظیر آنها نیز دخیل است.

ناگفته نماند وجوه اعجاز زیاد است آنچه مناسب بود اینجا آورده شد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۷۵

[سوره البقره (۲): آیات ۲۶ تا ۲۹]

اشاره

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ (۲۶) الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۲۷) كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَهْوَاءًا فَأَخْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۸) هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۹)

۲۶- خدا از مثل زدن باک ندارد، هر چه باشد، پشه یا بالاتر از آن اهل ایمان می‌دانند که آن مثل درستی است از خدا ولی کافران می‌گویند خدا از این مثل چه خواسته؟ خدا بسیاری را بدان مثل گمراه و بسیاری را بدان هدایت می‌کند، اما با آن جز فاسقان را گمراه نمی‌کند.

۲۷- آنان که پیمان خدا را پس از محکم کردن می‌شکنند، و آنچه را که خدا به پیوستن آن فرمان داده پاره می‌کنند و در زمین تباهی بار می‌آورند. آنها زیانکارانند.

۲۸- چگونه خدا را انکار می‌کنید؟ با آنکه مردگان بودید شما را زنده کرد، سپس می‌میراند و بعد زنده می‌کند و بعد بسوی او بازگشت داده می‌شوید.

۲۹- او همان است که هر چه در زمین هست برای شما آفرید، سپس با آسمان پرداخت و آنها را هفت آسمان ساخت، او به هر چیز دانا است.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۷۶

کلمه‌ها

بعوضه: پشه ریز، به علت کوچکی جثه، اسم آن از کلمه «بعض» گرفته شده است.

مثل: حکایت و شرحی که حال و صفت چیز دیگری با آن مجسم می‌شود، آن در بیشتر آیات قرآن بدین طریق آمده گرچه به معانی دیگری نیز بکار رفته است (آیه ۱۴ همین سوره).

فاسقین: فسق (بر وزن جسر) در اصل به معنی خارج شدن است ... فَفَسِقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ كهف / ۵۰ یعنی از فرمان خدا خارج شد «فسقت الرطبة عن قشرها» خرما از غلافش خارج شد فاسق را از آن فاسق گویند که از دستور خدا خارج شده کافر را نیز فاسق گوئیم که بطور عموم از فرمان خدا خارج گشته است.

ینقضون: نقض به معنی شکستن است خواه ظاهری باشد مثل «نقض العظم» یعنی استخوان را شکست و خواه معنوی، مثل شکستن پیمان، در بیشتر آیات شریفه معنای دوم مراد است «ینقضون» می‌شکنند.

عهد: این کلمه در اصل به معنی نگهداری و مراعات پی در پی است. پیمان را از آن عهد گویند که لازم‌المراعات است. به معنی امر و توصیه نیز آمده است که مراعاتش لازم می‌باشد.

میثاق: ثقه و وثوق به معنی اعتماد است میثاق گاهی اسم آمده به معنی پیمان محکم و گاهی مصدر، به معنی محکم کردن، در آیه فوق معنای مصدری مراد است.

یوصل: وصول: رسیدن و متصل شدن، وصل به معنی متصل کردن و جمع کردن می‌باشد. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۷۷

اموات: مردگان. مفرد آن میت است خواه از اول جان نداشته و خواه بعدا مرده باشد.

استوی: استواء اگر با «علی» متعدی شود به معنی استقرار و برقرار شدن آید مانند: وَ اسْتَوَتْ عَلَی الْجُودِیِّ هُوْدُ / ۴۲ یعنی کشتی نوح بر جودی نشست و در آن قرار گرفت و اگر با «الی» باشد به معنی قصد و توجه است، در اقرب الموارد گوید: هر که از کاری فارغ شد و کار دیگری را قصد کرد گویند: «استوی له و الیه» علی هذا «استوی» در آیه به معنی قصد و توجه است. سواهن: تسویه: پرداختن و مرتب کردن «سواهن» ساخت آنها را.

شرحها

اشاره

در آیات گذشته برای مجسم شدن حال منافقان مثل روشن کردن آتش و واقع شدن در محیط رعد و برق بیان گردید، در اینجا به عنوان دفع دخل گفته شده مبدا مردم به مثل زدن خدا اعتراض کنند، خدا از زدن هیچ مثلی باک ندارد، چون با این مثلها بسیاری را هدایت و بسیاری را گمراه می‌کند ولی گمراهی از آن فاسقان است، آن گاه در دو آیه اخیر با توجه دادن بنظام خلقت برای «اعْبُدُوا رَبَّكُمْ» که در گذشته بیان شد استدلال شده است.

۲۶- إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ.

لفظ «ما» در مثلاً ما «مفید کثرت و ابهام است یعنی: هر مثلی که باشد و به احتمال ضعیف، زائد و برای تأکید است و بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا بیان «مثلاً» تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۷۸ می‌باشد «ما» در آن به معنای شیء است.

یعنی: آن مثل، پشه ریز یا چیزی بالاتر از آن باشد، در «ما ذا أراد» ما برای استفهام و «ذا» برای موصول است و شاید هر دو به معنی استفهام باشد باید دانست قرآن به مثلها بسیار اهمیت داده تا مردم به واسطه آن حقائق را درک کنند چنان که فرموده وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ابراهیم / ۲۵ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ حشر / ۲۱ پس امثال قرآن برای تفهیم مطالب است. و مثل در مجسم کردن مقاصد سهم بسزایی دارد.

از آیه شریفه روشن می‌شود که شاید راجع به مثلهای قرآن از طرف کفار و منافقان اعتراض رخ داده و مثل زدن به پشه، عنکبوت، آتش روشن کردن، باران و رعد و برق و غیره را مورد انتقاد قرار داده‌اند، و یا قرآن خود بعد از زدن دو مثل آتش و باران، دفع دخل کرده و می‌گوید مبدا اعتراض کنید ...

لا- يَسْتَحْيِي «نشان میدهد که در خدا راجع به مثل زدن انکسار و انفعالی نیست مانند انفعال کسی که از زدن این گونه مثلها می‌ترسد.

«فَأَمَّا الَّذِينَ...» روشن می‌کند: مردم در تلقی این مثلها دو گروه هستند یکی اهل ایمان که می‌دانند آن مثل، حق و برای تفهیم مطلب است ولی کفار و آنان که به فکر قبول حق نیستند می‌گویند: خدا از این مثل چه منظوری دارد؟

در جواب فرموده: خدا با آن مثل گروه بسیاری را هدایت می‌کند و مقصود خدا را درمی‌یابند، و گروه بسیاری از کافران را با آن گمراه می‌کند و بر گمراهیشان می‌افزاید، ولی فقط آنهایی را گمراه می‌کند که از حق خارج گشته و به هدایت اعتنایی ندارند.

آری: مثل نسبت به یکی هدایت و نسبت به دیگری ضلالت است و ریشه هر دو در وجود خود آنها و در اختیار آنها است. تفسیر

وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ این تعبیر در آیات دیگر نیز با کمی تفاوت آمده است مانند: وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ ابراهیم/ ۲۷ كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُشْرِفٌ مُرْتَابٌ غافر/ ۳۴ كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ غافر/ ۷۴ در این آیات می‌فرماید: خدا فاسقان، ظالمان، اسرافکاران و کافران را گمراه می‌کند، معلوم است که این اضلال، افزودن بر ضلالت سابق است، مثل وَاَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادْنَاهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ توبه/ ۱۲۵ این اضلال از جانب خداست ولی باختیار خود فاسق است. اضلال ابتدایی بر خدا قبیح است نه اضلال ثانوی که نتیجه عمل است.

جبر یا اختیار

کوتاه سخن آنکه: وسائل و مقدمات و اعطاء اختیار، در کارهای خیر و شر همه از خداست و اگر خدا وسائل فراهم نکرده بود هیچکس بعمل خیر یا شر قدرت نداشت، به نظر من آیاتی نظیر: وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ انسانی/ ۳۰ در این زمینه هستند گرچه ما قبل آنها در باره اختیار خیر است، یعنی: تا خدا زمینه فراهم نکند و مقدمات را جور نیورد شما نمی‌توانید چیزی اراده بکنید.

در این مرحله، اراده بندگان بعد از اراده و مشیت خداست ولی در مرحله دوم مشیت خدا بعد از اراده بندگان است اگر آنها اراده خیر کنند خدا در آن هدایتشان خواهد کرد و اگر اراده شر کنند گمراهشان خواهد نمود، چنان که فرموده: فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ صف/ ۵ چون منحرف شدند خدا قلوبشان را منحرف کرد در اینجا است که انسان در مقابل خیر، پاداش و در مقابل شر، کیفر می‌بیند که هر دو با اختیار خودش انجام می‌گیرد. از طرف دیگر کار خیر منسوب به خدا و انسان است زیرا خدا هم وسیله فراهم کرده و هم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۸۰

به آن امر فرموده است و انسان نیز آن را انجام داده است، ولی کار شر فقط به فاعل آن مربوط می‌باشد زیرا خدا پس از فراهم آوردن وسیله، از آن نهی کرده است این است معنی:

«لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین»

یعنی جبری در کار نیست که بنده باختیار خود می‌کند، تفویضی هم وجود ندارد که مقدمات از خداست و عمل در این مرحله مستند به خداست، بلکه امری است بین این دو و مرکب از این دو «۱».

پدری به فرزندش ده تومان پول می‌دهد و می‌گوید: مشروب مخور، با دادن آن پول در پسر دو قدرت ایجاد می‌کند یکی اینکه با آن پول کتاب مفیدی بخرد، دیگری آنکه مشروب بخورد، اگر پول را نداده بود به هیچ یک از دو کار قدرت نداشت. پس از فراهم شدن مقدمات (وجود پول) پسر در انتخاب یکی از دو کار آزادست. اگر کتاب خرید این از خودش و از پدرش است و اگر مشروب خورد آن از پدر نیست که از آن نهی کرده است.

۲۷- الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ.

این آیه و وصف و شرح حال «الفاسقین» در آیه سابق است، یعنی: فاسقان پیمان خدا را می‌شکنند ... بعید نیست مراد از عهد الله هدایت تکوینی و مراد از «میثاقه» محکم شدن یا محکم کردن آن به وسیله انبیاء باشد. یعنی: فاسقان آنچه از قبیل خیر و شر و مسئولیتها که با فطرت خود درک می‌کنند و بوسیله انبیاء تبلیغ شده و محکم گردیده است، می‌شکنند، و اعتنا نمی‌کنند، و شاید مراد از آن ادراک فطری و شرایع هر دو باشد که هر دو مصداق «عهد الله» هستند ضمیر «میثاقه» ممکن است به «عهد» یا به «الله» برگردد.

وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

(۱) مقدمات از خدا و اراده از بنده است.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۸۱

بیان نقض عهد الله است، آنچه از نظام تکوین و تشریح که خدا به مراعات آن دستور داده به وسیله فاسقان گسسته می‌شود و فساد به راه می‌افتد، این کار به ضرر فاسقان تمام می‌شود آری: **أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ**.

۲۸- **كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ ... تَرْجِعُونَ** آنچه کافران و فاسقان انجام می‌دهند نتیجه کفر به خدا و نادیده گرفتن نظامات زندگی است و اگر کسی به مراحل پنجگانه این آیه که سه تا از آنها حسی و دو تای دیگر یقینی است توجه کند از کافران نخواهد بود.

مرحله اول و **كُنْتُمْ أَمْوَاتًا** همه انسانها از خاک و از مواد بیجان تشکیل یافته‌اند خواه انسان اولی باشد یا انسانهای فعلی که بالاخره از مواد و خوراکیهای بیجان ترکیب شده‌اند، یک فرد پیش از آنکه از مادر متولد گردد به صورت مواد بیجان در جهان از اول وجود داشته است این همان مرحله **كُنْتُمْ أَمْوَاتًا** است مرحله دوم «**فَأَحْيَاكُمْ**» که به صورت سلول زنده وارد رحم مادر شده و متولد گشته و به حیات ادامه می‌دهد. مرحله سوم «**ثُمَّ يُمِيتُكُمْ**» که وفات یافته وارد قبر می‌گردد و خاک گردیده به اصل خود مبدل می‌شود این سه مرحله حسی و غیر قابل انکار است.

مرحله چهارم «**ثُمَّ يُحْيِيكُمْ**» که زندگی آخرت است، مرحله پنجم «**ثُمَّ إِلَيْهِ تَرْجِعُونَ**» که ورود به زندگی بهشتی یا جهنمی است. در چهار مرحله اول انسان مسلوب اختیار است و باید به نظام جهان که همان مشیت خدایی است تن در دهد واحدی را از آن گریزی نیست ولی مرحله پنجم در اختیار اوست می‌تواند رجوع به الله به سوی بهشت یا آتش باشد انسان با اندک انصاف و تأمل می‌تواند به این آیه تسلیم شود.

به هر حال این آیه استدلال است بر «**اعْبُدُوا رَبَّكُمْ**» که در آیات قبلی تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۸۲ گذشت.

۲۹- **هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ** این آیه در مقام امتنان و استدلال دیگری بر وجوب عبادت و اطاعت خداست خدایی که این همه نعمتها را آفریده و به واسطه خلقت آسمانها حیات زمینی را تکمیل کرده است سزاوار بندگی است.

خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مبین آنست که: آنچه در روی زمین آفریده شده همه را در آن حقی است و مطابق مقررات خدایی می‌توانند از آنها بهره برند.

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ می‌فهماند که در اینجا خلقت آسمانها بعد از خلقت زمین است، این مطابق آنست که در سوره فصلت آیه ۹ تا ۱۲ بیان شده است و این نشان می‌دهد که مراد از هفت آسمان، هفت طبقه هوای محیط بر زمین است و الله اعلم، نگارنده را در این زمینه سخنی هست که در قاموس قرآن ذیل لغت (ارض) گفته‌ام و در سوره فصلت انشاء الله روشن خواهد شد، می‌شود گفت جمله **بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ** به بیان علم خدا به نیازهای انسانها مربوط است چنان که در سوره فصلت آمده است: **سَوَاءٌ لِّلسَّائِلِينَ**.

نکته‌ها

حق همگانی:

مقتضای **خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا** آنست که مردم همه در بهره‌برداری از مواهب طبیعی ذیحق می‌باشند و خدا آنها را برای همه آفریده است، منظور از آن الغاء مالکیت فردی نیست ولی باید مردم جهان این حق را برای عموم محفوظ بدانند، تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۸۳

دولتهای استعمارگر به زبان حال می‌گویند: نه آنچه در روی زمین هست فقط برای ما آفریده شده است!! اگر به این آیه عمل شود

مشکل بشر حل خواهد گردید.

به طور کلی اگر عده‌ای بخواهند عده دیگری را به زور از مواهب خدادادی محروم کنند و آنها را فقط به خود اختصاص دهند، می‌شود آنها را به زور سر جای خودشان نشانند و چنین کسانی در قیامت به عذاب خدا گرفتار خواهند شد و خلاصه: این آیه می‌تواند منشأ بسیاری از احکام باشد.

هفت آسمان:

قرآن مجید درباره آسمانها سه تعبیر دارد: سماء، سماوات و سماوات سبع. مراد از دو تعبیر اول مطلق آسمانها و آنچه در بالای زمین است، می‌باشد ولی به نظر مراد از سماوات سبع، طبقات هفت گانه هوا است که زمین را از هر طرف احاطه کرده‌اند (۱).

دانشمندان طبقات جو را به پنج قسمت تقسیم کرده، حدود و خواص آن را نیز معین نموده‌اند بدین شرح:

۱- تروپوسفر: ارتفاع این طبقه در استوا، ۱۶ کیلومتر و در قطبین ۱۰ کیلومتر است، در همین قسمت ابرها تشکیل می‌شود و وضع هوای زمین تعیین می‌گردد، رعد، برق، برف، تگرگ و باران در این طبقه است.

۲- ستراتسفر: این طبقه از ۱۶ کیلومتر تا ۳۲ کیلومتری ادامه دارد و در آن تندبادهای مداوم می‌وزد. دو شط عظیم هوایی در آن کران تا کران جهان را می‌نوردند نام آن دو «جریانهای جتی» است این جریانها گاهی با سرعتی معادل ۸۰۰ کیلومتر در ساعت حرکت می‌کنند. درجه حرارت در آن تا ۶۲ درجه زیر صفر پائین می‌آید.

(۱) ناگفته نماند این فقط یک احتمال است، حقیقت مطلب در نزد خداست.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۸۴

۳- اوزونسفر: ارتفاع آن را تا ۵۰ کیلومتر تعیین کرده‌اند، در این طبقه نوعی اکسیژن وجود دارد که آن را «اوزون» نامند، این طبقه نسبتاً گرمتر و درجه حرارت آن تا حدود صفر می‌رسد، علت آن این است که اوزون اشعه ما فوق بنفش خورشید را جذب می‌کند.

۴- یونوسفر: ناحیه‌ای است اسرار آمیز، از نظر رقت هوا مانند خلاء است از ارتفاع ۵۰ کیلومتری شروع شده و تا ۳۰۰ کیلومتر ادامه دارد، در ارتفاع ۸۰ کیلومتری درجه حرارت ۶۸ درجه زیر صفر، و در ارتفاع ۱۷۷ کیلومتری به ۲۸۷ درجه بالای صفر می‌رسد!!! ۵-

اگزوسفر: در این طبقه تقریباً جو زمین از بین رفته، بشر درباره آن جز اطلاعات ناچیز ندارد (قمرهای مصنوعی ص ۱۰ تا ۱۴ ترجمه محمود مصاحب) گویند: ضخامت هوا هزار کیلومتر است به نظر می‌آید باید گفته شود و الله اعلم همین طبقات هوا است که قرآن مجید آن را به هفت آسمان، تقسیم می‌کند، باید گفت: یا دانشمندان دو طبقه دیگر را هنوز نیافته‌اند و یا قرآن مجید در هفت شمردن نظر به خصوصی دارد.

بهر حال: در قرآن کریم مجموعاً هشت بار (سماوات سبع) آمده است دقت در آنها نشان می‌دهد که مراد همان طبقات هوا است اکنون یکی از آنها را بررسی می‌کنیم: أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا ... نوح / ۱۵ و ۱۶ از این دو آیه معلوم می‌شود اولاً آسمانها هفت، هستند ثانياً طبقه طبقه‌اند و هر یک بالای دیگری است، ثالثاً نور ماه به همه آنها می‌رسد.

باید بدانیم که آسمانها و اجرام و کهکشانهای سماوی بی‌شمار است و مراد از هفت آسمان مجموع آسمانها نیست، از طرف دیگر نور ماه چندان امتداد تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۸۵

ندارد که به همه جای جهان برسد، چنان که نور ماه مریخ و مشتری به ما نمی‌رسد، حد اکثر می‌توان گفت: نور ماه در منظومه شمسی قابل رؤیت است مثلاً در شعرای یمانی که پانصد هزار برابر خورشید از زمین فاصله دارد یا در ستارگانی که چهل و پنج هزار سال نوری از ما فاصله دارند یقیناً نور ماه محسوس نیست، پس کلمه وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا نشان می‌دهد حدود هفت آسمان تا جایی است که نور ماه قابل رؤیت باشد و آنجا که نور ماه نیست هفت آسمان تمام شده است. نور ماه در طبقات هوا قابل رؤیت

است قهرا باید مراد همین طبقات باشد.

و الله اعلم.

وانگهی نمی‌شود گفت: مراد از هفت آسمان سیارات منظومه شمسی است که شمارش آنها فعلا به ۹ رسیده است و شاید در آینده سیاره دیگری نیز کشف شود.

و نیز باید دانست که طبقه طبقه بودن فقط در طبقات هواست. در خاتمه اگر غرض از «فیهن» آن باشد که ماه خارج از هفت آسمان است و نورش به آنها می‌رسد آن وقت ماه در میان آنها نیست بلکه از خارج به آنها نور می‌رساند و اگر مراد از «فیهن» آن باشد که ماه در میان آنها است در این صورت مرز هفت آسمان از جایگاه ماه نیز گذشته است. و طبقات هوا و لو به طور بسیار رقیق به آنجاها نیز رسیده است، ولی ظاهرا معنای اول مراد است. آیه زیر قابل توجه است:

خَلَقَ الْمَرْصَ فِي يَوْمَيْنِ ... ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ. فَفَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا فصلت ۹ تا ۱۲ آیات صریحند که هفت آسمان قبلا به صورت دود و گاز غلیظی بوده‌اند (می‌شود یقین کرد آن دود و گاز غلیظ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۸۶

هنگام سرد شدن زمین از زمین برخاسته است چنان که در آتش‌فشانهای فعلی دیده می‌شود) همین گازها بودند که رقیق شده طبقات هوا را تشکیل داده‌اند، از جمله «أَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا» فهمیده می‌شود که هر یک از طبقات، خواص به خصوصی دارند و در زندگی زمین دخیلند (رجوع شود به قاموس قرآن ج ۳/ ۳۳۳).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۸۷

[سوره البقره (۲): آیات ۳۰ تا ۳۹]

اشاره

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۰) وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۱) قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۳۲) قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۳۳) وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۳۴)

وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۳۵) فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (۳۶) فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۳۷) قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۸) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۳۹)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۸۸

۳۰- و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی را قرار می‌دهم. گفتند:

در آنجا کسی را قرار می‌دهی که فساد کند و خونها ریزد؟ حال آنکه ما تو را تسبیح و حمد گوئیم و تقدیس می‌کنیم. خدا گفت: آنچه من می‌دانم شما نمی‌دانید.

۳۱- خدا همه نام‌ها (کارها) را به آدم تعلیم نمود، سپس آدم‌ها را به ملائکه نشان داد و گفت: اگر راست می‌گوئید مرا از نامها

(کارهای) اینها خبر دهید.

۳۲- گفتند: پاکی تو، ما جز آنچه تو تعلیم داده‌ای دانشی نداریم، دانای مطلق و حکیم، فقط تو هستی.

۳۳- گفت: ای آدم نامهای آنان را به ملائکه خبر ده پس چون نامهای آنان را به ملائکه خبر داد، خدا گفت آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمانها و زمین را می‌دانم و نیز می‌دانم آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌دارید.

۳۴- و چون ملائکه را گفتیم: به آدم سجده (خضوع) کنید، همه سجده کردند مگر ابلیس که امتناع نمود و برتری کرد و از کافران شد.

۳۵- و گفتیم: ای آدم تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و از آن هر جا که خواستید با فراوانی بخورید ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمگران می‌شوید.

۳۶- شیطان آن دو را لغزاید و از آن نعمت که بودند بیرونشان کرد، گفتیم: پائین روید، شما دشمن یکدیگرید و تا مدتی در زمین قرارگاه و لذت بردن دارید.

۳۷- آدم کلماتی از پروردگارش فرا گرفت، و خدا به او برگشت که او بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.

۳۸- گفتیم: همگی پائین روید، اگر بعداً هدایتی از من به سوی شما آمد هر که از آن پیروی کند ترسی بر آنها نیست و محزون نمی‌شوند.

۳۹- و آنان که کافر شوند و آیات مرا دروغ شمارند آنها اهل آتشند و در آن پیوسته خواهند بود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۸۹

کلمه‌ها

ملائکه: مفرد آن ملک است، اکثر علماء عقیده دارند که ملک از «الوک» مشتق است و آن به معنی رسالت می‌باشد بنا بر این میم آن زائد است رجوع شود به قاموس قرآن، لغت (ملک).

خلیفه: نائب. جانشین.

یسفک: سفک به معنی ریختن است، خواه ریختن خون باشد یا آب یا شیء مذاب، بقولی: به ریختن خون اختصاص یافته است، در قول دیگر:

معنایش فقط ریختن خون است.

آدم: لفظی است غیر عربی (دخیل) اکثریت اهل لغت آن را علم شخص گرفته و نام یک نفر می‌دانند، به نظر بعضی علم نوع است مثل انسان و بشر.

انبثونی: نبأ بقول بعضی مطلق خبر است و به قول بعضی: خبری که دارای اهمیت و فائده است، قرآن مجید قول دوم را تأیید می‌کند در ماجرای قیامت آمده: عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ نَبَأُ / ۲ «انبثونی» از انباء و آن از نبأ است.

تبدون: این کلمه از ابداء به معنی آشکار کردن از بدو به معنی ظهور و آشکار شدن است.

تکتمون: کتم و کتمان به معنی پنهان کردن است. «تکتمون»: پنهان می‌دارید.

اسجدوا: سجده در لغت به معنی تذلل و خضوع و اظهار فروتنی و در شرع گذاشتن پیشانی بر زمین است «اسجدوا» ظاهراً امر به خضوع و فروتنی است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۹۰

ابی: اباء به معنی امتناع شدید و خودداری است.

رغدا: فراوانی «رغد عیشه رغدا: طاب و اتسع».

شجره: شجر مطلق درخت، شجره واحد آن است (یک درخت).

ازلها: زلزله لغزیدن، ازلال. لغزاندن، خواه لغزیدن ظاهری باشد مثل لغزیدن از کوه، یا معنوی باشد مثل خطا رفتن. مراد از آن در آیه معنای دوم است.

ابلیس: ابلاس به معنی یأس و نومیدی است، ظاهراً شیطان را از آن ابلیس گفته‌اند که از رحمت خدا مأیوس است، به قول بعضی آن غیر عربی است.

اهبطوا: هبوط به معنی پائین آمدن است نظیر نزول و وقوع، گاهی به معنی دخول و حلول آید «هبطنا بلدا کذا» یعنی به فلان بلد وارد شدیم و از آن است اَهْبَطُوا مَضْرأً ... بقره / ۶۱ یعنی به شهری وارد شوید.

مستقر: اسم مکان است. قرارگاه و محل استقرار. اصل آن قرار و قر به معنی ثبوت می‌باشد.

متاع: هر آنچه از آن بهره برده شود. هر آنچه از آن لذت برده شود، به عبارت دیگر مطلق مال دنیا که از آن بهره‌برداری شود، گویند:

اصل آن متوع یعنی امتداد و ارتفاع است متاع هم مصدر به کار رفته و هم اسم.

تلقى: اخذ و تفهم «تلقى» اخذ کرد.

تواب: توب به معنی رجوع و برگشتن است. همچنین است توبه و متاب.

تائب رجوع کننده و تواب بسیار رجوع کننده است.

اصحاب: جمع صاحب به معنی رفیق است.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۹۱

شرحها

در آیات گذشته سخن از خلقت انسان و خلقت وسائل زندگی از برای انسان بود و روشن گردید که کفر و نفاق مسیر صحیح زندگی نیست بلکه راه صحیح، همان ایمان و مصداق «اعْبُدُوا رَبَّكُمْ» بودن است. در تعقیب آن مطالب، در این آیات بیان شده که غرض خدا از اول آن بود که انسان را در زمین جانشین خود قرار دهد و به وسیله او اسرار خلقت (غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) را ظاهر کند و انسان در مسیر حرکت الی الله گام بردارد و گرنه از زندگی بهره‌ای نخواهد برد.

۳۰- وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

گفتگو میان خدا و ملائکه معلوم نیست چگونه بوده است ولی معلوم است خدا قضیه را به آنها فهمانده است مراد از خلیفه یک نفر نیست و عموم انسانهاست و گرنه یفسد فیها و یسفک الدماء معنی ندارد که این کار، انسانها لازم دارد و فساد و سفک هم کار خلیفه است، پر روشن است که مراد از خلیفه جانشینی خداست نه جانشینی انسان از انسانی، مثل: یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ ... ص / ۲۶ جمله قَالُوا أَ تَجْعَلُ فِيهَا ... استدلال ملائکه است باستحقاق خلافت خویش، یعنی: خلیفه خاکی فساد به راه انداخته و خونها خواهد ریخت، ولی ما پیوسته در اطاعت تو هستیم، پس این وظیفه را بما محول فرمای «نسبح و نقدس» خاکی از فرمانبری مطلق و دائمی است.

قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ مفید آنست که این خلافت از شما ساخته نیست تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۹۲

گرچه پیوسته بفرمان من هستید. و ضمناً تصدیق است به اینکه خلیفه از فساد و خونریزی کنار نخواهد ماند.

اگر گویند: ملائکه از کجا دانستند که خلیفه ارض فساد و خونریزی خواهد کرد! گوئیم: ظاهراً از کلمه جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ فهمیده‌اند

که خلیفه مادی و ارضی از فساد و خونریزی بر کنار نخواهد ماند ولی در تفسیر عیاشی از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده: ملائکه أَتَجَعِلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَشْفِكُ الدَّمَاءَ رَأَى أَنَّ دَانَ اسْتَمْتَدَ كَمَا كَانَ رَأَى قَبْلَهُ دَائِدَةً بَدَنُوا. این روایت اشاره به نسلهای ما قبل انسان است که در زمین بوده‌اند، ولی با آنچه ما گفتیم قابل جمع است. و الله اعلم.

۳۱- وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

این آیه بیان اینست که ما را -تَعَلَّمُونَ- است، مراد از تعلیم اسماء، ایجاد استعدادها در وجود انسان است نه آموختن ظاهری و آن استعدادها در ملائکه ایجاد نشده است، اگر غرض آن بود که خدا به آدم بفرماید: این قلم و این عینک و این مداد است، آن وقت استدلال تمام نبود و ملائکه حق داشتند که بگویند:

این نام‌ها را به ما هم اگر تعلیم می‌کردی خبر می‌دادیم وانگهی با دانستن نام کار درست نمی‌شود، خلیفه خدا باید استعداد اکتشاف مثلا برق را از اول داشته باشد، بلکه مطلب این است که خدا مثلا استعداد اختراع هواپیما و هدایت آن را در وجود انسان گذاشت آن گاه به ملائکه فرمود: آیا شما هم این استعداد را دارید؟ گفتند: خدایا ما را طوری نیافریده‌ای که چنان توانیم کرد و در عین حال قانع شدند که جانشین زمین باید موجودی غیر از آنها باشد.

پس این تعلیم نظیر خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ رَحْمَنَ / ۴ می‌باشد و الله یر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۹۳

العالم. در این صورت مراد از «الاسماء» همان استعدادها و قابلیت‌های موجود در انسان است چنان که مراد از «الاسماء» در آیه وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا اعراف / ۱۸۰ حروف الفاظ رحیم، علیم، عزیز و جلیل تنها نیست بلکه مراد اصلی حقائق آنهاست و الفاظ همچون آئینه، نشانگر حقائق هستند.

ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ ضَمِير «هم» و «هؤلاء» هر دو به آدم راجع است نه به اسماء، یعنی: سپس آدم را به ملائکه نشان داد و گفت از کارها و آنچه اینان می‌توانند، به من خبر دهید. رجوع ضمیر جمع به آدم بدان علت است که مصداق تعلیم اسماء فقط او نبود بلکه فرزندان نیز در نظر بود و تعلیم او عبارت اخرای تعلیم همه انسان‌ها بود چنان که در سوره اعراف، جریان سجود، بعد از خلقت عموم آمده است وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ اعراف / ۱۱. إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ظاهراً متعلق صادقین خلافت است یعنی اگر راستگو هستید در اینکه شما می‌توانید خلیفه بشوید «۱».

۳۲- قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا ...

این آیه راجع به عجز ملائکه از خلافت است و آنها چون دیدند ساختمان وجودشان برای کارهای آدمی آفریده نشده است گفتند: تو را تنزیه می‌کنیم ما را آن دانش، نداده‌ای فقط تویی توانای حکمت کردار.

۳۳- قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ أَكْرَهَ كُلُّهُمْ رَجَعَ إِلَى آدَمَ فَقَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ أَكْرَهَ كُلُّهُمْ رَجَعَ إِلَى آدَمَ فَقَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ أَكْرَهَ كُلُّهُمْ رَجَعَ إِلَى آدَمَ فَقَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ أَكْرَهَ كُلُّهُمْ رَجَعَ إِلَى آدَمَ ...

(۱) احتمال دارد میان گفتگوی خدا با ملائکه و وجود آمدن آدم و تعلیم اسماء هزاران سال فاصله باشد.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۹۴

در این صورت این سؤال پیش می‌آید که مراد از نامهای ملائکه چیست؟

لا بد مراد کارهایی است که ملائکه می‌توانند، آن وقت مراد از خیر دادن نیز باید توانستن باشد، حال آنکه کارهای ملائکه از انسان ساخته نیست، و اگر مراد همان تسبیح، حمد و تقدیس باشد که ملائکه خود از آنها نام بردند، در این صورت توانستنی‌های ملائکه فقط آنها نیست که آدم آنها را بگوید و قضیه بدین طریق تمام شود که: آدم هم کارهای خود را می‌تواند و هم کارهای ملائکه را ولی ملائکه فقط کارهای خود را می‌تواند، وانگهی در گذشته گفته شد که: ظاهراً مراد از «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ ...» حاضر به فرمان بودن

آنهاست نه تأمین شدن خلافت با آن تسیح و حمد و نه اینکه کار ملائکه فقط آنها است.

به احتمال قوی: ضمیر اول و سوم راجع به ملائکه و ضمیر دوم و چهارم راجع به آدمها است که از قرینه مقام فهمیده می‌شود، یعنی: ای آدم کارهای آدمیان را به ملائکه خبر ده [خبری که حکایت از توانستن دارد] آن خبر نمونه‌ای از کار انسانها بود که در آینده بنا بود انجام بدهند. او هم خبر داد.

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَآئِدٌ مَرَادٌ مِنْ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ چیزهایی است که بشر تا به حال دست یافته و خواهد یافت، برق، معادن، گردش کرین در طبیعت، عناصر، عجائب دریاها، صنایع موتوری نیروی بخار، علم فیزیک، علم شیمی، کشف خواص اشیاء و هزاران چیزهای دیگر از مصادیق «غیب الارض» هستند که به هنگام خلقت خلیفه، همه پنهان و هیچ یک کشف نشده بودند.

از طرف دیگر: عناصر تشکیل دهنده هوا، ابعاد خورشید و ماه و ستارگان نیروی جاذبه، عناصر تشکیل دهنده اجرام آسمانی، اشعه کیهانی، اسرار کهکشانشناختن رفتن به کره ماه و هزاران اسرار دیگر که بشر نائل شده و خواهد شد، همه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۹۵

مصدق «غیب السموات» می‌باشند که در آن روز احدی از آنها خبر نداشت، این همه اسرار آسمانها و زمین به دست بشر بیرون کشیده شده و کشیده خواهد شد.

ظاهرا مراد از اینکه فرمود: «آیا به شما نگفتم من غیب آسمانها و زمین را می‌دانم...» آنست که من این نهفته‌ها را می‌دانم و می‌خواهم آنها را به دست خلیفه زمینی بیرون بریزم و این کار از شما ساخته نیست، اگر این احتمال درست باشد آن وقت مراد از غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنهايي نیست که علمش خاص خداست و درباره آنها فرموده: قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ ... نمل / ۶۵ و الله اعلم.

وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ظاهرا مراد از «مَا تُبْدُونَ» همان است که گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا...» و جمله دوم می‌رساند که ملائکه در میان خویش نیز چیزهایی درباره خلافت گفته‌اند، خدا می‌فرماید: من همه اینها را می‌دانم ولی خلافت منظور، فقط از بشر ساخته است.

۳۴- وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ ... الْكَاْفِرِينَ در گذشته گفتیم: سجود در اصل به معنی خضوع و اظهار فروتنی است، به احتمال نزدیک به یقین مراد از «اسجدوا» سجده اسلامی و گذاشتن هفت عضو به زمین در مقابل آدم نبوده است، بلکه منظور اظهار خضوع بوده نسبت به خلیفه و اقرار به اینکه: او لیاقت جانشینی خدا را دارد، سجود و خضوع ملائکه حاکی از مقام والای جانشین خدا در زمین است، انسان دارای دو بعد است، از لحاظ خاک و ماده یک موجود خاکی و از لحاظ خلافت از خدا وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي حجر / ۲۹ یک موجود بسیار عالی، مسجود ملائکه و آشکار کننده اسرار نهفته خدا در جهان است.

به هر حال: ملائکه پس از صدور فرمان: «به آدم سجده کنید» به جانشین تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۹۶

انتخابی خدا سجده کردند که از طرفی لیاقت و استعداد او را دیدند و از طرفی بنده مطیع بودند، خدا درباره آنها عليهم السلام فرموده: بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ انبیاء / ۲۹.

إِلَّا ابْلِيسَ أَبِي وَ اسْتَكْبَرَ مراد از ابلیس در قرآن مجید موجودی است زنده با شعور،؟؟؟؟؟ که به آدم سجده نکرد و خلافت او را قبول نمود، و از درگاه خدا رانده شد، این کلمه ظاهرا وصف است و اسم اصلی او نیست و به تناسب مایوس بودنش از رحمت خدا، ابلیس خوانده شده است، ظهور استثناء می‌رساند که ابلیس از ملائکه بوده ولی صریح آیه کَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهٖ كهف / ۵۰ دلالت دارد که از طائفه «جن» می‌باشد، نگارنده: این مطلب را به؟؟؟؟؟ در قاموس قرآن در ذیل لغات [بلس - شطن - ملک] آورده‌ام خواننده عزیز را به آنجا حواله می‌دهم.

بهر حال: از همه ملائکه فقط ابلیس به آدم خاضع نشد و لیاقت او را به خلافت قبول نکرد و گفت: «من از او بهترم که مرا از آتش به خصوص و او را از گل آفریده‌ای». فعل «استکبر» دلالت دارد که او در این ادعا ذیحق نبود، بلکه منیت کرد و بیجا خودش را بزرگ و برتر پنداشت.

وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ اگر «کان» دلالت بر زمان داشته باشد معنایش آنست که از اول کافر بود و تصمیم داشت به آدم سجده نکند ولی ظاهراً آن به معنی «صار» است چنان که گفته‌اند یعنی: از کافران شد. «ای صار من الکافرین».

۳۵- وَقُلْنَا يَا آدَمُ ... مِنَ الظَّالِمِينَ.

از ظهور آیه فهمیده می‌شود که آدم و همسرش موقع این خطاب در آن باغ بوده‌اند ولی وقت سجود ملائکه از همسرش خبری نیست. و نیز معلوم می‌شود تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۹۷

که خوردن همه چیز جز از یک درخت بر ایشان مباح بوده است لفظ «لا تقربا» شدت نهی را می‌رساند و گرنه نزدیک شدن بدون خوردن ضرری نداشت، از سوره «طه» معلوم می‌شود که خوردن از آن درخت، وضع را دگرگون کرد فَأَكَلَا- مِنْهَا فَيَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا طه / ۱۲۱ مراد از «ظالمین» ظلم بر خویشان است چنان که خود گفتند: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا ... اعراف / ۲۳.

۳۶- فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ.

ازلال چنان که گفته شد به معنی لغزیدن و به خطا افکندن است، ازلال شیطان همان است که در سوره اعراف و طه نقل شده که به آدم گفت: خدا از اینکه نخواسته به این درخت دست بزنی نظر خوبی به شما ندارد و اگر از این درخت بخورید پیوسته خواهید بود مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ اعراف / ۲۰ و در سوره طه آمده: يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمَلَکٍ لَا يَبْلَىٰ طه / ۱۲۰.

فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ یعنی: آن دو را از آن حال که بودند خارج کرد، این جمله ظاهراً بیانگر افتادن لباسها و ظاهر شدن عورتهاشان است که خواستند با برگ درختان ستر عورت کنند چنان که فرموده فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ يَدَّتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ اعراف / ۲۲ در سوره طه این عبارت تکرار شده، فقط به جای «ذاقا الشجرة» آمده: «فاكلا منها». پس در اثر خوردن از آن درخت، حالت اولی را از دست دادند.

وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ در این جمله سه مطلب هست یکی اینکه: جمع آمدن «اهبطوا» نسبت به نسل آدم و زوج اوست اگر

ما یک زن و مرد را از یک مملکت اخراج کنیم نسل آن دو را نیز که بعداً به وجود خواهند تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۹۸ آمد اخراج کرده‌ایم، چنان که در سوره طه فقط دو نفر موجود در نظر است و تشبیه آمده است: قَالَ اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ طه / ۱۲۳ پس لازم نیست شیطان را نیز از آنها بشمریم و جمع آمدن «اهبطوا» را تصحیح کنیم. دوم اینکه مراد از هبوط چیست؟ معنای مشهور آن همان پائین آمدن است مثل: وَإِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَلْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ بقره / ۷۴ و نیز در معنای دخول به کار رفته مثل سخن موسی علیه السلام که به بنی اسرائیل فرمود: اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ بقره / ۶۱ به شهر وارد شوید آنچه می‌خواهید در آن هست. این کلمه درباره ابلیس نیز به کار رفته: قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا اعراف / ۱۳.

مشکل است هبوط به معنی دخول باشد زیرا در دو آیه بقره و طه که نقل شده با کلمه «منها» مبدا هبوط تعیین شده و اگر به معنی دخول بود دیگر برای «منها» جایی نبود در این صورت آیا مراد هبوط از مقام و حالت اولیه است و به عبارت دیگر از دست دادن کلاً مِنْهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمْ است؟

و یا مراد هبوط از بالا است و جایگاه آدم محلی غیر از زمین بود و از آنجا به زمین آمد؟ اینکه بسیار بعید است و آیاتی نظیر إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ حجر / ۲۸ صریح هستند که انسان از لجن این زمین آفریده شده، آیا می‌شود گفت: بشر اولی پدیده این زمین نیست؟! و یا این قضیه بیان ارتباط انسان با نفس و شیطان و دو بعدی بودن انسان است که به شکل داستان نقل

شده است؟

به نظر بعضی: آدم از بشرها برخاسته و موجود اولی بشر است نه آدم.

ولی قرآن این نظر را تأیید نمی‌کند و همان بشر اولی را در جایی آدم و در جایی بشر می‌نامد و مسجود ملائکه می‌داند: **إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ. فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ص / ۷۱ و ۷۳.** تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۹۹

به نظر می‌آید که هبوط مقامی و حالتی منظور باشد چنان که در بعضی از آیات با «خروج» تعبیر آمده نظیر: **يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ اَعْرَافَ / ۲۷.**

مطلب سوم اینکه: مراد از **بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ** چیست! این جمله در سوره بقره و اعراف و طه تکرار شده و به آن تکیه شده است. گفته‌اند: مراد عداوت و دشمنی ما بین شیطان و انسان است ولی آن در سوره طه چنین آمده:

قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ طه / ۱۲۳ در این جا با آنکه مخاطب آدم و زوجه او است باز جمله فوق تکرار شده. ظاهراً مراد از آن رقابت و خصومتی است که لازمه حیات مادی است و تکیه قرآن از آن جهت است که پس از هبوط این واقعیت به طور حتم آشکار خواهد شد و این رقابت و مبارزات و خصومت‌ها در پیشرفت بشر اثر کامل دارد طرفین عداوت، خود انسانها هستند، نه انسانها و شیطان گرچه ریشه عداوت انسانها از شیطان و قوای نفسانی است.

این جمله، جمله حالیه است یعنی پائین روید در حالی که دشمن یکدیگر هستید.

وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُشْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ اگر «حین» نسبت به فرد فرد باشد مراد از آن تا مرگ است یعنی تا وقت مردن در زمین قرار گاه و متاع خواهید داشت و اگر راجع به عموم باشد منظور از آن رسیدن آخرت است چنان که در روایتی از حضرت صادق علیه السلام «الی حین» یوم‌القیامه معنی شده است.

۳۷- فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.

این آیه راجع به امکان جبران نقائص است که خداوند از لطف خود این امکان را بوجود آورده است، اگر انسان اشتباهی کرد و خواست آن را جبران کند راه بر او بسته نیست، می‌تواند به سوی خدا و کمال باز گردد، روایت شده: چون تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۰۰

خدا به ابلیس لعنت کرد، ابلیس مهلت خواست، خدا تا روز قیامت به او مهلت داد، ابلیس گفت قسم به عزت تو، تا روح در فرزند آدم هست از قلبش خارج نخواهم شد. خدا در جواب فرمود: قسم به عزت و جلالم تا روح در بدن دارد باب توبه بر او نخواهم بست، **المحجّة البيضاء ج ۷ / ۲۵.**

فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ نشان می‌دهد که توفیق و الهام توبه از جانب خدا بوده است پس توبه بنده در اثر توفیق و عنایت خداوندی است. مراد از «کلمات» ظاهراً همان است که در سوره اعراف نقل شده: **قالا- رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ اعراف / ۲۳** در روایات نقل شده: که آدم خدا را به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین سلام الله علیهم اجمعین قسم داد و نیز کلمات دیگری به صورت دعا در این زمینه نقل شده است رجوع شود به تفسیر عیاشی و مانند آن.

فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ توبه و متاب به معنی رجوع است.

توبه بنده آن است که با ترک گناه به خدا برگردد توبه خدا آنست که با لطف و عنایت و قبول به سوی بنده برگردد کلمه تواب همیشه وصف خدا آمده مگر در آیه **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ** بقره / ۲۲۲ قبول توبه آدم آن نشد که به جای اولی برگردد ولی با دو آینه ذیل که خواهد آمد روشن گردید اگر راه خدا برود و به احکامی که از جانب خدا خواهد آمد عمل نماید به رحمت خدا خواهد رسید.

۳۸- قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

تکرار فرمان هبوط ظاهراً مقدمه است به تشریحی که در این آیه و آیه بعدی بیان شده است، به قرینه آیه بعدی، ظرفِ فَلَآ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ ... آخرت است آری در آخرت نه نقصانی هست که مایه اندوه باشد و نه کم شدن و فنايي که تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۰۱

باعث خوف گردد و آن در صورتی است که در دنیا از فرمان انبیا پیروی شود، خلیفه خدا و کدخدای روی زمین باید تسلیم خلیفه کننده (خدا) باشد، اما اگر خلیفه آیت خدا را دروغ شمرد مصداق آیه بعدی خواهد بود.

۳۹- وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ کذبوا در صورتی است که فرمان خدا به آدم تبلیغ شود، به نظرم همه «کفروا» ها در صورتی سبب عذاب می‌باشند که توأم با تکذیب باشد نه کفر از روی جهل، خلود در آتش در انعام/ ۱۲۸ دیده شود.

نکته‌ها

انسان موجود دو بعدی

انسان و خلیفه و کدخدای زمین، موجودی است دو بعدی، وجود او معرکه‌ای است که پیوسته قوای رحمانی و شیطانی در آن در جنگ و جدل هستند آن گاه که از نیرو و اراده خدادادی استفاده کرده به طرف نیکبها میل کند، قوای رحمانی تقویت شده قوای شیطانی عقب می‌نشینند إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا ... فصلت/ ۳۰ و چون میل به بدی‌ها کند طرف دیگر تقویت شده و ضلالت روی می‌آورد: أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزًّا مَرِيَمَ/ ۸۳

دستور: «بخورید هر کجا که هستید و به این درخت نزدیک نشوید و گرنه از ستمکاران خواهید بود» مبین آنست که هدایت از جانب خدا و تصمیم از جانب بشر است، راجع به سعادت و شقاوت باید خودش اقدام بکند. پیشرفت و ترقی بشر در اثر این دو بعدی بودن و صاحب اختیار بودن است و گرنه مانند حیوانات تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۰۲

که فقط از غرائز استفاده می‌کنند، پیوسته در جا می‌زد و از پیشرفت بی‌بهره می‌ماند.

این آیات مرکزیت خلیفه را نسبت به قوای رحمانی و شیطانی بیان داشته و موقعیت او را روشن می‌کنند. و نیز بیان می‌دارد که بشر با شیطان در گیرودار است بر خلاف مذهب مجوس که خدا را در گیر و دار شیطان قرار داده است ولی قرآن می‌گوید: حول و قوه شیطان از خداست و از خدا تا روز قیامت مهلت گرفته و به جان بشر افتاده است و او ناچیزتر از آنست که با پروردگار در مصاف باشد این مطلب در سوره اعراف بیشتر توضیح داده خواهد شد انشاء الله تعالی.

بهشت آدم:

ظاهر آیات قرآن حاکی است که محل آدم پیش از خوردن شجره و بعد از آن با هم فرق داشت و نیز دو نوع زندگی کاملاً متفاوت بود، چون آیات قصص آدم بسیار متشابه هستند نگارنده فقط نقل و توضیح می‌دهم باشد که شاید آیندگان به آنچه امروزها پی برده‌اند پی ببرند.

در سوره طه راجع به محل اولی چنین آمده: فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لَزَوْجَكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى طه/ ۱۱۷ و ۱۱۹ گفتیم: ای آدم این ابلیس دشمن است به تو و همسرت، شما را از جنت خارج نکند و گرنه به زحمت خواهی افتاد، تو در آن گرسنه و عریان نمی‌مانی و در آن عطشان نمی‌گردی و از سوزش آفتاب زحمت نمی‌بینی. آیات بدان معنی نیست که آدم در آن باغ هیچ احتیاج احساس نمی‌کرد چون فرموده وَ كَلَّا مِنْهَا رَعْدًا حَيْثُ

شَتْمًا و نیز بعد از خوردن، عربان گردیدند و شروع کردند که از برگ درختان برای پوشش خود استفاده کنند و این به علت ریخته شدن لباسهایشان بود چنان آمده: **يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا ... اعراف / ۲۷.**

بلکه ظاهراً مراد آنست که وسائل استراحت پیوسته در اختیار شماست تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۰۳ ولی در زندگی دیگر این وسائل را باید با زحمت به دست آورید **فَلَا يُخْرِجَنَّكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى.**

قهرها باید گفته شود: شرایط زندگی در آن محل غیر از محل فعلی بود و این دو محل غیر هم بودند ولی این به نظر نگارنده خیلی بعید است و نمی‌توان توجیه کرد که انسان پدیده غیر زمینی است. و الله اعلم.

ممکن است بگوئیم: هر دو یکی بودند با این فرق که انسان در اولی فقط نفسی داشت و تسلط شیطان درهای شیطنت را بر او نگشوده بود و موضوع **بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ** که بعد از هبوط به وقوع پیوست در آنجا نبود، درست است که **إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ** یوسف / ۵۳ درست است که **وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا شمس / ۶** ولی نفس بدون تسلط قوای شیطانی چندان کارگر نیست، اما در حالت دوم شیطان مهلت گرفته با شیاطین دیگر پیوسته از راه نفس در فریفتن انسان بوده و هستند و الله اعلم. درخت نهی شده: این درخت چه درختی بود که خوردن از آن این همه بیداد کرد:

۱- ریخته شدن لباسها **يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا اعراف / ۲۷.**

۲- آشکار شدن عورتها، و شروع بپوشیدن آن به وسیله برگ درختان **بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ ... اعراف / ۲۲.**

۳- ستمکار به نفس بودن و **لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ اعراف / ۱۹.**

۴- و بالاخره رانده شدن از بهشت.

مثل یا حکایت:

به نظر بعضی‌ها ماجرای آدم و شیطان و حتی سجود ملائکه بیان واقعیت تسلط شیطان بر انسان و تأیید از جانب فرشتگان است باشند که در شکل و قالب حکایت ریخته شده است تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۰۴ نگارنده گوید: آیات کاملاً متشابه، تعیین مراد خدا و پیاده کردن آن بسیار مشکل است، یا خدا را در این اجمال گفتن غرضی هست و یا حل معما کلید دیگری دارد که هنوز بدست بشر نرسیده است و الله اعلم. نتیجه:

در سوره اعراف پس از نقل ماجرا می‌فرماید: **يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اعراف / ۲۷.**

غرض آنست که تسلط شیطان و قوای اهریمنی بر انسان یک واقعیت است باید انسان همیشه در سعی و تلاش باشد که خود را نجات بدهد و مغلوب نفسانی نگردد. و در این مبارزه توفیق حاصل کند.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۰۵

[سوره البقره (۲): آیات ۴۰ تا ۴۶]

اشاره

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ (۴۰) وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أُولَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا - وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ (۴۱) وَلَا تَلْبَسُوا الْحِقِّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ

تَعْلَمُونَ (۴۲) وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ (۴۳) أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ (۴۴)

وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (۴۵) الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ راجِعُونَ (۴۶)

ای پسران اسرائیل بیاد آرید نعمت مرا که به شما دادم و به پیمان من وفا کنید تا به پیمان شما وفا کنم و فقط از من بترسید.

۴۱- و ایمان آرید بقرآنی که من نازل کرده‌ام که کتاب شما را تصدیق می‌کند، و نخستین منکر آن نباشد و آیات مرا به قیمت اندک نفروشید و فقط از من پرهیز کنید (از عذاب من).

۴۲- حق را به باطل مخلوط نکنید و حق را با آنکه می‌دانید کتمان ننمائید.

۴۳- نماز را بپا دارید و زکاة را بدهید و با راکعان رکوع کنید.

۴۴- آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را از یاد می‌برید؟ حال آنکه تورات را می‌خوانید آیا نمی‌فهمید!!

۴۵- (در پیروی حق) از صبر و نماز مدد جوئید و آن حتما سنگین است مگر بر متواضعان.

۴۶- کسانی که می‌دانند خدای خویش را ملاقات خواهند کرد و بسوی او باز می‌گردند.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۰۶

کلمه‌ها

اسرائیل: این کلمه به نقلی اسم دوم حضرت یعقوب و به نقلی لقب آن حضرت است. گفته‌اند: آن به معنی بنده خدا است. «اسر» یعنی بنده، ایل یعنی خدا (دائرة المعارف و جدی) مراد از بنی اسرائیل فرزندان یعقوب علیه السلام اند که به قوم یهود معروف شده‌اند.

اوفوا: وفاء و ایفاء به معنی تمام کردن است، وفاء و ایفاء به عهد آنست که آن را بدون کم و کاست انجام دهد (اقرب الموارد).

فارهون: این لفظ از رهب و آن به معنی ترس است (صحاح) راغب قید تحرز و اضطراب را بر آن افزوده است. «فارهون» پس از من بترسید.

ثمن: قیمت. آنچه فروشنده از خریدار می‌گیرد (مفردات راغب).

لا تلبسوا: لبس به (ضم اول) به معنی لباس پوشیدن است، فعل آن از باب «علم يعلم» آید مثل یلبسون ثياباً خضراً من سندس كهف / ۳۱ و لبس (به فتح اول) به معنی خلط و مشتبه کردن است فعل آن از باب ضرب یضرب آید (صحاح) آیه لا تلبسوا ... از قسم دوم است.

راکعین: رکع و رکوع به معنی خم شدن و سر پائین آوردن است (اقرب الموارد) رکوع نماز خم شدن است تا دستها به زانو برسد. راغب تصریح کرده که رکوع به معنی تذلل و تواضع نیز آید ولی طبری استعمال آن را در خضوع مجاز می‌داند.

بر: (بکسر اول) به معنی نیکی و خوبی و به فتح اول به معنی نیکی کننده و نیز به معنی خشکی مقابل دریا است، این هر سه در قرآن مجید آمده است (قاموس قرآن). تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۰۷

صبر: استقامت. صبر در هر کار به معنی استقامت در آن کار است.

تعقلون: عقل به معنی، فهم، درک و معرفت است، به معنای اسمی در قرآن نیامده و فقط به صورت افعال: یعقلون، تعقلون، نعقل، آمده است.

خاشعین: خشوع: تذلل و تواضع، در تواضع قلبی و ظاهری بکار رود اصل آن نرمش است.

یظنون: ظن: احتمال قوی، وهم: احتمال ضعیف. شک: تساوی دو احتمال.

به نظر راغب اگر ظن با «ان» آید به معنای یقین باشد (قاموس قرآن). ملاقون: ملاقات کنندگان. مراد از لقاء الله ملاقات رحمت و عذاب خداست نه مرگ.

شرحها

از آیه چهلم سوره بقره تا آیه صد و بیست و سه پرونده یهود بررسی و در این زمینه افشاگری عجیبی شده است در «نکته‌ها» این مطلب به طور مفصل خواهد آمد ولی لازم است پیش از آیات دو مسئله را متذکر شویم اول اینکه: همانطور که در انقلاب اسلامی ایران گروهکهای وابسته به شرق و غرب با مکتبهای التقاطی در مقابل انقلاب قد علم کرده‌اند و با افشاگریهای رهبر انقلاب و کتابهای متعدد، ماهیت ناپاک آنها روشن گردیده و در معرض مطالعه ملت قرار گرفته است و در نتیجه نقشه آنها نقش بر آب شده است.

قرآن مجید نیز با این افشاگریها ماهیت یهود را بر خودشان و دیگران بر ملا کرد و شر آنها را رفع نمود و گرنه اسلام را به سقوط می‌کشاندند که بزرگترین ضد انقلاب در آن روز، یهود بودند.

دوم: اعمالی که در این آیات هشتادگانه بر یهود مدینه نسبت داده شده است از آنها نبود، بلکه یهود زمان موسی و بعد از او آن کارها را کرده بودند، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۰۸

به عبارت دیگر: آن اعمال را اجداد آنها کرده بودند ولی قرآن به یهود مدینه نسبت داده و آنها را کوبیده است، عجیب آنکه یهود مدینه از خود دفاع نکرده است و نگفته‌اند: این کارها را ما نکرده‌ایم چرا کار دیگران را به ما نسبت می‌دهید؟

این بدان علت است که قرآن هم فرد را اصیل می‌داند و هم جامعه را، جامعه در نظر اسلام دارای یک شعور و یک تفکر و کتاب و پرونده است مردمی که دارای یک تفکر اجتماعی و یک اراده اجتماعی و دارای یک روح جمعی هستند از نظر قرآن به حکم یک انسانند، چون هر یک، کار و اندیشه همه را تصدیق و تأیید می‌کنند، اینجاست که قرآن کارهای بد را که فقط گروهی انجام داده‌اند به همه افراد آن گروه نسبت می‌دهد و فرزندان را با کارهای پدران محکوم می‌کند، امروز در جامعه‌ها، گروه‌ها و احزاب برای کارهای خود از مردم تأیید می‌خواهند در صورت تأیید، کار و عملکرد یک حزب را عملکرد همه ملت می‌دانند، این بحث در سوره یونس ذیل آیه ۴۹ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ ... به طور مشروح آمده است به آنجا رجوع شود.

۴۰- يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ مِنْ آيَةِ بَرَسِي وَافْشَاغِي وَضَعِ يَهُودِ شُرُوعِ مِي شُود وَ آن در شكل پند و نصيحت و ترس از خدا آغاز گردیده است، مراد از «نعمتی» ظاهراً بعثت پیامبران در بنی اسرائیل است که همه افتخارشان و حتی نجات از چنگ فرعون مرهون همان بعثت است در جای دیگر آمده که موسی علیه السلام بآنها گفت: يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ ... مائده / ۲۰ علی هذا جعل انبياء همان نعمت است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۰۹

در جمله أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ مراد از عهد الله به نظرم پذیرفتن نبوت رسول خدا است که از آنها در کتابشان پیمان گرفته شده بود، چنان که فرموده: الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ ... اعراف / ۱۵۸ اینکه فرموده: او را در تورات و انجیل می‌یابند، پس، از آنها به ایمان آوردن پیمان گرفته شده بود، در جای دیگر آمده: الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ بقره / ۱۴۶ پس اهل کتاب آن حضرت را همچون پسران خود می‌شناخته‌اند و دانسته انکار می‌کرده‌اند (۱).

بعضی‌ها عهد الله را اتم گرفته‌اند ولی به نظرم عهد خاص است که گفته شد و آیه آمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ ... بیان همان عهد می‌باشد. چون یهود به وسیله این آیات به اسلام دعوت می‌شوند و همه عهود در اسلام موجود است و دعوت به عهود گذشته در قبال اسلام معنی

ندارد.

أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ عَهْدَ هَمَانِ نَتِيجَةُ اِيْمَانِ اَنْهَآ بِهٖ رَسُوْلُ خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَسْتِ كِهٖ سَعَادَتِ دُنْيَا وَ اٰخِرَتِ بَاشَدِ چِنَانِ كِهٖ دَرِ ذِيْلِ اِيَهٖ گِذْشْتِهٖ اَعْرَافِ اَمْدِهٖ: فَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِهٖ وَ عَزَّوْهُ وَ نَصِرُوْهُ وَ اَتَّبَعُوْا النُّوْرَ الَّذِيْ اُنزِلَ مَعَهُ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ اَعْرَافِ / ۱۵۷ دَرِ اِيْنِ اِيَهٖ بِهٖ اِيْمَانِ اَوْرِنْدِگَانِ رَسْتِگَارِيْ وَعَدِهٖ شُدِهٖ اَسْتِ، اِيْنِ نَتِيجَهٖ بِهٖ تَعْبِيْرِ دِيْگَرِ وَيْ دَرِ سُوْرَهٖ مَائِدَهٖ اِيَهٖ ۱۲ نِيْزِ اَمْدِهٖ اَسْتِ.

«وَ اِيَّآيَ فَاَرْهَبُوْنَ» تَقْدِيْمِ «اِيَّايِ» مَفِيْدِ حَصْرِ اَسْتِ يَعْنِيْ فِقْطَ اَزِ سَخْطِ وَ اَزِ عَذَابِ مَنْ بَتْرَسِيْدِ گُوِيِيْ دَانِشْمَنْدَانِ يَهُودِ رَا تَرَسِ اَزِ اَنْ بُوْدِهٖ كِهٖ دَرِ صُوْرَتِ تَصْدِيْقِ قُرْآنِ، اَعْتِبَارِ وَ ثَرُوْتِشَانِ اَزِ بِيْنِ بَرُوْدِ.

۴۱- وَ اٰمَنُوْا بِمَا اُنزِلَتْ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَ لَا تَكُوْنُوْا اَوَّلَ كٰفِرِيْنَ بِهٖ

(۱) رَجُوْعِ شُوْدِ بِهٖ تُوْرَاتِ سَفَرِ تَثْنِيَهٖ بَابِ ۱۷، اِيَهٖ ۱۷-۱۸.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۱۱۰

وَ لَا تَشْتَرُوْا بِآيَاتِيْ ثَمَنًا قَلِيْلًا وَ اِيَّآيَ فَاتَّقُوْنَ.

اِيْنِ اِيَهٖ بِهٖ صِرَاحَتِ، يَهُودِ رَا بِهٖ پِيْرُوِيْ اَزِ قُرْآنِ مِيْ خُوَآنْدِ وَ گَفْتِيْمِ كِهٖ اِيْنِ هَمَانِ عَهْدِ اللهُ دَرِ اِيَهٖ سَابِقِ اَسْتِ.

«مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ» مَرَادِ اَزِ «مَا» ظَاهِرَا تُوْرَاتِ اَسْتِ چِنَانِ كِهٖ دَرِ بَعْضِيْ اَزِ آيَاتِ دَرِ جَايِ «مَا» اَمْدِهٖ اَسْتِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنْ التَّوْرَةِ صَف / ۶ وَ دَرِ بَعْضِيْ هَسْتِ.

مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ ... مَائِدَهٖ / ۴۸ بِنَا بَرِ اِيْنِ قُرْآنِ مَجِيْدِ، تُوْرَاتِ وَ اِنْجِيْلِ مَوْجُوْدِ دَرِ صُدْرِ اِسْلَامِ رَا تَصْدِيْقِ كَرْدِهٖ وَ هَرِ دُوِ مَحْتَرَمِ هَسْتَنْدِ، وَ لِيْ اِيْنِ تَصْدِيْقِ نَسْبَتِ بِهٖ تُوْرَاتِ وَ اِنْجِيْلِ اَصْلِيْ بِطُوْرِ عَمُوْمِ وَ نَسْبَتِ بِهٖ تُوْرَاتِ وَ اِنْجِيْلِيْ كِهٖ دَرِ صُدْرِ اِسْلَامِ بُوْدِهٖ اَنْدِ نَسْبِيْ اَسْتِ، چُوْنِ قُرْآنِ دَرِ عِيْنِ حَالِ، مَحْرَفِ وَ نَاقِصِ بُوْدِنِ تُوْرَاتِ وَ اِضَافَهٖ شَدِنِ مَطَالِبِ دَرُوْعِيْ رَا بِهٖ اَنْ عَنُوَانِ كَرْدِهٖ اَسْتِ چِنَانِ كِهٖ دَرِ جَايِ مَنَاسِبِ خُوَآهْدِ اَمْدِ، وَ لِيْ دَرِ اِيْنِ كِهٖ بَسِيَّارِيْ اَزِ مَطَالِبِ تُوْرَاتِ اَصْلِيْ دَرِ تُوْرَاتِ فَعْلِيْ هَسْتِ نَبَايْدِ شَكِ كَرْدِ وَ كَيْفَ يُحَكِّمُوْنَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيْهَا حُكْمُ اللهِ مَائِدَهٖ / ۴۳ نَاگَفْتِهٖ نَمَانْدِ: قُرْآنِ مَجِيْدِ بِهٖ جَمْلَهٖ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ دَرِ بَسِيَّارِيْ اَزِ جَاهآ تَكِيَهٖ كَرْدِهٖ اَسْتِ، اَزِ اَنْ دُوِ چِيْزِ بِهٖ نَظَرِ مِيْ آيْدِ يَكِيْ اِيْنِ كِهٖ: اِيْ يَهُودِ وَ نَصَارِيْ قُرْآنِ مَخَالَفِ كِتَابِ شَمَا نِيْسْتِ بَلَكِهٖ اَنْ رَا تَصْدِيْقِ وَ قَبُوْلِ مِيْ كَنْدِ دِيْگَرِيْ اَنْ كِهٖ قُرْآنِ كَامَلْتَرِ اَزِ تُوْرَاتِ وَ اِنْجِيْلِ اَسْتِ كِهٖ اَنْهَآ رَا تَصْدِيْقِ مِيْ كَنْدِ وَ گَرْنِهٖ يَا عِيْنِ اَنْهَآ بُوْدِ يَا كَمْتَرِ اَزِ اَنْهَآ وَ دَرِ اَنْ صُوْرَتِ تَصْدِيْقِ مَعْنَايِيْ نَدَاشْتِ.

بَعْضِيْ هَا «مَا» رَا مَطَالِبِ دِيْنِيْ مَعْنِيْ كَرْدِهٖ كِهٖ دَرِ دَسْتِ يَهُودِ بُوْدِهٖ اَسْتِ، اَنْ وَ قَتِ قُرْآنِ فِقْطِ اَنْ مَطَالِبِ رَا تَصْدِيْقِ كَرْدِهٖ اَسْتِ نِهٖ تُوْرَاتِ مَوْجُوْدِ رَا، وَ لِيْ ظَاهِرَا اِيْنِ دَرَسْتِ نِيْسْتِ.

وَ لَا تَكُوْنُوْا اَوَّلَ كٰفِرِيْنَ بِهٖ ظَاهِرَا مَرَادِ اَوَّلِيْنَ كَافِرِ اَزِ اَهْلِ كِتَابِ اَسْتِ زِيْرَا تَفْسِيْرِ اَحْسَنِ الْحَدِيْثِ، ج ۱، ص: ۱۱۱

مَشْرِكَانِ مَكِهٖ قَبْلَا قُرْآنِ رَا اِنْكَارِ كَرْدِهٖ بُوْدَنْدِ يَعْنِيْ: اِيْ يَهُودِ مَدِيْنَهٖ شَمَا بَا كَافِرِ بُوْدِنِ بِهٖ قُرْآنِ، نَخْسْتِيْنِ كَفَارِ اَزِ اَهْلِ كِتَابِ خُوَآهِيْدِ بُوْدِ وَ بَرَايِ دِيْگَرَانِ دَرِ اِيْنِ مَوْرِدِ رَا بَازِ خُوَآهِيْدِ كَرْدِ.

وَ لَا تَشْتَرُوْا بِآيَاتِيْ ثَمَنًا قَلِيْلًا وَ اِيَّآيَ فَاتَّقُوْنَ؟؟؟؟؟ يَهُودِ اَزِ عَدَمِ تَصْدِيْقِ قُرْآنِ اِيْنِ بَهْرَهٖ رَا دَاشْتَنْدِ كِهٖ مَقَامِ وَ آقَايِيْ؟؟؟؟؟ بَاشَدِ وَ پُوْلِيْ كِهٖ اَزِ مَرْدِمِ مِيْ گَرَفْتَنْدِ بِهٖ خَطَرِ نِيَاْفْتَنْدِ وَ اِيْنِ بَهَايِ اَنْدِكِيْ بُوْدِ كِهٖ قُرْآنِ وَ بَشَارَتِ تُوْرَاتِ رَا بَدَانِ فَرُوخْتَنْدِ وَ اِگَرِ رَسَالَتِ قُرْآنِ رَا تَصْدِيْقِ مِيْ كَرْدَنْدِ بَازِ پُوْلِ وَ نُوْعِيْ مَقَامِ بَرَايِ اَنْهَآ مَحْفُوْظِ بُوْدِ. تَقْدِيْمِ «اِيَّايِ» مَفِيْدِ حَصْرِ اَسْتِ يَعْنِيْ فِقْطَ اَزِ مَنْ وَ اَزِ عَذَابِ مَنْ بِهٖ پَرِهِيْزِيْدِ نِهٖ اَزِ رَفْتِنِ مَالِ وَ مَقَامِ.

۴۲- وَ لَا تَلْبِسُوْا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ ...

عَلَمَاءِ يَهُودِ رَاجِعِ بِهٖ بَشَارَتِ تُوْرَاتِ دَرَبَارَهٗ رَسُوْلِ خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ اَوَّلَاتِ نَارُوَايِيْ كَرْدِهٖ وَ فِكْرِ عُوَامِ رَا مَنْحَرَفِ مِيْ نَمُوْدَنْدِ

تا از ایمان به آن حضرت جلوگیری کنند در نتیجه دانسته و از روی علم، حقیقت را کتمان می‌کردند، مراد از «الحق» بشارت و از «الباطل» دروغها و تأویلات نابجا است وَ تَكْتُمُوا عَظْفَ است به جای «تلبسوا» یعنی: حق را به باطل می‌آمیزید و حق را با آنکه می‌دانید کتمان ننمائید.

۴۳- وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ.

این آیه دعوت به عمل است بعد از دعوت به ایمان، الف و لام در «الصلاة، الزکاة» برای عهد است یعنی نماز و زکاتی که اسلام آورده است وَ آزَكُوا مَعَ الرَّاَكِعِينَ به نظرم مراد از رکوع تواضع و خاضع شدن است یعنی به اسلام خاضع شوید و در زمره مسلمانان و خاضعان در آئید. و گرنه أَقِيمُوا الصَّلَاةَ رکوع را نیز شامل است وانگهی ظاهراً مراد آن نیست که: به نماز جماعت بیائید. تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۱۲

۴۴- أ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ.

یهود و خاصه علماء آنها در عین انکار اسلام به کارهای نیک دعوت می‌کردند این آیه در مقام عتاب و توبیخ می‌گوید: این چطور مطابق عقل و فهم است که شما مردم را به نیکی دعوت می‌کنید و با آنکه تورات را می‌خوانید و اسلام را می‌دانید نیکی کردن را در مورد خودتان فراموش می‌کنید؟ آیا این می‌شود که از نیکوکار بودن دیگران خوشوقت باشید و از نیکوکار بودن خود نه!!! أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا درک نمی‌کنید «۱»؟! ۴۵- وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ.

ظاهر سیاق آنست که این آیه نیز مانند آیات قبل خطاب به یهود است نظیر این در باره مسلمین نیز آمده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ بقره/ ۱۵۳.

یعنی: در پیروی حق از صبر و صلوة مدد جوئید و اگر دست کشیدن از یهودی‌گری و ریاست و مال و منال برای شما سخت باشد، خویشتن داری کنید و با نماز که توجه به خدا و سبب آرامش درون است دل به دریا زده و هوای نفس را زیر پا بگذارید تا پیروی از رسالت اسلام بر شما آسان گردد آری با توجه به خدا و خویشتن داری می‌شود از هر عقبه‌ای گذشت و از هیچ مشکلی نهراسید و

اللَّهُ اعلم.

وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ اگر ضمیر «انها» به «استعانت» برگردد،

(۱) در تورات سفر تثنیه باب ۱۸ آیه ۱۷ و ۱۸ چنین آمده: «و خداوند به من گفت» آنچه گفتند نیکو گفتند نبی را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هر آنچه به اوامر فرمایم به ایشان خواهد گفت و هر که سخنان مرا که او به اسم من گوید نشنود، از او مطالبه خواهد کرد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۱۳

معنی خیلی مناسب خواهد بود یعنی: شما می‌توانید با استعانت و یاری طلبی از صبر و نماز بر امیال خود فائق آئید و اسلام را قبول کنید، این استعانت سنگین است مگر بر آنان که خاشع هستند و در برابر واقعیت نرمش نشان می‌دهند، و اگر به «الصلاة» برگردد آن وقت این کلام مطلب مستقلی خواهد بود که آیه بعدی هم به مناسبت آن آمده است.

در صورت دوم سنگین و سخت بودن نماز برای غیر خاشعین بدان علت است که در آن مزدی امید ندارند و نماز در نظر آنها زحمت بی‌فائده‌ای است، اما خاشعان که امید ثواب خداوند را دارند و آن را کاری بی‌اجر نمی‌دانند نماز بر آنها بسیار آسان و لذت‌بخش است. خاشعان همان متواضعان و تسلیم شدگان به حق می‌باشند.

۴۶- الَّذِينَ يَظُنُّونَ ... رَاجِعُونَ.

این آیه بیان «الخاشعین» است به نظرم ظن راجع به وجود قیامت نیست تا بحث شود که راجع به آخرت یقین لازم است و در آیه

چهارم خواندیم وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ و نیز بگوئیم: ظن به معنای یقین است و یا ظن به آخرت نیز شخص را از کار بد باز می‌دارد، بلکه ظن راجع به لقاء الله و ثواب خداوندی است چنان که در جای دیگر به لفظ «یرجو» آمده است فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا كَهَفٍ / ۱۱۰ ظن ثواب عمل و امید ثواب عمل غیر از اعتقاد به قیامت است.

ما با آنکه به وجود قیامت یقین داریم به ثواب اعمالمان ظن قوی داریم چون ممکن است در اثر بعضی از کارها، ثواب ما حبط شود و یا عمل مورد قبول واقع نگردد.

خدا در ملامت کافران می‌گوید که گفتند: مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نُنظَنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَيَقِنِينَ جاثیه / ۳۲ پس ظن به قیامت کافی نیست.

وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ رجوع الی الله عبارت اخرای رجوع به ثواب یا تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۱۱۴

عقاب خداوند است، این با جمله مُلَاقُوا رَبَّهُمْ قَرِيبَ الْمَضْمُونِ است، نیکان و بدان همه به سوی خدا و به سوی رحمت یا عذاب خدا برمی‌گردند كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ انبیاء / ۹۳ إِلَيَّ اللَّهُ مَرَجِعُكُمْ جَمِيعًا مائده / ۴۸.

نکته‌ها

یهود و اسلام:

از روزی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وارد مدینه شده و به سر و سامان دادن حکومت اسلامی پرداخت: یهود علم مخالفت برافراشتند و علنا به کارشکنی برخاستند و با همه مواد مشترکی که با اسلام داشتند نخواستند با دین جدید کنار بیایند و جامعه واحد تشکیل دهند.

یهود بنی قینقاع در قلب شهر مدینه به شغل زرگری مشغول بوده و بازار مدینه را در دست داشتند، یهود بنی قریظه در شرق مدینه و یهود بنی نضیر در جنوب شرقی آن در قلعه‌های مستحکم خویش ساکن بودند. با آنکه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله از همان آغاز ورود با آنها پیمان عدم تعرض و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز بستند ولی با کمترین بهانه پیمان خویش را شکسته و مصیبت‌هایی بار می‌آوردند، سرانجام گروه اول و سوم از مدینه رانده شده و گروه دوم به حکم تورات در مورد دشمن مغلوب، قتل عام شدند و در سوره احزاب به آن اشاره خواهیم کرد انشاء الله تعالی.

اینها پیوسته قرآن و دین جدید را تکذیب کرده و در پی شورش بودند، خود را بر حق و مسلمانان را بر باطل می‌دیدند و همواره به رخ آنها می‌کشیدند که: دین ما حق است. تنها کتاب قانونی تورات است، خدا به یهود نظری دارد که به دیگران ندارد خلاصه: قرآن ناچار بود که پرونده این حزب نیرومند و مخالف را بررسی کرده و سر و ته این قوم و کارهای آنها را علنی نماید تا هم بر خودشان تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۱۱۵

و هم بر دیگران حجت تمام شود، تا این رقیب لجوج و منطوق او کوبیده نشده بود پیشرفت اسلام ناممکن بود، لذاست که قرآن مجید این حزب آشتی‌ناپذیر را تا آخرین سنگر تعقیب می‌کند. آنچه درباره یهود گفته شد بسیاری از آن در ضمن آیات خواهد آمد.

موقعیت آیات:

این آیات با آن که خطاب به یهود است یک درس عمومی و همگانی است و پیوسته زنده و قابل پیاده شدن می‌باشد. نظیر این خطابات از قبیل اقامه نماز، دادن زکاء، مددجویی از صبر و نماز و ... راجع به مسلمین نیز آمده است. چنان که در روایات. یکا یک آیات مستقلا مورد نظر واقع شده‌اند:

در ذیل «وَتَسْوَنَ أَنْفُسَكُمْ» در مجمع البیان از انس بن مالک نقل شده:

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: در شب معراج بر گروهی گذشتم که لبهای آنها با قیچهای آتشین بریده می‌شد گفتم: جبرئیل اینها کیانند؟ گفت: اینان خطیبان هستند از اهل دنیا که مردم را به نیکی امر کرده و خود را فراموش می‌نمودند «۱».

در کافی از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده: چون علی علیه السّلام را کاری مضطرب می‌کرد به نماز پناه می‌برد سپس این آیه را خواند وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ «۲».

رمز توفیق:

آیه وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ در این سوره دو بار ذکر شده است یکی در اینجا و یکی در آیه ۱۵۳، فقط با این فرق که آخر دومی إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ است در روایات

(۱)

قال رسول الله (ص) مررت ليلة أسرى بي على أناس تفرض شفاهم بمقاريض من نار فقلت من هؤلاء يا جبرئيل؟ فقال: هؤلاء خطباء من اهل الدنيا ممن كانوا يأمرون الناس بالبر و ينسون انفسهم.

[.....] (۲)

عن ابی بصیر عن ابی عبد الله (ع) قال: كان علی (ع) اذا هاله شیء فزع الی الصلاة، ثم تلا هذه الاية: وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۱۶

اهل بیت صلوات الله عليهم صبر به روزه تفسیر شده چنان که در حدیث حضرت صادق علیه السلام آمده:

قال الصبر هو الصوم

ولی به نظرم آن بیان مصداق است نه اینکه غیر روزه را شامل نیست و آنها استجاب روزه و نماز را در مهمات از آیه استفاده فرموده‌اند.

از آیه شریفه فهمیده می‌شود که رمز موفقیت در زندگی دو چیز است:

۱- استقامت.

۲- استمداد از خدا.

استقامت در کارها بدون توجه به خدا و بدون توجه به نظامات جهان گرچه تا حدی باعث پیشرفت و نیل به مقصود است ولی نظیر پیشرفت چنگیز و دول صنعتی استعمارگر می‌شود و دنیا را به خاک و خون می‌کشد ولی اگر شخص در کارها استقامت و پشت کار داشته باشد با نماز و توجه به خدا و ملاحظه رضای خدا، توفیقش حتمی است توفیق واقعی. چنان که پیامبران و مردان خدا با این دو عامل پیش رفتند و موفق شدند، دو عامل فوق هم در کارهای فردی و هم در کارهای اجتماعی جریان دارد حتی اگر یک دانشجو استقامت ورزیده و از خدا استمداد کند و به نماز برخاسته إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ بگوید در رسیدن به هدفهای خود موفق خواهد گردید.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۱۷

[سوره البقره (۲): آیات ۴۷ تا ۵۷]

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۴۷) وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۸) وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنَ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (۴۹) وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۵۰) وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۵۱)

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۵۲) وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۵۳) وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۵۴) وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۵۵) ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۵۶)

وَظَلَلْنَا عَلَيْكُمُ الْعَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمْنَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۵۷)

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۱۸

۴۷- ای پسران اسرائیل به یاد آرید نعمت مرا که به شما دادم (و بیاد آورید) که شما را بر مردم برتری دادم.

۴۸- و بترسید از روزی که کسی از طرف کسی چیزی نمی‌دهد و از او شفاعتی قبول نگردد و عوضی گرفته نشود و نه آنها یاری می‌شوند.

۴۹- و یاد آرید که شما را از فرعونیان نجات دادیم، آنها عذابی سخت به شما وارد می‌کردند: پسرانتان را سر می‌بریدند، دخترانتان را زنده نگه می‌داشتند و در این کار از پروردگارتان، بلای بزرگی بود.

۵۰- و یاد آرید که دریا را برای شما باز کردیم و فرعونیان را غرق کردیم و شما تماشا می‌کردید.

۵۱- و یاد آرید که چهل شب را به موسی وعده کردیم، سپس گوساله را به پرستش گرفتید و ستمکار بودید.

۵۲- آن گاه از شما در گذشتیم تا سپاسگزاری کنید.

۵۳- و یاد آرید که به موسی تورات و فرقان دادیم تا هدایت پذیرید.

۵۴- و چون موسی به قوم خود گفت: ای قوم شما با گوساله پرستی به خود ظلم کردید، به خدای خود باز گردید و خودتان را بکشید، این پیش خالفتان برای شما بهتر است پس خدا توبه شما را پذیرفت که او بسیار توبه‌پذیر و مهربانست.

۵۵- و یاد آرید که گفتید: ای موسی هرگز به تو ایمان نیاوریم تا خدا را آشکار ببینیم پس صاعقه شما را در حالی که می‌دیدید بگرفت.

۵۶- آن گاه شما را پس از این مرگ برانگیختیم تا شکر بگذارید.

۵۷- ابر را بر شما سایبان کردیم و بر شما ترنجبین و مرغ سلوی فرستادیم، بخورید از خوش-آیندهای آنچه که روزیتان کردیم که به ما ستم نکردند لیکن به خود ستم می‌کردند.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۱۹

کلمه‌ها

فضلتکم: فضل در اصل به معنی زیادت است، در قرآن مجید به معنی برتری و احسان و عطیه آمده که همه از مصادیق زیادت هستند (قاموس قرآن) «فضلتکم» به شما برتری دادیم.

العالمین: مراد از عالمین در این آیه مردمان می‌باشد. رجوع شود به سوره حمد/ ۲.

تجزی: جزاء اگر ما بعدش «باء- علی» آید به معنی مکافات و مجازات باشد و اگر ما بعدش «عن» آید به معنی قضاء و اداء و بدون آنها به معنی کفایت است، «جزی الشیء: کفی» (قاموس).

شفاعة: واسطه شدن. شفع و شفاعة مصدر هستند به معنی منضم کردن چیزی به چیزی (مفردات).

عدل: (بفتح- عین) عوض. آن در اصل به معنی برابری است. اسم و مصدر هر دو آمده است. آنچه گفته شده از قبیل: مثل، عوض، ضد ظلم، همه از مصادیق معنای اول هستند.

یسومونکم: سوم به معنی تحمیل و چریدن آمده است، لازم و متعدی هر دو به کار رود آن در آیه به معنی تحمیل و وارد کردن است چنان که در *فیه تُسِیْمُونَ نحل / ۱۰* به معنی چرانیدن می‌باشد.

یذبحون: تذییح مبالغه در ذبح است یعنی به طور مداوم یکی پس از دیگری را ذبح می‌کردند (قاموس قرآن) در آیه دیگر آمده *یُقْتَلُونَ أَبْنَاءَ کُمْ اعراف / ۱۴۱*.

یستحیون: استحياء طلب حیات و خواستن زنده ماندن است «یستحیون» زنده می‌گذاشتند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۲۰

نسائکم: در مجمع البیان تصریح شده که: اطلاق نساء بر دختر بچه‌ها نیز جایز است.

بلاء: آزمایش. مصیبت. اصل بلی (بکسر باء) به معنی کهنه شدن است، امتحان را از آن ابتلاء گویند که گویی ممتحن امتحان شده را از کثرت فشار کهنه و فرسوده می‌کند، به غم و اندوه از آن بلاء گویند که بدن را فرسوده می‌کند (مفردات).

فرقنا: فرق به معنی جدا کردن است چنان که فلق به معنی شکافتن است.

(قاموس قرآن) «فرقنا»: جدا کردیم.

آل: خانواده. آل مقلوب اهل و مصغرش اهل آید. در این آیه لشکریان فرعون خانواده او خوانده شده‌اند چنان که خواهد آمد.

واعدنا: مواعده لازم نیست همیشه بین الاثنین باشد بلکه به معنی وعده کردن نیز آید چنان که در این آیه است «واعدنا»: وعده کردیم.

عجل: گوساله.

فرقان: فرق گذارنده بین حق و باطل. آن در اصل مصدر است و به معنی فاعل به کار رفته، و آن صفت قرآن و تورات آمده است:

بارء: آفریننده. برء اگر از باب علم یعلم باشد به معنی کنار شدن و اگر از باب قطع یقطع باشد به معنی آفریدن است، آفریننده را از آن بارء و باری گوئیم که موجود را از نبودن به طرف بودن می‌کشد.

جهره: آشکار شده. اسم است به معنی مفعول.

بعث: برانگیختن. خواه به طرز زنده شدن باشد و یا برخاستن. در قرآن مجید هر دو آمده است. «بعثناکم» برانگیختیم.

ظللنا: ظل به معنی سایه. تظلیل یعنی سایبان قرار دادن. ظل در اصل به معنی ستر و پوشاندن (قاموس قرآن) «ظللنا» سایبان قرار دادیم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۲۱

غمام: ابر. غم در اصل به معنی پوشاندن است، ابر را غمام گویند که آفتاب و آسمان را می‌پوشاند، اندوه و غصه را از آن غم گویند که سرور و حلم انسان را می‌پوشاند.

من: ترنجبین. ماده چسبنده و شیرینی است مانند عسل که از هوا بر سنگ و برگ درختان می‌نشیند، در اول آبکی است سپس سفت می‌شود.

معنای دیگری نیز دارد.

سلوی: بلدرچین. در برهان قاطع ذیل لغت «کرک» گوید: مرغی است از تیهو کوچکتر است که به عربی سلوی و به ترکی بلدرچین گویند (قاموس قرآن) اصل آن از سلو به معنی آرامش می‌باشد.

طبیات: دلچسب‌ها، خوش آیندها، طیب به معنی پاک در مقابل خبیث است نه نجس.

شرحها

مراد از «نعمتی» در آیات گذشته نبوت بود که خدا در بنی اسرائیل قرار داده است، در این آیات نعمتهای دیگری بیان شده که موجب برتری بنی اسرائیل بر دیگران است که قسمتی از آنها عبارتند از: نجات از فرعونیان، شکافتن دریا و گذشتن بنی اسرائیل از آن، عفو از گناه گوساله پرستی، آمدن تورات، سایبان قرار دادن ابر در صحرای سینا، آمدن من و سلوی و مانند آنها، ذیل آیات نشان می‌دهد که در مقابل این همه نعمت ناسپاسی کرده‌اند، این مطالب به اجمال نقل شده است زیرا که در سوره‌های اعراف و غیره که مکی هستند به تفصیل تا وقت نزول بقره، بیان شده بود.

۴۷- یا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۲۲

مراد از «نعمتی» همانهایی است که موجب فضیلت بنی اسرائیل شده است، جمله وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ این مطلب را روشن می‌کند.

در آیه دیگر نجات از فرعونیان صریحا از مصادیق نعمت شمرده شده است:

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ ...

ابراهیم / ۶.

وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ این جمله در آیه ۱۲۲ همین سوره تکرار شده و نیز در قول موسی علیه السلام آمده: أَعْيَرَ اللَّهُ إِلَهُكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ اعراف / ۱۴۰.

مراد از این تفضیل چیست؟ این تفضیل هر چه باشد در زمان موسی علیه السلام واقع شده است و بعد از موسی را شامل نیست بدلیل آنکه موسی در حیات خود به آنها فرموده: وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ چنان که گذشت، پس این تفضیل همان شکافتن دریا، ارسال من و سلوی تظلیل غمام و غیره است که خدا برای آنها انجام داد و تا آن موقع در حق احدی نکرده بود.

آن گاه که در صحرای سینا بت پرستان را دیدند گفتند: موسی برای ما هم خدایی بساز چنان که اینها خدایانی دارند. گفت: آیا جز خدا برای شما معبودی بخوام حال آنکه او شما را بر عالمیان برتری داده و بخاطر شما دریا را شکافته و من و سلوی فرستاده؟! تا بحال در حق کسی اینکارها را نکرده است اعراف / ۱۴۰ به نظر این تفضیل شامل جعل انبیاء نباشد که آن در امتهای دیگر نیز بوده است.

متأسفانه یهود از این تفضیل بهره‌برداری نکردند، با موسی مخالفتها نمودند پس از رفتن موسی به کوه طور، گوساله پرستی آغاز کردند، قرآن می‌خواهد بگوید، این که قرآن موضوع تفضیل را برخ آنها می‌کشد چنان که در گذشته وسیله هدایت را برای شما فراهم کردیم و با آن برتری یافتید الان تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۲۳

نیز با پیامبر اسلام وسیله هدایت فراهم شده است به او ایمان بیاورید.

لفظ «العالمین» در دو سخن موسی علیه السلام که گذشت شمولش تا زمان او است و بعد از او را شامل نیست ولی کلام خدا وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ظهورش در همه مردمان است اعم از گذشته و آینده ولی تفضیل مطلق نیست و چنان که گفته شد تفضیلی خاص است، این درست است که شکافتن دریا و ارسال من و سلوی در هیچ ملتی واقع نشده ولی مانعی نیست که ملل دیگر از جهات دیگری بر بنی اسرائیل برتری داشته باشند، چنان که قرآن با نقل آن تفضیل، یهود را در مقابل بدکارها ملامت می‌کند.

اصولا اینگونه تفضیلها قائم به عموم است، فضیلت فردی بسته به ایمان و عمل است مسلمان باشد یا غیر مسلمان، ما هم اگر اهل ایمان و عمل نباشیم فضیلتی بر دیگران نداریم مثلا- می‌گوئیم: امت ایران با وجود امام خمینی بر دیگران برتری دارد این قائم به

عموم است نه فرد فرد ملت ایران.

۴۸- وَ اتَّقُوا يَوْمًا ... وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ در زندگی امروز بعضی از عوامل بدرد انسان می‌خورند تا جرم اشخاص نادیده به حساب آید از قبیل دادن عوض، وساطت دیگران، ضمانت و غیره، ولی از این عوامل در آخرت خبری نیست و اسباب دنیوی همه بی‌اثر می‌شوند وَ ارُوا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ بقره/ ۱۶۶ عذاب آخرت (نعوذ بالله) مثل دردهای بدن است نه انسان می‌تواند به دیگری منتقل کند و نه دیگری می‌تواند تحویل بگیرد، از این آیه معلوم می‌شود که یهود بواسطه بازی در قیامت مانند بعضی از ملل عقیده داشته‌اند، کاوش در مقابر مصریان و فرعونیان نشان می‌دهد که به چنین چیزها معتقد بودند و همراه مردگان ابزار جنگی و کنیزان و غلامان دفن می‌کردند، در جایی دیده‌ام که چون پادشاه «پرو» یکی از ممالک امریکا مرد شصت نفر سرباز با او دفن گردید تا در آن زندگی یاریش کنند. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۱۲۴

وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ راجع به شفاعت در «نکته‌ها» توضیح خواهیم داد.

وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ و نه از جانب دیگری یاری کرده نشوند تا از گرفتاری نجات یابند.

۴۹- وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ ... عَظِيمٌ «۱» فرعون چرا پسران بنی اسرائیل را می‌کشت و دخترانشان را زنده می‌گذاشت می‌گویند: فرعون در خواب دید و یا کاهنان به او گفتند: پسری در بنی اسرائیل متولد می‌شود و حکومت تو را ساقط می‌کند، فرعون با کشتار پسران، می‌خواست از به دنیا آمدن او جلوگیری کند.

به نظر من علت این کشتار بی‌رحمانه آن بود که بنی اسرائیل بوسیله مردان تقویت نشوند و در آینده خطری ایجاد نکنند، ولی زیاد شدن زنان خطری نداشت، در قرآن می‌خوانیم حتی پس از تولد موسی و غلبه بر ساحران، مصریان به فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را آزاد می‌گذاری تا فساد کنند؟! فرعون در جواب گفت: سَنُقْتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ اعراف/ ۱۲۷ دیگر پس از ولادت موسی چرا؟ آیه: فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ ... غافر/ ۲۶ نیز نظیر سابق است، بلی می‌شود گفت هر دو علت منظور بوده است این مطلب را در قاموس قرآن ذیل «ولادت موسی» بیشتر توضیح داده‌ام، در این زمینه ظاهراً روایتی هم نقل نشده تا نشان دهد علت کشتار، جلوگیری از بدنیا آمدن موسی بود.

بهر حال ذلتی بالاتر از این به نظر نمی‌آید که بنی اسرائیل گرفتار شده بودند که پسرانشان در حین ولادت به دست جلادان سر بریده شود، و همچنین ستمی بالاتر از آن که یک فرد ستمکار برای بقاء سلطنت منحوس خویش آن همه

(۱) در سوره یونس ذیل آیه ۴۹ توضیح خواهیم داد: چرا قرآن یهود مدینه را در مقابل اعمال گذشتگان مؤاخذه می‌کند.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۱۲۵

اطفال بی‌گناه را بکشد.

ای بشر بی‌رحم و ای بشری که پیوسته عزت خویش را در ذلت هم نوعت جستجو می‌کنی کی بخود خواهی آمد؟! وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ این جمله در سوره اعراف/ ۱۴۱ و در سوره ابراهیم/ ۶ نیز تکرار شده است، ظاهر آنست که «ذلکم» اشاره به کشتار فرزندان است گرچه بعضی آن را اشاره به نجات از فرعونیان و کشتار فرزندان هر دو دانسته‌اند. لفظ «من ربکم» حکایت دارد که این امتحان و گرفتاری از جانب خدا بوده است.

می‌دانیم که: إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ یونس/ ۴۴ پس باید ریشه این امتحان سخت را پیدا کرد، آیا این برای آن بود تا از قیام موسی علیه السلام استقبال کرده و از فرعونیان نجات یابند و اگر کار به آن جاهای باریک نمی‌کشید هرگز از موسی طرفداری نمی‌کردند؟

وضع یهود در طول تاریخ قابل دقت و تأمل است. می‌شود گفت: این قوم از بدو پیدایش نه خود روی سعادت دیده‌اند و نه

گذاشته‌اند مردم روی سعادت به بینند در زمان فرعون با آن ذلت، بعد از موسی علیه السلام در دست فلسطینیان با آن ذلت و قَدْ أَخْرَجْنَا مَتْنِ دِيَارِنَا وَأَبْنَانِنَا تَبْعِيدَ دَسْتِهِ جَمْعِيٍّ مِنْ فِرْعَوْنَ، بدبختی‌های زمان پادشاهان بابل (بخت نصر) اعدام‌های همگانی در کوره‌های آدم‌سوزی در زمان هیتلر و ... اکنون نیز دولت غاصب اسرائیل مردم فلسطین را در عذاب دارد خود نیز در عذاب بسر می‌برد، صهیونیسم جهانی هم حسابش روشن است.

۵۰- وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۲۶

این آیه راجع به آن است که چون بنی اسرائیل از مصر خارج شدند به کنار دریای سرخ رسیدند، خداوند دریا را بشکافت بنی اسرائیل از آن گذشته وارد صحرای سینا شدند. راجع به معجزه در «نکته‌ها» توضیح داده خواهد شد.

ظاهر آنست که به اراده خدا ترتیب اتمهای آب عوض شده و مبدل به سنگ گشته است، ماده اولی آب و سنگ یکی است، سنگ بودن و آب بودن فقط در اثر اختلاف و طرز قرار گرفتن اتمها است بعضی از مفسران (شاید از ترس غریبان) متوسل به جزر و مد شده و خروج بنی اسرائیل و غرق فرعونیان را در اثر آن دانسته‌اند این نادرست است قرآن می‌فرماید: موسی عصا را به دریا زد، دریا بشکافت و هر قسمتش همچون کوهی بزرگ گردید: فَأَنْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ شعراء/ ۶۳ در جای دیگر به موسی دستور می‌دهد: چون دریا بشکافت و از آن گذشتید آن را هم چنان آرام و باز بگذار که فرعونیان باید غرق بشوند. وَ أَتْرَكِ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ دخان/ ۲۴ از این معلوم می‌شود که بهم آمدن دریا نیز در اثر ضرب عصا می‌بایست باشد.

وَ أَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ نشان می‌دهد که در پیش چشم بنی اسرائیل آب بهم آمده و دست و پا زدن فرعونیان را با چشم خود دیده‌اند. در آیات دیگر بجای «آل فرعون» لفظ «جنود» آمده است (سوره قصص آیه ۴۰) توجیه آن در سوره هود آیه إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ ملاحظه گردد.

۵۱- وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ آیه صریح است در این که مدت وعده چهل شب بوده است اما در سوره اعراف آمده که مدت آن سی شب بوده با ده شب دیگر تتمیم گردیده است: وَ وَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ أَتَمَّمْنَاهَا بِعَشْرِ فَمَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً اعراف/ ۱۴۲ معلوم می‌شود که وعده در علم خدا چهل شب بوده، موسی قسمت اول آن را که سی شب تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۲۷

بود به قوم خویش اعلان کرده تا در ده شب باقی که دیدند موسی نیامد آزمایش شوند، آزمایش شدند و فوراً گوساله پرستی آغاز گردید.

و یا اینکه: آیه اعراف حاکی از دو مواعده است. سی روز و ده روز و در آیه بقره هر دو بطور خلاصه چهل روز خوانده شده است چنان که نزدیک به این مضمون روایتی در تفسیر عیاشی از حضرت باقر صلوات علیه نقل شده است «۱».

اگر آیات صد و چهل و دو تا صد و پنجاه سوره اعراف را مطالعه کنیم خواهیم دید: این مواعده برای آن بود که به موسی علیه السلام شریعت و تورات نازل شود تا با آن قوانین، بنی اسرائیل را اداره نماید.

ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ معلوم می‌شود پس از رفتن موسی بنی اسرائیل سی روز بانتظار مانده‌اند که موسی بر گردد و چون تا سی روز برنگشت سامری و هواداران او گوساله را به میان آورده و مردم را به عبادت آن خوانده‌اند ولی آیات مطلق می‌باشند و فقط آمده: «من بعده» یعنی پس از رفتن موسی چنین کردند. انشاء الله در سوره «طه» ماجرای گوساله مشروحا خواهد آمد در اینجا همین قدر می‌گوئیم:

عجب از نویسندگان تورات و نویسندگان قاموس تورات و انجیل که: شروع گوساله پرستی را از هارون علیه السلام دانسته و گفته‌اند که او گوساله را ساخت و مردم را به عبادت آن دعوت کرد، حال آنکه به تصریح قرآن مبتکر این گمراهی «سامری» بود، هارون پیامبر خدا و جانشین موسی آنها را از اینکار نهی می‌کرد، رجوع شود به تورات سفر خروج باب سی و دو و قاموس کتاب مقدس

لفظ «هارون».

۵۲- ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

(۱)

«عن ابی جعفر علیه السّلام فی قوله و اذ واعدنا موسی اربعین لیلۀ قال: کان فی العلم و التقدیر ثلاثین لیلۀ ثم بدا الله فزاد عسرا فتم میقات ربه الاول و الاخر اربعین لیلۀ».

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۲۸

کیفیت این عفو در آیه پنجاه چهارم خواهد آمد.

۵۳- وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ.

ظاهراً فرقان صفت کتاب است یعنی کتاب موسی این صفت را داشت که حق و باطل را از هم جدا کرده و حقائق را یکی یکی معین می‌نمود. در آیه دیگر، فرقان در جای کتاب آمده است و لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ انبیاء/ ۴۸ این تعبیر درباره قرآن مجید نیز آمده است: هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانَ بقره/ ۱۸۵ و نیز آمده: تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ فرقان/ ۱.

۵۴- إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِيكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِيكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.

اینکه موسی فرمود: شما با این گوساله پرستی بر خویش ستم کردید پس توبه کنید، مطلبی است طبیعی، ولی اینکه گوید: فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ مراد از این قتل نفس چیست؟ آیا منظور آنست خودکشی کنید؟ یا پس از توبه کردن بجان هم افتید و یکدیگر را بکشید؟ و یا آنها که گوساله را نپرستیدند، پرستش کنندگان را بکشند؟ و یا منظور قتل معنوی است یعنی با تسلط بر نفس، آن را رام کنید؟

احتمال اخیر بسیار بعید است، چون قتل باین معنی در قرآن مجید به کار نرفته است تا این هم دومی باشد، پس باید آن را به قتل متعارف حمل کنیم.

اگر نظیر این حکم را در شریعت اسلام بررسی کنیم منظور از این آیه روشن می‌شود، در شریعت اسلام، توبه مرتد فطری قبول است ولی باید او را کشت و اموالش را بین ورثه تقسیم کرد و زنش را از وی جدا نمود، مرتد فطری کسی است که مسلمان متولد شده سپس از دین خارج شود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۲۹

است

من بدل دینه فاقتلوه

هر که دین خویش را عوض کند او را بکشید.

فقهاء شیعه با ادله قاطعه به این مطلب استدلال کرده‌اند. پس توبه مرتد پیش خدا قبول است ولی احکام سه گانه فوق نسبت به او باید اجرا شود تا دین ملعبه نشود و جامعه از این آلودگیها محفوظ ماند. بقیه مطلب در فقه دیده شود.

حکم تورات نیز مانند حکم اسلام بوده است، بنی اسرائیل با گوساله پرستی مرتد فطری شده بودند لذا موسی علیه السّلام فرموده: فَتُوبُوا إِلَى بَارِيكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ یعنی توبه، قتل را از شما ساقط نمی‌کند باید گوساله پرستندگان کشته شوند ولی در اثر توبه پیش خدا آمرزیده خواهند شد. «عفو» در آیه ۵۲ لا بد راجع به چنین عفو است.

کلمه «فَتَابَ عَلَيْكُمْ» که با فاء نتیجه آمده حکایت دارد که بنی اسرائیل این حکم را اجرا کرده‌اند چون تقدیر آن چنین است «فقتلتم

فتاب علیکم» اما آیا یکدیگر را کشتند و یا پرستش کنندگان را اعدام کردند از آیه روشن نمی‌شود، در تورات سفر خروج باب ۳۲ نقل شده که: موسی علیه السّلام گفت هر کس خواستار خدا است پیش می‌آید بنی لاوی پیش او جمع شدند، موسی گفت: خدا می‌گوید: هر کس برادر، دوست و همسایه خویش را بکشد، بنی لاوی موافق سخن موسی عمل کردند، در آن روز قریب به سه هزار کس کشته شدند.

در این باره دو روایت در تفسیر صافی و برهان نقل شده که متن هر دو مشوش ولی در جاری شدن حکم آیه صریح هستند. به نظر چنین می‌رسد که به حکم موسی علیه السّلام پرستش کنندگان به دست دیگران اعدام شده‌اند. در خاتمه ظاهراً استعمال «بارء» بجای خالق به مناسبت توبه است که خدا در اثر توبه شخص را از گناه بری می‌کند. و نیز می‌شود با این آیه استدلال بر قبول توبه مرتد در اسلام نمود چنان که در فقه آمده است.

۵۵- وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱، ص: ۱۳۰
الصَّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ

خواستن دیدار خدا و روبرو شدن با خدا در این آیه و آیه ۱۵۳ سوره نساء نقل شده، با این فرق که در سوره نساء کلمه «بظلمهم» آمده است فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ معلوم نیست که همه بنی اسرائیل چنین تقاضایی از موسی علیه السّلام کرده باشند، ظاهراً یک جمعی چنین خواسته‌اند و از جمله وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ چنین معلوم می‌شود که تقاضا کنندگان پیش چشم دیگران در اثر صاعقه سوخته‌اند.

در تورات سفر اعداد باب ۱۶ در ماجرای طغیان قورح و داتان بر موسی علیه السّلام نقل شده که زمین جمعی را بلعید و آتشی از جانب خدا آمد، دویست و پنجاه نفر را سوزانید، شاید مراد قرآن همانها باشد و شورشیان از جمله گفته‌اند: تا خدا را آشکار نه بینیم به تو ایمان نیاوریم.

آتشی که تورات می‌گوید همان صاعقه‌ای است که قرآن فرموده است.

در سوره اعراف آمده: وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَ اِيَّايَ اعراف/ ۱۵۵ به نظر بعضی این هفتاد نفر بودند که دیدار خدا را خواستند تا گرفتار لرزه صاعقه شدند ولی از آیه چنین فهمیده نمی‌شود، به قولی این هفتاد نفر با موسی برای اعتذار از گوساله‌پرستی به طور آمده بودند و الله العالم.
۵۶- ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

ظهور این جمله آنست که آنها در اثر صاعقه مرده و سپس به اذن خدا زنده گشته‌اند، این از قدرت خدا بعید نیست که قلوب از کار افتاده آنها را باز به حرکت آورده و زنده‌شان کند، احتمال ضعیف هست که آنها بیهوش شده سپس بیهوش آمده‌اند و از آن «بعث بعد الموت» تعبیر شده است. بعضی‌ها بعث را کثرت نسل باقی مانده‌ها گرفته‌اند ولی بر خلاف ظاهر است، حمل بر اعجاز اشکالی ندارد که از موسی علیه السّلام اینکارها بسیار دیده شده بود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۳۱

۵۷- وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى در این آیه سه نعمت از نعمتهای خداوند بر بنی اسرائیل به برکت موسی علیه السّلام ذکر شده است، اول تظلیل غمام یعنی خداوند ابر را بر آنها سایبان قرار داد تا از حرارت آفتاب نسوزند، معلوم می‌شود فاقد وسائل زندگی بوده‌اند گر چه صحرای سینا ما بین دریای سرخ و مدیترانه واقع شده و پیوسته ابرها در آن رفت و آمد می‌کنند ولی از آیه معلوم می‌شود که خدا در آن، نظر به خصوصی داشت و فقط استفاده عادی از سایه ابر نبوده است که بر همه میسر است. دوم و سوم نزول من و سلوی. مراد از «من» ظاهراً همان ماده چسبنده و شیرینی است که همچون شبنم بر سنگها می‌نشست و از آن استفاده می‌کردند، در تورات سفر اعداد باب ۱۱ آمده: من مثل تخم گشنیز و شکل آن مانند مقل بود قوم گردش کرده آن را جمع می‌نمودند و در آسیا یا هاون نرم کرده از آن گرده‌ها می‌ساختند طعمش همچون قرصهای روغنی بود و آن با شبنم بر زمین

می‌نشست و الله اعلم.

اما سلوی در تورات سفر خروج باب ۱۶ و سفر اعداد باب ۱۱ نقل شده است هاکس در قاموس خود ذیل لغت سلوی می‌نویسد: سلوی از آفریقا حرکت کرده و از خلیج عقبه و سوئز گذشته وارد صحرای سینا می‌شود و از کثرت خستگی که در بین راه دیده به آسانی با دست گرفته می‌شود، در تورات هست که قریب به دو ذراع از زمین بالا بودند.

بهر حال آمدن آن مرغان توجه خدایی بود تا بنی اسرائیل از آن استفاده کنند از مفسران نظر به اصل معنی که سلوی از تسلیت و آرامش و من مطلق احسان است خواسته‌اند این دو نعمت را که به برکت موسی بر بنی اسرائیل نازل می‌شد انکار کنند ولی از ظهور آیات نمی‌شود صرف نظر نمود. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۱۳۲

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمْنَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ این آیه نشان می‌دهد که بنی اسرائیل می‌توانستند از آن شرایط به بهترین وجهی برای حال و آینده خویش استفاده کنند ولی قدر آن را ندانستند و با موسی و دیگران به مخالفت برخاستند، نتیجه وخیم عصیان به خودشان برگشت.

نکته‌ها

شفاعت:

گفتیم که: شفع و شفاعت هر دو مصدر هستند به معنی ضمیمه کردن چیزی به چیزی، ظاهراً شفاعت را از آن شفاعت گفته‌اند که شفیع خواهش و وساطت خویش را به ایمان و عمل ناقص شفاعت شده ضمیمه می‌کند، هر دو مجموعاً پیش خدا اثر می‌کنند، بحث درباره شفاعت مفصل است باید به کتابهای دیگر رجوع نمود در قاموس قرآن آن را تا حدی مشروح آورده‌ام، در اینجا فقط به تناسب این کتاب می‌گوئیم: آیات شفاعت در قرآن سه دسته‌اند.

۱- دسته اول راجع به اینکه شفاعت مال خداست و خدا خودش شفیع است مثل: لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ انعام/ ۵۱ و ۷۰ قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا زمر/ ۴۴ ما قبل آیه دوم راجع به عذاب آخرت و ما قبل آیه سوم راجع به بت-پرستان است.

آیه سوم دلالت دارد که شفیع قرار دادن به عهده خدا است او هر کس را بخواهد شافع می‌کند نه شما که بت‌ها را شفیع می‌پندارید، آیه اول و دوم ظاهراً دلالت دارند به اینکه خدا خودش واسطه است در رساندن رحمت. و اگر «من دونه» در تقدیر «من دون اذنه» باشد آن وقت این سه آیه نظیر آیاتی خواهند بود که شفاعت را منوط به اذن خدا می‌کنند.

در آیاتی نظیر اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۱۳۳ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ

سجده/ ۴ بقرینه صدر و ذیل آیه، منظور شفاعت طبیعی است یعنی: جور کردن اسباب و مسببات و علل و معلولات از جانب خداست و خدا خودش در این کارها واسطه و مدبر است و در آیه: إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ ... یونس/ ۳ ظاهراً مراد از شفیع وسائل مادی است از قبیل آفتاب، ماه، ابر، زمین، که واسطه در رساندن رحمت خدا به خلق می‌باشند، مخصوصاً با در نظر گرفتن اینکه:

کفار به شفاعت و واسطه بودن بتان در امور زندگی عقیده داشتند و اینگونه آیات آنها را رد کرده است.

۲- دسته دوم آیاتی است که بعضی از آنها اصل شفاعت و بعضی اثر آن را نفی می‌کنند مثل: لَا يَتَّبِعُ فِيهِ وَلَا خَلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ ... بقره/ ۲۵۴ که اصل شفاعت را نفی می‌کند یعنی: در روز قیامت نه معامله هست و نه دوستی و نه شفاعت.

و مثل: لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ بقره/ ۴۸ و نیز! وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ ... بقره/ ۱۲۳ ایضا فَمَا تَنْفَعُهُمْ

شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ مدثر / ۴۸ که راجع به نفی اثر شفاعتند یعنی: از این آیات معلوم می‌شود: شفاعت هست ولی فائده ندارد، آیه اخیر حاکی است که فقط به عده مذکور در آیه نفع ندارد اما راجع به دیگران نافع خواهد بود.

۳- دسته سوم آیاتی هستند که وجود شفاعت و مؤثر بودن آن را اثبات می‌کنند به شرط اذن خدا، مثل: يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ طه / ۱۰۹ وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ ... سبأ / ۲۳ وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ زحرف / ۸۶ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ انبياء / ۲۸ وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مَنْ بَعَدَ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ نجم / ۲۶. تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۱۳۴

بنا بر این آیات: شفاعت ثابت و مؤثر است ولی به اذن خدا، فرق آیات نفی کننده و این آیات فقط در اذن خداست، به عبارت دیگر: آن آیات که می‌گویند شفاعت نیست و مقبول نمی‌باشد یعنی: مستقلا و بدون اجازه خدا شفاعتی نیست و اگر باشد بی‌اثر است ولی با اذن خدا شفاعتی هستند که شفاعت می‌کنند و شفاعتشان پیش خدا مقبول است.

شفاعت کنندگان

روایات اهل بیت علیهم السّلام درباره شفاعت و شافعان زیاد است، مجلسی رحمه الله در بحار (ج ۸ / ۲۹-۶۳ جدید) بیشتر آنها را نقل کرده است «۱»، شافعی که در آن روایات یاد شده‌اند عبارتند از: رسول خدا و امامان علیهم السّلام، پیامبران، جبرئیل. حضرت فاطمه، علماء، شهداء، مؤمنان، حتی همسایه در حق همسایه، روایاتی نیز در کافی و غیره در این زمینه نقل شده است «۲» از جمله شفاعت کنندگان قرآن مجید است چنان که در کافی و نهج البلاغه آمده، و شفاعت آن پیش خدا پذیرفته است. ملائکه نیز از جمله شفاعت‌کنندگان چنان که از سوره نجم نقل گردید.

شفاعت نقض غرض نیست

بزرگترین اشکالی که بر شفاعت کرده‌اند این است که: شفاعت موجب می‌شود که جرئت به گناه بوجود آمده بلکه موجب ترغیب به گناه هم می‌گردد.

(۱)

قال الصادق عليه السلام: من أنكر ثلاثه فليس من شيعتنا، المعراج و المسئلة في القبر و الشفاعه (روضه الواعظين).

(۲)

قال الرضا (ع) قال رسول الله (ص) من لم يؤمن بحوضي فلا اورده الله حوضي و من لم يؤمن بشفاعتي فلا انا له الله شفاعتي ثم قال انما شفاعتي لاهل الكبائر من امتي فاما المحسنون فما عليهم من سبيل (روضه الواعظين).

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۱۳۵

اما این اشکال وارد نیست، شفاعت فقط امید ایجاد می‌کند و یأس را از بین می‌برد، گناهکار اگر از هر جا مایوس باشد و بداند امیدی بر او نیست در کار گناه بیشتر جری شده و بر شقاوتش می‌افزاید، بر خلاف آنکه بداند: راه نجات از هر سو بسته نشده است، به حکم فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ اعراف / ۹۹ نباید از عذاب خدا ایمن بود و به حکم إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ يوسف / ۸۷ نباید از رحمت خدا مایوس گردید.

می‌دانیم که خداوند غفور و ارحم الراحمین است ولی نگفته‌اند: رحمت و غفران خدا موجب تجری به گناه است، خداوند فرموده:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ اِبْرَاهِيمَ / ۴۸ آیه صریح است در اینکه:

جز شرک در گناهان دیگر امکان مغفرت هست ولی کسی نگفته که این آیه موجب تجری به گناه است.

ابراهیم علیه السلام به خدا عرض می‌کند: رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ اِبْرَاهِيمَ / ۴۱ ولی نمی‌گوئیم این کلام، سبب تجری است.

با آنکه دعای آن حضرت مقبول است.

آیا وجود دکتر جراح و وجود دارو سبب آنست که ما عمدا شکم خویش را بدریم و پای خویش را بشکنیم؟ یا فقط امیدوار می‌کند که اگر اشتباها شکم خود را پاره کردیم مایوس نباشیم و از مرگ نترسیم؟ شفاعت هم فقط یأس را از بین می‌برد. در پایان به این مثل توجه کنید:

آموزگار در طول مدت تحصیلی، شاگرد را آزموده، می‌داند که آنچه توانسته سعی کرده و درس خوانده است ولی با وجود این باز چند نمره کسر دارد، آموزگار در ارفاق باو درنگ نمی‌کند بر خلاف شاگردی که درس نخوانده و از اول هم در فکر درس نبوده است. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۱۳۶

خدای سبحان می‌داند که بنده بفکر طغیان نبوده و همواره می‌خواسته خدا را از خود خوشنود کند، ولی در دنیای ماده و پر از شر و شور زندگی کرده و کسر آورده است، هیچ مانع عقلی نیست که خدا بفرماید: ای محمد بن عبد الله تو که در دنیا میان من و بندگانم واسطه بودی اکنون نیز در ارفاق میان من و بندهام وساطت کن، من خودم این دستور را بتو می‌دهم نه اینکه تو بر من حکومت داری و می‌توانی جلو اراده مرا بگیری.

معجزه:

در آیات گذشته و آینده عده‌ای از معجزات و خوارق عادت نقل شده و خواهد شد از قبیل: شکافتن دریا، بعث بعد از صاعقه زدن، ارسال من و سلوی، بیرون آمدن آب از سنگ در اثر زدن عصا، مار شدن عصا و غیره راجع به توجیه اینها لازم است چند کلمه درباره معجزه سخنی داشته باشیم و آن اینکه اگر درست دقت کنیم همه چیز در جهان معجزه است.

فرق معجزه با غیر معجزه آنست که دومی را پیوسته دیده و نام آن را طبیعی گذاشته‌ایم مثلا ما پیوسته دیده‌ایم که تخم مار مبدل به مار می‌شود، این عمل را طبیعی نام نهاده‌ایم ولی مبدل شدن عصا را به مار ندیده‌ایم و آن را معجزه می‌نامیم ولی اگر درست فکر کنیم، مبدل شدن تخم به مار نیز مانند عصا معجزه است.

وانگهی اگر از اول قرار بود که مارها همچون میوه از درخت برویند اکنون آن را طبیعی دانسته و مبدل شدن تخم به مار را معجزه می‌دانستیم همین طور است مبدل شدن نطفه به انسان و هسته به درخت و غیره.

معجزه خارج از قوانین طبیعت نیست ولی بشر راه آن را نمی‌داند و آن فقط در دست خداست، امروز ثابت شده که ماده اولیه تمام اشیاء یکی است، اختلاف آنها فقط در اثر اختلاف اتمها است و گرنه قلب انسان و قطره آب و تکه اخگر، همه در اصل یک چیز هستند، خدایی که همه چیز طبیعت در دست او است به این کارها قادر است.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۱۳۷

[سوره البقره (۲): آیات ۵۸ تا ۶۶]

اشاره

وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَيَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ

(۵۸) فَيَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۵۹) وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۶۰) وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسَها وَبَصْلَها قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ أَهْبَطُوا مَضْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَأُوْا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (۶۱) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲)

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۶۳) ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۶۴) وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (۶۵) فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۶۶)

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۳۸

۵۸- و چون گفتیم: باین شهر در آئید و از آن در هر جا که خواستید به فراوانی بخورید و از دروازه آن به حال خضوع وارد شوید و بگوئید: گناهان ما را بریز، تا گناهانتان را بیمارزم و لطف خویش را بر نیکوکاران مزید می‌کنیم:

۵۹- ظالمان این گفته را به سخنی غیر از آنچه گفته شد عوض کردند، در نتیجه به آنها که ظلم کردند عذابی از آسمان نازل کردیم زیرا که پیوسته در فسق بودند.

۶۰- و چون موسی برای قوم خویش آب خواست، گفتیم: عصایت را به این سنگ بزن، پس دوازده چشمه از آن بشکافت و جوشید، هر گروه آبشخور خود را شناخت، گفتیم: از روزی خدا بخورید، و بیاشامید و در زمین برای افساد تلاش نکنید.

۶۱- و چون گفتید: ای موسی ما هرگز به یک نوع طعام اکتفاء نتوانیم کرد، از خدایت بخواه تا از آنچه زمین می‌رویانند: سبزی، خیار، گندم، عدس و پیاز، برای ما بیرون آرد. موسی گفت: آیا می‌خواهید پستتر را با بهتر عوض کنید؟! به شهری فرود آئید آنچه خواستید در آنجا هست. ذلت و نیازمندی بر آنها حتمی شد و قرین غضب خدا گشتند. زیرا که آیات خدا را انکار می‌کردند و پیامبران را به ناروا می‌کشتند، این انکار و قتل برای آن بود که نافرمان شده و پیوسته تعدی می‌کردند.

۶۲- کسانی که ایمان آورده‌اند و آنان که یهودی شده‌اند و نصاری و صابئین، هر که از اینها به خدا و روز قیامت ایمان آورد و کار شایسته کند، اجر آنها پیش خداست بیمی تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۳۹

بر آنها نیست و غمگین نمی‌شوند.

۶۳- و آن گاه که از شما پیمان گرفتیم و کوه را بالای سر شما بالا بردیم (و گفتیم): آنچه را که داده‌ایم محکم بگیریید و مطالب آن را در یاد داشته باشید تا پرهیزکار گردید.

۶۴- سپس اعراض کردید، اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود حتما از زیانکاران می‌بودید.

۶۵- حتما دانسته‌اید حال آنها را که از شما بودند و در روز شنبه تعدی کردند، به آنها گفتیم: میمونهای مطرود شوید.

۶۶- آن بلا عقوبتی بود در مقابل اعمالی که کردند و کرده بودند و نیز موعظه‌ای بود برای متقیان.

کلمه‌ها

قریه: شهر. قری در لغت به معنی جمع کردن است، شهر را از آن قریه گویند که مردم را در یک محل جمع کرده است، ده را نیز قریه گویند حتی به لانه مورچگان قری النمل گفته شده است (قاموس قرآن).

سجدا: جمع ساجد. مراد از آن در آیه، خضوع است.

حطه: حطه به معنی فرود آمدن و فرود آوردن است. لازم و متعدی بکار می‌رود حطه اسم از «استحط وزره حطه» یعنی خواست گناه او را بریزد رجز: (بکسر راء) لرزش، اضطراب. عذاب را از آن رجز گویند که می‌کوبد و می‌لرزاند.

استسقی: سقی به معنی آب دادن، استسقاء به معنی آب خواستن است.

عین: چشمه. معانی دیگری نیز دارد ولی اینجا چشمه مراد است.

اناس: جمع انس. اناس و اناسی هر دو جمع انس‌اند «کل اناس» هر جمعیت.

مشرَب: مصدر میمی، اسم زمان و اسم مکان آید. آن در آیه اسم مکان است یعنی تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۴۰ محل شرب و محل برداشت آب.

و لا تعثوا: عثو و عثی به معنی افساد و مبالغه در فساد و تکبر است (اقرب‌الموارد).

بقل: سبزی.

قثاء: خیار. ظاهراً خیار معمولی نیست بلکه شبیه به آن است در اقرب‌الموارد گویند: «... نوع من الفاکهه يشبه الخیار» شاید مراد خیار چنبر باشد که خیاری است شیاردار.

فوم: فوم به معنی: گندم، نخود، سیر و غیره آمده است.

عدس: دانه‌ای است معروف و خوردنی.

بصل: پیاز.

مصر: شهر. اصل آن به معنی حد و مرز است شهر را از آن مصر گویند که ممصور و محدود است و نیز نام مملکت قبطی‌ها است.

مسکنه: درماندگی. اصل آن سکون به معنی آرام گرفتن پس از حرکت است، راغب ترجیح داده که میم آن زائد باشد. آل عمران/ ۱۱۲.

باءو: بوء در اصل به معنی مساوات است چنان که بیضاوی و راغب گفته است، مجمع‌البیان آن را از زجاج نقل کرده و عباده بن صامت گویند: خدا انفال را مال پیغمبرش کرد «فقسما بینهم علی بواء» ولی آن حضرت میان یارانش مساوی قسمت کرد. معنی آن را رجوع نیز گفته‌اند، ولی معنای اول با آیات قرآن بهتر می‌سازد لازم است آن را با هم شدن و قرین شدن معنی کرد. (قاموس قرآن) هادوا: یهودی شدند. هود (به فتح هاء) به معنی توبه و رجوع است و نیز داخل شدن به دین یهودیت را هود گویند: «هاد-تهود» یعنی به یهودیت داخل شد.

نصاری: آن جمع نصرانی است. پیروان عیسی علیه السلام را نصاری گویند در قاموس تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۴۱ قرآن علت این تسمیه را ذکر کرده‌ام.

صابئین: مفرد آن صابی است. آنها گروهی از اهل کتابند، رجوع شود به قاموس قرآن.

طور: کوه به قولی طور اسم کوهی است که خدا در آن با موسی سخن گفت سبت: آن در اصل به معنی قطع است: سبت یهود عبارت از قطع و دست کشیدن از کار در شریعت موسی علیه السلام است و آن مطابق با روز شنبه است.

قرده: بوزینه‌ها مفرد آن قرد (بر وزن جسر) است.

خاستین: خساً به معنی طرد شدن و طرد کردن است. «خاستین»: طرد شدگان.

نکال: عقوبت توأم با عبرت. اصل نکل به معنی منع است نکال یک شخص باعث عبرت دیگران است.

به دنبال مطالب گذشته در این آیات به چند واقعه از قضایای بنی اسرائیل و عکس‌العمل آنها در مقابل آن رویدادها اشاره شده است اول این که موسی دستور فرمود به سرزمین فلسطین وارد شوند ولی قبول نکرده تا چهل سال در سینا آواره ماندند، دوم معجزه موسی در انفجار آب از سنگ. سوم: اینکه موسی را در صحرای سینا به فشار گذاشته و از وی پیاز و تره و امثال آن را خواستند: چهارم:

بالا رفتن کوه و قرار گرفتن آن در بالای سرشان از اعجاز موسی علیه السلام. پنجم:

جریان اصحاب سبت و گرفتار شدن آنها. ششم: در این کارها تقصیر از یهود بوده است و گرنه: مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

۵۸- وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۴۲
ظاهراً این دستور همان است که در سوره مائده آمده: که موسی بآنها گفت:

يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ مَائِدَه / ۲۱ مراد از (القریة) گفته‌اند: شهر «اریحا» است که در نزدیکی اورشلیم فعلی بود، اینکه بعضی آن را اورشلیم (بیت المقدس) گفته‌اند درست نیست که آن از بناهای داود علیه السلام است اما این آیه راجع به زمان موسی می‌باشد، مراد از داخل شدن به شهر سکونت در آنست چنان که در سوره اعراف / ۱۶۱ آمده: وَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ ...

معنی: وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا به نظرم آنست که: به حالت خضوع و احترام به حقوق مردم و اطاعت از مقررات وارد شوید نه بصورت اشغال و غارت و اختلال نظم، علی‌هذا مراد از «الباب» باید دروازه شهر باشد جمله «وَقُولُوا حِطَّةً» ظاهراً یک دستور مستقل است، بهتر آنست که آن خبر مبتدای محذوف باشد یعنی «مستلثنا حطه» خواسته ما آمرزش گناهانمان است، این با ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا کاملاً مناسب است که دخول در حال خضوع و خواستاری بخشش گناهان، در احترام به حقوق مردم اثر کامل داشت.
نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَتَرِيدُ الْمُحْسِنِينَ.

تا در مقابل آن گونه دخول و اینگونه خواستن، گناهان شما را بیامرزیم و اگر به نیکوکاری ادامه دهید، غفران و الطاف ما مزید خواهد بود.

۵۹- فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ.

مفعول اول «بدل» محذوف است مثل «امرنا، قولنا» مفعول دوم آن «قولا» و «غیر» وصف «قولا» می‌باشد.

یعنی: ستمکاران فرمان ما را به سخنی غیر از آنچه گفته بودیم عوض کردند. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۴۳

منظور از تبدیل قهراً نافرمانی است ولی این چه سخنی بود که در جواب موسی علیه السلام گفتند؟ ناگفته نماند: این قضیه با همین تعبیر در سوره اعراف / ۱۶۱ و ۱۶۲ نیز نقل شده ولی از آن هم در این باره چیزی دستگیر نمی‌شود اما در سوره مائده آمده که موسی به بنی اسرائیل گفت: يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَزْتَدُوا عَلَيَّ أَذْبَارِكُمْ فَتَنْفَلِبُوا خَاسِرِينَ. قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنَدْخُلُهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا ... مائده / ۲۱ و ۲۲ تا می‌رسد به اینجا که گفتند: ای موسی تا آنها در آنجا هستند ما هرگز بآنجا داخل نخواهیم شد برو تو و خدایت با آنها بجنگید، ما در همین جا نشستیم ... خدا فرمود:

ارض مقدس چهل سال بر ایشان حرام است و این مدت را در بیابان سرگردان خواهند ماند مائده / ۲۴ و ۲۶.

اگر مراد از ورود به قریه در سوره بقره و اعراف همان باشد که در سوره مائده نقل شده، پس آنچه در جواب موسی گفته‌اند همانست که گفتند: در آنجا قومی قوی و ستمکار هستند تو و خدایت بروید و با آنها بجنگید. و آن وقت مراد از فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ همان چهل سال سرگردان ماندن در بیابان است. اما باید مراد از «الذین ظلموا» اکثر بنی اسرائیل باشد که دیگران نیز به آتش آنها سوخته و در بیابان ماندند.

بعضی روی کلمه «حطه» پافشاری کرده و گفته‌اند: بنی اسرائیل مأمور بودند که حتما این کلمه را بر زبان بیاورند اما آنها بجای آن، کلمه دیگری به حال مسخره گفتند، و گفته‌اند: مراد از «رجز» طاعون است که به ظالمان رسید. ولی آنچه ما استظهار کردیم بهتر به نظر می‌رسد وانگهی «حطه» عربی است زبان بنی اسرائیل عبری بود این لفظ معلوم نیست در زبان آنها بوده باشد، آنهم به معنایی که گفته شد!!.

۶۰- وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ فَاسْتَسْقَىٰ مِثْلَ آبٍ مُّهِينٍ وَرَفَعْنَا فِي عَيْنَيْهِ آيَاتٍ ذُرِّيَّتًا لَّهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۱۴۴﴾

منه اثنتا عشرة عينا این ماجرا، یکی از معجزات موسی علیه السلام است، آن در سوره اعراف آیه ۱۶۰ نیز آمده است و در آن بجای «فانفجرت» کلمه «فانجست» آمده که هر دو بمعنی شکافتن است و از هر دو آیه معلوم می‌شود که بنی اسرائیل از آب آشامیدنی به مضیقه افتاده و آب خواسته‌اند، الف و لام «الحجر» نشان می‌دهد که آن سنگ مخصوص و دارای آب بوده است. و چون بنی اسرائیل دوازده دسته بودند از اولاد دوازده فرزند یعقوب، لذا دوازده چشمه جاری شده که هر چشمه مخصوص به گروهی باشد. در تورات فعلی سفر خروج باب ۱۷، این مطلب ذکر شده ولی دوازده چشمه بودن در آن نیست. قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبُهُمْ مَبْرُوطٌ بِه تقسیم چشمه‌ها بر گروه‌ها می‌باشد.

كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ إِنَّ نَاصِيحَتِي بَدْرٌ لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ، یعنی حالا که آن من و سلوی و این آب نصیب شما گردید، بخورید و بنوشید و مفسدانه کار نکنید. بهتر است «تعثوا» را سعی و تلاش معنی کنیم چنان که طبرسی کرده است چون عثو و عثی مبالغه در افساد و تکبر و یا به معنی نشر فساد است.

۶۱- وَإِذِ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ... وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿۱۴۵﴾ مراد از طعام همان من و سلوی است که فقط یک رقم بود، بنی اسرائیل به آن اکتفاء نکرده، و از موسی از حبوبات و سبزیهای زمین خواستند آنهم با کمال بی ادبی به لفظ «ادع ربک» لا اقل نگفتند: «ادع ربنا» گویی خدا فقط رب موسی بود نه رب آنها، خواسته‌های آنها در کلمه‌ها ترجمه شد.

قَالَ أَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهْبَطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱، ص: ۱۴۵

سَأَلْتُمْ

. من و سلوی که در اختیار بنی اسرائیل بود برای رفع احتیاج بدن از سبزیجات بهتر بود، علم غذاشناسی شک ندارد که مواد و پروتئین حیوانی برای بدن بهتر از پروتئین نباتی است و مواد نباتی بتهایی برای رفع نیاز بدن کافی نیست پس در مقام مقایسه، من و سلوی حتما از سبزیجات بهتر هستند.

از «أَسْتَبْدِلُونَ» ظاهر است که بنی اسرائیل سبزیجات را به جای من و سلوی خواسته‌اند لذا موسی فرموده: اینها از آنها بهتر هستند و اگر می‌گفتند از خدا بخواه سبزیجات نیز به ما بدهد دیگر جایی به این ملامت نبود، پس موسی در این کلام آنها را ملامت کرده که نابهتر را بجای بهتر می‌خواستند و در عین حال چون خواسته آنها مشروع بود، راه نشان داد و گفت: به شهری وارد شوید تا آنچه می‌خواهید بدست آورید، و گرنه در این بیابان پیدا کردن سبزیجات امکان ندارد. ممکن است مراد از «بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ» آزادی باشد که بنی اسرائیل بدست آورده بودند.

وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبِأُوْغُظِ مِنْ اللَّهِ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكُمْ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ. و او در «و ضربت» برای استیناف است و آن شرح ماجرای دیگری است که از زمان موسی شروع شده و در طول زمان ادامه یافته است، حتمی شدن ذلت و درماندگی و قرین شدن با غضب خدا بدان علت بود که آیات خدا را انکار کرده و پیامبران را به ناروا می‌کشتند از آن طرف: انکار آیات و قتل انبیاء معلول عصیان و طغیانی بود که پیوسته در آنها وجود داشت. علی هذا «ذلک» اولی اشاره به ضرب ذلت و مسکنت و غضب خدا، «ذلک» دومی اشاره به کفر و قتل انبیاء است پس علت اصلی همه، همان قساوت قلب و نافرمانی و تجاوز است که بدان عادت کرده بودند.

در اینجا تذکره سه نکته لازم است.

اول: ضرب ذلت و مسکنت در این آیه لازم است بیشتر شرح داده شود ولی تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۴۶ شرح مفصل آن را ماکول می‌کنیم به آیه: ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُثُفُّوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ ... آل عمران/ ۱۱۲. دوم: کلمه يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ در این آیه و آیات ۸۷ و ۹۲ و نیز سوره (آل عمران آیه ۲۱ و ۱۱۲ و ۱۸۱ و ۱۸۳ و سوره نساء/ ۱۵۵، سوره مائده/ ۷۰) آمده است، و این که بنی اسرائیل بعضی از پیامبران را کشته‌اند از نظر قرآن مسلم است.

در تورات فعلی «کتاب دوم تواریخ ایام باب بیست و چهارم» نقل شده که یهود پیامبری به نام زکریا را کشتند. جریان قتل حضرت یحیی علیه السلام به دستور پادشاه یهود معروف و در انجیل «متی باب چهاردهم» نقل شده است، هاکس در قاموس خود ذیل لغت «ارمیا» نقل کرده که در وقت حمله پادشاه بابل حضرت «ارمیا» در زندان یهودیان بود و در ذیل کلمه «ایزابیل - عویدیا» می‌گوید: «ایزابیل» قصد داشت تا صد و پنجاه نفر از پیامبران را بکشد ولی «عویدیا» آنها را مخفی کرد، از تورات کتاب اول پادشاهان باب هیجدهم معلوم می‌شود که صد نفر مخفی گردیده و بقیه بدست «ایزابیل» کشته شده‌اند.

از اینجا است که در مجمع البیان ذیل آیه ۱۲۱ آل عمران نقل شده که: ...

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به ابو عبیده جراح فرمود: ای ابا عبیده بنی اسرائیل در اول روز ۴۳ نفر پیامبر را در یک وقت کشتند، پس از آن ۱۱۲ نفر از بنی اسرائیل بامر به معروف برخاستند آنها را هم در آخر همان روز کشتند.

از روایت امام صادق صلوات الله علیه معلوم می‌شود: که مردم اسرار آنها را پیش حکام ستمگر فاش می‌کردند آنها هم پیامبران را گرفته شهید می‌کردند (هم چنان که بنی امیه و بنی عباس امامان علیهم السلام را شهید می‌کردند، این اعمال در گذشته و حال ادامه دارد، کار یکی است فقط اشخاص فرق می‌کند) چنان که رژیم پهلوی مجتهدان و علماء و جوانان را شهید کرد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۴۷

سوم: لفظ «بغیر الحق» در وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ برای آن نیست که پیامبران را به حق می‌توان کشت بلکه منظور آنست که کشتن پیامبران به ناروا است چنان که در آیه وَ مَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ مِنْظُورٌ آنست که برای خدای دیگر، برهانی نیست (از مجمع البیان) به عبارت دیگر: قید توضیحی است و مفهوم ندارد شاید مراد آنست که از روی خطا و اشتباه نمی‌کشتند بلکه به عمد می‌کشتند، پس بغیر الحق به معنای به غیر اشتباه است.

۶۲- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ ...

در لفظ «من آمن» ضمیر «منهم» مستتر است یعنی هر که از این چهار گروه به خدا و قیامت ایمان آورد و نیکوکار باشد اهل بهشت است ظاهراً ظرف فلهم أجرهم عند ربهم آخرت است گرچه می‌شود شامل دنیا هم باشد.

جمله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون فقط در آخرت قابل پیاده شدن است چون در دنیا پیوسته توأم با نقص و کمبود هستیم و آن سبب حزن است، و توأم با احتمال از دست رفتن نعمتها و آمدن مرگ هستیم و آن باعث خوف است، اما در آخرت نه کمبود هست و نه تمام شدن، پس حزن و خوفی در آن نیست، اگر در بعضی از آیات تعبیر فوق راجع به دنیا آید باید عدم خوف و حزن را نسبی بدانیم در اینجا چند مطلب هست:

اول: صابئین سه بار در قرآن مجید یاد شده‌اند یکی در این آیه، دیگری در سوره مائده/ ۶۹ که عین همین آیه است، ایضا: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ حج/ ۱۷. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۴۸

پر واضح است که صابئان در اصل اهل توحید بوده و در ردیف یهود و نصاری هستند و قهرا در عصر نزول قرآن قومی مشهور و کثیر الافراد بوده‌اند و گرنه قرآن اعتنایی به آنها نمی‌کرد و نیز در آیه اول و دوم وعده شده که در صورت دارا بودن به سه اصل

ایمان به خدا و روز قیامت و عمل نیکو، اهل بهشت خواهند بود.

صابئان عقائد بخصوص و نیز نماز و اعمال بخصوصی دارند، در زمان ائمه علیهم السّلام و خلفاء، مانند یهود و نصاری در دینشان آزاد بوده‌اند، به نظر نگارنده: آنها پیامبری و شریعتی داشته و بعداً به بت‌پرستی و ستایش کواکب گرویده‌اند، در این باره در قاموس قرآن تفصیل بیشتری داده شده طالبان به آن رجوع کنند. «۱»

در مجمع البیان ذیل آیه اول فرموده: فقهاء اهل سنت جایز دانسته‌اند که از صابئان جزیه گرفته شود ولی در نزد شیعه جایز نیست که آنها اهل کتاب نیستند و نیز از «خلاف» شیخ طوسی نقل شده که ادعای اجتماع کرده بر اینکه احکام اهل کتاب بر صابئان جاری نیست، رجوع کنید به «جواهر» و جامع المقاصد مسأله نکاح کتابیه.

به نظر نگارنده: عدم جریان احکام اهل کتاب بر آنها، بدین جهت بوده که از توحید، بسیار منحرف شده بودند و گرنه آیه اول و دوم آنها را در ردیف ارباب ادیان شمرده و وعده بهشت داده است و اگر شعبه‌ای از یهود یا از نصاری باشند باید علت عدم قبول جزیه همان باشد.

دوم: این آیه به خوبی نشان می‌دهد که ادیان همه جنبه طریقت دارند، حتی پیامبران و امامان علیهم السّلام و آنچه موضوعیت دارد و غرض اصلی است فقط سه اصل ایمان به خدا و معاد و عمل صالح است که باید در انسان وجود داشته باشند،

(۱) - به نظر بعضی، صابئان پیروان حضرت یحیی و گروهی از یهود و به نظر بعضی، گروهی از نصاری می‌باشند ولی در این صورت لازم بود که از آنها جزیه پذیرفته شود.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۴۹

و خلاصه ادیان آسمانی همین سه مسئله است و پیامبران پیش از این سه مسئله چیزی نیاورده‌اند.

سوم: اگر ما باشیم و آیه اول و دوم، معلوم می‌شود: مسلمانان، یهودان نصاری و صابئان در صورت دارا بودن به سه اصل فوق، اهل نجات و اهل بهشت هستند نمی‌شود گفت: منظور از آیه کسانی هستند که پیش از پیدایش اسلام بوده‌اند، زیرا ظهور آیه و مخصوصاً کلمه «من آمن» که متضمن معنی شرط است، مانع از این تأویل می‌باشد.

آن وقت این سؤال پیش می‌آید که آیا: یهود و نصاری می‌توانند اسلام را قبول نکرده و در دین خویش باقی بمانند و اهل بهشت باشند پس این همه هیاهو چیست که ما مسلمانان براه انداخته‌ایم؟! بلی نمی‌شود گفت: آنها با دانستن قرآن و اسلام باز حق دارند در دین خود بمانند و در اختیار اسلام و یهودیت مخیر باشند زیرا قرآن آنها را به اسلام دین جدید دعوت فرموده و این نمی‌شود که قرآن هم آنها را به اسلام بخواند و هم در ماندن در یهودیت و نصرانیت مختار گذارد. ولی خود قرآن می‌گوید: وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَعْلَمَ ۚ يَعْنِي: این قرآن به من وحی شده تا شما و هر آن کس را که قرآن به او برسد انذار کنم. پس مادامی که قرآن به کسی تبلیغ نشده و او توجه پیدا نکرده است، چنین کسی مسئولیتی در مقابل قرآن و اسلام ندارد و جاهل قاصر است، صرف شنیدن صدای قرآن کافی نیست، باید به مسئله در اثر تبلیغ توجه پیدا کند.

نتیجه این می‌شود: یهود و نصاری و صابئان تا اسلام به آنها تبلیغ نشده اگر در دین خودشان دارای سه اصل فوق باشند اهل بهشت خواهند بود و مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا اسراء/ ۱۵ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا بقره/ ۲۸۶. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص:

۱۵۰

۶۳- وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.

این آیه در سوره اعراف/ ۱۷۱ بدین صورت آمده است: وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و نیز در آیه ۹۳ بقره، و در سوره نساء آیه ۱۵۴ آمده: وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ

نتق در آیه دوم به معنی کندن از ریشه و به قولی به معنی بلند کردن است، ظاهراً نباید شک کرد که این هم از معجزات موسی علیه السلام بوده است، خداوند بقدرت خویش کوه را بالا برده گویی سایبان است و گمان کرده‌اند که به سرشان خواهد افتاد. طبرسی رحمه الله علیه از ابو زید نقل می‌کند: آن در وقتی بود که موسی از طور برگشت و الواح تورات را آورد و فرمود: من تورات و حلال و حرام را به شما آورده‌ام بدان عمل کنید. گفتند: چه کسی از تو خواهد پذیرفت؟ خداوند به وسیله ملائکه کوه را بالای سر آنها نگاه داشت، موسی فرمود: اگر قبول نکنید کوه بر سر شما خواهد افتاد، در نتیجه تورات را گرفته و به خدا سجده کردند.

لفظ خُذُوا ما آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ دلالت دارد که: این اعجاز فقط برای آن بوده که تورات را محکم و جدی گرفته و عمل کنند کلمه «بمیثاقهم» در آیه اخیر در جای «خذوا...» آمده یعنی: بلند کردن کوه برای پیمان گرفتن بود تا به تورات عمل کنند، از کلمه نَتَقْنَا الْجَبَلَ می‌شود فهمید که کندن کوه به وسیله زلزله بوده است.

نمی‌شود گفت: بنی اسرائیل با دیدن این جریان مسلوب الاختیار شده و قبول کرده‌اند و آن منافی تکلیف است زیرا ظهور آیه می‌رساند: آن برای تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۵۱

اثبات امر بود که تورات حتماً از جانب خدا است. وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ رَاجِعَ بِه مِيثَاقِ قَبْلِي است که قول تسلیم به موسی داده بودند.

۶۴- ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ ...

روشن می‌کند که پس از چندی، این معجزه را فراموش کرده به حالت اول باز گشته‌اند ولی باز خداوند به آنها ارفاق فرموده است که فَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ ...

که اگر فضل و رحمت خدا نبود زیانکار می‌شدند و در همان قهقری می‌ماندند.

۶۵- وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ.

مشروح این واقعه در سوره اعراف آیه ۱۶۳ به بعد خواهد آمد و در سوره مائده آیه ۶۰ بدان اشاره شده است. خلاصه قضیه آنست که بنی اسرائیل ملزم بودند در روز شنبه دست از کار بکشند ولی قومی از آنها که در کنار دریا زندگی کرده و از صید ماهی امرار معاش می‌کردند در روز شنبه صید ماهی کردند و سخن واعظان را نادیده گرفتند، در نتیجه به عذاب خدا گرفتار شدند و مسخ گشته به صورت میمونها درآمدند.

جمله وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ ... دلالت دارد که یهود مدینه این جریان را می‌دانسته‌اند در سوره اعراف فرماید: وَ سَيُلْهُمُ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةً الْبَحْرِ ... یعنی از خود یهود حال اهل آن شهر را بپرس. اینکه یهود: این ماجرا را از قرآن شنیده و به مقام انکار نیامده‌اند بهترین گواه است که قضیه از نظر یهود مسلم بوده است.

فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ظهور این جمله در اینجا و سوره اعراف آن است که آنها مسخ شده و به شکل بوزینه در آمده‌اند و این از قدرت خدا بعید نیست المنار عقیده دارد که اخلاقشان مانند اخلاق میمون شده و در نزد مردم خوار و بی‌اعتبار گشته‌اند و از

مجاهد نقل کرده که شکلشان مسخ نشد بلکه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۵۲

قلوبشان مسخ گردید.

طبرسی رحمه الله از ابن عباس نقل کرده صورتشان عوض شد همچون بوزینه‌ها زوزه می‌کشیدند، سه روز ماندند سپس همه مردند. ظهور آیه در مسخ واقعی است، انشاء الله درباره آن در سوره اعراف مفصلاً صحبت خواهد شد «و الله العالم».

۶۶- فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ.

مراد از «ما» در «ما خلفها» اعمال گذشته آنهاست و مراد از آن در «ما بین یدیها» اعمالی است که در حین وقوع قضیه مرتکب بودند، یعنی: آن عقوبت و انتقامی بود در مقابل اعمال گذشته و اعمال حاضر آنها و در عین حال موعظه‌ای بود برای پرهیزکاران.

بعضی لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا را گذشتگان و آیندگان معنی کرده‌اند ولی این درست نیست. زیرا قطع نظر از اینکه «ما» در اولو العقل بسیار کم استعمال می‌شود، این عمل برای گذشتگان و آیندگان نکال نبود، چون نکال فقط عبرت نیست، بلکه عقوبتی است که برای دیگران در آن عبرت هست، مثلاً- درباره فرعون آمده: فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَخْرَةِ وَالْأُولَى مرسلات/ ۲۵ یعنی خدا او را به عذاب دنیا و آخرت گرفتار کرد.

آیه مورد نظر مانند: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ يس / ۴۵ است که مراد از هر دو «ما» عمل است یعنی بترسید از آنچه در گذشته می‌کردید و از آنچه اکنون می‌کنید در تفسیر عیاشی از حضرت باقر و صادق صلوات الله علیهما نقل شده:

فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ. قال: لما معها ينظر اليها من اهل القرى و لما خلفها. قال و نحن و لنا فيها موعظة.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۱۵۳

اگر این روایت صحیح باشد «ما» در آن به معنی «من» و مراد از نکال فقط جنبه عبرت بودن آنست و گرنه نکال فقط برای اصحاب سبت بود.

نکته‌ها

پیامبران بنی اسرائیل:

در هیچ قومی مانند بنی اسرائیل پیامبران بی‌شمار مبعوث نشده و نیز هیچ قومی همچون بنی اسرائیل این قدر با پیامبران نافرمانی و بدرفتاری نکرده‌اند، کافی است که در این باره تورات فعلی را مطالعه کنید و ببینید با موسی علیه السلام و دیگران چه‌ها کرده‌اند طبرسی رحمه الله در مجمع البیان ذیل آیه ۷۸ سوره غافر می‌گوید:

اخبار در عدد پیامبران مختلف است در بعضی صد و بیست و چهار هزار و در بعضی هشت هزار نقل شده که چهار هزار از بنی اسرائیل و بقیه از اقوام دیگر بوده‌اند.

چهار هزار رقم کوچکی نیست، ولی با این همه تلاش و صرف نیرو از طرف پیامبران، این ملت نژادپرست به جایی نرسیده‌اند، تعویض معلم و کثرت آن دلالت بر احتیاج و کودن بودن شاگرد دارد و گرنه با یکی دو تا آموزگار می‌توان کلاسی را روبراه نمود، از کثرت پیامبران می‌توان بسرسختی و لجاجت بنی اسرائیل در مقابل حق پی برد.

مسلمانان:

اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران نبود و اگر بالفرض بنا بود پیامبری بعد از آن حضرت مبعوث شود، همان حمله را بر مسلمانان می‌کرد که قرآن بر یهود کرده است، با آن همه تلاش و سفارشات آن حضرت، هنوز جسد پاکش به خاک نرفته بود، صداهای خفته، بیدار شده و در صورت دوست بر اسلام و قرآن تاختند، اهل بیت آن حضرت را که یگانه غمخوار این مکتب بودند کنار گذاشتند، فتودالها روی کار آمدند، ارزش‌های تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۱۵۴

انسانی نادیده گرفته شد، خالدها که تا دیروز در برابر قرآن صف آرایی می‌کردند با القاب سیف الله (شمشیر خدا) وارد میدان گردیدند.

بالاخره مساوات و برابری اسلام شکسته شد، بنی امیه و بنی عباس زمام امور را بدست گرفتند و امامان اهل بیت علیهم السلام را که به جای انبیاء بنی اسرائیل بودند بعنوان مخالفان رژیم و امنیت عمومی در زندان کرده و شهید نمودند و جمله يَقْتُلُونَ النَّبِيْنَ بِغَيْرِ

الْحَقُّ در اسلام تحقق پیدا نمود و موجبات سقوط حکومت اسلامی فراهم گردید.

اینکه اسلام پیش رفت و تابعان بیشتر پیدا کرد و می‌کند، اثر واقعیت اسلام و قرآن است و گرنه آنها که به نام قرآن حکومت کردند و آنها که دستیار آنان بودند قدمی در پیشرفت قرآن بر نداشتند.

اثر متقابل اعمال:

درست است که آخرت خانه مجازات و بازگشت اعمال است ولی دنیا نیز در نوبت خود خانه مکافات‌ها و پاداشها است. اعمال هر کس، هر خانواده، هر قوم و هر ملت در سرنوشت آنها تأثیر مستقیم دارد، با آن همه الطافی که خداوند در حق بنی اسرائیل فرمود، و مقدماتی که برای آنها فراهم آورد، چون در مقابل حقیقت، درست فکر نکردند و آن را به کار نگرفتند، نتیجه معکوس بداد، و با آن که صدی نود و پنج با اسلام مشترک بودند با رسول خدا کنار نیامدند، سرانجام به دست رسول رحمة للعالمین تار و مار شدند، بخوانید تاریخ اسلام و احوال یهود مدینه را مسلمانان بر خود نبالند که قرآن مال ما است تا اهل قرآن نباشند، تا مرد قرآن نباشند از قرآن استفاده نتوانند کرد.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۵۵

[سوره البقره (۲): آیات ۶۷ تا ۷۴]

اشاره

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوعًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۶۷) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ (۶۸) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنَهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءٌ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّظِيرِينَ (۶۹) قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ (۷۰) قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلِّمَةٌ لَا سِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْنَا بِالْحَقِّ فَذَبِّحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ (۷۱)

وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۷۲) فَلَمَّا اضْرَبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُخِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۷۳) ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۷۴)

۶۷- و آن گاه که موسی به قوم خویش گفت: خدا دستور می‌دهد گاوی را ذبح کنید.

گفتند: مگر ما را مسخره می‌کنی؟! گفت: به خدا پناه می‌برم که از جاهلان باشم. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۵۶

۶۸- گفتند: برای ما از خدایت بخواه تا روشن کند آن گاو چگونه است؟ گفت: خدا می‌گوید: آن گاوی است نه پیر و نه جوان، متوسط بین این دو حال، پس آنچه را امر می‌شوید بکنید.

۶۹- گفتند: برای ما از خدایت بخواه تا به ما روشن کند آن گاو چه رنگی دارد؟ گفت:

خدا می‌گوید: آن گاویست زرد پررنگ بینندگان را شاد سازد.

۷۰- گفتند: برای ما از خدایت بخواه تا به ما روشن کند: آن گاو چگونه است زیرا چنین گاوی بر ما مشتبه شده و ما انشاء الله هدایت پذیریم.

۷۱- موسی گفت: خدا می‌گوید: آن گاه رام نشده که زمین شخم زند و کشت آب دهد، از هر عیبی سالم است، خط و خالی در

آن نیست. گفتند: الان حق را بیان کردی، پس گاو را ذبح کردند و نمی‌خواستند بکنند.

۷۲- و چون کسی را کشته و در آن اختلاف می‌کردید، خدا آشکار کننده است آنچه را که کتمان می‌داشتید.

۷۳- پس گفتیم: مقتول را به قسمتی از گاو بزنید، خدا مردگان را این چنین زنده می‌کند و علائم قدرت خویش را نشان می‌دهد تا بفهمید.

۷۴- سپس دل‌های شما بعد از آنچه دیدید سخت شد. مانند سنگها یا بلکه سختتر، زیرا بعضی از سنگها هستند که نهرها از آن شکافته و جاری می‌شود و بعضی از آنها پاره شده آب از آن می‌جوشد، و بعضی از آنها از ترس خدا فرود افتد (اما کلام حق در قلب شما اثری ندارد) خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست.

کلمه‌ها

بقره: در قاموس و صحاح گوید: بقره به گاو نر و ماده هر دو گفته می‌شود، تاء آن برای وحدت است، نه تأنیث، ولی مجمع البیان تاء آن را برای تأنیث گرفته و گوید: آن به معنی گاو ماده است و گاو نر را ثور گویند، راغب اصفهانی این را به لفظ «قیل» نقل می‌کند. کلام طبرسی خیلی عالی است، ولی در آیات عمل گاو نر نقل شده از قبیل شخم و آبیاری تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۵۷

مگر آنکه بگوئیم: آن روزگار این کارها را با گاو ماده نیز می‌کرده‌اند، لفظ «بکر» مؤید قول طبرسی است.

هزوا: هزه (بضم ه) هزو (بضم هاء و زاء) هر دو به معنی مسخره کردن و حاکی از تحقیر است، آن در آیه مصدر به معنی مفعول است: مسخره شده «مهزو به».

فارض: سالخورده، پیر. فرض در اصل به معنی قطع است، حیوان سالخورده را از آن فارض گویند که خود را از کار قطع و آسوده کرده و یا جوانی را قطع نموده و پشت سر گذشته است.

بکر: نژائیده. (نر ندیده). بکره به معنی اول روز است، حیوان نژائیده را بکر گویند که نژائیدن آن مرحله اول است، نژائیدن مرحله دوم.

جاهلین: جهل یک دفعه در مقابل علم است و یک دفعه در مقابل عقل، پس جاهل گاهی به معنای نادان و گاهی به معنای بی‌عقل و کم‌خرد و بی‌اعتناست.

عوان: متوسط میان پیری و جوانی.

صفراء: زرد رنگ. مؤنث اصفر. آن در اصل صفره به معنی زردی است.

فالق: فقع به معنی زردی شدید است. فالق: زرد پررنگ.

ذلول: رام ذل (بکسر اول) به معنی رام شدن است (صحاح).

تثیر: شخم می‌کند. اصل آن ثور به معنی زیر و رو شدن است. اثاره: زیر و رو کردن.

تسقی: سقی: آب دادن. «تسقی»: آب می‌دهد.

حرث: کشت. کاشتن. اسم و مصدر هر دو آمده است.

مسلمه: سلامت شده از عیوب. سلم، سلامت، سلام هر سه به معنی کنار بودن از آفات ظاهری و باطنی است (راغب).

کادوا: کاد از افعال مقاربه به معنی نزدیکی است ولی آن در اینجا ظاهراً به تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۵۸

معنی خواست و اراده است که «کاد» به معنی اراده نیز آمده است «قاموس قرآن».

شیء: خال. اصل آن وشى و آن رنگی است مخالف رنگ عمومی بدن حیوان.

فادارأتم: اختلاف کردید، اصل آن درأ به معنی دفع است. تدارأ: اختلاف و تدافع.

قسوة: قسو، قسوه و قساوت: سنگدلی. حجر قاس یعنی سنگ سخت.

یتفجر: فجر: شکافتن. تفجر و انفجار به معنی شکافته شدن است «یتفجر» شکافته می‌شود.

یشقق: شق: شکافتن. تشقق: شکافته شدن، آن در اصل یشقق بوده تاء به شین قلب و در آن ادغام شده است.

الانهار: جمع نهر به معنی رود است. «النهر: مجرى الماء الفائض».

شرحها

در این آیات ماجرای گاوکشی بنی اسرائیل که یک واقعه عجیبی است بیان گردیده است سوره بقره با آن همه طول و تفصیل به مناسبت این قضیه، بقره نام‌گذاری شده است، آیات هشت‌گانه که بررسی می‌شود به نظر من راجع به یک جریان می‌باشند در «نکته‌ها» روشن خواهد شد: چرا بنی اسرائیل در جواب موسی به این در و آن در زده‌اند؟ و چرا موسی امر به ذبح بقره کرده است؟ برای این که از شأن نزول در معنی آیات مدد بگیریم باید بدانیم که در تفسیر عیاشی از ابی نصر بزنطی نقل شده که شنیدم حضرت رضا صلوات الله علیه فرمود:

مردی از بنی اسرائیل یکی از کسان خویش را کشت و جسدش را در راه بهترین گروه اسرائیلیان انداخت، سپس آمد و گفت شما او را کشته‌اید خونبهایش را تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۱۵۹

بدهید، جریان را به موسی نقل کرده و گفتند: فلان گروه فلانی را کشته است بگو: که او را کشته است؟ الخ ... موسی در جواب گفت: گاوی را بکشید، بدن مقتول را بلاشه آن گاو بزنید تا زنده شده قاتل خویش را معرفی کند.

۶۷- وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالِ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ.

لفظ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ حاکی است که این دستور از جانب خداست، من از پیش خود نمی‌گویم و اینکه گفتند: «أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا» برای آن بود که ما از تو قاتل را می‌خواهیم، تو می‌گویی گاوی ذبح کنیم...؟! این چه قضاوت و چه پی جویی قاتل است؟! اما موسی بیدارشان کرد که مسخره کار نادانان است، پناه بر خدا که از نادانان باشم، از این سخن دانستند که موسی علیه السلام جدی می‌گوید.

۶۸- قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ.

این سؤال چنان که از جوابش معلوم می‌شود راجع به وصف گاو است از پیری و جوانی، کلمه «ربك» حاکی از بی‌ادبی آنها است که «ربنا» نگفتند موسی در جواب فرمود: خدا می‌گوید: إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا-فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ اگر بکر به معنی باکره و نر ندیده باشد چنان که طبرسی و راغب گفته است منظور ذبح گاو ماده بوده است، مخصوصاً با ملاحظه این که: به قولی فارض گاو است که بسیار زائیده باشد.

فَاعْمَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ دلاله دارد که دیگر چون و چرا نکنید و کار را انجام دهید.

۶۹- قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لُونُهَا.

کلمه بی‌ادبانه تکرار شده و به دستور «فاعملوا» قانع نشده سؤال کرده‌اند تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۱۶۰

رنگش چگونه باشد؟ موسی در جواب فرموده: آن زرد پررنگ است در جمله فاعِلٌ لُونُهَا تَسْرُّ النَّاطِرِينَ لَفْظُ «لونها» فاعل «فاعِل» است و فاعل «تسر» بقره است یعنی دیدن و تماشای بقره بیننده را مسرور می‌کند.

۷۰- قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقْرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا.

این سؤال راجع به توضیح بیشتر درباره گاو است اعم از وصف و رنگ، چنان که از خود سؤال و جوابش روشن می‌شود، الف و

لام «البقر» برای عهد است یعنی با این همه توضیح هنوز آن گاو بر ما مبهم و نامعلوم است. لفظ بی ادبانه بار سوم تکرار شده است.
 ۷۱- قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةً لَا شَيْءَ فِيهَا.

این آیه جواب تفصیلی است راجع به وصف و رنگ گاو. «تثیر الارض» و صف است برای «ذلول» یعنی: رام نشده که زمین را شخم زند. «لا» در «لا تسقى الحرث» تأکید و عاطفه است، لفظ «مسلمه» و جمله «لا شیء فیها» هر دو وصف بقره می باشند. قَالُوا أَلَّا نَجْنَّتْ بِالْحَقِّ حَاكِي است که کاملاً روشن شده بودند.

فَدَبَّحُوها وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ می رساند که مایل نبودند آن کار را بکنند ظاهراً به این علت بود که گاو را مقدس می دانستند و چنین ذبحی بر خلاف نظر آنها بود، رجوع شود به «نکته‌ها».

۷۲- وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ.

۷۳- فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى ...

«اذ» برای زمان گذشته است یعنی: شما در گذشته کسی را کشتید و در باره آن کشمکش کردید، از این استفاده نمی شود که هر وقت کسی را کشتید چنین کنید بلکه فقط اشاره به یک واقعه گذشته است.

جمله فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا

نشان می دهد که این دو آیه تتمه جریان تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۶۱

ذبح بقره است و اگر این دو آیه را قضیه به خصوصی بگیریم مفهوم بسیار مبهمی خواهد داشت ولی اگر ضمیر «اضربوه» به مقتول برگردد که از «قتلتم نفساً» معلوم می شود و ضمیر «بعضها» راجع به «بقره» باشد، با ملاحظه فاء نتیجه در «فاضربوا» مطلب بسیار روشن خواهد شد. جمله ما كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ حکایت دارد که قاتل را می دانسته و عمداً کتمان می کرده اند.

كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

ظهور این کلمات در آنست که خداوند خواسته با این امر به معاد نیز استدلال شود و مردم بدانند زنده شدن اموات در قیامت نیز امکان پذیر است.

۷۴- ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ.

از این معلوم می شود که این معجزه نیز اثر دائمی در قلوب آنها نداشت و پس از چندی فراموش کرده باز به حالت اول برگشته اند، ما بعد آن استدلال است به سختتر بودن قلوب آنها، یعنی: سنگها این تأثیر و انفعال را دارند که اگر آب از کوهی مثلاً سرازیر شود می تواند در میان سنگها جا باز کرده و روان شود و بعضی از آنها شکافته شده و چشمه ها از آن می جوشد، ولی کلام حق اصلاً در دل شما اثر نمی گذارد عجب است که دلها در اثر اعمال بد ما به این حد از قساوت می رسد.

وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ باید بدانیم که آب باران و برف وارد شیارهای سنگها می شود، و در همانجا یخ می بندد و چون حجم آب موقع یخ بستن بزرگ می شود این کار سبب گشاد و بزرگ شدن شیارها می گردد تا در اثر تکرار عمل و گشادتر شدن شیارها، سنگها به تدریج خرد شده و می ریزند، ممکن است مراد از هبوط سنگها، همین ریزشها و مراد از «خشیه الله» پیروی از این عامل طبیعی و خواست خدا باشد. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۶۲

اما به نظر من: باید آن را به ظاهر حمل کرد و گفت: کوهها نسبت به خدا درک دارند و از خدا می ترسند و بعضی از سنگها از ترس خدا فرود می آیند.

قرآن فرموده: همه چیز خدا را تسبیح می کنند ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید. وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ اسراء/ ۴۴ قرآن می گوید: کوهها با داود هم صدا شده و تسبیح می کردند: إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعُشِيِّ وَالْأَشْرَاقِ ص/ ۱۸ ایضا انبیاء/ ۷۹ و سبأ/ ۱۰، قرآن می گوید: اگر این قرآن را به کوهی نازل می کردیم می دیدی که از ترس خدا خاشع و پاره

می‌شود حشر / ۲۱ پس چه بعدی دارد که سنگی از ترس خدا از بالا فرود آید، کوه در نظر ما جامد است ولی نسبت به خدا شعور و درک و ترس دارد باید اینگونه آیات را به حکم طرح مسئله حساب کرد و درباره آنها تحقیق نمود (قاموس قرآن، جبل).

نکته‌ها

یک واقعه یا دو واقعه؟

بعضی از محققان مثل سید احمد خان هندی گفته‌اند:

قضیه بقره از آیه ۶۷ شروع شده و در ۷۱ ختم می‌شود، آیه: **وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا... و آیه بعدی راجع به مطلب دیگری است به نظر او ضمیر «بعضها» راجع به «نفس» است یعنی: عضوی از مقتول را به خودش بزنید. خلاصه مطلب این است که: اگر در بنی اسرائیل کسی کشته می‌شد برای کشف قاتل و مجرم لازم بود متهمین جمع شوند و عضوی از مقتول را گرفته بر وی بزنند، قهرا آنها که قاتل نبودند با جرئت می‌گرفتند و می‌زدند و قاتل به جهت «الخائن خائف» چون دچار تردید می‌شد معلوم می‌گشت. ناگفته نماند: این مطلب فی نفسه کاملاً طبیعی و قابل قبول است و در تورات تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۶۳ سفر تثیبه باب بیست و یکم مطلبی نزدیک به آن نقل شده است.**

ولی چنان که در ذیل آیه گفته شد اولاً «اذ» در «وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا» برای ماضی است و دلالت دارد که این قضیه بخصوصی بوده و یک حکم دائمی نیست و گرنه بلفظ «اذا» می‌آمد که دلالت بر استقبال دارد، ثانیاً «فَقَلْنَا اضْرِبُوهُ»

با فاء نتیجه ظهورش در آنست که این دو آیه تکمله داستان بقره است. ثالثاً اگر دو آیه اخیر راجع به مطلب مستقلی باشند، مفهوم آنها بسیار مبهم و نارسا خواهد بود، شما آن دو آیه را جداگانه ملاحظه کنید، خواهید دید که چیزی درست مفهوم نمی‌شود.

المنار همه را یک واقعه دانسته و با توجه به آنچه از تورات نقل شد این کار را راهی برای پیدا کردن قاتل دانسته است و گوید: اگر مقتولی قاتلش معلوم نبود، گوساله‌ای در دره‌ای می‌کشتند متهمین دست خود را بر گوساله شسته و می‌گفتند: دست ما این خون را نریخته و چشم ما آن را ندیده است ای خدا ما را بیامرز و خون ناحق را به ما منسوب مکن، هر کس چنین نمی‌کرد او قاتل شناخته می‌شد به نظر المنار مراد از **كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى**

حفظ کردن خونهایی است که در صورت پیدا نبودن قاتل ریخته می‌شد، مانند **وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا** و مثل **وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ**. نه اینکه کسی بعد از مردن زنده شده باشد.

قول المنار در قضیه واحده بودن بهتر است ولی ظهور **فَقَلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى**

و ظهور «اذ» که دلالت بر زمان ماضی دارد آنست که آن یک واقعه بوده نه حکم دائمی و نیز مرده به قدرت خدا زنده شده است.

این همه سؤال چرا؟

شک نیست که مصریان قدیم مطلق گاو و یا لا اقل نوعی از آن را مقدس می‌شمردند، گاو «آپیس» در نظر آنها مظهر الوهیت بود،

این عمل در بنی اسرائیل که سالها در مصر تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۶۴

با مصریان افت و خیز داشتند بی‌تأثیر نبود، سامری که از غیبت موسی علیه السلام استفاده کرده گوساله را ساخت بدون زحمت مورد پرستش واقع شد، زیرا که زمینه آن در قلوب آنها فراهم شده بود، اگر بجای گوساله مثلاً پلنگ می‌ساخت معلوم نبود به زودی مورد قبول واقع شود، قرآن می‌فرماید: **وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ** بقره / ۹۳ یعنی محبت گوساله را در اثر کفرشان اشراب شدند.

به نظر می‌آید موسی علیه السلام در پی فرصتی بود که ذبح گاو را به میان بکشد تا با این عمل، تقدیس آن از بین برود. اینکه در

تورات سفر تثیه باب بیست و یکم نقل شده هر وقت قاتل پیدا نشد گوساله‌ای سر بشکنید و چنین و چنان کنید ظاهراً از این جهت بود که تقدیس گاو به طور کلی از بین برود.

بنا بر این: چون جریان قتل پیش آمد و قاتل معلوم نشد موسی با کسب دستور از خدا فرمود: خدا امر می‌کند گاوی را ذبح کنید و بدن مقتول را به آن بزید تا زنده شده قاتل خویش را معرفی کند و اینکه موسی علیه السّلام را سؤال پیچ می‌کردند به احتمال قوی از این جهت بود که نمی‌خواستند به ذبح گاو تن در دهند و یا نمی‌توانستند باور کنند که ممکن است مقتولی با زده شدن به گاو، زنده شده قاتل خویش را معرفی کند و پیش خود می‌گفتند: لا بد آن گاوی است نه مثل گاوهای معمولی.

و این که موسی گفت: فَأَفْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ برای آن بود که هر گاوی که می‌کشتند مطلوب حاصل می‌شد و اینکه در آخر آمده و مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ظاهراً از آن جهت بود که گاوکشی بر خلاف نظرشان بود نه این که در پرداخت قیمت آن به مضیقه افتند گرچه آن نیز یک احتمال است.

مراغی مصری در تفسیر خود گوید: عَلَتْ این که به ذبح بقره مأمور شدند نه حیوان دیگر، آن بود که تعظیم و محبت گوساله از بین برود. طنطاوی در تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۶۵

تفسیرش گفته: چون پرستش گاو «آپیس» و عبادت گوساله در قلوب آنان اثر گذاشته بود لذا به ذبح آن مأمور شدند.

از این معلوم می‌شود که ماجرای گاوکشی پس از جنجال سامری و پرستش گوساله بوده است.

این سوره چرا بقره نامیده شد؟

این قضیه یکی از قضایای شاخص این سوره است، قضایای گذشته از قبیل شکافتن دریا و من و سلوی و غیره در سوره‌های اعراف و طه به تفصیل یاد شده و نزول آنها پیش از این سوره است لذا در این سوره به اشاره ذکر شده‌اند ولی ماجرای بقره فقط در این سوره آمده لذا به تفصیل یاد شده است، علت این تسمیه ظاهراً از آن جهت است که مطالب این سوره به طور پراکنده در سوره‌های دیگر نیز آمده است و صحابه کم و بیش از آنها با خبر بوده‌اند و تنها قضیه بی‌سابقه، ماجرای گاوکشی در این سوره بوده، رسول خدا صلی الله علیه و آله و صحابه خواسته‌اند این سوره با این نام، نام‌گذاری شود، و یا اول «سوره‌ای که داستان بقره دارد» نام داشت سپس از کثرت استعمال بقره شده است.

از این ماجرا و ماجراهای دیگر می‌شود فهمید که از جمله مقاصد، در نقل این قضایا آن بوده که مسلمانان بیدار شده و همچون بنی اسرائیل نباشند و اسلام را به سقوط نکشانند، ولی متأسفانه که بیدار نشدند آیات را مورد استفاده قرار ندادند و پس از رحلت آن حضرت شقاق و نفاق بر اسلام حمله‌ور شد.

یک خبر: در ذیل روایتی که صدر آن از حضرت رضا صلوات الله علیه در گذشته نقل شد آمده است: گاو مورد ذکر را در نزد جوانی یافتند که گفت: باید به قدری طلا بدهید که پوست آنها پر کند موسی علیه السّلام گفت به همان قیمت خریدند، یکی از اصحاب موسی تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۶۶

گفت: این گاو قصه‌ای دارد، این جوان به پدرش نیکوکار بود، روزی معامله‌ای انجام داد، آمد پول بدهد، دید کلیدهای صندوق زیر سر پدرش است و او در خواب است، پدرش را بیدار نکرد و از معامله صرف نظر نمود، پدرش پس از بیدار شدن این گاو را به او بخشید، رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره فرمود: به بینید خوبی انسان را به کجا می‌رساند در مجمع البیان نیز آن را از تفسیر عیاشی نقل کرده و در تفسیر برهان و بحار و همچنین در کتب برادران اهل سنت نیز آمده است.

بعضی‌ها آن را از اسرائیلیات شمرده‌اند، ولی مانعی نیست که در ضمن جریان بقره جوانی هم به پاداش نیکوکاری خویش رسیده باشد، اسرائیلی بودن دلیل ندارد.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۶۷

[سوره البقره (۲): آیات ۷۵ تا ۸۲]**اشاره**

أَفْتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۵) وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغَضِ هُمْ إِلَىٰ بَعْضِ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۷۶) أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ (۷۷) وَ مِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۷۸) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّاءَ قَلِيلاً فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ (۷۹) وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۰) بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۱) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۲)

۷۵- آیا طمع دارید که یهود به شما (آئین شما) تسلیم شوند با اینکه گروهی از آنها سخن خدا را پس از فهمیدن تحریف می‌کردند و می‌دانستند که تحریف می‌کنند

۷۶- وقتی که مؤمنان را ملاقات کنند گویند: ایمان آورده‌ایم و چون با هم خلوت کنند.

(بعضی به بعضی اعتراض کرده) گویند: آیا آنچه خدا به شما بیان کرده به مسلمانان بازگو می‌کنید؟ تا پیش خدا با شما محاجه کنند آیا نمی‌فهمید!؟

۷۷- مگر نمی‌دانند که خدا آنچه را نپوشان می‌کنند و آنچه را آشکار می‌کنند، می‌داند. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۶۸

۷۸- گروهی از آنها بیسواد هستند، تورات را جز آرزوها نمی‌دانند، و فقط گمان می‌کنند.

۷۹- وای بر آنها که کتاب را با دست خود می‌نویسند سپس می‌گویند: این از جانب خداست تا آن را به بهای اندکی بفروشند وای بر آنها از آنچه دستشان نوشته، وای بر آنها از آنچه بدست می‌آورند.

۸۰- و گفتند: آتش دوزخ جز چند روز به ما نخواهد رسید، بگو آیا از خدا وعده‌ای گرفته‌اند؟! پس خدا هرگز خلاف وعده‌اش نمی‌کند یا درباره خدا آنچه نمی‌دانید می‌گوئید.

۸۱- (چنین نیست) بلکه هر که ملکه بدی تحصیل کند و گنااهش بر او احاطه نماید آنها اهل آتش هستند و آنها در آتش جاودانانند.

۸۲- و آنها که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام داده‌اند، اهل بهشت هستند، و در آن جاودانانند.

کلمه‌ها

أَفْتَطْمَعُونَ: طمع به معنی امید است. طبرسی فرموده: طمع علاقه نفس است به نفع مظنون، همچنین است: امل و رجاء، نقیض آن یأس است.

یحرّفونه: حرف در لغت به معنی طرف است. حرف کوه یعنی طرف آن.

تحریف شیء: بردن آنست به یک طرف. تحریف کلام آنست که آن را از معنای صریح منحرف کنند.

یحاجوكم: محاجه: حجت و دلیل آوردن. گاهی از آن مخاصمه منظور است.

امیون: درس ناخوانده‌ها مفرد آن امی است. راغب از قطرب نقل کرده:

امیة به معنی غفلت و جهالت و امی از آن مشتق است. به قولی: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۶۹

چون خواندن و نوشتن اکتسابی است، درس ناخوانده را از آن امی گویند که در همان حال ولادت مانده و خواندن و نوشتن کسب نکرده است. بنا بر این، آن از «ام» به معنی مادر مشتق است.

امانی: امنیه به معنی آرزو است. به معنی دروغ و قرائت نیز آید، جمع آن امانی است «قاموس قرآن».

سیئه: سیء وصف است به معنی بد و قبیح، مؤنث آن سیئه است، آن پیوسته وصف آید مثل خصلت سیئه، عادت سیئه اگر متعدی باشد به معنی بدی آور و محزون کننده است، آن در قرآن مجید بیشتر در آثار گناه به کار رفته است.

خطیئة: خطأ و خطیئه به معنی اشتباه و گناه است، خطاء به معنی گناه آنست که کار ناشایست را از روی عمد بکنند «قاموس قرآن».

صالحات: صالح به معنی شایسته و صالحات جمع آنست.

شرحها

به دنبال مطالب گذشته در این آیات آمده که مسلمانان به ایمان یهود امیدوار نباشند و اگر هم اظهار ایمان کنند منافقانه است، آنها یکدیگر را ملامت می‌کنند که چرا حقائق را باهل اسلام خبر می‌دهید، آن گاه می‌گویند:

عوامشان بی‌سواد هستند به افسانه‌ها باور می‌کنند، علمائشان چیزهایی از خود می‌نویسند و به تورات نسبت می‌دهند. در آخر آمده که: آنها گویند جز چند صباحی عذاب نخواهیم دید آنهم در صورت گناهکار بودن ولی دروغ می‌گویند: حساب آخرت بسته به

اعمال نیک و بد است یهودی بودن باعث تخفیف عذاب نمی‌شود، بلکه همه یکسانند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۷۰

۷۵- أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ.

این آیه به مسلمانان تذکر می‌دهد که امیدی به ایمان یهود نداشته باشند زیرا پیوسته در راه حيله و اغراض فاسد فکر می‌کنند در گذشته نیز دانسته کلام خدا را تحریف می‌کردند. در نتیجه قست قلوبهم فهی كالحجارة ... جمله و قد كان فریق منهم ... نشان می‌دهد که عده‌ای از آنها در گذشته کلام تورات و یا سخن پیامبران دیگر را تحریف کرده و از معنای اصلیش خارج می‌کرده‌اند، به قول بعضی: این گروه عبارت بودند از آن هفتاد نفر که با موسی بطور رفتند، کلام خدا را شنیدند و موقع خبر دادن آن را تحریف کرده و از معنای اصلی‌اش خارج کردند و طوری خبر دادند که مقصود اصلی خدا روشن نشد.

ولی لفظ «یسمعون- یحرفون» دلالت دارد که این عمل مکرر در میان آنها بوده و به آن عادت کرده بودند نه اینکه یک دفعه اتفاق افتاده باشد، این عده منافع شخصی خویش را در نظر گرفته و سخنان پیامبران را مطابق میل خود بیان می‌کرده‌اند و این کار از روی تعقل و عمد بوده است.

۷۶- وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا ...

معلوم می‌شود عده‌ای از یهودان که نان را به نرخ روز خورده و احتمال می‌داده‌اند اسلام پیشرفت خواهد کرد پیش مسلمانان می‌گفتند: اوصاف پیامبر شما و آنچه قرآن از حالات پیامبران و غیره نقل می‌کند در کتاب ما نیز هست، پس ما هم ایمان به پیامبر اسلام داریم ظاهراً این سخن را از آن می‌گفتند که اگر روزی اسلام بر یهود حمله کرد در نزد مسلمانان جای پای داشته و بگویند: ما از اول ایمان آورده بودیم.

اما وقتی که این عده به میان یهود برمی‌گشتند به سختی مورد ملامت قرار می‌گرفتند، ملامتگران که از مقصود آنها بی‌خبر بودند می‌گفتند: این تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۷۱

چه اشتباه و سادگی است؟! آنچه را خدا برای شما بیان کرده چرا پیش مسلمانان باز گو می‌کنید؟! تا پیش خدا با شما محاجه کنند و

شما مغلوب شوید! این منطق در صورتی درست است که ملامت‌گران قیافه حق بجانبی گرفته و بگویند: ما هم اینها را می‌دانیم ولی اگر اقرار بکنیم قومیت و عظمت ما از بین خواهد رفت و زبردست مسلمانان خواهیم شد، همان به که دم فرو بندیم و موقعیت خویش را حفظ کنیم، مراد از «عند ربکم» ممکن است «عند کتاب ربکم» باشد یعنی شما را با کتابتان مغلوب و مجاب کنند، و شاید مراد از آن آخرت باشد.

بهر حال: این منطق در صورتی درست است که مراد از «عند ربکم» حکم خدا و کتاب خدا باشد و یا بگوئیم: یهود عقیده داشتند که علم خدا فقط شامل چیزهایی است که آشکار شود و خدا از آنکه کتمان می‌شود آگاهی ندارد. لذا در جواب آمده:

۷۷- أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُغْلِبُونَ؟! از حضرت باقر صلوات الله علیه در مجمع البیان نقل شده: که بعضی از یهود که کینه‌توز نبودند در پیش مسلمانان این سخنان را می‌گفتند تا مورد ملامت دیگران قرار گرفتند. در خاتمه باید بدانیم که فاعل «قَالُوا آمَنَّا» آنها هستند به مسلمانان اظهار اسلام می‌کردند و فاعل «قَالُوا أَوْ تَحَدُّثُونَ» ملامت‌گران می‌باشند. نظیر این آیه را در سوره آل عمران آیه ۷۳ مطالعه کنید.

۷۸- وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ.

اگر «امانی» را قرائت‌ها معنی کنیم درست نخواهد بود که یهود اگر از کتاب قرائت آن را می‌دانستند معنی آن را نیز می‌دانستند زیرا هم کتاب و هم زبان یهود عبری بود، از طرف دیگر امی و بیسواد بودن نباید مورد حمله باشد بلکه تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۷۲

علت حمله و ملامت آنست که بیسوادان یهود نسبت به علماء، سرسپرده محض بودند و هر چه آنها از اکاذیب و خرافات می‌گفتند بدون تحقق و چون و چرا قبول می‌کردند چنان که در جای دیگر آمده: اتَّخَذُوا أَخْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ تَوْبَهُ / ۳۱. لذا تورات در نظر آنها یک مشت آرزوهای باطل و یا دروغها شده بود، مثلاً علماء به آنها گفته بودند که: اگر یهود به آتش هم برود جز چند صباحی در آن نخواهد ماند: لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً بقره / ۸۰ و یا ما پسران خدا و دوستان و عزیزان او هستیم نه دیگران: نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ مائده ۱۸ و یا گفتند: اگر یهود به غیر یهود خیانت کند پیش خدا مسئولیتی ندارد: لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ آل عمران / ۷۵ و امثال اینها.

إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ می‌رساند که آنها نمی‌توانستند به گفته‌های علماء یقین کنند بلکه فقط ظن کرده و بدان اکتفاء می‌کرده‌اند، چون تا استدلال و برهان در کار نباشد یقین پیدا نخواهد شد، پس ملامت از دو جهت است: قبول بدون تحقیق و اکتفاء به گمان.

اگر گوئید: عوام و بیسوادان ما نیز مانند عوام یهود هستند، هر چه از علماء شنیدند می‌پذیرند، چه فرقی است میان عوام ما و عوام آنها؟

گوئیم: امامان اهل بیت علیهم السلام در این زمینه معیاری قرار داده و فرموده‌اند:

فاما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه، حافظا لدينه، مخالفا لهواه، مطيعا لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه

«۱» یعنی: هر که از فقهاء خود را از حرام باز دارد، دین خود را حفظ کند. مخالف هوای نفس و مطیع خدای خود باشد، عامه را لازم است که از وی تقلید کند. عامه بدون احراز این صفات اگر از عالمی تقلید

(۱) وسائل الشیعه ج ۱۸ / ۹۵.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۷۳

کند پیش خدا مسئول است اما عوام مسلمان که از پیرها مرشدها، علماء معلوم الفسق اطاعت می‌کنند مانند عوام یهود هستند و پیش خدا معذور نیستند.

۷۹- فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ.

کلمه «فاء» نشان می‌دهد که این آیه تهدید است به هر کس که چیزی را از خودش نوشته و به خدا نسبت بدهد از یهود باشد یا غیر یهود. یعنی: علماء یهود امانی و خرافات را از جانب خویش جعل کرده و به خدا نسبت داده و عوام را فریفتند پس وای به هر کس که چنین کاری کند، در اسلام برای جلوگیری از این عمل به قدری پافشاری شده حتی دروغ بستن بر خدا و رسول از مبطلات روزه شمرده شده است.

نظیر این آیه در جای دیگر چنین است: وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ آل عمران / ۷۸ منظور آیه آنست که یهود چیزهایی از خود می‌گفتند تا مسلمانان آن را از تورات بدانند و در این کار به خدا دروغ می‌بستند.

لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ضَمِير «به» به نظرم راجع است به عمل کتابت، ثمن قلیل، مال و جاه دنیا است که بدعت‌گذاران و دروغگویان در پی آن هستند، یعنی می‌خواهند آن عمل کتابت را به بهای اندکی بفروشند، هر چه در مقابل گذاشتن از حق به دست آید اندک است در تورات فعلی هست که دختران لوط به او شراب خوراندند و با او هم بستر شده و از او حامله شدند و نیز آمده که داود بز «اوریا» تجاوز کرد و سلیمان از آن زنا بدنیا آمد، این چیزها را ظاهراً پادشاهان بنی اسرائیل با پول وارد تورات کرده‌اند تا اعمال

خلاف خود را توجیه کنند. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۷۴

فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ وای بر آنها از آنچه دستشان نوشته وای بر آنها از مال و جاهی که در اثر آن بدست می‌آورند که هر دو بر آنها وزر و وبال است.

۸۰- وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً.

این یکی از «امانی» و خرافاتی است که یهود قائل است و گویند: گناهکاران ما جز چند صبحی عذاب نخواهند دید، چون یهود از لحاظ نژاد تافته جدا بافته‌ای هستند در المنار گوید اکثر یهود را عقیده بر آنست که فقط هفت روز در عذاب خواهند بود زیرا عمر دنیا به نظرشان هفت هزار سال است به عدد هر هزار سال یک روز در عذاب خواهند بود، آنهم در صورتی که شفاعت به آنها نرسد به قولی مراد چند روزی است که گوساله را پرستیدند.

قرآن در جواب می‌گوید: قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ بگو آیا به این گفته پیمانی از خدا گرفته‌اید که آن پیش خداست؟

(اگر چنین باشد حق با شما است چون خدا هرگز در پیمان خود تخلف نمی‌کند) یا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟!، این برتری نژادی تهمتی است که به خدا می‌زنید آری: أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا- تَعْلَمُونَ در دو آیه بعدی روشن شده که رفتن به بهشت و جهنم روی یک حساب معینی است نه آنکه آنها می‌گویند.

۸۱- بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

سیئه چنان که گفته شد اثر گناه است در آیه: فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا نحل / ۳۴ وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا زمر / ۴۸ مراد از ما عَمِلُوا- ما كَسَبُوا گناهان و مراد از سیئات عذاب و اثر گناهان است به نظر ما مراد از «سیئه» در آیه قساوتها و تیرگیهایی است که بر

قلب گناهکار عارض می‌شود. «أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ» تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۷۵

خَطِيئَتُهُ»

عبارت اخراج افزون شدن سیئه و قساوتها است تا حدی که همه قلب را فرا گیرد، دیگر راهی برای نفوذ ایمان و توحید باقی نماند، به عبارت دیگر «حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» باشد.

در تفسیر صافی از کافی و تفسیر عیاشی از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده: «در قلب هر بنده مؤمن لکه سفیدی هست، چون

گناهی کند در آن لکه سیاهی تولید می‌شود، اگر توبه کند آن سیاهی محو می‌شود و اگر به گناه ادامه دهد بر سیاهی افزوده می‌شود تا لکه سفید را بپوشاند و چون سفیدی را پوشانید دیگر صاحب چنان قلب هیچگاه به خیر باز نمی‌گردد...».

نظیر این جمله است آیه: **كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** / مطففین / ۱۴ یعنی: اعمالشان بر قلوبشان زنگار گذاشته است.

چنین کسانی بی‌شک اهل آتش هستند از هر فرقه که باشند، یهود یا غیر یهود، حساب، حساب نژاد و اسم و رسم نیست بلکه صحبت، صحبت کسب سیئه و احاطه آن بر قلب است، با این دو عامل دیگر به کسی مؤمن گفته نمی‌شود و این ظاهرا همان انکار و تکذیب آیات خدا است **وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** بقره / ۳۹ راجع به خلود عذاب رجوع کنید به سوره انعام / ۱۲۸.

۸۲- **وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ...**

این شق دوم قانون کلی است و در آن ایمان و نیکوکاری موضوعیت دارد و بس.

نکته‌ها

موقعیت آیات در زندگی:

روی سخن در آیات گذشته با یهود است ولی آنها در زندگی همه، قابل پیاده شدن، می‌باشد خداوند نسبت تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۷۶

به کسی قرابت و خویشی ندارد، قوانین ثابت خداوند در حق همه یکسان و جاری است، مورد، نمی‌تواند مخصص باشد، مسلمان نباید در زندگی مذبذب و دو رو باشد که خدا از ظاهر و باطن او آگاه است، مسلمان نباید حرف بی‌منطق را قبول کرده و تسلیم آن باشد، لازم است در انتخاب رهبر کمال دقت را به کار برد و بداند دین خود را از کدام کسی می‌آموزد و از کدام رهبر پیروی می‌کند آیا از پیشوایی که به حق می‌خواند یا به باطل؟ و بداند که گناه و نافرمانی موجب بدبختی دو جهان و پیروی از حق موجب سعادت دنیا و عقبی است و بس، اگر یهود به لفظ یهود و مسلمان به لفظ مسلم اکتفاء کنند هر دو در اشتباهند.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۷۷

[سوره البقره (۲): آیات ۸۳ تا ۸۶]

اشاره

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ (۸۳) وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ لَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (۸۴) ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ إِنْ يَأْتُواكُمْ أُسَارَىٰ فَفَادُوهُمْ وَ هِيَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۸۵) أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ (۸۶)

۸۳- و چون از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که عبادت نخواهید کرد جز خدا را، و به پدر و مادر و خویشاوند و یتیمان و فقرا نیکی کنید، و بگوئید به مردم نیک را، و نماز بخوانید و زکاة بدهید، سپس جز اندکی از شما، همه سرپیچی کردید و روگردان شدید.

۸۴- و چون از شما پیمان گرفتیم که خونهای خویش را نخواهید ریخت، و خودتان را از دیارتان بیرون نخواهید کرد، سپس

پذیرفتید و بر آن گواه بودید. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۱۷۸

۸۵- پس از آن پیمان، شما آنها را می‌کشید و گروهی از خودتان را از دیارشان بیرون می‌کنید و بر ضد آنها به گناه و ظلم هم پستی می‌کنید، و اگر به صورت اسیر از پیش شما آیند، فدیة داده (آزادشان می‌کنید) حال آن که بیرون کردنشان بر شما حرام بود، آیا به بعضی از تورات ایمان آورده و بعضی را انکار می‌کنید، نیست سزای چنین کسی در دنیا جز خواری و روز قیامت به شدیدترین عذاب برگردانده شوند و خدا از آنچه می‌کنید، بی‌خبر نیست.

۸۶- همان کسانی که زندگی دنیا را به بهای آخرت خریدند در نتیجه عذاب آنها سبک نمی‌شود و از کسی یاری نه بینند.

کلمه‌ها

احسان: نیکی کردن. حسن (بضم- حاء) به معنی نیک، نیکی و زیبایی است.

القربی: قرب به معنی نزدیکی است اعم از نزدیکی زمانی یا مکانی یا نسبی، نزدیکی نسبی را قرابت و قربی گویند.

حسن: آن در آیه اسم است به معنی نیک.

تولیت: ولی (بر وزن فرق) در اصل به معنی نزدیکی و کنار هم بودن است تولى از باب تفاعل به معنی اعراض، دوست اخذ کردن و سرپرستی آید، مراد از آن در آیه، اعراض است.

معرضون: اعراض به معنی برگشتن و بی‌اعتنایی است. «معرضون» بی‌اعتنایان.

تسفکون: سفک: خون‌ریزی بقره / ۳۰ «تسفکون» می‌ریزند.

دیار: خانه‌ها. مفرد آن دار است.

اقرتم: اقرار به معنی اعتراف می‌باشد «اقرتم» اقرار و اعتراف کردید.

تشهدون: شهادت از مشاهده اخذ شده و آن خبری است قائم مقام مشاهده و دیدن. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۱۷۹

تظاهرون: تظاهر به معنی هم پستی و یاری کردن به یکدیگر است. اصل آن ظهر به معنی پشت است.

اثم: گناه. ضرر بقره / ۲۱۹.

عدوان: تجاوز. آن اگر با قلب باشد عداوت و معاداة گویند. و اگر در عدم رعایت عدالت باشد عدوان نامیده می‌شود، عدو به معنی دویدن و تجاوز در راه رفتن است (قاموس قرآن).

اساری: جمع اسیر، اسری نیز جمع اسیر است. اصل آن «اسر» به معنی بستن و گرفتار کردن می‌باشد.

تفادوهم: آن از فدای، فدیة و فداء به معنی عوض است مثل خونبها و غیره «تفادوهم» عوض می‌دهید از آنها.

خزی: خواری.

دنیا: مؤنث ادنی است. ادنی به معنی پستی و نزدیکتر آید، حیات دنیا را از آن دنیا گویند که نسبت به آخرت به ما نزدیکتر است (قاموس قرآن).

شرحها

در تعقیب مطالب گذشته، در این آیات گفته شده که پیمانهای محکمی از بنی اسرائیل راجع به اعمال نیک و دستورهایی، خداوندی گرفته شد ولی آنها از عهده بر نیامدند و بی‌اعتنایی کردند، سزای هر آن کسی که چنین باشد خواری دنیا و عذاب آخرت است.

۸۳- وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا.

این آیه مربوط است به دستورهای هشتگانه فردی و اجتماعی و با دو دستور آیه بعدی مجموعاً ده فرمان می‌شوند که ضامن سعادت دنیا و آخرتند، خدا از بنی اسرائیل و همه اهل ادیان راجع به آنها پیمان گرفته است و آنها عبارتند از. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۸۰

عبادت خدا، نیکی به پدر و مادر، نیکی به خویشاوند، نیکی به یتیمان، نیکی به فقراء، سخن و رفتار نیک با مردم، نماز خواندن، زکاة دادن، خونریزی نکردن و نراندن مردم از دیارشان.

اگر درست توجه شود این احکام ضامن سعادت فرد و جامعه است، خواه در آن روز که بنی اسرائیل مأمور بودند و خواه امروز که همه مأمورند.

«لا تعبدون» خبر است به معنی انشاء یعنی جز خدا را نپرستید، و جمله، وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا لَفْظ «تحسنون- احسنوا» مقدر می‌باشد «ایموا- آتوا» صریح است که در شریعت موسی علیه السلام نماز و زکاة بوده است قَوْلُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا حکایت دارد که در برخورد با مردم لازم است نیک را گفت، خواه امر به معروف و نهی از منکر باشد یا غیر آن. گفتن خوب، رفتار خوب لازم دارد.

ظاهراً از کثرت عنایت که در برخورد با مردم لازم است، این جمله بر خلاف سابق به لفظ خطاب آمده است. ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ آمدن «معرضون» بعد از «تولیتم» ظاهراً برای آنست که برگشتن گاهی فقط به عمل است نه بقلب بلکه انسان در قلبش هست که به سوی حق برگردد ولی «معرضون» می‌فهماند که آنها در قلب نیز اعراض کرده و به فکر بازگشت نبودند. علی هذا «تولیتم» راجع به عمل و «معرضون» راجع به قلب است.

«الاقلیلا» حاکی است که گروهی به آن فرمانها عمل کرده‌اند.

۸۴- وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ لَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ.

به حکم این آیه، بنی اسرائیل را لازم بود که خون مردم را نریزند و آنها را از دیار خود بیرون و جلای وطن نکنند، برای همه حیات قائل بشوند، زندگی مردم را بهم نزنند. استعمال «انفس» در این آیه و جاهایی از این قبیل، برای تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص:

۱۸۱

آنست که جامعه در نظر قرآن به حکم یک پیکر است قتل و تبعید دیگران به حکم تبعید و قتل خویشتن است، مانند: فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ نور/ ۶۱ که مراد از «انفس» صاحبان خانه است.

ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَسْهَدُونَ یعنی این پیمان را پذیرفتید و به آن اعتراف نمودید و بر آن گواهی می‌دادید. جمله «انتم تشهدون» ظاهراً تأکید و عبارت اخیری «اقررتم» است این آیه همه‌اش خطاب به یهودان زمان نزول قرآن است به اعتبار اسلاف و گذشتگانشان.

۸۵- ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ ...

معلوم می‌شود که میان یهود جنگهایی اتفاق می‌افتاده که در آن یکدیگر را به ناحق می‌کشته و بعضی را از دیارشان بیرون کرده و اموال و منازلشان را به غارت می‌برده‌اند و همه این جنگها روی اغراض دنیوی بوده است.

در اطراف مدینه دو قبیله معروف به نام بنی نضیر و بنی قریظه سکونت داشتند یهود بنی نضیر با قبیله «اوس» و یهود بنی قریظه با قبیله «خزرج» هم پیمان بودند چون میان اوس و خزرج جنگ در می‌گرفت یهود به یاری هم پیمانان خویش می‌شتافتند کار به قتل و غارت و اسیر گرفتن و بیرون راندن می‌کشید. و پس از جنگ هر که از یهود اسیر شده بود برای وی فدیة جمع کرده و در مقابل پول آزادش می‌کردند چنان که در مجمع البیان و تفسیر بیضاوی نقل شده است.

ولی ظاهراً خطاب و پیمان عمومی است یعنی به یهود دستور بود که خون کسی را بی‌جهت نریزند و مال کسی را غارت نکنند و کسی را از دیارش نرانند خواه از یهود باشد یا از غیر یهود نه اینکه یهود فقط درباره یهود اینکارها را نکنند اما درباره دیگران بکنند. قرآن فرماید: كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا مائده/ ۲۱. تفسیر

أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۱۸۲

وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ این کارشان خاص بر یهود بود یعنی اگر اسیر یهودی بود عوض داده آزادش می‌کردند. المنار گوید: اگر اسیر از دشمنان بود اعتذار کرده و می‌گفتند: ما در تورات فقط به فدیة شعب اسرائیل مأموریم. به هر حال فدیة دادن و آزاد کردن اسیر چه اسرائیلی باشد و چه غیر آن کاری بود خوب و مطابق دستور تورات، ولی جنگ و خونریزی و بیرون راندن مطابق تورات و اذن خدا نبود لذا فرموده: فَتَوْمُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ. مصداق ایمان فدیة دادن و مصداق کفر قتل و بیرون راندن بود.

فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا این فقط مخصوص بنی اسرائیل نبود بلکه سنت جاری خداوند است هر قومی و ملتی که از قانون حق و از دستور دین نافرمانی کردند، خزی، ذلت، سقوط، طعمه اجانب شدن در کمین آنها است. مانند امروز ملل اسلام که هر یک از آنها بساز یکی از شرق یا غرب می‌رقصد لفظ «منکم» ظاهراً قید توضیحی است. وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ این مردم نه تنها در دنیا خوارند بلکه عذاب آخرت نیز در کمین آنهاست چنان که نکوکاران پادشاه هر دو جهان را خواهند دید.

وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ این خدا است که منتهی شدن مقدمات به نتایج از نظام متقن او است و او مطابق اعمال مردم رفتار خواهد فرمود.

۸۶- أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ این آیه تأکید و عید فوق و بیان سبب پیمان شکنی است یعنی: علت این همه نافرمانی آن بود که آنها دنیا را گرفته و آخرت را نادیده شمردند غفلت از اینکه جهان دارای حساب و کتابی است کارشان را ساخت و به درجه سقوط کشانید «اشترُوا» در اینجا به معنی خریدن و آخرت قیمتی است که از دست داده و دنیا را خریده‌اند. تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۱۸۳

فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ به نظرم «العذاب» اشاره به عذاب دنیا و آخرت هر دو است ناگفته نماند تا علت باقی است عذاب در دنیا و آخرت هم چنان باقی است مگر آنکه علت عذاب از بین برود می‌شود گفت که: «العذاب راجع به عذاب آخرت است که سبک نخواهد شد و آنها را یاری و یآوری که کمک کند نخواهد بود یهود به شفاعت عقیده دارد در کتاب تلمود ص ۳۸۵ نوشته: ابراهیم خلیل در مدخل جهنم می‌نشیند و نمی‌گذارد که هیچ فرد یهودی ختنه شده‌ای بدانجا فرود آید ... کلمه وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ظاهراً برای آن است که چنین کسان را شفاعت نخواهد رسید. چنان که ذیل عبارت تلمود نیز دلالت دارد.

نکته‌ها

این آیات و مسلمانان:

می‌گویند: اقبال لاهوری را استادش گفت:

قرآن بخوان روزی دید اقبال کتابی مطالعه می‌کند گفت: اقبال چه کتابی می‌خوانی؟ گفت: قرآن می‌خوانم.

استاد گفت: بخوان ولی هر آیه را که می‌خوانی چنان دان که هم اکنون بر خود تو نازل می‌شود. آری مهم آن نیست که قرآن بخوانیم و شأن نزول بدانیم، بلکه مهم آنست که بدانیم این آیات در زندگی امروز چطور پیاده می‌شوند و باید از آنها چه نتیجه‌ای اخذ بکنیم. آیات چهارگانه راجع به یهود است ما مسلمانان نیز به حکم اسلام به دستورهای مثبت و منفی آیات فوق مأموریم و سزای مخالفت در کمین ما نیز هست مگر مسلمانان خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ندارند؟! مگر مسلمانان آخرت را در مقابل دنیا نداده‌اند!؟

مگر دول مسلمان زیر دست استعمارگران شرق و غرب نیستند مگر ...

و مگر ... تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۸۴

چرا چنین شدیم؟ چرا یک میلیارد مسلمان در دست یک مشت یهودی عاجز است؟ چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله با دو هزار و دویست نفر، بیست هزار یهودی خیبر را کوبید، اما امروز آنها ما را می‌کوبند؟ اینها همه در اثر نافرمانی از دستور قرآن است، امام خمینی دامت برکاته به یکی از نمایندگان عرب فرمود اگر هر یک از مسلمانان یک سطل آب بر دولت اسرائیل ریزد اسرائیل را سیل می‌برد.

یکی از دانشمندان می‌گفت: در مکه معظمه در «رابطه عالم اسلامی» شرکت کرده بودم یکی از سخنرانان به جنگ اعراب و اسرائیل (جنگی که اسرائیل، مصر، سوریه و اردن را شکست داد) اشاره کرده و مرتب می‌گفت: در این جنگ قرآن شرکت نداشت، در این جنگ، قرآن شرکت نداشت.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۸۵

[سوره البقره (۲): آیات ۸۷ تا ۹۶]

اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ أَشْتَكِبْتُمْ فَقَلِيلًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ (۸۷) وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ (۸۸) وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ (۸۹) بَشِّرْ مَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغِيًّا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَأُوْءُ بَعْضُ عَلَى غَضَبٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (۹۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا تُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۱)

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۹۲) وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِسْمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيْمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۳) قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۹۴) وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۹۵) وَلَتَجِدَنَّهِنَّ أَرْضًا مُحْرَصًا النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْضَخٍ مِنْ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۹۶)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۱۸۶

۸۷- همانا به موسی کتاب دادیم و بعد از او پی در پی پیامبران فرستادیم و به عیسی بن مریم دلایل روشن دادیم و او را به وسیله جبرئیل تأیید نمودیم، پس چرا هر وقت پیامبری با دستوری که مایل نبودید سوی شما آمد تکبر کردید و در نتیجه، گروهی را تکذیب نموده و گروهی را می‌کشید؟!!

۸۸- و گفتند: دل‌های ما در غلاف است (فهم کردن نتوانیم چنین نیست) بلکه خدا به خاطر انکارشان طردشان کرده پس بسیار کم ایمان می‌آورند.

۸۹- و چون کتابی از خدا به آنها رسید و توراتشان را تصدیق می‌کرد و قبلاً بوسیله آن بر- کافران امید پیروزی داشتند، (با این همه) چون آنچه شناخته بودند آمد به آن کافر شدند، لعنت خدا بر منکران باد.

۹۰- بد است آنچه خود را بدان فروختند به آنچه خدا نازل کرده از روی حسد کافر می‌شوند که چرا خدا از فضل خویش به هر کس از بندگانش می‌خواهد وحی می‌کند؟

(و آن را از بنی اسرائیل می‌گیرد) لذا به غضبی از پس غضبی گرفتار شدند، کافران عذاب خوار کننده‌ای دارند.

۹۱- و چون به آنها گفته شود: به آنچه خدا نازل کرده تسلیم شوید، گویند: فقط به آنچه بر خودمان نازل شده ایمان داریم و آن را که حق است و کتابشان را تصدیق می‌کنند و از بعد آمده، منکر می‌شوند. بگو: (اگر به دین خود ایمان دارید و راست می‌گوئید) پس چرا در گذشته پیامبران خدا را می‌کشتید؟! تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۸۷

۹۲- موسی دلائل روشن را به شما آورد، پس از او گوساله را به پرستش گرفتید و ستمکار بودید:

۹۳- و آن گاه که از شما پیمان اطاعت گرفتیم، و طور را بالای سر شما برداشتیم گفتیم: آنچه به شما داده‌ایم محکم بگیرید و بشنوید، گفتند شنیدیم و مخالفت کردیم و در اثر کفرشان به محبت گوساله دل بستند بگو اگر اهل ایمانید، ایمانتان بشما بد فرمان می‌دهد.

۹۴- بگو اگر خانه آخرت نزد خدا مخصوص شما است و دیگران در آن حقی ندارند، پس آرزوی مردن کنید (تا به خانه خود بروید) اگر راستگو هستید.

۹۵- ولی هرگز به سبب آنچه کرده‌اند آرزوی مرگ نخواهند کرد، خدا به حال ستمکاران دانا است.

۹۶- یهودان را از همه مردم حتی مشرکان، بر زندگی حریصتر خواهی یافت هر یکی دوست دارد که ای کاش هزار سال زندگی کند ولی این زندگی او را از عذاب خدا به دور نمی‌کند، خدا به آنچه می‌کنند بینا است.

کلمه‌ها

قفینا: قفو به معنی در آمدن. تقفیه در پی قرار دادن است، اصل آن از قفا (پشت گردن) می‌باشد «قفینا»: پی در پی کردیم.

رسل: (بضم راء و سین) جمع رسول است. رسل (بر وزن جسر) بر خاستن با تأنی است رسول به معنی برخاسته از همان می‌باشد رسل در قرآن به پیامبران و ملائکه اطلاق شده است (قاموس قرآن).

مریم: دختر عمران، مادر عیسی علیه السلام، حالات او در سوره مریم خواهد آمد، فاطمه زهرا، خدیجه کبری، مریم و آسیه زن فرعون، چهار بانوی ممتاز جهان می‌باشند.

بینات: آشکارها. آن جمع بینه است، مراد از آن ظاهرا معجزات عیسی تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۸۸

علیه السلام است که همه روشن و آشکار بودند.

روح القدس: روح پاک. مراد از آن ظاهرا جبرئیل است مثل قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ نحل / ۱۰۳ (قاموس قرآن) یا روح مستقل نبوت است.

تهوی: هوی به معنی میل نفس است.

استکبرتم: استکبار آنست که کسی اظهار بزرگی و برتری کند با آنکه اهلش نیست، اصل آن کبر به معنی بزرگی قدر است.

غلف: (بر وزن خسر) جمع اغلف است مثل احمر و حمر، اغلف یعنی در غلاف شده، غلف یعنی در غلاف شده‌ها. غلف بفتح اول به معنی پوشاندن و در غلاف قرار دادن است.

لعن: راندن و دور کردن. لعن خدا در آخرت عذاب و در دنیا انقطاع از رحمت و آن از انسان نفرین است نسبت به غیر. (قاموس قرآن) یستفتحون: طلب فتح و پیروزی می‌کردند. فتح در اصل: گشودن و باز کردن است.

بغیا: بغی در اصل به معنی تجاوز از حد است، حسد، ظلم، دشمنی از مصادیق تجاوز هستند، در آیه ظاهرا حسد مراد است، به قولی

اصل آن طلب و به قولی فساد است.

باءو: قرین و با هم شدند بقره/ ۶۱.

مهین: خوار کننده. هون به معنی خواری و اهانت خوار کردن است.

خالصه: مخصوص. خلوص: صاف و بی خلط شدن است.

مزحج: کنار کننده. تزحج در اصل به معنی کنار شدن و کنار کردن است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۸۹

شرحها

در این آیات پس از نقل اینکه: بنی اسرائیل بعضی از پیامبران را کشته و بعضی دیگر را تکذیب می‌کردند، سه ادعای باطل آنها نقل و رد شده است. اول آنکه می‌گفتند: دل‌های ما در غلاف است و ما نمی‌توانیم سخن تو را بفهمیم و در قلب ما اثر نمی‌گذارد پس در اینکه ایمان نمی‌آوریم تقصیری نداریم (آیه ۸۸-۹۰).

دوم آنکه می‌گفتند: ما فقط به توراتی که بر خودمان نازل شده ایمان داریم و فقط به آن پایبندیم (آیه ۹۱-۹۳) سوم آنکه می‌گفتند: آخرت فقط از برای ما و عنایت خدا مخصوص ما است (آیه ۹۴-۹۶).

۸۷- وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَفَعَّلْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ بَعْدَ أَنْ مَوَّاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَامِرَانِي كَمَا بِشَتِ سِرِّهِمْ أَمَدْنَدُ هَمَّ بِمَامِرِ تَبْلِيغِي بُونَدُ وَ شَرِيعَتِ مَوْسَى رَا تَبْلِيغِي مِي كَرَدْنَدُ تَا نُوْبَتِ بَه عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ رَسِيدُ وَ اَنْجِيلِ رَا آوَرْدُ كَه بَه حَكْمِ تَبَصْرَه‌ای بُوْدُ بَر تُوْرَاتِ. اَمَّا چنان كه در ذیل آیه ۶۱ نیز گذشت این پیامبران گروهی به دست بنی اسرائیل کشته شده و گروهی مورد تکذیب و اهانت قرار گرفتند ولی باید دانست که زمان و اشخاص عوض می‌شود اما عمل و کار همان است، به نظر آورید زمان بنی امیه و بنی عباس و این زمان و همه زمان را، خواهید دید که عمل یکسان است.

أَفَكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسِكُمْ اسْتَفْهَامُ فِي اِنْجَا بَرَاي اِنْكَارِ وَ تُوْبِيخِ اسْتِ و اِنْشَاءُ فِي مَعْنَاي اِخْبَارِ اسْتِ يَعْنِي: هَر وَقْتِ بِمَامِرِي آَمَدُ وَ حَكْمِي رَا آوَرْدُ كَه خُوش نَدَاشْتِيدُ گروهي رَا تَكْذِيبِ كَرْدِيدُ وَ گروهي رَا كَشْتِيدُ فَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ. تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱، ص: ۱۹۰

۸۸- وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ خَلَاصَهُ سَخْنَشَانِ اَيْنِ اسْتِ: مَّا كَه بَه تُو اِيْمَانِ نَمِي آوَرِيمُ، تَقْصِيرِ نَدَارِيمُ چُون قُلُوبِ مَّا اَز دَرَكِ مَطَالِبِ تُو عَاجِزِ اسْتِ، نَظِيرِ اَيْنِ آيَه اسْتِ اَيَه ۱۵۵ اَز سُورَه نَسَاءِ وَ آيَه ۵ اَز سُورَه فَصَلْتِ. وَ لِي اَنْ دَر «فَصَلْتِ» ظَاهِرًا رَاجِعِ بَه مُشْرِكَانِ اسْتِ.

جمله بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ ... تا آخر آیه جواب این ادعا است یعنی: اینها دروغ می‌گویند و قدرت ایمان از آنها سلب نشده است بلکه در اثر کفرشان از رحمت خدا طرد شده‌اند که چنین می‌گویند، گذشت زمان فَعَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ رَا تَصْدِيقِ كَرْدِه دَر اَنْ رُوزِ وَ اَمْرُوزِ جِزِ اَنْدَكِي اَز يَهُودِ اسْلَامِ رَا نَبْذِيرْفَتَه‌اَنْدُ.

۸۹- وَ لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا.

این آیه راجع به یک ماجرای بخصوصی است و آن اینکه: یهود مدینه به مشرکان مدینه می‌گفتند: پیامبر موعود مبعوث شده و به مدینه خواهد آمد و ما به او ایمان آورده و با یاری او بر شما غلبه خواهیم کرد، اما با این همه:

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ چُون بِمَامِرِي كَه شَنَاخْتَه بُوْدَنْدُ آَمَدُ وَ كِتَابِي رَا كَه كِتَابِ اَنْهَا رَا تَصْدِيقِ مِي كَرْدُ آوَرْدُ، اَنْ بِمَامِرِ رَا اِنْكَارِ كَرْدَنْدُ عَامِلِ حَسَدِ اَيْنِ كَارِ رَا سَبَبِ شُدُ، كَه چَرَا اُو اَز فَرَزَنْدَانِ اسْمَاعِيلِ اسْتِ وَ اَز نَسْلِ اسْحَاقِ نَيْسْتِ، پَس فَلَعْنَةُ اللَّهِ ...

۹۰- بِسْمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا لَفْظِ «ان يكفروا» بیان «ما» است یعنی بد چیزی است کفرشان که خود را بدان فروختند. وجود خویش را در عذاب خدا و لعنت خدا قرار دادند و در عوض کفر و انکار را گرفتند. بَعِيًّا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ حَاكِي است که علت انکار حسد بود که چرا پیامبر از نسل اسماعیل است. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۹۱

فَبَاؤُ بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ پيش از آمدن اسلام در نظر خدا مغضوب بودند، با انکار اسلام غضبی بر غضب افزوده شد، گفته‌ایم که «بوء» به معنی قرین شدن و با هم شدن است در آخرت و لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ.

۹۱- وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا ...

در جواب این کلام که: به این قرآن که خدا نازل کرده ایمان بیاورید، می‌گفتند: ما فقط به تورات خود ایمان داریم. نتیجه این سخن آنست که:

وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ بِهِ آنچه بعد از تورات است کفر می‌ورزند انجیل باشد یا قرآن.

قرآن در جواب می‌گوید: این هم دروغ است، مگر شما نبودید که در گذشته پیامبران خود را می‌کشیدید؟! مگر بعد از موسی گوساله پرستی نکردید؟

مگر آن گاه که کوه را بالای سر شما برداشتیم نگفتید که تورات را پذیرفتیم و بعد عصیان کردید؟ آیا این است ایمان شما به تورات؟ آیا ایمان، به شما چنین دستوری داده بود؟ اگر ایمان به تورات چنان دستوری داده بود پس ایمان، به شما بد دستوری داده است تفصیل جوابهای فوق بقرار ذیل است.

قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی اگر به تورات ایمان داشتید دیگر پیامبران را نمی‌کشید کشتار آنها دلیل عدم ایمان شما به تورات است.

۹۲- وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ.

اشاره است به جریان گوساله پرستی، مراد از «من بعده» بعد از رفتن موسی به کوه طور است یعنی: در غیبت موسی چنین کردید، ولی این عمل بعد از مرگ موسی نیز در بنی اسرائیل دیده شده است، در تورات کتاب اول پادشاهان باب دوازدهم نقل شده: یربعام پادشاه، دو گوساله از طلا ساخت یکی تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۹۲

را در «بیت ثیل» دیگری را در «دان» نصب کرد و مردم را به عبادت آنها دعوت نمود، هاکس در قاموس خود ذیل لفظ «گوساله» این مطلب را آورده است یعنی: عبادت گوساله دلیل عدم ایمان به تورات است.

۹۳- وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا.

جواب سوم است از اینکه گفتند: فقط به تورات ایمان می‌آوریم، این آیه در گذشته توضیح داده شد: یعنی اگر به تورات ایمان دارید چرا کوه بالای سرتان برداشته شد؟! خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ. دستوری است که بعد از بالا رفتن کوه داده شد، مراد از قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا مخالفت عملی است نه اینکه چنین چیزی را به زبان گفته‌اند. المنار می‌گوید این تعبیر و تجوُّز در عرب مشهور است.

جمله: وَ أُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ کنایه از آنست که: محبت گوساله در دل آنها جای گرفته است قُلْ بِسْمَا مَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی: اگر ایمان به تورات چنین دستورها داده است آن وقت ایمانتان به شما بد فرمانی داده است. ناگفته نماند: اینها که گفته شد تکرار نیست بلکه اشاره مختصری به گذشته است که شما می‌گوئید: به تورات ایمان داریم پس چرا چنین کرده‌اید؟!!

۹۴- قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ مِثْلَ مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا... بقره/ ۱۱۱ این یک ادعای باطل و نسبت تبعیض در کار خدا بود، قرآن در جواب می‌فرماید: اگر راست می‌گوئید پس آرزوی مرگ کنید و شایق به مرگ باشید تا به نعیم آخرت برسید، انسان

چون چنین یقینی داشته باشد باید در رسیدن به آن تلاش کند تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۹۳

آری: فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

۹۵- وَلَنْ يَتَمَنَّوهُ أَبِدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَلِيَّ أَنْهَا هِرْكَزِ چنين آرزویی نخواهند کرد بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ می فهماند که ممکن است اینها در زبان بگویند: ای کاش می‌مردیم ولی در اثر کارهایی که کرده‌اند و می‌دانند گناهکار و مستحق عقوبت هستند چنین آرزویی نخواهند کرد.

و گرنه برای مردن تلاش می‌کردند حال آنکه به زندگی از همه حتی از بت پرستان نیز حریصتر می‌باشد. این مطلب در (سوره جمعه آیه ۶) نیز آمده است وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ.

۹۶- وَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنْ آيَةُ دَلِيلٍ «وَلَنْ يَتَمَنَّوهُ» در آیه سابق است «من الذين» عطف است بر «الناس» یعنی نه تنها مرگ را آرزو نمی‌کنند بلکه حریصترین مردم و حریصتر از مشرکان، به زندگی دنیا هستند، گویند: نکره آمدن «حیاء» برای تحقیر است و شاید برای نوعیت باشد یعنی حیاتی که خود آرزو می‌کنند.

يَوْمَ أُحَدِّثُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفٌ سَنَةٍ تَكْمِيلِ حَرِيصَتِ بَدُونِ است که هر یکی دوست دارد ای کاش هزار سال عمر کند و آن ظاهرا کنایه از کثرت فزون از حد است و مَا هُوَ بِمَرْحُوحٍ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ به نظر می‌آید «هو» راجع است به «احدهم» و جمله «ان يعمر» فاعل «مرحوح» می‌باشد. یعنی کسی از آنها را عمرش از عذاب خدا کنار نمی‌کند که خدا به آنچه می‌کند داناست.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۹۴

[سوره البقره (۲): آیات ۹۷ تا ۱۰۱]

اشاره

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۹۷) مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ (۹۸) وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ (۹۹) أَوْ كَلَّمَا عَاهِدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰۰) وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱)

۹۷- بگو هر که برای جبرئیل دشمن باشد (بخدا دشمن است) زیرا که او قرآن را به اذن خدا بر قلب تو نازل کرده، قرآنی که مصدق کتابهای گذشته و هدایت برای همه و بشارت برای مؤمنان است.

۹۸- هر که به خدا و ملائکه و پیامبران خدا و به جبرئیل و میکال دشمن باشد (کافر است) و خدا همه کافران را دشمن دارد.

۹۹- حقا ما به تو آیه‌های واضح نازل کرده‌ایم، که کسی جز بدکاران به آنها منکر نمی‌شود.

۱۰۰- چرا هر وقت یهودان پیمانی بستند گروهی از آنها آن را پشت سر انداختند، (نه تنها این گروه) بلکه بیشترشان ایمان نمی‌آورند.

۱۰۱- و چون پیامبری از طرف خدا پیش آنها آمد و توراتشان را تصدیق می‌کرد، گروهی از اهل، کتاب خدا را پشت سر انداختند گویا که نمی‌دانستند.

کلمه‌ها

جبرئیل: نام فرشته وحی. آن سه بار در قرآن مجید ذکر شده: بقره/ ۹۷ و ۹۸ تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۹۵

تحریم/ ۴ در روایات جبرئیل آمده در المنار گفته: آن اسم عجمی است. «جبر» در سریانی به معنی نیرو، «ایل» به معنی خدا است

یعنی نیروی خدا، در مجمع البیان «جبر» را بنده گفته است.

(قاموس قرآن) بشری: بشری و بشارت به معنی خبر مسرت بخش است، در خبر اندوه بخش نیز بکار می‌رود.

میکال: نام فرشته‌ای است، در روایات و دعای سوم صحیفه سجادیه میکائیل آمده و روایت شده: آن رئیس ملائکه‌ای است که به

ارزاق بندگان مأمور هستند مشروح سخن در قاموس قرآن لفظ (مکل) آمده است.

نبد: انداختن چیزی از روی بی‌اعتنایی. به قولی مطلق انداختن است «نبد»: انداخت.

وراء: لفظی است به معنی پس و پیش (امام-خلف) بکار می‌رود.

شرحها

در ادامه بررسی پرونده یهود، دو مطلب در آیات پنجگانه فوق مورد نظر است یکی این که: می‌گفتند جبرئیل را دشمن داریم، او است که اسرار ما را فاش می‌کند محمد را از تبانیهای ما مطلع می‌سازد، ما را میان مردم و مسلمانان مفتضح می‌نماید، از فنای ما و پیشرفت اسلام خبر می‌دهد.

پس به وحی دشمن خود تسلیم نخواهیم شد، دیگر آنکه به عهد و پیمان یهود نمی‌شود اعتماد کرد، پیمان‌شکنی و نادیده گرفتن حقائق در آنها یکی دو تا نیست.

۹۷- قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِحَبْرِيْلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ، مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۹۶

جواب «من» محذوف و از مضمون کلام معلوم است یعنی هر که به جبرئیل دشمن باشد به خدا دشمن است زیرا جبرئیل در این کار تقصیری ندارد او به اذن خدا وحی می‌آورد. دشمنی جبرئیل نمی‌تواند عذر باشد، زیرا اولاً او به اذن خدا کار می‌کند. ثانیاً این کتاب، تورات را تصدیق می‌کند. نمی‌شود تورات حق و تصدیق کننده آن ناحق باشد. ثالثاً قرآن هدایت برای عموم است خواه جبرئیل آورده باشد یا ملک دیگر. رابعاً بشارتی است برای مؤمنان، هر که در آن تدبیر کند خواهد دانست که لازم است بدان ایمان آورد.

نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ مفید آنست که قلب تو ظرف قرآن و تصدیق کننده آن است به نظر می‌آید «هدی» راجع به عموم باشد مثل «هُدًى لِلنَّاسِ» بقره/ ۱۸۵.

۹۸- مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ ...

این آیه یک قدم از آیه قبلی بالاتر گذاشته و نیز جواب «من» را که در آیه قبلی گذشت روشن می‌کند. یعنی نه تنها جبرئیل، بلکه هر که جبرئیل و میکائیل و ملائکه و پیامبران خدا را دشمن دارد کافر است و خدا کافران را دشمن دارد آری: فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ.

۹۹- وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ مَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ.

این آیه مفید آنست که قرآن در حق بودن به دلیل احتیاج ندارد، آیات واضحی است، هر که تدبیر کند خواهد فهمید، اینکه گویند: جبرئیل را دشمن داریم لذا ایمان نمی‌آوریم عذر باطلی است، قرآن خود می‌گوید من حق هستم فقط فاسقان مرا انکار می‌کنند.

۱۰۰- أَوْ كَلَّمَا عَاهِدُوا عَهْدًا تَبَيَّنَ لَهُمْ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَلُوكَثْرُهُمْ يَلُوكَثْرُهُمْ لَا- يُؤْمِنُونَ همزه استفهام برای انکار و توبیخ است و آیه در مقام اخبار می‌باشد یعنی:

اینها هر وقت پیمانی بستند گروهی آن را شکسته و اعتنایی به آن نکردند. ظاهراً تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۹۷

مراد از عهد، همان پیمانهای عدم تعرض است که یهود مدینه پیوسته با آن حضرت می‌بستند و ملتزم می‌شدند که کاری بر علیه تو و

مسلمانان نخواهیم کرد ولی بعداً آن را شکسته و بر علیه اسلام قیام می‌کردند چنان که در تاریخ معلوم است. **يَلُ أَكْثَرُهُمْ لَا- يُؤْمِنُونَ** از کلام سابق به نظر می‌آید که فقط گروه پیمان شکن ایمان نمی‌آورند، این جمله می‌فهماند که: نه فقط پیمان‌شکنان، بلکه بیشترشان به پیامبر و کتاب او ایمان نمی‌آورند.

۱۰۱- **وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ بَدَأَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَانْتَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.**
یعنی: تنها این نیست که پیمان بسته و می‌شکنند بلکه اینها پس از آمدن قرآن که توراتشان را تصدیق می‌کرد، کتاب خدا یعنی تورات را که بشارت به ظهور پیامبر اسلام داده بود پشت سر انداخته و نادیده گرفتند گویا که اصلاً نمی‌دانستند. مراد از «کتاب الله» تورات است.

نکته‌ها

جبرئیل:

گفتیم: جبرئیل یا جبریل نام همان ملک است که به پیامبر اسلام و پیامبران دیگر وحی می‌آورد چنان که در تورات کتاب دانیال باب هشتم و نهم و در انجیل «متی» باب اول نیز نام او آمده است. در قرآن مجید سه بار بلفظ جبریل و چند بار به لفظ روح ذکر شده است: **قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ ... نحل / ۱۰۲ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ شعراء / ۱۹۳.**

از آیات: **إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثُمَّ أَمِينٍ تَكْوِيرٍ / ۱۹- ۲۱** معلوم می‌شود که او بر ملائکه حکومت و فرماندهی دارد. مراد از «روح» در سه آیه زیر ظاهراً همان جبرئیل است: **تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ تَفْسِيرَ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱، ص: ۱۹۸**
وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ

قدر / **۴ تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ... معارج / ۴ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا نَبَأُ / ۳۸** برای نشان دادن عظمت او، ملائکه همه یک طرف و او به تنهایی در مقابل آنها قرار گرفته است (قاموس قرآن: روح).
نافرمانی در مقابل حق:

سرپیچی از حقیقت، عذرهای نابجا در مقابل واقعیت، همواره به ضرر خود انسان تمام می‌شود. آدم واقع بین آنست که به حق تسلیم شود و آن را از جان و دل قبول نماید و گرنه تیشه به ریشه خویش خواهد زد، دیگران را نیز ناراحت خواهد نمود، یهود دانسته از حق سرپیچی کردند، لعنت هر دو جهان را به جان خریدند آری: **فَبَاؤُ بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ.**
تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۱۹۹

[سوره البقره (۲): آیات ۱۰۲ تا ۱۰۳]

اشاره

وَأَتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِكَ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ مَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِإِبْرَاهِيمَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ مَا هُمْ بِضَارِرِينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۲) وَ لَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۳)

۱۰۲- یهود پیروی کردند از آنچه (سحر) بدکاران راجع به حکومت سلیمان می‌گفتند با آنکه سلیمان کافر و (جادوگر) نبود، بلکه بدکاران کافر شدند که به مردم جادو می‌آموختند.

و نیز پیروی کردند از گفته بدکاران درباره آنچه بر دو فرشته بابل هاروت و ماروت نازل شده بود. با آنکه آن دو به کسی سحر تعلیم نمی‌کردند مگر آنکه بگویند:

ما وسیله امتحانیم، تو کافر مباش (و جادوگری مکن) ولی آنها از آن دو سحری می‌آموختند که بوسیله آن میان مرد و همسرش جدایی می‌انداختند، با آنکه جز باذن خدا نمی‌توانستند به کسی صدمه زنند، چیزهایی یاد می‌گرفتند که به آنها زیان می‌زد و سودی نمی‌داد و می‌دانستند که هر که خریدار سحر شود او را در اجر آخرت سهمی نیست، چه زشت است آنچه خود را بدان فروختند، ای کاش می‌دانستند.

۱۰۳- و اگر آنها ایمان آورده و پرهیزکار شده بودند پاداشی که از پیش خدا می‌یافتند بهتر بود، ای کاش می‌دانستند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۰۰

کلمه‌ها

ملک: (بضم- میم) حکومت. جهانداری.

سلیمان: علیه السلام پسر داود، از انبیاء مشهور بنی اسرائیل است که پیامبر و جهاندار بود.

شیاطین: شطن به معنی دور شدن از خیر است و شیطان دور شده (بقره/ ۱۴) مراد از شیاطین در آیه ظاهراً انسانهای شرور هستند مثل شَیَاطِیْنِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ انعام/ ۱۱۲.

سحر: جادو. رجوع شود به «نکته‌ها».

بابل: مملکتی بود در محل کنونی مملکت عراق، مرکز آن نیز نامش بابل بود.

هاروت: از ظاهر آن معلوم می‌شود که هاروت و ماروت دو فرشته بودند به «نکته‌ها» مراجعه شود.

خلاق: نصیب خوب. در قاموس قید «وافر» را اضافه کرده است.

لو: لو هم برای شرط آید و هم برای تمنی. آن در هر دو آیه به معنی تمنی و آرزو است.

مثوبه: ثواب و پاداش. اصل ثوب به معنی رجوع است، پاداش را از آن ثواب گویند که به شخص عامل بر می‌گردد (قاموس قرآن).

شرحها

در این دو آیه شیوع جادو گروی در بنی اسرائیل بیان شده و اینکه شایع کرده بودند: سلیمان در اثر جادوگری به حکومت رسید، نقل ورد شده است.

۱۰۲- وَ اتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِكَ سُلَيْمَانَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۰۱

دقت در آیه شریفه نشان می‌دهد که سحر و جادوگری در میان بنی اسرائیل معمول بوده و ساحران در ترویج و اشاعه جادوگری بدو چیز استناد می‌کردند:

یکی اینکه می‌گفتند این سحر و جادو همان است که سلیمان در اثر دانستن و بکار بستن آن، به آن همه حکومت و سلطنت رسید و نیز می‌گفتند: این سحر همان است که در شهر بابل به دو فرشته هاروت و ماروت از جانب خدا نازل گردید.

پس باید به آن اهمیت داد و از آن استفاده نمود، یهودان این سخن را از جادوگران پذیرفته و می‌گفتند: باید از آن بهره‌ها برد که ریشه خدایی دارد ولی و مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا یعنی: سلیمان کافر نشد و حکومت خود را به جادو نسبت نداد و گر نه کافر می‌شد زیرا ساحر اگر خود را پیامبر معرفی کند بخدا دروغ بسته و کافر می‌شود «۱» ولی شیاطین و جادوگران کافر شدند که حکومت و پیشرفت سلیمان را به جادو نسبت دادند.

وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ لَفِظ «ما انزل» ظاهراً عطف است بر «ملک» نه بر «ما تتلوا» مراد از شیاطین جادوگراند یعنی: یهود اطاعت کردند از آنچه جادوگران راجع به حکومت سلیمان و راجع به نزول سحر بر آن دو فرشته می‌گفتند. و مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ جَوَاب نسبت سحر به سلیمان در بالا گفته شد اما جواب سحری که به آن دو فرشته نسبت می‌دادند آنست که: خدا بر آن دو سحر فرستاد ولی آنها به هر کس که تعلیم می‌دادند اول می‌گفتند: ما وسیله امتحانیم (ما این را یاد می‌دهیم که

(۱) - در تورات کتاب اول پادشاهان باب ۱۱ ذکر شده: سلیمان از توحید منحرف شد، عجباً!؟

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۰۲

با آن، سحر جادوگران را باطل کرده و از صدمه آنها در امان باشید) شما کافر نشوید و از سحری که از ما یاد می‌گیرید مردم آزاری نکنید ولی آنها با جادویی که یاد گرفته بودند میان مردان و همسران اختلاف می‌انداختند، از این معلوم می‌شود که یهود به وقت اسارت در بابل از آن دو ملک سحر یاد می‌گرفته‌اند.

وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ یعنی: خدا در مقابل این تأثیرها مسلوب الاختیار نیست و این تأثیر و تأثر به اذن خداست و اگر می‌خواست اثر آن را از بین می‌برد ولی چنین نخواسته است که دنیا دار امتحان است در نتیجه و يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ جمله و لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ حاکمی است که یهود از حرمت سحر آگاهی داشته و با علم به حرمت آن را می‌کرده‌اند.

مستر هاکس امریکایی در قاموس خود ماده «سحر» می‌گوید: پرواضح است که سحر در شریعت موسی راه نداشت بلکه شریعت اشخاصی را که از سحر مشورت طلبی می‌نمودند به شدیدترین قصاصها ممانعت می‌نمود ... لکن با وجود اینها این ماده فاسده در میان قوم یهود داخل گردیده، قوم بدان معتقد شدند و در وقت حاجت بدان پناه می‌بردند. رجوع کنید به تورات سفر لاویان باب ۱۹ و ۲۰، کتاب ملاکی نبی باب سوم.

وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ به اندک فائده که در جادوگری به نظرشان می‌آمد، خویش را فروخته و مشمول غضب خدا کردند، ای کاش به این معامله زیانبار متوجه می‌شدند.

۱۰۳- و لَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَمُتُّبَةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ممکن است مراد از «آمنوا» ایمان به شریعت موسی علیه السلام باشد. یعنی اگر در آن روزگار به جای پرداختن به جادو، به شریعت تورات ایمان می‌آوردند و پرهیزکار می‌شدند، پاداشی که از خدا دریافت می‌کردند بهتر بود تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۰۳

ای کاش به این حقیقت پی می‌بردند، و شاید مراد از آن ایمان و تسلیم شدن به حرمت سحر باشد.

نکته‌ها

سحر چیست!؟

در این زمینه در قاموس قرآن توضیح بیشتری داده‌ام. آنچه از قرآن بدست می‌آید این است که: سحر فن و علمی است که ساحر به وسیله آن در چشم و فکر شخص تصرف می‌کند تا مثلاً ریسمان را مار به نظر آورد و یا دوست را دشمن بدارد، درباره ساحران فرعون آمده: فَإِذَا جَبَّالَهُمْ وَ عَصِيَّهُمْ يُجَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى طه/ ۶۶ یعنی به خیال موسی چنان می‌آمد عصاها و ریسمانهای ساحران به شدت حرکت می‌کند (حال آنکه آنها بی حرکت بودند) پس آنها در فکر و نظر موسی اثر گذاشتند نه اینکه ریسمانها را

به حرکت آوردند.

و نیز فرموده: فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ... اعراف/ ۱۱۶ یعنی چشمهای مردم را سحر و منحرف کردند و از آیه يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ معلوم می‌شود که در افکار و اذهان جادو شدگان اثر می‌گذاشته‌اند.

با این بیان فرق معجزه و سحر کاملاً معلوم می‌شود، زیرا معجزه انقلاب واقعی است یعنی عصای موسی واقعا به مار مبدل شد، آتش ابراهیم در خارج از اثر افتاد دریا برای یهود در خارج شکافته شد ولی در سحر، ریسمان در خارج همان ریسمان است حرکت هم ندارد فقط تماشاگر در اثر سحر آن را در حرکت می‌بیند.

در آیه: فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتِي مَدْرًا / ۲۴ منظور مشرک آنست که این آیات مصداق سحر هستند که با خواندن آن جوانان ما نسبت به دین خود بدبین می‌شوند. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۰۴

خرافه: نقل شده: هاروت و ماروت دو فرشته بودند، از دیدن کارهای بدکاران بدرگاه خدا شکایت کردند، خدا به آنها قوه شهوت داده بر زمین فرستاد، آنها پس از آمدن، زنا کردند، خمر خوردند به بت سجده کردند و قتل نفس نمودند، خداوند آنها را در هوا معلق کرد تا قیامت معذب خواهند بود محققان اسلامی گفته‌اند: این قضیه مجعول و از اسرائیلیات می‌باشد.

روایتی در این زمینه بطور مرفوع در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل شده که حجیت ندارد، طبری آن را در مجمع البیان از عیاشی نقل کرده و تصریح می‌کند که مرفوع است، نظیر این قصه از «الدر المنثور» سیوطی از عبد الله عمر نقل شده: در المیزان فرموده: این قصه خرافی است. و نیز به روایت «ستاره زهره» که در این زمینه نقل گشته، اعتمادی نیست. تعلیم فرشته:

قرآن مجید صریح است در اینکه ملائکه به صورت انسانها درآمده نزد حضرت ابراهیم و لوط علیهما السلام آمدند و آن دو آنها را نشناختند تا اینکه فرشتگان خویش را معرفی کردند سوره هود/ ۶۹ و ۸۱ و نیز فرشته به صورت جوان نزد مریم آمد و مریم وی را شناخت سوره مریم/ ۱۸ از جریان هاروت و ماروت چیزی نمی‌دانیم، ظاهر آنست که آن دو در صورت انسان به مردم سحر تعلیم می‌کرده‌اند و مردم آنها را نشناخته‌اند. بعضی احتمال داده‌اند که آنها انسان فرشته‌خو بودند.

ما و آیات: سحر و جادوگری به جای شریعت تورات در میان بنی-اسرائیل رائج و مورد توجه مردم گردید. در دین مبین اسلام نیز به جای فرمانهای اصیل قرآن و گفتار اهل بیت علیهم السلام خرافات بسیاری در لباس دین متجلی شد و حتی رسومات بیجا، جای حقایق را گرفت. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۰۵

یهودی به جادو پناه می‌برد، مسلمان روز سیزده بدر سبزه گره می‌زند و یا در آخرین چهارشنبه سال خورشیدی از روی آتش می‌جهد و می‌گوید زردی من از تو، سرخی تو از من. قرآن حق دارد یهود را نکوهش کند ولی آیا ما هم، با آنکه بیشتر از یهود: از اسلام دور افتاده‌ایم مورد نکوهش نیستیم.

[سوره البقره (۲): آیات ۱۰۴ تا ۱۱۰]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴) ما يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۱۰۵) ما نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۶) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۰۷) أَمْ تَرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ

(۱۰۸)

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتَفُوا وَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۹) وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱۰)

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۰۶

۱۰۴- ای کسانی که ایمان آوردید نگوئید: «راعنا» و بگوئید: «انظرنا» و بشنوید، برای کافران عذابی است دردناک.

۱۰۵- کفار اهل کتاب و مشرکان خوش ندارند که خیری از خدا به شما نازل شود ولی خدا رحمتش را به هر که خواهد اختصاص دهد، خدا دارای کرم بزرگی است.

۱۰۶- هر گاه حکمی را نسخ کنیم و یا یادآوری آن را به تأخیر اندازیم، بهتر از آن یا نظیر آن را می‌آوریم، آیا ندانسته‌ای که خدا به هر چیز توانا است؟

۱۰۷- آیا ندانسته‌ای که حکومت آسمانها و زمین برای خداست و جز خدا برای شما سرپرستی و یاری نیست؟

۱۰۸- آیا می‌خواهید از پیامبران پیروان پیروان چنان که در گذشته از موسی پرسیده شد، هر که کفر را با ایمان عوض کند، محققاً از راه راست منحرف شده است.

۱۰۹- بسیاری از اهل کتاب دوست دارند که ای کاش شما را پس از ایمان آوردن بکفر باز گردانند، این در اثر حسدی است که دارند، با آنکه بر آنها روشن شده است، پس بگذرید و نادیده بگیرید تا خدا فرمان خویش را بیاورد که خدا به همه چیز تواناست.

۱۱۰- و نماز بخوانید و زکاة را بدهید و هر چه از خیر پیش از خود می‌فرستید آن را نزد خدا خواهید یافت زیرا که خدا به آنچه می‌کنید داناست.

کلمه‌ها

راعنا: فعل امر است از مراعاة یعنی: ما را مراعات کن، آن در اصل به معنی حفظ است. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۰۷

انظرنا: فعل امر است از نظر. یعنی: منتظر ما باش، به ما مهلت بده- یا به ما نگاه کن.

نسخ: نسخ در لغت به معنی ازاله و از بین بردن است «نسخ الشیء: ازاله» و در اصطلاح شرعی آنست که حکمی را برده، حکم دیگری را به جای آن بیاوریم.

ننسها: نساء و انساء هر دو به معنی تأخیر انداختن است این کلمه اگر از انساء باشد به معنی تأخیر انداختن و اگر از نسیان باشد به معنی بردن چیزی است از یاد کسی.

آیه: علامت و نشانه، به معنای: عبرت، دلیل، معجزه، حکم و غیره نیز بکار رود، آیات قرآن را آیه گویند که هر یک نشانه‌ای است از خدا.

ولی: سرپرست، اصل کلمه به معنی نزدیکی است، دوست، رئیس قوم، مولی، و سرپرست را ولی گویند که هر یک به نوعی به انسان نزدیک هستند.

سواء: اصل آن به معنی برابری است در معنای مساوی و وسط نیز به کار رود مراد، از آن در آیه وسط و یا به معنی مستوی و اضافه صفت به سوی موصوف است.

فاعفوا: عفو: گذشت و بخشودن. معنای دیگری نیز دارد که بعدها خواهد آمد.

اصفحوا: صفتح به معنی اغماض و نادیده گرفتن است، به نظر راغب اصفهانی:

آن از عفو ابلغ است، به قول طبرسی عفو و صفح هر دو به یک معنی می‌باشند (قاموس قرآن).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۰۸

شرحها

در آیات هفتگانه فوق پس از بررسی قسمت اعظم پرونده یهود، خطاب به مسلمانان برگشته، که یعنی از این ماجراها پند گیرید و مواظب خویش باشید، بدانید که یهود در پی فرصت هستند، با گفتن: «راعنا» به آنها مجال توهین ندهید، نه یهود و نه مشرکان هیچیک دوست ندارند شما کامیاب شوید، و اگر راجع به نسخ بعضی از احکام ایراد گرفتند جوابشان دهید که خدا چون حکمی را نسخ کند بهتر از آن را می‌آورد سؤالهای بیجایی که یهود از موسی کردند از پیامبرتان نکنید و گرنه کفر را بجای ایمان گرفته‌اید. بدانید که اهل کتاب می‌خواهند شما را به کفر و شرک برگردانند، منتظر باشید تا خدا خواسته خود را به انجام برد و شما را پیروز گرداند. بالاتر از همه نماز بخوانید زکاة بدهید تا رابطه شما با خدا محکم و جامعه شما نیرومند گردد، در مقابل هر کار خوب پیش خدا پاداش خواهید داشت. برای اولین بار بلفظ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا می‌رسیم که خطاب تشریفی است برای مسلمین.

۱۰۴- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَ قُولُوا انظُرْنَا وَ اسْمَعُوا.

ارباب تفسیر گفته‌اند: مسلمین به هنگام سخن گفتن: با پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آله می‌گفتند:

یا رسول اللّٰهُ راعنا یعنی: ما را مراعات کن، مطلب را به تانی بیان کن تا بفهمیم، یهود از این فرصت استفاده کرده است و آن را از رعوتی بمعنی حماقت می‌گرفتند.

در لغت آمده: «رعن رعونه: حمق» فعل امر آن «راعن» است یعنی احمق باش.

آن حضرت را چنین خطاب می‌کردند.

اگر این مطلب درست باشد، یهود «راعن» را «راعنا» گفته‌اند تا سرشان فاش نشود، در مجمع البیان از امام باقر علیه السّلام نقل شده: این کلمه در لغت عبری کلمه فحش بود و یهود آن را قصد می‌کردند. بهتر است برای روشن شدن مطلب، تفسیر أحسن الحدیث،

ج ۱، ص: ۲۰۹

آیه زیر را که مشروحتر است نقل کنیم:

مَنْ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَ رَاعِنَا لَيَّا بِاللَّسْتِهِمْ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ اسْمَعْ وَ انظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ ... نساء / ۴۶.

در این آیه می‌فرماید: ای کاش اینها به جای وَ اسْمَعْ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَ رَاعِنَا می‌گفتند: وَ اسْمَعْ وَ انظُرْنَا لفظ «غیر مسمع» حال است از فاعل «اسمع» یعنی: «بشنو، ای ناشنوا و ناهم» چون یهود از این کلمه، این معنای قبیح را قصد کرده و به رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آله اهانت می‌کردند لذا مسلمانان مأمور شدند بجای آن، کلمه «انظرنما» را بکار برند که به معنی «راعنا» است تا یهود سوء استفاده نکنند.

بعضی از محققان این مطلب را به طور کلی انکار کرده و گویند: آیه در صدد بیان یک مطلب اساسی و حیاتی است و آن اینکه: اگر دکتر مطابق دلخواه مریض نسخه بدهد مریض هرگز صحت نخواهد یافت ولی اگر سلامت مریض را زیر نظر داشته باشد و طبق صلاح او نسخه بنویسد، مریض صحت خواهد یافت. منظور از آیه شریفه این است که: ای مؤمنان: از پیامبر نخواهید که شما را و دلخواه شما را در احکام دین مراعات کند آن وقت به سعادت نخواهید رسید بلکه بگوئید: ای رسول خدا مصلحت واقعی ما را در نظر بگیر و مطابق آن حکم صادر کن.

نگارنده گویند: این سخن در نوبت خود بسیار منطقی و قوی است ولی آیه نساء که نقل شد آن را ضعیف نشان می‌دهد گرچه آن

را نیز می‌شود بر قول این محقق حمل کرد.

به هر حال اگر منظور آن باشد که نقل کردیم، مطلب واضح است و اگر آن باشد که ارباب تفسیر گفته‌اند، این نتیجه به دست می‌آید که مسلمانان در تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۲۱۰ هیچ زمان نباید نقطه ضعفی بدست دیگران بدهند.

وَ اَسْمَعُوا وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ممکن است مراد از کافرین اهل کتاب باشد یعنی: به این دستور اهمیت بدهید و اصلاً «راعنا» نگوئید و برای کافران که چنین قصدی کرده‌اند، عذابی دردناک هست و شاید منظور آن باشد که اگر به این دستور اهمیت ندهید در زمره کفار هستید در این صورت به گناهکار کافر اطلاق شده است.

۱۰۵- ما يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ لَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ.

این آیه هشدار است که کفار راضی نیستند خیری به مسلمانان برسد، باید غمخوار خویش باشند و از دیگران امیدی نداشته باشند. آری، همیشه و در هر زمان. احمقانه است که بگوئیم: استعمارگران قداره‌بند در پی سعادت ما هستند، جمله وَ اللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ نویدی بود و هست که خدا طبق رضای اهل کتاب و مشرکان کار نمی‌کند بلکه رحمت خویش را به هر که خواست اختصاص می‌دهد و خدا صاحب فضل و احسان و بزرگی است.

۱۰۶- ما نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا ...

«ما» در اینجا نائب مناب «ان» شرطیه است. ظاهراً مراد از «ننسخها» تأخیر انداختن حکم است و «مثلها» مربوط به «ننسخها» است. یعنی: اگر حکمی را نسخ کنیم بهتر از آن را می‌آوریم و اگر آمدن آن را تأخیر بیاندازیم نظیر آن را می‌آوریم که احتیاج فعلی را رفع کند. مثلاً با آمدن قرآن مقداری از احکام تورات نسخ شد ولی احکام بهتر و جامعتری جایگزین آنها گردید و نیز تغییر قبله از اول بعثت تا چهارده سال به تأخیر انداخته شد ولی در آن مدت، بیت المقدس در رفع احتیاج نظیر کعبه بود. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۲۱۱

احکام ناسخ نسبت باحکام منسوخ باید بهتر و جامعتر باشند و گرنه نسخ غیر معقول خواهد بود، و احکام منسوخ نسبت به رفع احتیاج روز، مانند احکام ناسخ و آینده هستند، مثلاً احکام تورات نسبت به رفع احتیاج زمان موسی علیه السلام، مانند احکام قرآن بود گرچه، احکام قرآن نسبت به زمان خود برتر از احکام تورات می‌باشند.

به نظر می‌آید: این آیه جواب اشکالی است که کرده‌اند و یا ممکن است به نظر کسی بیاید و آن اینکه: این قرآن که این همه از تورات تعریف می‌کند و آن را کتاب خدا می‌داند، و یهود را در عدم عمل به آن نکوهش می‌کند، پس چرا احکامی بر خلاف آن می‌آورد و آن را رسمیت نمی‌دهد؟! قرآن در جواب می‌فرماید: ما هر آیه‌ای که نسخ می‌کنیم بهتر و جامعتر از آن را می‌آوریم که به رفع احتیاج روز لازم است و انگهی آوردن قرآن را که به تأخیر انداختم چون احکام تورات در آن روز نظیر احکام قرآن بود در رفع احتیاج مردم، پس باید به هیچ یک از این دو وجه اشکال نکرد راجع به ناسخ و منسوخ و علت نسخ در «نکته‌ها» سخن خواهیم گفت.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی این کار بر خدا سخت نیست که او مصلحت هر زمان را می‌داند و به همه چیز توانا است اشکال یهود تو را نترساند که چرا که چنین شده است؟

۱۰۷- أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ.

به قرینه «ما لکم» می‌دانیم که مراد از «الم تعلم» مسلمانان می‌باشند چنان که: «الم تعلم» در آیه قبلی خطاب به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است این آیه تحکیم قلوب مؤمنین و رفع شبهه آنهاست در مورد نسخ یعنی: خدایی که حکومت آسمانها و زمین دست او است، عاجز نیست از اینکه برای مصلحت جامعه حکمی را تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۲۱۲

نسخ و حکم دیگری را جای آن بگذارد و در این کار به کسی رو نیاورید که جز خدا دوستی و مددکاری ندارد.
۱۰۸- أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَى.

لفظ «ام» معادل همزه استفهام در آیه قبله است چنان که بیضای گفته و یا به معنی استفهام است چنان که المنار اختیار کرده است به هر حال معنی آن «آیا- یا» است گویا بعضی از مسلمانان خواسته‌اند معجزه‌ای غیر از قرآن از پیامبر بخواهند و یا مانند بنی اسرائیل بگویند: «أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً- اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا» خدا آنها را از اینگونه سؤالها بر حذر داشته.

یعنی: خدایی که آسمانها و زمین را تدبیر می‌کند، خدایی که جز او دوست و یاور ندارد صلاح شما را در انزال قرآن دیده و آن را نازل کرده است، آیا با وجود این، چیزهایی می‌خواهید که از موسی خواستند؟!، آن گاه با جمله زیر تهدیدشان فرموده که:
وَمَنْ يَتَّبِدْ لِلكُفْرِ بِالْإِيمَانِ فَصْدًا ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ چنين سؤال، عوض کردن ایمان با کفر است و چنان کسی از راه راست منحرف می‌باشد.

۱۰۹- وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَّارًا....

بیدار باشید اهل کتاب با آنکه حق را می‌دانند از روی بدخواهی، خوش دارند که شما را به کفر باز گردانند این آرزوی قلبی آنها است در هر عصر و هر دوران. فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهَ بِأَمْرِهِ وَلِي شَمَا بگذرید و آن را نادیده بگیرید و در دین خود پابرجا باشید تا خدا فرمان خویش بیاورد، مثلاً پس از نیرومند شدن شما، فرمان اخراج آنها را بدهد و یا دستور جنگ با آنها صادر فرماید. به هر حال آن، وعده یاری است به اهل اسلام، به این وعده اطمینان داشته باشید که: إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

۱۱۰- وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ.... تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۲۱۳

یعنی در زمینه انتظار و تقویت خویش نماز بخوانید و زکاء بدهید و مَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ و در مقابل آنچه از این کارها می‌کنید پیش خدا پاداش خواهید یافت و چیزی از آن کم و کاست نخواهد شد زیرا که:
إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

نکته‌ها

نسخ و تکامل:

نسخ بعضی از احکام شریعت گذشته به وسیله شریعت آینده مصداق تکامل است شاگرد چون به کلاس دوم وارد می‌شود معلم نمی‌گوید: آنچه در کلاس اول خواندی دروغ بود، بلکه می‌گوید: آنچه خوانده‌ای برایت کافی نیست، من مطالب دیگری به تو خواهم آموخت، پیامبران همچون معلمان کلاسها و شریعتها همچون کتابها هستند.

آری در اثر پیشرفت زمان و گسترش آن و از یاد رفتن شریعت‌های گذشته لازم می‌شود پیامبر دیگری آید و احکام جامعتری که با احتیاج روز مطابق باشد وضع شود لذا است که قرآن فرموده: لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ رعد/ ۳۸ برای هر مدت شریعتی و کتابی هست. و نیز فرموده: نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا در صورت نسخ، حکمی بهتر و جامعتر از گذشته می‌آوریم.
نسخ در قرآن:

ابو جعفر نحاس، و حافظ مظفر فارسی و دیگران درباره ناسخ و منسوخ در قرآن، کتاب مستقل نوشته و صد و سی و هشت آیه نقل کرده‌اند که آیات دیگری آنها را نسخ کرده است. ولی ادعای نسخ از امثال قتاده، عکرمه، عطار و ابن عباس است که اعتنایی به قول آنها نیست و از ساحت مقدس قرآن بدور است و حتی کار را به جایی رسانده‌اند که چون میان دو آیه به نظرشان منافات آمده، فوراً یکی را ناسخ دیگری را منسوخ دانسته‌اند. تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۲۱۴

به عقیده بعضی از محققین در قرآن مجید آیه منسوخی نیست و آنها فقط در امکان نسخ صحبت کرده‌اند نه در وقوع آن، علامه خوبی در «البیان» سی و شش آیه از صد و سی هشت آیه را نقل و نسخ آنها را رد کرده و فرموده: اشاره به آیات دیگر لازم نیست که عدم نسخ در آنها روشن است.

تنها آیه‌ای که نسخ آن را پذیرفته‌اند آیه ۱۲ از سوره مجادله است درباره صدقه دادن قبل از خلوت با رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ... که آیه ۱۳ همین سوره آن را نسخ کرده است: أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ ... این مطلب مشروحا در تفسیر سوره خواهد آمد، بعضی گفته‌اند: این امر امتحانی بوده است.

اما این که آیات سوره بقره، حکم قبله سابق را نسخ کرده، داخل در این بحث نیست زیرا حکم خارجی با آیه قرآن نسخ شده نه اینکه یک آیه دیگر را نسخ کرده باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۱۵

[سوره البقره (۲): آیات ۱۱۱ تا ۱۱۳]

اشاره

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۱۱) بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۱۲) وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۱۳)

۱۱۱- و گفتند: هرگز به بهشت داخل نخواهد شد مگر آنکه یهودی یا مسیحی باشد. این آرزوهای خود ساخته آنهاست بگو: اگر راست می‌گوئید دلالتان را بیاورید.

۱۱۲- آری هر که روی خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد پاداش او پیش خدای اوست، بیمی بر آنها نیست و غمگین نشوند.

۱۱۳- یهودان گفتند: نصاری بر چیزی از حق نیستند. و نصاری گفتند: یهود بر چیزی از حق نیستند، با آنکه هر دو گروه کتاب را می‌خوانند، آنان که دانا نیستند سخنی نظیر آنها گفتند، خدا روز قیامت در آنچه اختلاف می‌کردند میان آنها حکومت خواهد کرد.

کلمه‌ها

هود: یهودی. بقولی هود جمع هاند است، چنان که از مقابله با «نصاری» فهمیده می‌شود رجوع شود به (آل عمران / ۶۷).

نصاری: مفرد آن نصرانی است، پیروان عیسی علیه السلام را نصاری گویند (بقره / ۶۲). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۱۶

امانی: آرزوها. مفرد آن امنیه است. به معنی قرائت و دروغ نیز آید.

برهان: دلیل روشن. گویند: آن مصدر «بره ببره» است یعنی سفید و روشن شد.

وجه: چهره. صورت. روی

شرحها

در این دو آیه، دو ادعای بیجا از یهود و نصاری نقل و رد شده است. یکی آنکه گویند: بهشت فقط مال یهودی یا نصاری است،

دیگر حمله بیجایی که یهود و نصاری بهم می‌کنند.

۱۱۱- وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى ...

این کلام به دو بخش قسمت می‌شود یعنی: یهودان گفتند جز یهود کسی داخل بهشت نخواهد شد و نصاری گفتند: جز نصاری کسی وارد بهشت نخواهد شد.

این ادعا است باید به این امر دلیل داشته باشند مگر انسانهای دیگر برای وزن شعر آفریده شده‌اند؟! لذا فرموده:

تِلْكَ أَمَاتِيهِمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ ... این آرزوهای خود ساخته آنهاست بگو: دلیل بیاورید.

۱۱۲- بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّ يَكُ قَاعِدَهُ كَلِيٌّ اسْت: بهشت اختصاص به گروه خاصی ندارد خواه مسلمان باشد یا یهودی یا غیر آنها، بلکه گذرنامه بهشت دو چیز است یکی اینکه انسان چهره خویش را تسلیم خدا کند و هر چه او گفته قبول نماید، دیگری آنکه نیکوکار باشد، تسلیم وجه به خدا عبارت اخیری تسلیم شدن به خداست یعنی: روی به خدا دوخته و منتظر فرمان باشد و هر چه او فرموده بپذیرد. اگر گویند:

پس غیر مسلمان با این دو شرط اهل بهشت خواهد بود؟ گوئیم: آری اما راجع به توضیح مطلب رجوع کنید به ذیل آیه ۶۲ سوره بقره. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۱۷

وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ اهل بهشت نه راجع به تمام شدن نعمت بیمی دارند و نه از کمبود نعمتها اندوهی (بقره/ ۳۸).

۱۱۳- وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ.

این همان حمله یهود بر نصاری و بالعکس است که از روی تعصب و لجاجت بهم دیگر حمله می‌کنند و خلاصه آنکه یهود گویند: نصاری بر باطل هستند و دین آنها ناحق است. نصاری نیز همان را بر یهود می‌گویند، قرآن در هر دو گوید.

وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ مراد از کتاب تورات و انجیل است که قرآن آنچه را که در دست یهود و نصاری است فی الجمله قبول می‌کند یعنی: اگر یهود به بشارات تورات اهمیت می‌دادند نصاری و مسیح را ناحق نمی‌شمردند، نصاری نیز اگر حق بین بودند می‌دانستند که عیسی علیه السلام تورات را پذیرفته و شریعت مستقلی نیاورده بلکه تبصره‌هایی بر تورات آورده است، نصاری را لازم بود به یهود بگویند: فقط در قبول نکردن عیسی بر باطلید. و چون این سخن از روی لجاجت من باب: كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ است و هر کس مال خویش را می‌پسندد لذا فرموده:

كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ یعنی مشرکان و ارباب فرقه‌های دیگر نیز خود را حق و دیگران را بر باطل می‌دانند و همه از یک قماش هستند.

فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ یعنی: خدا در آنچه اختلاف می‌کنند به حق داوری خواهد کرد هر که دانسته و عمداً باطل را به جای حق گذاشته است کیفر خود را خواهد دید. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۱۸

نتیجه:

نتیجه اینکه: نباید کورکورانه و از روی تقلید چیزی را پذیرفت و نباید بدون دلیل بر دیگران تاخت و نباید بدون برهان و از روی لجاجت از چیزی دفاع کرد. باید دید و شنید و دقت کرد و اذعان نمود *يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ* زمر/ ۱۸.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۱۹

[سوره البقره (۲): آیات ۱۱۴ تا ۱۱۹]

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَ سَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱۴) وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۱۱۵) وَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَائِتُونَ (۱۱۶) يَدْبِعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۱۱۷) وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۱۱۸)

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ (۱۱۹)

۱۱۴- کیست ظالمتر از آنکه نگذارد در مساجد خدا، نام او یاد شود و در ویرانی آنها بکوشد، بر این گروه نیست که به مساجد داخل شوند جز به حال ترس، برای آنها در دنیا خواری و در آخرت عذابی بزرگ هست.

۱۱۵- مشرق و مغرب مال خداست، پس به هر جا رو کنید خدا در آنجاست، خدا فراگیر و داناست.

۱۱۶- گویند: خدا برای خود فرزندی گرفته، پاک است او (از این نسبت) بلکه هر چه در آسمانها و زمین هست از آن اوست و همه مطیع او هستند.

۱۱۷- آفریننده آسمانها و زمین است، و چون چیزی را اراده کند به آن گوید: موجود باش پس وجود یابد. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۲۰

۱۱۸- آنها که (به وضع جهان) دانا نیستند می‌گویند: چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید؟

یا آیه‌ای به ما نمی‌آید؟ اسلاف آنها نیز چنین گفته‌اند، دلها و اندازه درک آنها همانند است، ما آیات خویش را با آنکه در پی یقین می‌باشند بیان کرده‌ایم.

با شایستگی مژده دهنده و ترساننده.

۱۱۹- ما تو را فرستاده‌ایم و تو از اهل جهنم مسؤل نیستی.

کلمه‌ها

مساجد: مسجد اسم مکان است یعنی محل سجده، جمع آن مساجد آید، آن می‌بایست مسجد (بفتح جیم) آید ولی بر خلاف قاعده مسجد به کسر جیم استعمال شده است. در قرآن به معابد اهل کتاب نیز مسجد گفته شده: اسراء/ ۱ و ۷، کهف/ ۲۱.

مشرق: شرق (بر وزن قمر) و شروق به معنی طلوع آفتاب و اصل آن به معنی روشن شدن است، مشرق اسم مکان و به معنی محل طلوع می‌باشد.

مغرب: غرب به معنی دور شدن است، مغرب محل غروب و دور شدن می‌باشد، غروب آفتاب عبارت است از دور شدن و پنهان شدن آن از نظرها.

ثم: اسم اشاره است به مکان بعید (آنجا).

وجه: وجه به معنی چهره و ذات شیء است ولی در انسان بکار رود، مراد از وجه الله در آیه ذات خداست رجوع شود به قاموس قرآن.

سبحانه: به قول طبرسی اسم مصدر و به قولی مصدر است مثل غفران، نصب آن برای مفعول مطلق بودن است، سبحان الله یعنی خدا را از هر بدی کنار می‌دانم (پاکست او).

قانون: قنوت: طاعت دائمی، قانون: پیوسته مطیعان.

بدیع: بدع و ابداع به معنی ایجاد ابتکاری است، بدیع یعنی: آفریننده‌ای تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۲۱

که بدون سابقه و بدون تقلید از دیگران، آفریده است.
 قضی: در اصل به معنی فیصله دادن و در آیه به معنی اراده است.
 بکلما: تکلیم و تکلم به معنی سخن گفتن است نه به سخن در آوردن.
 جحیم: آتش بزرگ، آتش بزرگی که در گودال بزرگی است (صحاح- قاموس).

شرحها

در این آیات آنان که با حق در پیکار هستند و آنان که درباره خدا و نظام عالم به خرافه چسبیده‌اند از قبیل: فرزند داشتن خدا و چرا به همه وحی نمی‌نماید بازگو و محکوم شده‌اند.

۱۱۴- وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَّ مَسْجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا.

مشركان مکه، مسلمین را از دخول مسجد الحرام مانع می‌شدند چنان که از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده است، وانگهی به نظر می‌آید که یهود مدینه نیز راجع به مساجد اسلامی زمزمه‌هایی می‌کرده‌اند که نتیجه آن تعطیل مساجد و تخریب آنها بود، لذا لازم شده که قرآن مجید برای صاف شدن محیط و توجه مسلمین این مطلب را بررسی کند.

گفته‌اند: آیه راجع به حمله «تیطس رومی» است که هفتاد سال بعد از عیسی علیه السلام به بیت المقدس حمله کرده و آن را با خاک یکسان کرد. و گویند:

اشاره به جنگهای صلیبی و یا به فتنه قرامطه است که بعدها واقع شد، این احتمالات بسیار ضعیف و غیر قابل قبول هستند.

به هر حال مساجد پایگاههای توحید در روی زمین و موجب آرامش قلوب می‌باشند مساجد محل پخش انوار توحید و درس انسانیت و همبستگی است، تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۲۲

آنها خانه خدا و خانه مردم هستند هر که مانع یاد خدا در مساجد باشد و یا آنها را پایگاه اغراض باطل خویش گرداند و از خدایی بودن منحرف کند و یا در تخریب آنها بکوشد چنین کسی از همه ظالمتر است به جنگ با توحید برخاسته است.

أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ بِهِ نَزْمٌ «کان» منسلخ از زمان و بمعنی «هست» است مثل وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا یعنی: بر آن گروه نیست که به مساجد وارد شوند مگر به حال ترس باید مسلمانان چنان دلیر و مدافع باشند که آنها فقط با ترس و لرز و تسلیم وارد مساجد شوند و الله العالم پس آن خبر است به معنی انشاء.

لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ لفظ «خزی» نکره است یعنی: خواری به خصوص و آن به نظرم منفوریتی است که اینگونه اشخاصی از این اعمال کسب می‌کنند و یا به معنی انشاء است یعنی لازم است مسلمین چنین کسان را سرکوب کنند و خوار گردانند.

۱۱۵- وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ.

مشرق و مغرب شامل همه زمین است زیرا اگر حرکت وضعی زمین را نسبت به آفتاب در نظر آوریم خواهیم دید همه جای زمین هم مشرق است و هم مغرب و نیز در هر جا که باشیم یک طرف مشرق و طرف دیگر مغرب است و در وسط نخواهد ماند مگر یک خط اعتباری، در اینجا چند مطلب است:

اول اینکه: اگر شما را از مساجد منع کردند از خدا بریده نشده‌اید، به هر جا که رو کنید خدا در آنجاست و با خدا روبرو هستید. چه مساجد و چه غیر آنها.

دوم اینکه: ذکر خدا منحصر به مساجد نیست خدا را فقط در مساجد یاد نکنید بلکه چون خدا در همه جا هست باید در همه جا او

را یاد کنید. سوم تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۲۳

اینکه: بعضی از بزرگان فرموده‌اند: این آیه توسعه است در قبله از حیث جهت نه مکان.

به نظرم: منظور از آیه فقط بیان احاطه خدا و منحصر نبودن خدا به مساجد و غیر آنست چنان که گفته شد و این با آیه ما قبل کاملاً مناسب و گرنه لازم است در نمازهای واجب و مستحب در حال اختیار و غیر آن بهر جهت خواستیم رو کنیم حال آنکه چنین نیست و اینکه از ائمه علیهم السلام در تفسیر عیاشی و تهذیب و غیره نقل شده که فرموده‌اند می‌شود در نوافل و در سفر و در حال عدم تشخیص قبله به هر جهت نماز خواند و آیه را شاهد آورده‌اند، فقط استنباط و استدلال از آیه است نه اینکه آیه فقط در آن باره نازل شده است. و اینکه بعضی‌ها گفته‌اند:

این آیه مقدمه تغییر قبله است ظاهراً قابل قبول نباشد.

فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ در مصباح فیومی، صحاح، قاموس، و مفردات راغب تصریح شده که «وجه» به معنی ذات و نفس شیء آید و در آیه وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ رحمن / ۲۷ و كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ قاصص / ۸۸ طبرسی، زمخشری و بیضاوی تصریح کرده‌اند که وجه خدا ذات خدا است. به نظرم مراد از آن در این آیه هم ذات خدا است و علت آمدن «وجه» در «کلمه‌ها» گفته شد.

مراد از «واسع» فراگیر بودن خدا است فعل «وسع یسع سعة» لازم و متعدی هر دو به کار می‌رود به معنی وسعت دهنده نیز آید (بقره آیه ۲۶۱) تناسب آن با صدر آیه کاملاً روشن است.

۱۱۶- وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ.

ظاهراً فاعل «قالوا» یهود است که می‌گفتند: عزیر پسر خداست. در قرآن مجید درباره فرزند داشتن خدا دو عنوان مطرح است یکی اینکه خداوند مانند سائر موجودات فرزند زائیده است (نعوذ بالله). مثل: أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۲۴

وَلَدَ اللَّهُ ...

صافات / ۱۵۱ و ۱۵۲) و مثل: وَ حَزَقُوا لَهُ بَيْنَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ ...

أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً ... انعام / ۱۰۰ و مثل: فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَّبِّكَ بُنَاتٌ وَلَهُمُ الْبُنُونَ ... وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا ... صافات / ۱۴۹ و مثل:

وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا زَخْرَفَ / ۱۵.

عنوان دوم اتخاذ ولد است که خدا برای خود بعضی از مخلوقات را فرزند اخذ کرده. به نظر می‌آید: منظور از این گفتار آن بوده که فرزند خدا نوعی دخالت در امور جهان دارد و خدا را در اداره امور یاری می‌کند مثلاً در اول سوره زمر پس از رد اینکه بت‌ها شفیع نیستند و کاری نتوانند، فرموده: لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَاصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَا إِنَّكَ فَرَمُودَةٌ: قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْعَزِيزُ يُونُسَ / ۶۸ وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ اسراء / ۱۱۱ بی‌نیاز بودن و شریک نداشتن او را می‌رساند که اتخاذ ولد را نوعی همکاری در اداره جهان می‌دانستند.

منظور از آیه مورد تفسیر ظاهراً اتخاذ ولد است نه زائیدن خدا و لفظ كُلُّ لَهُ قَائِتُونَ ذیل آیه مؤید این سخن است آن وقت آیا منظور از وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزُ ابْنُ اللَّهِ ... توبه / ۳۰ همان اتخاذ ولد است یا اینکه عزیر زاده خداست؟

آخر آیه که این سخن را نظیر قول مشرکان دانسته است شق اول را تأیید می‌کند رجوع شود به همان آیه.

سُبْحَانَهُ يَبْلُغُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُلُّ لَهُ قَائِتُونَ یعنی خدا از اتخاذ ولد منزّه است هر چه در آسمانها و زمین هست از آن اوست و همه به او پیوسته مطیع می‌باشند دیگر چه احتیاج به اتخاذ ولد و مدد خواهی از او را دارد؟! ۱۱۷- يَدْبِعُ السَّمَاوَاتِ وَ

الْأَرْضِ وَ إِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۲۵

تتمه جواب اتخاذ ولد است. یعنی خدا آسمانها و زمین را بدون نقشه قبلی و بی آنکه با کسی مشورت کند آفریده است و اراده خدا به حدی قوی است که چون چیزی را اراده کند همان چیز موجود خواهد شد این چنین خدا دیگر چه حاجتی به فرزند و مددکار دارد؟! لفظ «قضی» در آیه به معنی اراده است چنان که در آیه دیگر فرموده: **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** یس / ۸۲.

۱۱۸- وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْ لَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ مِّنْظُورٍ **أَلَا يَعْلَمُونَ** ظاهر مشرکان می‌باشند که می‌گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید و چرا به ما معجزه‌ای نمی‌آید در جای دیگر آمده که می‌گفتند: چرا قرآن به یکی از دو زعیم مکه و طائف نازل نشد: **لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْشِيِّينَ عَظِيمٍ** (زخرف / ۳۱) در جای دیگر آمده **بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنشَرَّةً** (مدثر / ۵۲) اینها از سنن جاری خدا خبر نداشتند، خدا فقط با یک فرد لایق و آماده سخن می‌گوید و او فرمان خدا را به همه می‌رساند، از اول طریقه خدا همین بوده است.

كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ این کلام حاکی از آنست که مشرکان گذشته نیز در برابر پیامبران چنین گفته‌اند در کشان و فکرشان همانند بوده است **قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ** یعنی آنان که در جستجوی یقین هستند آیات را بر آنها بیان کرده‌ایم، می‌توانند از گفتار پیامبران و قرآن پی به سنت خدایی ببرند و ایمان بیاورند.

۱۱۹- **إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ** این آیه ظاهراً تتمه جواب مشرکان است یعنی: ما تو را به حق فرستاده‌ایم تو مزده دهی که سعادت دنیا و آخرت از آن طرفداران حق بود و بترسانی از تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۲۶

اینکه شقاوت و بدبختی هر دو جهان نصیب اعراض کنندگان از حق می‌باشد.

اگر سخن تو را پذیرفتند هیچ و گرنه تو در مقابل گناه گناهکاران مسئولیتی نداری و فقط آنها اهل آتش می‌باشند.

نکته‌ها

۱- انسان عاقل باید در کار خود فکر کند و آنچه حق و مفید به حال جامعه است نباید از آن جلوگیری نماید و گرنه خواری دنیا و عذاب آخرت در کمین او است.

۲- سرپرست انسان و جهان خدایی است که بر کلیه عالم حکومت و احاطه دارد، او هیچ وقت از ما کنار نیست، ما باید پیوسته از او مدد بخواهیم و از مخالفت او بترسیم.

۳- اعتقاد به خرافه و چیزهای باطل جز انحطاط فائده‌ای ندارد، خرافه پرستی دنیای مسیحیت بود که دانشمندان اروپا را بر علیه مذهب برانگیخت و همه چیز را انکار کردند، اعتقادات باید بر اصول صحیح متکی باشد، باید اسرار جهان را شناخت، و باید دانست که لذیذتر از هر چیز شناختن این جهان است که در آن زندگی می‌کنیم، قرآن بر اصول پایداری متکی است و به جنگ خرافات رفته است، دخیل بودن مجسمه‌های بیجان در اداره امور جهان، فرزند داشتن خدا و غیره از افسانه‌هایی است که قرآن لگد مال کرده است پیروان قرآن باید اهل منطق و واقع‌بین باشند.

۴- در وصف پیامبران آمده: **وَمَا نُزِّلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ** انعام / ۴۸ بشارت و انداز عبارت اخرای تشویق و تهدید است، این دو اصل مهم و سازنده و ترقی بخش، برنامه عمل پیامبران بوده است، در وسعت معنای آن دو باید تدبر نمود.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۲۷

[سوره البقره (۲): آیات ۱۲۰ تا ۱۲۳]

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنَّ آتِبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۲۰) الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۲۱) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱۲۲) وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۱۲۳)

۱۲۰- یهود و نصاری هرگز از تو راضی نخواهند شد مگر آنکه پیرو دین آنها شوی بگو:

هدایت خدا هدایت واقعی است. و اگر بعد از این دانش که سوی تو آمده تابع امیال آنها شوی از جانب خدا نه سرپرستی خواهی یافت و نه یآوری.

۱۲۱- آنان که به آنها تورات و انجیل داده‌ایم و آن را چنان که باید می‌خوانند، چنین کسان به قرآن ایمان می‌آورند و آنها که آن را انکار کنند زیانکارانند.

۱۲۲- ای فرزندان یعقوب بیاد آرید نعمت مرا که به شما دادم و شما را بر مردمان برتری دادم.

۱۲۳- بترسید از روزی که کسی از طرف کسی چیزی نمی‌دهد و از او عوضی قبول نگردد و به او شفاعتی نفع ندهد و آنها یاری نشوند.

کلمه‌ها

ولی: سرپرست. دوست. (بقره/ ۱۰۷) تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۲۲۸

ملئ: دین و طریقه. اصل آن از «املت الكتاب» است یعنی نامه را املاء کردم دین را بدان جهت ملت گویند که از طرف خدا املاء شده است در قرآن به طریقه بت پرستان نیز ملت اطلاق شده است: (اعراف/ ۸۸ و ۸۹) فرق ما بین دین و ملت را در قاموس قرآن ملاحظه کنید.

اهوائهم: هوی به معنی خواهش نفس است اعم از خواهش مذموم یا ممدوح جمع آن اهواء است.

تلاوت: تلاوت به معنی تبعیت و از پی رفتن است به نظر طبرسی خواندن آیات را از آن تلاوت گویند که خواننده بعضی از حروف را پشت سر بعضی قرار می‌دهد.

تجزی: جزاء در اینجا به معنی دادن چیزی است بقره/ ۴۸.

عدل: عوض.

شفاعة: واسطه شدن بقره/ ۴۸.

شرحها

این آیات اولاً هشدار است به رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرماید قصد یهود و نصاری آنست که تو را مطیع خویش گردانند ولی اگر با این همه دلایل روشن تابع امیال آنها باشی از خدا منقطع خواهی بود، در عین حال آن که در تورات و انجیل درست دقت کند پذیرفتن دین تو بر او آسان خواهد بود ثانیاً تذکری است که در گذشته نیز به بنی اسرائیل داده شده بود.

۱۲۰- وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ در مقابل این عدم رضایت فرموده: قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ یعنی هدایت واقعی هدایت خداست با وجود آن چطور می‌توانم پیرو خواسته‌های شما باشم؟! وَلَئِنَّ آتِبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ ... تهدید شدیدی

است که در دین، گذشتی تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۲۲۹

نیست و نمی‌توانی دستور خدا را رها کرده و پیرو آنها باشی، مثل مسلمانان امروز که با ادعای اسلام، به ساز آنها می‌رقصند و

سازشکار شده‌اند. مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ حکایت از بریده شدن از خدا دارد، که یا خدا را بخواه یا خرما را. ۱۲۱- الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ضَمِير «به» ظاهراً راجع است به قرآن و یا به پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ این آیه استدراک است نسبت به آیه سابق یعنی: درست است که یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد مگر آنکه از دین آنها پیروی کنی، ولی در عین حال عده‌ای از آنها که تورات و انجیل را به دقت و انصاف می‌خوانند و بشارت تو را می‌بینند و می‌دانند که خداوند پشت سر هم پیامبران فرستاده است، اینگونه اشخاص به دین تو ایمان می‌آورند: وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ وَ هَر كَس از سران لجوج اهل کتاب و غیر آنها دین تو را دانسته انکار کند، زیانکار است و از سرمایه کلان سود نبرده و آن را از دست داده‌اند.

دو مطلب را در اینجا نباید فراموش کنیم یکی اینکه قرآن به تورات و انجیل فعلی نوعی ارزش قائل است دوم اینکه لفظ «اهل کتاب» به جای یهود و نصاری آمده: یعنی: نصاری و یهود به عنوان پیروی از این دو اسم از تو راضی نشوند تا تو را بسوی خود بکشند اما بعنوان اهل کتاب و با دقت در کتاب ممکن است از آئین تو پیروی کنند و اللَّهُ الْعَالِمُ.

۱۲۲- يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ این آیه و آیه بعدی همان آیه ۴۷ و ۴۸ است که در آخر خطابات بنی- اسرائیل و بررسی پرونده آنها تکرار شده است، خداوند پس از ذکر فراز و نشیبهای بسیار و الطاف خویش و عصیان آنها و کفرهایی که دیدند، باز به سخن اول برگشته و از مخالفت قرآن بر حذرشان می‌دارد که نعمت مرا یاد آرید، و از تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۳۰

آخرت که در آن نه عوضی پذیرفته خواهد شد و نه شفاعتی بهره‌ای خواهد داد، بترسید.

آری هم آنها بترسند و هم مسلمانانی که قرآن را پشت سر انداخته‌اند.

۱۲۳- وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عِدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ برای توضیح بیشتر رجوع شود به آیه ۴۷ و ۴۸ همین سوره.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۳۱

[سوره البقره (۲): آیات ۱۲۴ تا ۱۲۹]

اشاره

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (۱۲۴) وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَا وَ اتَّخَذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَ عَهَدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعَاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ (۱۲۵) وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَ بئسَ الْمَصِيرُ (۱۲۶) وَ إِذِ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۲۷) رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ أَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَ تَبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۲۸) رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يَزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۲۹)

۱۲۴- و چون ابراهیم را خدای او با تکالیفی امتحان کرد و او آنها را انجام داد خدا فرمود من تو را امام و مقتدای مردم می‌کنم ابراهیم گفت: آیا از فرزندان من هم؟ خدا فرمود: عهد من (امامت) به ظالمان نمی‌رسد.

۱۲۵- یاد کن که خانه کعبه را محل رفت و آمد مردم و جای امن قرار دادیم، از مقام ابراهیم تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۳۲ نماز گاه بگیرد، به ابراهیم و اسماعیل دستور دادیم که خانه مرا برای زائران و ساکنان و راکعان و ساجدان آماده و پاکیزه دارید.

۱۲۶- یاد کن که ابراهیم گفت: پروردگارا این مکان را دیار امن گردان و از اهل آن هر کس را که به خدا و قیامت ایمان آورد، از میوه‌ها روزی ده، خدا گفت: (مؤمنان را روزی دهم) و آنکه کافر شود اندکی بهره‌مند کرده سپس او را به عذاب آتش می‌کشانم که بد سرانجامی است.

۱۲۷- آن گاه که ابراهیم با اسماعیل پایه‌های خانه را بالا می‌برد (هر دو می‌گفتند) خدایا از ما قبول کن که تو واقعا شنوا و دانا

۱۲۸- پروردگارا ما دو تن را مسلمان ما فوق گردان و از فرزندان ما گروهی را مسلمان کامل کن و ما را در عبادت‌هایمان اهل بصیرت گردان، و بر ما عنایت کن که تو عنایتگر مهربانی.

۱۲۹- پروردگارا در فرزندان ما پیامبری از خودشان مبعوث کن که آیات تو را بر آنها بخواند و شریعت و کمال را بر آنها بیاموزد، و پاکشان کند که تو توانا و حکمت‌کرداری.

کلمه‌ها

ابتلی: ابتلاء به معنی امتحان کردن است بقره/ ۴۹.

ابراهیم: علیه السّلام: جد اول حضرت رسول صلی الله علیه و آله و پیامبران بنی اسرائیل، مورد تصدیق و تکریم مسلمین و یهود و نصاری است، نام مبارکش ۶۹ بار در قرآن مجید ذکر شده است، نوادر بسیاری از او در قرآن آمده است.

کلمات: معنای اصلی کلم، تأثیر است. کلم یعنی: زخم، اثری است که دلالت بر زخم زدن دارد کلمه و کلام اثری است که دلالت بر معنا دارد (قاموس قرآن) مراد از کلمات ظاهرا دستورهایی است که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۳۳ به آن حضرت داده شد از قبیل قربانی اسماعیل، اسکان دادن خانواده‌اش در سرزمین خالی مکه و غیره.

امام: رهبر و پیشوا. امام مقتدایی است که از او پیروی شود، انسان باشد یا کتاب یا مانند آن. (قاموس قرآن).

عهد: نگهداری و مراعات پی در پی. پیمان را از آن عهد گویند که مراعات آن لازم است مراد از عهد در آیه امامت است چنان که خواهد آمد.

بیت: مسکن. اعم از آنکه از سنگ باشد یا پارچه و غیره (اطاق-خیمه) مراد از آن در آیه، کعبه است.

مثابه: ثوب در اصل به معنی رجوع است، لباس را از آن ثوب گویند که به حالتی که از بافتن آن در نظر بود (پوشیدن) برگشته است، پاداش را از آن ثواب گویند که به عامل بر می‌گردد. مثابه اسم مکان است یعنی محل بازگشت چون کعبه محل بازگشت مردم است به قول بعضی معنی آن محل کسب ثواب است.

مقام: محل ایستادن. مقام ابراهیم سنگی است که اثر قدمهای آن حضرت در آن است، و در کنار کعبه در ضریح مخصوصی نگهداری می‌شود، پشت سر آن نماز طواف خوانند.

اسماعیل: فرزند ارشد ابراهیم و جد رسول خدا صلی الله علیه و آله او غیر از اسماعیل صادق الوعد است که در سوره مریم ذکر شده است.

طائفین: طوف یعنی دور زدن طائف طواف کننده و دور زن طائفین جمع آنست مراد از طائفین ظاهرا مسافران و از «عاکفین» اهل مکه است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۳۴

عاکفین: عکوف و عکف به معنی ملازمت با توجه است، عکف به معنی منع و حبس نیز آید عاکف کسی است که در محلی مقیم و ملازم باشد، عاکفین جمع آنست، معتکف کسی است که بقصد عبادت ملازم مسجد و عبادت باشد.

رکع: رکوع کنندگان. مفرد آن راکع است.

سجد: سجده کنندگان. مفرد آن ساجد است.

بلد: سرزمین. دیار. آن در اصل به معنی شهر نیست.

مصیر: صیر به معنی انتقال و تحول است مثل تحول دانه به علف و نطفه به انسان. مصیر مصدر میمی (بازگشت) و اسم مکان (محل انتقال و بازگشت) است.

القواعد: پایه‌ها. مفرد آن قاعده است.

مناسک: نسک (بر وزن شتر و قفل) به معنی عبادت، ناسک به معنی عابد است، منسک: (بروز معبد) عبادت، جمع آن مناسک است، اسم زمان و مکان نیز آید.

تواب: بسیار رجوع کننده بقره/ ۳۷.

حکمت: درک و تشخیص اصل، آن منع از فساد، منع برای اصلاح است مراد از آن در آیه ظاهراً موعظه‌ها و اعتقادات و مراد از کتاب، احکام است.

یزکیم: زکاة پاک، ترکیه: پاک کردن.

عزیز: عزت: توانایی، مقابل ذلت، عزیز: توانا (قاموس قرآن).

امه: گروهی که در عقیده و یا در بعضی از چیزها مقصد مشترک دارند (گروه شکل یافته).

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۳۵

شرحها

در این آیات پیش از ماجرای تحویل قبله مقداری از حالات ابراهیم علیه السلام و بنای کعبه و اینکه ابراهیم بر راستای توحید بود و باید از دین وی پیروی کرد، نقل شده است، این مطالب هم به یهود مربوط است که پیغمبر خدا از خاندان ابراهیم می‌باشد که انبیاء بنی اسرائیل نیز به او منتهی می‌شوند.

یعنی: خدا که نبوت را در خاندان ابراهیم گذاشته لازم است بعضی را بر بعضی ترجیح ندهید و همه را بپذیرید. و هم بر قریش که نسبشان بابراهیم می‌رسد و لازم بود بر پیامبری که از آن خاندان برخاسته ایمان بیاورند.

۱۲۴- وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.

مراد از کلمات دستورهای است که به ابراهیم از جانب خدا داده شد از قبیل قربانی اسماعیل که درباره آن آمده: إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ صافات ۱۰۶ و اسکان ذریه‌اش در سرزمین بی‌آب و علف مکه و تصمیم به شکستن بت‌های بابل که در نتیجه به آتش انداخته شد. در مجمع از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت شده که کلمات همان دستور ذبح اسماعیل در خواب است. مبارزه با بت-پرستان نیز باید از کلمات باشد.

مراد از «فاتمه» آنست که ابراهیم از عهده این امتحان‌ها برآمد و چون آن حضرت در حین آن امتحانها پیغمبر بود قهراً مراد از امامت در قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا اعطاء مقام دیگری است نه رسالت چنان که بعضی گفته است علی هذا ممکن است کسی پیامبر باشد و امام نباشد.

از این جهت است که در کافی از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده:

خدا ابراهیم را عبد اتخاذ کرد پیش از آنکه مبعوث گرداند و او را نبی گردانید تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۳۶

پیش از آن که رسول گرداند و رسولش کرد پیش از آن که خلیل گرداند و خیلش کرد پیش از آنکه امام گرداند، پس چون همه اینها برای او جمع گردید- اماما در اینجا مشتت را گره کرد- خدا باو گفت: یا ابراهیم إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا چون بزرگی امامت و رهبری در نظرش بود که گفت: وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لا- يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ مراد از امامت به نظر من مقتدا و رهبر بودن ابراهیم در

زندگی و بقاء شریعت او پس از مردن است. پس او حتی پس از مردن، امام و مقتدا و رهبر می‌باشد.

در آیات: **وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ ... زخرف / ۲۶-۲۸ «جعلها»** راجع به توحید و بیزاری از شرک است یعنی او توحید را در فرزندانش کلمه و قانون پایدار باقی گذاشت پس او در توحید امام و مقتدا است. النهایه در این آیه «للناس» و در آن آیه «فی عقبه». آمده است.

در دعای آن حضرت آمده که به خدا عرض می‌کند: **وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ شعراء / ۸۴** که ظاهراً مراد بقاء شریعت است نه نام نیک.

آیات: **وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى بقره / ۱۲۵** **وَ مَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ بقره / ۱۳۰** **قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً آل عمران / ۹۵** **ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً نحل / ۱۲۳** و غیر آنها نشان می‌دهند که دین اسلام دین ابراهیم است پس او بر ما امام و مقتدا است و ما پیرو او هستیم و اسلام دین او بوسیله نواداهش حضرت محمد بن عبد الله علیه السلام توضیح گشته است.

انبیاء اولو العزم و صاحب شریعت همه امام و مقتدا و به ترتیب امام بعد تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۳۷ از امامند و همه از لحاظ اصول و کلیات یک دین آورده‌اند: **شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ ... (شوری آیه ۱۳).**

اگر گویند: صحیح است که ابراهیم امام و مقتدا است ولی این مقتدا بودن بر او چه فائده‌ای دارد که نتیجه آن همه امتحانها باشد. گوئیم: امامت و سرمشق و مقتدا بودن از این جهت مهم است که مقتدا در پاداش پیروان خود سهیم و شریک است و هر چه در طریقه او عمل کنند، خداوند به او نیز پاداش خواهد داد، امامت ابراهیم این را دارد که او جاده توحید را صاف کرد و در آن راه رنجها کشید خداوند تا قیامت در پاداش مؤمنان او را شریک خواهد فرمود چه نتیجه‌ای بهتر از این متصور است. آری: **مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا نساء / ۸۵.**

قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ آیه بسیار روشن است در اینکه: اولاً امامت مجعول و موهبتی است از جانب خدا، ثانیاً، بدون مقدمه نیست آزمایشهای قبلی لازم دارد و استعداد می‌خواهد و باید «ابتلی- اتمهن» باشد. ثالثاً این امامت و عهد خدا به ستمکاران نخواهد رسید و آنها را در امامت حقی نیست.

ستمکار در هر قدرت و مقام باشد از نظر خدا معزول است و رهبر و امام نیست.

در تفسیر برهان از امام صادق علیه السلام نقل شده:

قد كان ابراهيم نبيا و ليس بامام حتى قال الله له **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي** فقال الله **لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ** من عبد صنما او وثنا لا يكون اماما.

اینکه در آخر فرماید: آنکه بت پرستی کند امام نخواهد شد ظاهراً از تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۳۸

این جهت است که عادت به بت پرستی اثرهایی در وجود انسان می‌گذارد که آن آثار حتی بعد از توبه و پذیرفتن توحید در وجود او خواهد ماند و چنین کسی از جانب خدا به مقام امامت و پیشوایی ظاهری و معنوی نمی‌رسد و آن گهی آنکه دیروز ظالم و بت پرست بود اگر امروز امام و هادی باشد مردم نتوانند باو اعتماد کنند، از اینجا است که پیامبر باید قبل از نبوت هم گناهکار نباشد و لذا است که فرموده: **اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ انعام / ۱۲۴.**

لیس من اذنب ذنبا بامام کیف من اشرك دهرا و كفر

۱۲۵- وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَا وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى.

مراد از «بیت» کعبه و قبله مسلمانان است که قرآن مجید تاریخ بنای آن را تا ابراهیم علیه السلام پیش می‌برد در بعضی روایات

هست که بنای اولی بدست آدم علیه السلام بوده و ابراهیم آن را تجدید ساختمان کرده است و در «نکته‌ها» توضیح آن خواهد آمد. جمله مَثَائِيَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا حَاكِي است که کعبه پس از ابراهیم علیه السلام مورد احترام همه بوده و مردم پیوسته به آن رفت و آمد داشته‌اند و نیز محل ایمنی بوده که زیارت کنندگان را مزاحمتی نمی‌شده است. شاید مراد از وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا آل عمران/ ۹۷ هم انشاء حکم و هم اشاره به ایمنی پیش از اسلام باشد.

وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى مَقَام در اینجا به معنی محل ایستادن و مصلی مکان صلوة است. بعید است که مراد از مقام ابراهیم سنگ معروف باشد که آن به مساحت ۳۵ در ۳۵ سانت است و روی آن نمی‌شود نماز خواند، و اگر بگوئیم: در کنار آن بخوانند باید در آیه لفظ «عند» مقدر شود آنهم در صورتی ممکن است که جای سنگ پیوسته یکی باشد، گویند در گذشته چسبیده به کعبه بود، عمر بن الخطاب آن را به مکان فعلی آورد. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۲۳۹

به نظرم منظور از مقام ابراهیم همه مسجد الحرام باشد که به کعبه و اطراف آن و حتی به مکه و عرفات و منی می‌شود گفت مقام ابراهیم است و اینکه نماز طواف واجب را باید پشت مقام ابراهیم (سنگ معروف) خواند مطلب بخصوصی است و مصداقی از مقام وسیع ابراهیم می‌باشد بنا بر این معنی آیه، این می‌شود که از مقام ابراهیم محل نماز اتخاذ کنید.

ولی از بعضی روایات معلوم می‌شود که منظور از مقام، سنگ معروف است در روایتی از حضرت رضا (صلوات الله علیه) نقل شده که راوی گفت:

نماز طواف واجب را پشت مقام ابراهیم در آنجا بخوانم که فعلا هست و یا در آنجا که در زمان رسول خدا بود؟ فرمود: در آنجا که اکنون هست:

«اصلى ركعتي طواف الفريضة خلف المقام حيث هو الساعة او حيث كان على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله؟ قال: حيث هو الساعة» (۱).

در روایت دیگر از ابو الصباح کنانی نقل شده که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: مردی فراموش کرده که نماز طواف حج یا عمره را نزد مقام ابراهیم بخواند. فرمود: اگر در مکه باشد آن را نزد مقام ابراهیم بخواند چون خدا فرموده: وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَاگر از مکه رفته است، دستور نمی‌دهم که برگردد (۲) باز در اینجا تحقیق بیشتر لازم است سخنی در ذیل فیه آیات بَيِّنَاتٍ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ آل عمران/ آیه ۹۷ نیز خواهد آمد.

وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ.

عهد در اینجا به معنی دستور و توصیه است، شاید از جهت اینکه مراعاتش لازم است تعبیر به عهد شده است، نظیر این است آیه: وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ

(۱) - کافی کتاب حج ج ۴ / ۴۲۴.

(۲) - کافی کتاب حج ج ۴ / ۴۲۵.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۲۴۰

أَنَّ لَا- تَشْرِكُ بِي شَيْئًا وَطَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ حج/ ۲۶ «طهرا- طهر» به معنی آماده کردن است از «لا تشرک» فهمیده می‌شود که استعمال «طهر» برای آنست که این آماده کردن خالی از شوائب شرک باشد یعنی طوری آماده کنید که فقط توحید خالص در آن متجلی باشد، «بیتی» با اضافه به خدا شرافت و عظمت کعبه را می‌رساند با در نظر گرفتن هر دو آیه خواهیم دانست که طائفین زائرانی هستند که به مکه می‌آیند و می‌روند و عاکفان ساکنان مکه می‌باشند و الرُّكَّعِ السُّجُودِ نماز گزارانند و آن توضیحی است درباره طائفان و عاکفان. یعنی طائفان و عاکفانی که اهل نماز و عبادت می‌باشند.

ابراهیم و اسماعیل که دو ریشه رسول خدا صلوات الله علیهم هستند مأمور به بناء بیت و آماده کردن آن شدند، نواده این دو بزرگوار قرآن بدست، عظمت بیت را تثبیت و شرک را از آن و اطراف آن برانداخت. و عملاً ثابت کرد که در ساختن بیت به پدرانم دستور «طهرا» آمده بود، باید این معبد محل تجلی توحید خالص باشد.

۱۲۶- وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ.

از اینجا تا چهار آیه، دعای ابراهیم و اسماعیل است و آن مشتمل بر چند خواسته است: محل امن بودن مکه، مرزوق بودن اهلیش از نعمتها، قبول شدن اعمالشان در ساختن خانه، مسلمان بودن ذریه آنها، برانگیخته شدن رسول خدا از نسل آن دو و مانند آن:

یعنی: ابراهیم گفت: خدایا این محیط را سرزمین امن و امان قرار بده و هر که در آن زندگی کند نعمتهایت را بر آن ارزانی دار تا با کمال آرامش زندگی کنند از جمله مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ معلوم می‌شود که آن حضرت دعای خویش را مخصوص مؤمنان نموده گویی جانب ادب را مراعات تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۲۴۱

کرده و برای همه نخواسته است ولی چون به حکم: كَلَّمَ نَمِدُ هَوْلًا وَ هَوْلًا مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ اسراء / ۲۰ باید همه در دنیا از نعمت خدا بهره‌مند شوند.

خدا در جواب فرمود: وَمَنْ كَفَرَ فَأَمَّتْهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرَّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ یعنی کفار نیز از این امن و نعمت کمی بهره دارند و آن گاه به آتش کشیده شوند. لفظ «اضطره» برای آنست که آن کشیدن، اضطرابی است ابراهیم علیه السلام برای کفار دعا نکرد، حق هم همان بود، خداوند با یک حساب طبیعی جواب داد و هر دو کاملاً حق است، زندگی ظاهری بسته به امنیت و اقتصاد است که ابراهیم هر دو را خواسته است.

«وَبَسَّ الْمَصِيرُ» اگر مصیر مصدر میمی باشد فاعل «بس» مضمون جمله ما قبل است یعنی کشیده شدن به آتش، بد انتقال و بازگشتی است و اگر اسم مکان باشد فاعل آن «النار» است.

۱۲۷- وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

پدر و پسر موحد هر دو به هنگام بالا بردن و ساختن کعبه از خدا خواسته‌اند که عملشان را بپذیرد لفظ سمیع علیم برای آنست که دعایمان را می‌شنوی و نیت و عملمان را می‌دانی.

۱۲۸- رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ وَارِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.

یعنی: ما دو نفر را برای خود دو بنده مطیع و منقاد گردان که از لحاظ ایمان موحد و از لحاظ عمل در فرمان و طاعت تو باشیم، و چون ابراهیم به هنگام این دعا از مدتها پیش پیغمبر بود و اسماعیل نیز یک موحد واقعی و در دین پدرش بود نمی‌شود مرادشان از «مسلمین» مسلمان ساده و عادی باشد بلکه منظورشان حد اعلای تسلیم و نخبه و ممتاز بودن در اسلام بود چنان که از زبان حال مؤمنان تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۲۴۲

نقل شده: وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا فرقان / ۷۴ پیداست که خواسته‌اند سرآمد متقیان و اختیار در میان اختیار باشند.

مراد از وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ نیز همان است که خواسته‌اند در میان ذریه آنها یک گروه نخبه و ممتاز و اختیار بوجود آید و گرنه «من» تبعیض ذکر نمی‌شد مانند: وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ اعراف / ۱۵۹ پس این دعا فقط به امامان اهل بیت علیهم السلام که از ذریه آن دو بزرگوار هستند تطبیق می‌شود نه به انبیاء بنی اسرائیل که از ابراهیم و اسحاق می‌باشند.

وَارِنَا مَنَاسِكَنَا لفظ «ارنا» فعل امر است از رؤیت یعنی عبادتهای ما را به ما نشان ده و تعلیم کن. ماده «رأی» اگر دو مفعول به بپذیرد به معنی علم آید، ولی به نظرم منظور آنست که: ما را در اعمالمان اهل بصیرت گردان که آن بالاتر از تعلیم است. مراد از مناسک شاید مطلق عبادات باشد گرچه در اعمال حج غلبه دارد. وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ آن دو بزرگوار گناهی نداشتند، ظاهراً

منظورشان آن است که ما را مورد توجه قرار بده، توبه خدا لازم نیست همیشه در مقابل توبه بنده باشد.

۱۲۹- رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ....

ضمیر «فیهم- منہم» راجع است به ذریه. یعنی در میان فرزندان ما پیامبری که از خود آنها باشد برانگیزان. لفظ «رسولا» حاکی است که فقط یک پیامبر خواسته‌اند و نیز معلوم می‌شود که از نسل ابراهیم و اسماعیل فقط یک پیغمبر آمده و آنهم حضرت محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است، پیامبران بنی اسرائیل از نسل ابراهیم و اسحاق هستند. در صدق دعای آن دو بزرگوار است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: من خواسته ابراهیم می‌باشم «انا دعوة ابراهیم».

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۴۳

يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ يَا مَعْزُومُ، نخست آیات خدا را می‌خواند و آن گاه در اثر ادامه تلاوت، احکام و اخلاق را تعلیم می‌دهد و در نتیجه ظاهر و باطن و جامعه مردم را از آلودگیهای ظلم و شرک پاک می‌گرداند، به نظر مراد از کتاب شریعت و احکام و از حکمت اخلاقیات و عقائد است که مجموع آن دو در کتاب و سنت می‌باشد. إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ این دو اسم، از اسماء حسنی است، اولی به معنی توانا است که گفته شد. اما حکیم به معنی محکم کار و حکمت کردار است یعنی کسی که کار را از روی بصیرت و مصلحت انجام دهد. (قاموس قرآن).

نکته‌ها

کعبه مورد احترام همه:

کعبه از روزی که ابراهیم علیه السّلام آن را بنا نهاد و مردم را به زیارت آن دعوت کرد، مورد احترام همگان و محل رفت و آمد عموم بوده است، با کمی دقت بواقعیت «مثابه للناس» پی خواهیم برد در روایتی از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده که: در مسجد خیف (مسجدی است در منی) هفتصد پیغمبر نماز خوانده‌اند و ما بین حجر الاسود و مقام ابراهیم پر است از قبور پیامبران «۱» معلوم است که همه آنها به زیارت کعبه آمده بودند.

در تفسیر عیاشی ضمن روایتی نقل شده که موسی علیه السلام سوار بر شتر سرخ موی به زیارت کعبه آمد و لیبیک لیبیک می‌گفت، سلیمان بن داود با لشکریانش به زیارت کعبه آمدند و علت این که: شعیب در تعیین مهریه دخترش وقتی که او را به موسی تزویج می‌کرد گفت: عَلِيٌّ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ آن بود که رفتن به زیارت بیت در آن عصر معمول بود و گر نه هشت سال می‌گفت.

(۱)- سفینه البحار لغت «خیف».

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۴۴

فرید وجدی در دائرة المعارف می‌نویسد: ایرانیان کعبه را محترم می‌شمردند و به زیارت آن می‌آمدند و عقیده داشتند که روح هورمزد «آهورامزدا» در آن حلول کرده است، هندوها کعبه را تقدیس می‌کردند و «بودا» با زنش به زیارت کعبه رفته است، ایضا صابئین و یهود کعبه را احترام می‌کردند.

در فرهنگ قصص قرآن ذیل کلمه کعبه نقل شده: ایرانیان قدیم کعبه را احترام می‌کردند و به حج می‌رفتند شاعر ایرانی در دوره اسلام بهمین نکته اشاره می‌کند و می‌گوید:

و ما زلنا نحج البيت قدما و نلقى بالاباطح آمینا

و ساسان بن بابک سار حتی اتی البیت العتیق یحج دینا

یعنی: ما پیوستی از روزگار قدیم بحج خانه کعبه می‌آمدیم و در حال ایمنی دره‌ها و وادیهای آن را ملاقات می‌کردیم، و ساسان پسر بابک رفت تا به خانه محترم رسید و از روی دین و عقیده آن را طواف نمود.

مقام ابراهیم:

مقام ابراهیم علیه السلام سنگی است ۳۵ در ۳۵ سانت که اثر قدمهای آن حضرت در آن نقش بسته است، عمق یکی ده و دیگری ۹ سانت و فاصله میان دو مقام یک سانت است و آن قدیمترین اثر اسلامی است که در فاصله ۱۳ متری کعبه در ضریحی مخصوص نگهداری می‌شود در اشعار ابو طالب علیه السلام آمده که اشاره به مقام ابراهیم فرموده است:

و موطی ابراهیم فی الصخر رطبه علی قدمیه حافیا غیر ناعل

این شعر در ضمن اشعار آن بزرگوار در سیره ابن هشام نقل شده، المنار در ضمن نقل آن می‌گوید: عرب عقیده داشت که آن اثر دو پای ابراهیم است و از کلمه «رطبه» در قصیده ابو طالب استفاده شده هنگام ایستادن آن حضرت، تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۴۵

سنگ تر بوده بعدا متحجر شده است. ولی مشهور آنست که اثر پا از کرامت ابراهیم در سنگ ظاهر شده است.

در خاتمه متذکر می‌شود که راجع به بناء کعبه و حدود حرم و محل امن بودن در ذیل آیه **إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ آلِ عِمْرَانَ ۙ ۹۶** سخن خواهیم گفت.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۴۶

[سوره البقره (۲): آیات ۱۳۰ تا ۱۳۴]

اشاره

وَمَنْ يَزَعْبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۳۰) إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِزَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۳۱) وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَيْنِي وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۳۲) أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۳) تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۳۴)

۱۳۰- از دین ابراهیم روگردان نمی‌شود مگر آنکه بی‌خرد باشد، ما او را در دنیا برگزیدیم و در آخرت از شایستگان است.

۱۳۱- چون خدا به او گفت تسلیم و مطیع باش گفت تسلیم پروردگار عالمیان شدم.

۱۳۲- ابراهیم و یعقوب این دین را به فرزندان خود سفارش کردند «و هر دو گفتند»: ای فرزندان من خدا این دین را برای شما برگزیده است نمیرید مگر آنکه مسلمان باشید.

۱۳۳- مگر آن وقت که مرگ یعقوب در رسید حاضر بودید که به پسران خود گفت پس از من چه چیز را پرستش خواهید کرد گفتند: خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم اسماعیل و اسحق را می‌پرستیم و تسلیم او هستیم.

۱۳۴- آنها جماعتی بودند که در گذشتند آنچه کرده‌اند برای خودشان است و آنچه شما تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۴۷

کردید برای خودتان است و شما از آنچه آنها می‌کردند بازخواست نمی‌شوید.

یرغب: رغب اگر با «فی-الی» باشد به معنی دوست داشتن، مایل بودن حریص بودن آید مثل: **إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ** توبه/ ۵۹ و اگر با «عن» آید معنی اعراض و کناره‌گیری می‌دهد مثل **وَمَنْ يَزْعُبْ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ**.
 مله: دین (بقره/ ۱۲۰).

سفه: سفه و سفاهاه به معنی حماقت و سبکی عقل است، جهالت نیز گفته‌اند، لازم و متعدی هر دو آید.
 اصطفیناه: صفو. به معنی خالص شدن اصطفاء به معنی خالص کردن و برگزیدن است، به قول راغب: اخذ خالص شیء است.
 اسلمت: اسلام و تسلیم به معنی انقیاد و اطاعت است، به معنی تسلیم ظاهری نیز آید.
 وصی: وصی در اصل به معنی متصل شدن و متصل کردن توصیه و ایصاء به معنی سفارش و دستور است علت تسمیه در قاموس قرآن ملاحظه گردد.

دین: طاعت، جزاء، شریعت را از آن دین گفته‌اند که طاعت و فرمانبری در آن ملحوظ است. به قول طبرسی علت تسمیه آنست که طاعت برای جزاء است.

یعقوب: پسر اسحق- نواده ابراهیم نام مبارکش ۱۶ بار در قرآن آمده، مراد از اسرائیل اوست.

اله: معبود آن مصدر به معنی مفعول (مألوه) است. اصل آن به معنی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۴۸

تحریر و عبادت است خدا را اله گوئیم که عقل از درک ذات او متحیر و یا به علت آن که او معبود است.

اسحق: فرزند ابراهیم علیه السلام. او از اسماعیل کوچک بود و پس از وی پیامبر شد.

امه: جماعتی که وجه مشترک دارند ام در اصل به معنی قصد است، جماعتی را امت گویند که در دین یا زبان یا مکان یا غیر آن مقصد مشترکی دارند (گروه شکل یافته).

تسلون: سؤال در اینجا به معنی عقوبت است (قاموس قرآن).

شرحها

آیات پنجگانه مرتبط با آیات گذشته است و اینکه دین ابراهیم در میان فرزندان باقی بود و همه آن را ترویج کرده و به دیگران سفارش نموده‌اند، شما هم باید از آن پیروی کنید اما یهودیت و نصرانیت فعلی، دین ابراهیم نیست.
 ۱۳۰- **وَمَنْ يَزْعُبْ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ**.

یعنی حالا که ابراهیم از عهده آزمایشهای خدایی بر آمد و خدا او را امام و مقتدا گردانید، هر که از دین ابراهیم کنار شود خویشتن را سبک و تحمیق کرده و نفعش را از ضررش تشخیص نداده است.

طبرسی فرموده: «من» استفهام است به معنی انکار. «نفسه» ممکن است مفعول «سفه» یا تمیز از فاعل «سفه» باشد. یعنی: از دین ابراهیم اعراض نمی‌کند مگر آنکه خویشتن را سبک و بی‌ارزش شمارد یا آن که احمق شده است.

وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ.

اینها دلیل دیگری هستند بر اینکه اعراض از دین ابراهیم حماقت است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۴۹

به عبارت دیگر: ما ابراهیم را در دنیا برگزیدیم و او در آخرت در ردیف نیکوکاران است او کسی است که خدا به او گفت: مطیع من باش. در جواب گفت: مطیع رب العالمین هستم. پس هر که از دین چنین کسی اعراض کند سفیه و احمق است. ضمناً این جملات مقام شامخ ابراهیم علیه السلام را به بهترین وجهی مجسم می‌کند.

۱۳۲- **وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ**.

ضمیر «بها» راجع است به ملت و یا خصلت تسلیم که در آیه اخیر ذکر شد. یعنی ابراهیم به فرزندان و یعقوب نیز به فرزندان (که

بنی اسرائیل باشند) این دین را سفارش کردند و هر دو در روزگار خویش خطاب به اولاد چنین گفتند:

يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ اى فرزندان من خدا این دین توحید را برای شما برگزیده، و ملازم آن باشید و در ملازمت آن از دنیا بروید، مبادا از دین بیرون شوید و در آن حال مرگتان برسد. که انسان به عمر خویش اطمینان ندارد.

۱۳۳- أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ.

«ام» در اینجا منقطع و به معنی نفی است یعنی شما وقت مرگ یعقوب حاضر نبودید، کلمه «کنتم» خطاب به یهود است آیه در بیان آنست که یعقوب وقت مرگ فرزندان خود را مخاطب قرار داده و گفت: پس از من چه چیز را عبادت خواهید کرد؟ ما تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي آنها در جواب گفتند:

نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَ إِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.

یعنی: ما همان معبود را پرستش خواهیم کرد که معبود تو و پدران تو است و او معبود یکتاست او نه تنها معبود ما است بلکه ما به او تسلیم محض هستیم. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۵۰

در اینجا از باب تغلیب، به عمو، پدر اطلاق شده است، چون اسماعیل عموی فرزندان یعقوب بود نه پدر و جدشان. پس معلوم می‌شود که یعقوب به فرزندان خویش دین ابراهیم و دین توحید را سپرده است.

۱۳۴- تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

این آیه در بیان آنست که گناه و ثواب هر کس مربوط به خود او است، کسی از عمل کسی مسئول نیست و لا- تَرَرُ وَاِزْرَهُ وِزْرَ أُخْرَى خطاب «لکم- تسئلون» ظاهراً متوجه بر یهود است و شاید راجع به عموم باشد و خلاصه نباید به گذشتگان بالید و گفت: نسب پاک ما را نجات خواهد داد یهود هم نمی‌تواند تنها به نسب و گذشتگان اکتفاء کنند بلکه باید پیرو طریق آنها باشند که قرآن می‌گوید.

اگر گویند: چرا فرموده: و لا- تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ؟ مگر ما از طاعت آنها بهره خواهیم برد که فقط مسئول بودن را نفی کرده است؟

گوئیم: جمله لها ما کسبت و لکم ما کسبتم روشن می‌کند که پاداش هر کس به خودش مخصوص است و جمله: و لا تُسْئَلُونَ ... مسئولیت در مقابل گناه دیگران را نفی می‌کند، پس هر دو لنگه در آیه بیان شده است.

نکته‌ها

بهترین زندگی:

بهترین زندگی آنست که انسان اول و آخر هستی را بداند و بداند از کجا آمد، به کجا می‌رود و اکنون در کجا و چگونه است، بهترین زندگی آنست که خدای جهان را شناخته و غرض او را از ایجاد انسانها بدانیم و طبق فرمان او زندگی کنیم، این است که

مردان نمونه، توحید و حق‌پرستی را از خود به یادگار گذاشته و تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۵۱

خواسته‌اند در میان مردم و فرزندان‌شان مشعل توحید پیوسته فروزان باشد، ما نیز باید در این کار از آنها پیروی کنیم آری: ... وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ.

آیه تِلْكَ أُمَّةٌ ... حاکی از یک نظام متقن و عادلانه است که در نظام خلقت خوب و بد انسان به خودش راجع و کسی به جای دیگری گرفته نمی‌شود، زن لوط، زن و پسر نوح اهل آتش می‌باشند که ایمان نداشتند، زن فرعون اهل بهشت است که اهل توحید

بود.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۲۵۲

[سوره البقره (۲): آیات ۱۳۵ تا ۱۴۱]**اشاره**

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۳۵) قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۶) فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۳۷) صَبَّغَهُ اللَّهُ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صَبَّغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ (۱۳۸) قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ (۱۳۹)

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۴۰) تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴۱)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۲۵۳

۱۳۵- گفتند: یهودی یا نصرانی شوید تا هدایت یابید، بگو: نه بلکه از دین ابراهیم پیروی می کنیم که پیرو حق بود و از مشرکان نبود.

۱۳۶- بگوئید: به خدا و به آنچه به ما نازل شده ایمان داریم و نیز به آنچه به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گشته و آنچه به موسی و عیسی داده شده و آنچه به پیامبران دیگر از خدایشان داده شده ایمان داریم و میان هیچ یک از آنها فرقی نمی گذاریم و به خدا تسلیم هستیم.

۱۳۷- پس اگر یهود و نصاری نیز مانند شما ایمان آوردند حقا که هدایت یافته‌اند و اگر روی برتافتند بر عناد و لجاج هستند، خدا تو را از شر آنها کفایت می کند و او شنوا و دانا است.

۱۳۸- دین ابراهیم رنگ خدایی است و کیست که رنگش از رنگ خدایی بهتر باشد و ما او را عبادت کنندگانیم.

۱۳۹- بگو آیا با ما درباره خدا محاجه می کنید با آنکه او خدای ما و خدای شماست و اعمال ما برای ما و اعمال شما برای شماست و ما به خدا اخلاص گریم.

۱۴۰- یا می گوئید: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط یهودی یا نصرانی بودند؟ بگو آیا شما داناترید یا خدا؟ کیست ظالمتر از آنکه خبر قاطع خدا را که در نزد او است کتمان کند، خدا از اعمالی که می کنید غافل نیست.

۱۴۱- آن جماعتی است که در گذشته، آنچه کردند برای خودشان است و آنچه شما کرده‌اید برای خودتان است و شما از اعمالی که آنها می کرده‌اند مسئول نمی شوید.

کلمه‌ها

حنیف: حنف (بر وزن عمل) میل به حق. حنیف یعنی مایل به حق.
حنیف یعنی مایل از باطل، مراد از آن در آیه موحد بودن است.

مشرکین: شرک (بکسر شین) به معنی عمل شرک و شریک و نصیب آید، اشتراک: شریک قرار دادن است. شرک اقسامی دارد: شرک تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۵۴

در خلقت، شرک در تدبیر عالم، شرک در عبادت و غیره (قاموس قرآن).

اسباط: سبط (بفتح سین) به معنی انبساط است، نوه انسان را سبط (بکسر سین) گویند که انبساط و گسترش نسل است، اسباط جمع سبط است به معنی نوادگان.

شفاق: اختلاف، جدایی، دشمنی، اصل شق به معنی شکافتن و شکاف است، جدایی و دشمنی نوعی شکاف بین اشخاص می‌باشد. صبغة: صبغ (بفتح صاد) به معنی رنگ کردن و به کسر آن به معنی رنگ شده (مصبوغ) است بعضی هر دو را مصدر گفته‌اند «صبغة» دلالت بر نوع دارد یعنی رنگ مخصوص، موحد بودن را از آن صبغة گویند که اثر آن مانند رنگ لباس در ظاهر نمایان است.

تجاجوننا: محاجه به معنی مخاصمه و حجت آوردن است.

مخلصون: خلوص به معنی صاف و بی‌آلودگی، اخلاص به معنی پاک کردن است مخلص کسی است که عبادت را مخصوص خدا کند و آن را از هر شرک و آلودگی پاک و خالص گرداند و أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ نساء/ ۱۴۶.

شرحها

در این آیات روشن شده که توحید رنگ‌خدایی است «۱»، نصرانیت و یهودیت مخلوط با شرک و بیگانه از توحید هستند، همه انبیاء دعوت به توحید کرده‌اند

(۱) - امام صادق (ع) فرموده:

«ان الصبغة هي الاسلام» اصول کافی ج ۲ / ۱۴.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۵۵

و باید آن را پذیرفت، منطق مسلمان همین است، اگر اهل کتاب آن را پذیرفتند هیچ، و گر نه اهل خصومت و ستمگرند و خدا از آنچه می‌کنند غافل نیست.

۱۳۵- وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا.

یهود می‌گفتند: هدایت فقط در یهود بودن است یعنی باید به تورات تحریف شده اکتفاء کرد و معتقد بود عیسی و محمد علیهما السلام ناحقند و پیامبران با آمدن موسی علیه السلام ختم شده‌اند، آخرت فقط مال یهود است و از آن طرف نصاری نیز هدایت را فقط در نصرانی بودن می‌دانستند.

قُلْ يَلِ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ «ملة» مفعول است برای فعل مقدر مثل: «نتبع - اتبعوا» یعنی بلکه تابع دین ابراهیم می‌شویم که شکی در حق بودن آن نیست و همه انبیاء در آن بودند جمله و ما كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ علت جمله اول است یعنی پیروی از دین ابراهیم، به آن علت است که او مشرک نبود و نیز می‌رساند که یهودیت و نصرانیت توأم با شرک می‌باشند و بدان سبب قابل قبول نیستند.

یهودیت آمیخته است با بدعتها، شرکها، کشتی خدا با یعقوب، بت پرستی سلیمان، نژادپرستی، اختصاص آخرت به نژاد یهود، احکام جعلی، رسمیت جادوگری و غیره. نصرانیت، عیسی علیه السلام را خدا، پسر خدا و یکی از سه خدا می‌داند با توهم اینکه عیسی بی‌گناه به دار آویخته شده، همه گناهان بشر را آمرزیده می‌داند انجیل یوحنا را مطالعه کنید که در الوهیت مسیح بیداد می‌کند.

۱۳۶- قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ مَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۵۶

این آیه خطاب است به مسلمین که بگویند: ما به همه پیامبر ایمان داریم و به موسی و عیسی و شریعت آنها نیز ایمان داریم ولی یهودی و نصرانی که دین آن دو بزرگوار را ملعبه کرده‌اند نیستیم.

ظهور آیه در آنست که به اسباط وحی شده، در این صورت مراد از اسباط اشخاص معینی است گرچه در قرآن به جماعات نیز اسباط گفته شده است، بسیاری از مفسران گفته‌اند: مراد از اسباط فرزندان یعقوبند که انبیاء بودند ولی شیعه آن را قبول ندارد که آنها درباره یوسف گناه کردند و پیامبر باید حتی پیش از رسالت از گناه بدور باشد پس مراد از اسباط در آیه یا پیامبرانی است از قبیل: یحیی، زکریا، اسماعیل صادق الوعد، هارون و غیره و یا پیامبرانی است که نام آنها در قرآن نیامده است، این مطلب مشروحا در قاموس قرآن (سبط) بررسی شده است. در المنار گفته: از فرزندان یعقوب نبوت یوسف به صحت رسیده است.

لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ لَفْظ «احد» در سیاق نفی مفید عموم است یعنی میان هیچ یک از آنها فرقی قائل نیستیم و همه را پیامبر خدا می‌دانیم این آیه جواب است به آنچه می‌گفتند: باید یهودی یا نصرانی بود.

۱۳۷- فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا.

یعنی: اگر ایمان آنها مانند ایمان شما شد و اضافات و خرافات را حذف کرده و در ایمان مانند شما شدند در این صورت هدایت یافته‌اند.

وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ وَ إِنْ هَمَّ بِشَيْءٍ فَأَتَىٰ الْمَلِئِكَةَ وَأُحْضِرَتِ لَهُ أَسْبَاطًا وَ لَوْ أَنَّ الْبَنِيَّانَ يَفْقَهُوا هَدَايَتَهُمَا لَافْتَدَتْهُمَا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۵۷

۱۳۸- صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ.

در مجمع‌البیان فرموده: «صبغۀ الله» بدل است از «ملۀ ابراهیم» در آیه ۱۳۵-، یعنی: پیروی می‌کنیم از دین ابراهیم و دین توحید که رنگ یهودیت، نصرانیت و شرک ندارد بلکه رنگ خدایی است و چه بهتر است رنگ خدایی که با همه پیامبران همگام شده و یک معبود داشته باشیم.

در آیه دیگر چنین آمده: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ ...

آل عمران/ ۶۴ آری اگر ارباب و شرک را کنار گذاشتیم رنگ توحید و رنگ خدایی به خود گرفته‌ایم.

اگر می‌خواهی رنگ خدایی را بدانی نگاه کن به: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین، امامان، پیامبران (علیهم‌السلام) و غیر آنها که فقط رنگ خدایی داشتند و توحید در همه شئون آنها حکم فرما بود آن وقت خواهی دید رنگ خدا چه دلاویز و سعادت‌آفرین است. جمله وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ بیان رنگ خدایی است رجوع شود به «نکته‌ها».

۱۳۹- قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَ هُوَ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ وَ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ.

این آیه و آیه بعدی یک جواب مستقل دیگری است به وَ قَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تَهْتَدُوا و آن اینکه می‌گفتند: یهودی یا نصرانی شوید که نظر خدا منحصر به یهودیت و نصرانیت است، از طرف دیگر پیامبران گذشته یهودی یا نصرانی بودند (آن چنان یهودی و نصرانی که ما می‌گوئیم) در جواب می‌فرماید:

بگو آیا با ما درباره خدا محاجه می‌کنید؟ و می‌گوئید نَحْنُ أُنْبَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءُؤُهُ؟

این اختصاص برای شما از کجا پیدا شده؟ با آنکه او هم پروردگار ما و هم تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۵۸

پروردگار شما است، نسبت همه به او یکسان است. و آن گاهی اعمال همه ما برای خود ما است و فقط با اعمال می‌شود به خدا نزدیک شد و چون ما در اعمال اخلاص داریم نه شما، پس برنده مائیم.

۱۴۰- أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى.

برای اثبات حق بودن خود هر یک انبیاء را در دین خود می‌دانستند و می‌گفتند: آنها از ما هستند قُلْ أَلَمْ أَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ فِي جَوَابِ بَگُو:

آیا شما بهتر می‌دانید یا خدا؟! پس چرا خدا آن را انکار می‌کند؟! اگر آنها یهودی یا نصرانی بودند خدا آن را نفی نمی‌کرد. یهودیت و نصرانیت بعد از نزول تورات و انجیل پیدا شده، ولی آنها قبلاً به دنیا آمده و رفته‌اند آیه ۶۵ آل عمران نیز در این زمینه است.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ لَفِظُ «مَنْ اللَّهِ» متعلق است به «شهادة» از این معلوم می‌شود که یهود و نصاری می‌دانستند پیدایش این دو واژه بعد از پیامبران فوق بوده و خدا از مسلم و موحد بودن آنها خبر داده است و شاید مراد از شهادت همان باشد که در تورات و انجیل درباره رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آمده و آن را کتمان کردند و در آخر می‌گویند: بدانید که این کار به ضرر شما تمام خواهد شد زیرا وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ.

۱۴۱- تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

این آیه همان آیه ۱۳۴ است که گذشت یعنی شما نمی‌توانید در حق بودن خود آنها را ملاک قرار دهید که از قوم ما بودند پس ما بر حقیق، در گذشته گفته شد که خطاب در آیه ظاهراً متوجه به یهود است ولی در اینجا ظاهراً متوجه به یهود و نصاری و شاید به همه باشد.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۵۹

نکته‌ها

ما و پیامبران:

مسلمانان باید همه پیامبران را محترم بدانند و بدانند که آنها علیهم‌السلام پیشوایان راستین انسانیت بودند که هر یک به سهم خود در احیاء توحید و پیشرفت بشر بالاترین تلاش را کرده و جاده تکامل را صاف و هموار نموده‌اند و لازم است آنها را سرمشق و مقتدای خویش قرار دهند و در ردیف و صنف آنها قرار گیرند و مانند آنها موحد، فداکار، انسان دوست، پاک و منزّه باشند پیروی از قرآن پیروی از همه انبیاء است آری منطق مسلمانان لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ است.

رنگ‌خدایی: کلمه «صبغة الله» تعبیری عجیب و حقیقت‌عجیبتری است، رنگهای نژادی، قبیله‌ای، مرزی، اطاعت‌های کورکورانه از رهبران دروغین و به طور کلی «ارباب متفرقون» بشر را از هم جدا و بیچاره کرده است ولی توحید و اسلام که رنگ‌خدایی است مانند هاله‌ای از نور همه انسانها را احاطه می‌کند و مرزی میان آنها قائل نمی‌شود، در این رنگ، مردم جهان همگی یک واحد همه افراد یک خانواده بوده و سرپرست فقط خداست، رب، معبود و ملک او است قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ.

آری باید تمام رنگها را شست و رنگ‌خدایی پذیرفت تا جامعه روی سعادت به بیند و همه چیز در پرتو آن جابجا شود «بلال‌ها» که رنگ اسلامی دارند پیشکار پیامبر شوند، «ابو لهب» ها که رنگ‌خدایی نمی‌پذیرند مطرود گردند، درود بر مردانی که رنگ‌خدایی دارند، درود بر جوانانی که رنگ‌خدایی پذیرفته‌اند و در زندگی آنها جز خدا حکومت نمی‌کند در مجمع از امام صادق علیه

السلام نقل شده صبغة الله اسلام است، آری اسلام و تسلیم شدن به خدا تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۶۰

پذیرفتن رنگ خدایی است.

تعمید:

نصاری آبی با اسم اب و ابن و روح القدس بر بچه‌های خود می‌باشند و این عمل را تعمید می‌گویند، هاکس امریکایی در قاموس خود در ماده «تعمید» درباره آن مفصل بحث کرده است. در مجمع البیان فرموده: بعضی از نصاری مولود خویش را در آبی که به آن معمودیه گویند فرو می‌برند و آن را تطهیر مولود می‌دانند، به قولی یهود و نصاری فرزندان خویش را رنگ یهودیت و نصرانیت می‌زنند یعنی دین خویش را به آنها تلقین می‌کنند، بدین جهت عمر بن الخطاب از نصاری بنی تغلب پیمان گرفت که فرزندان خویش را رنگ نصرانیت نزنند بلکه بگذارند آنها بزرگ شوند سپس هر دینی که خواستند به پذیرند.

می‌شود گفت که تعبیر «صبغه الله» برای آنست که رنگ یهودیت و نصرانیت که مورد نظر شماست باطل است باید رنگ خدایی پذیرفت.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۲۶۱

[سوره البقره (۲): آیات ۱۴۲ تا ۱۴۷]

اشاره

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۴۲) وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيْطًا لِتُكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنُعَلِّمَ مَن يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّن يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَ إِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَّحِيمٌ (۱۴۳) قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَ إِنَّا الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۱۴۴) وَ لَتَنَزَّلَنَّ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَ مَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبَلَتِهِمْ وَ مَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۱۴۵) الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (۱۴۶) الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُكْفِرِينَ (۱۴۷)

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۲۶۲

۱۴۲- حتما ابلهان از مردم، خواهند گفت: چه چیز آنها را از قبله‌ای که در آن بودند بر گردانید بگو: مشرق و مغرب مال خداست، هر که را بخواهد به راه راست هدایت کند.

۱۴۳- و این چنین شما را (مسلمانان کامل را) جماعت میانه و معتدل قرار دادیم تا حجت و نمونه بر مردم باشید و پیامبر حجت و نمونه بر شما باشد و ما آن قبله را که قبلا بر آن بودی، فقط برای این قرار دادیم تا معلوم کنیم آنکه را که تابع رسول است از آن که به عقب بر می‌گردد، حقا که این کار دشوار بود مگر بر کسانی که خدا هدایتشان کرده، و خدا ایمان (نمازی که قبلا خوانده‌اید) شما را ضایع نمی‌کند، زیرا خدا به مردم رؤوف و مهربان است.

۱۴۴- گردش روی تو را به طرف آسمان می‌بینم (که روی به آسمان دوخته منتظر تغییر قبله هستی) تو را به قبله‌ای که دوست داری می‌گردانیم. روی خود را به جانب مسجد الحرام کن و هر کجا بوده باشید روی خود را به طرف آن کنید آنها که اهل کتابند (و تغییر قبله را در کتاب خوانده‌اند) می‌دانند، که این کار حق و از جانب خداست و خدا از آنچه می‌کنند بی‌خبر نیست.

۱۴۵- اگر هر دلیلی برای اهل کتاب بیاوری از قبله تو پیروی نخواهند کرد و تو پیرو قبله آنها نخواهی شد (تغییر مجدد قبله غیر ممکن است) آنها نیز پیرو قبله یکدیگر نخواهند بود و اگر تو بعد از این دانش که به تو آمده، از هوسهای آنها پیروی کنی، حتما از ستمگران خواهی بود.

۱۴۶- آنان که به آنها کتاب داده‌ایم پیامبر را می‌شناسند چنان که پسرانشان را می‌شناسند ولی گروهی از آنها حق را با آنکه می‌دانند کتمان می‌کنند.

۱۴۷- فرمان حق (تغییر قبله) از جانب خدای تو است، فلذا از دو دلان مباش (و در آن شکی نکن).

کلمه‌ها

ولا هم: در ذیل آیه ۸۳ گفته شد: ولی (بر وزن فرق) در اصل به معنی نزدیکی و کنار هم بودن است، توله اگر با «عن» به مفعول تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۶۳

ثانی متعدی شود به معنی برگرداندن از شیء است چنان که در *وَلَا هُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمْ* و اگر به نفسه بدو مفعول اضافه شود به معنی برگرداندن به جانب شیء است چنان که در *فَلَنَوَلِّيَنَّكَ* آن گونه می‌باشد.

قبله: قبله در اصل برای نوع و حالت است یعنی یک نوع رو کردن، سپس اسم شده به جهتی که در نماز به آن روی آورند (مجمع البیان) راغب گوید: در عرف اسم مکانی است که در نماز به آن رو کنند. مشرق: مشرق و مغرب بقره/ ۱۱۵.

امة: جماعتی که وجه مشترک دارند بقره/ ۱۳۴.

وسط: معتدل. میانه. (صحاح) و نیز به معنی میان دو چیز (بین) آید گویند: «جلست وسط القوم» میان قوم نشستیم. (قاموس قرآن).

شهداء: جمع شهید. شهود و شهادت در اصل به معنی حضور و معاینه است (گواه، سرمشق).

ینقلب: قلب به معنی برگرداندن، انقلاب به معنی انصراف و برگشتن است.

عقبیه: عقب: پاشنه پا، عقبین تشبیه آنست انقلاب علی عقبیه یعنی بر دو پاشنه خود بگردید مراد از آن رجوع به حالت اولیه است. رءوف: از اسماء حسنی است. رأفت نسبت به کسی که گرفتار و مبتلا است ولی رحمت اعم است به مبتلی و غیر آن (المنار و

المیزان) پس «رءوف» اخص و «رحیم» اعم است. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۶۴

تقلب: تحول. گردیدن.

شطر: طرف. نصف.

حرام: حرام در اصل به معنی ممنوع است مسجد الحرام و بیت الحرام از آن گویند که محترم بوده و حدودی دارند و چیزی‌هایی در آنها حرام شده که در غیر آنها حرام نیست.

ممرتین: مریه به معنی مردد و دو دل بودن و از شک اخص است.

ممرتین: دو دلان.

شرحها

تحویل قبله:

قبله یهود، بیت المقدس است (صخره معروف) و رو به آن نماز می‌خوانند قبله نصاری جهت مشرق است هر جا رو به طرف مشرق نماز می‌خوانند، به قولی این از آن پیدا شده که اروپائیان به طرف زادگاه عیسی علیه السلام که در شرق اروپا است ایستاده و نماز

خوانده‌اند رسول اکرم صلی الله علیه و آله مدت سیزده سال در مکه و هفده ماه در مدینه بطرف بیت المقدس نماز خواند در سال دوم هجرت ماه رجب تحویل قبله واقع شد و آن حضرت به طرف کعبه ایستاد (قاموس قرآن، لغت قبله).
در مجمع البیان ضمن روایتی از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل کرده:

... رسول خدا صلی الله علیه و آله وقت ظهر در مسجد بنی سالم نماز می‌خواند دو رکعت از نماز ظهر را خوانده بود که جبرئیل نازل شد دو بازوی آن حضرت را گرفت و به سوی کعبه برگردانید چون بیت المقدس در شمال مدینه و کعبه در جنوب آن واقع شده لذا لازم بود آن حضرت پشت به بیت المقدس کند بدین جهت صدوق رحمه الله در فقیه نقل کرده جبرئیل آمده ... دست پیامبر را گرفت و رویش را به کعبه برگردانید آنان که پشت سر آن جناب بودند رو به کعبه کردند تا مردان تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۶۵

در جای زنان و زنان در جای مردان قرار گرفتند.

نگارنده گوید: معلوم می‌شود که جبرئیل دست آن حضرت را گرفته و از جهت شمال به جهت جنوب آورده و در میان نماز قدمها راه رفته ولی اقتدا کنندگان در جای خود برگشته‌اند و زنان در پیش افتاده و مردان در عقب مانده‌اند و گرنه می‌بایست آن حضرت از همه عقبتر باشد.

قبله و اسلام:

مسلمانان در همه جای دنیا به طرف کعبه نماز می‌خوانند اموات خود را رو به کعبه دفن می‌کنند، ذبیحه‌های خود را رو به کعبه ذبح می‌کنند، محراب مساجدشان هر جا رو به کعبه است، از این جهت یک اتحاد و هماهنگی میان آنها برقرار است اسلام که به مسئله وحدت بیشتر اهمیت قائل است در این کار در راه وحدت و هماهنگی قدم برداشته، از طرف دیگر: کعبه از حیث عبادت و معبد بودن قدیمی‌تر از بیت-المقدس است و چون اسلام دین ابراهیم است لازم بود خانه‌ای که به دست ابراهیم بنا شده مرکزیت پیدا کند تا دارندگان دین ابراهیم به معبدی که به دست او ساخته شده رو کنند، این است که با تحویل قبله، ارتباط با یهودیت آمیخته با شرک و ارباب پرستی کاملاً قطع شد و لازم بود که قطع بشود.

خلاصه آیات:

در این آیات بیان شده: اولاً تغییر قبله چیز شگفت‌آوری نیست و آن قانون طبیعی نمی‌باشد که تغییر نپذیرد بلکه امر اعتباری است، خدا هر کجا را بخواهد قبله می‌کند ثانیاً خدا مسلمانان را امت متعادل قرار داده تا به دیگران حجت و الگو باشند.

ثالثاً از اول بنا بود که قبله عوض شود، قبله قبلی برای امتحان مردم بود که آیا می‌توانند از عادت دیرینه به آسانی دست بکشند؟ رابعاً نمازهایی که به قبله اولی خوانده شده همه قبول است خامساً این حکم غیر قابل تغییر است و کعبه تا ابد قبله اسلام خواهد بود.

سادساً اهل کتاب خود تحویل قبله را خوانده‌اند، تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۶۶

انکارشان از روی عناد است.

۱۴۲- سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا.

در قاموس قرآن «اول حرف سین» اثبات کرده‌ایم که «سین» گاهی برای تأکید آید، مراد از «الناس» ظاهراً یهود، منافقان و مشرکین است که از روی سفاهت تحویل قبله را مایه تشنج کرده بودند.

قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ جواب اشکال ابلهان است یعنی همه جای زمین مال خداست در گذشته گفته بود به بیت المقدس من نماز بخوانید، الان می‌گویند: به کعبه من نماز بخوانید، قانون طبیعی نیست که غیر قابل نقض باشد. نکره بودن «صراط» نشان می‌دهد که مصلحت ایجاب کرده در گذشته بیت المقدس قبله باشد و بعداً کعبه، و اکنون قبله بودن کعبه صراط مستقیم و برگشت به دین و شعار ابراهیم است.

۱۴۳- وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا.

این آیه وجه دیگری از وجوه تحویل قبله است، لفظ «کذلک» به معنی «این چنین و هکذا» است «۱» و این در قرآن بسیار است مثل وَ كَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُغْلَبُوا أَنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا كَهْفٍ / ۲۱ وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ حَجَّ / ۱۶ وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ كَهْفٍ / ۱۹ در این صورت تحویل قبله رمز امت میانه بودن است، یعنی: این چنین با تحویل قبله شما را امت معتدل گردانیم به عبارت دیگر: رو کردن به کعبه که ساخت ابراهیم است نمونه پیروی از دین

(۱)- در بسیاری محل «ذلک» را در جای «هذا» می آورند برای تعظیم مثل ذَلِكِ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۶۷

ابراهیم می‌باشد. دینی که دین توحید و اعتدال است.

شما امت متوسط و معتدل هستید نه مانند یهود و مشرکان در طرف افراط و مادیت، و نه همچون نصاری در ترک لذات جسمانی که حتی می‌گویند: عیسی ازدواج نکرد چون ازدواج پلید است، شما باید از هر جهت شایسته و سرمشق و نمونه برای دیگران باشید. لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ... در مجمع البیان فرموده: شاهد را از آن شاهد گویند که مطلب را بیان می‌کند لذا شهادت را بینه گفته‌اند یعنی باید شما سرمشق و نمونه جامعه معتدل باشید و رسول خدا بر شما سرمشق و حجت باشد پیداست که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ حَجَّتْ وَ الْكُوفَى لِلنَّاسِ ... در آیه دیگر آمده: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ ... آل عمران / ۱۱۰.

ناگفته نماند: در بسیاری از روایات هست که امامان صلوات الله عليهم فرموده‌اند: امت وسط مائیم. شهداء مائیم. رجوع شود به تفسیر عیاشی، صافی.

برهان و اصول کافی باب «الأئمة شهداء الله على خلقه».

در اینجا دو مطلب هست: یکی اینکه شکی نیست ائمه صلوات الله عليهم مصداق اولی و اکمل امت وسط و شهداء بودند، همه افراد امت نمی‌توانند امت معتدل و حجت بر دیگران باشند قهرا منظور تربیت یافتگان واقعی می‌باشند، و مصداق کامل این عده ائمه عليهم السلام می‌باشند، روایات ظاهرا بیان مصداق نموده‌اند چنان که طبرسی در جواب این سؤال که همه امت در وصف اعتدال نیستند فرموده:

هیچ عصری پیدا نمی‌شود مگر آنکه جماعتی در این صفت باشند.

دیگر آنکه ظاهر روایات آنست که شاهد بودن امامان به معنی حجت و نمونه و سرمشق بودن آنهاست نه شاهد بر اعمال در قیامت. مثلا در مجمع البیان نقل کرده که امام باقر علیه السلام در بیان شاهد فرمود:

«الينا يرجع الغالی و بنا يلحق تفسير أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۶۸

المقصر»

یعنی ما الگو هستیم غالی و افراط کار به ما بر می‌گردد و تقصیر کننده خویش را به ما می‌رساند.

و در کافی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده:

«نحن الامه الوسطی و نحن شهداء الله على خلقه و حججه فی ارضه»

لفظ «حججه فی ارضه» می‌فهماند که منظور همان سرمشق بودن و نمونه بودن است، اما راجع به شهادت بر اعمال در آخرت، در ذیل آیه ۴۱ سوره نساء فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ صَحِبَتْ خواهد شد.

۱۴۳- وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ.

این کلمات حاکی از آنست که تحویل قبله از اول در علم خدایی بوده و بیت المقدس موقتی بوده است، و چون دست برداشتن از عادات و رسومات، سخت است غرض آن بوده که مردم آزمایش شوند و روشن گردد کدام مطیع محض بوده و کدام عصیان خواهد ورزید، مؤمن کیست و منافق کدام است.

علم در «لنعلم» به معنی اظهار و آشکار کردن است و گر نه خدا همه چیز را از اول می‌داند، این تعبیر در قرآن مجید بسیار است مثل لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ مَاءَهُ / ۹۴ لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ جن / ۲۸ ایضا آل عمران / ۱۴۰ و حدید / ۲۵ و کهف / ۱۲ در قاموس قرآن در این زمینه توضیح بیشتر داده شده است.

وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ أَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ آيَاتٍ أَنْ تَسُبُّوا الَّذِينَ كَفَرُوا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ غِيبَاتِ النَّاسِ ولى بی‌عقیده و سست ایمانها در این زمینه گنگ می‌باشند و این بر آنها سخت است.

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ این برای آنست که معلوم شود نمازهایی که مدت ۱۴ سال به بیت المقدس خوانده شده همه تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۶۹

صحیح می‌باشند، مراد از «ایمان» نماز است زیرا نماز رمز ایمان و معرف آن می‌باشد، در اینجا سبب در جای مسبب قرار گرفته است، به عبارت دیگر: این جملات جواب کسانی است که گفتند: حالا که قبله عوض شد تکلیف اعمال گذشته چیست؟ فرق میان رأفت و رحمت در «کلمه‌ها» گذشت.

۱۴۴- قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا.

پیداست که رسول خدا صلی الله علیه و آله چشم به آسمان دوخته منتظر فرمان تحویل قبله بوده است، لا بد از آن جهت که دانسته بود عنقریب دستور آن خواهد رسید، و می‌خواست زودتر به کعبه که رمز دین اعتدال است رو کند. بعد از وعده تحویل قبله بلا فاصله دستور می‌دهد قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ یعنی تو رو به طرف مسجد الحرام کن و در هر کجای دنیا بودید به وقت نماز رو به سوی آن کنید.

وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ این جمله حاکی است که اهل کتاب در کتابهای خود خوانده بودند که پیغمبر آینده قبله را عوض خواهد کرد، در مجمع البیان و کشاف آمده است: در بشارت پیامبران آنها آمده بود که از صفات پیامبر آینده نماز خواندن به دو قبله است. لذا از مخالفت بر حذر داشته که: وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ.

۱۴۵- وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتِهِمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ.

یعنی در اثر لجاجتی که دارند هر کاری که بکنی قبله تو را به رسمیت نخواهند شناخت و نیز یهود بر قبله نصاری و بالعکس تسلیم نخواهند شد، ای پیامبر تو هم ابدان نمی‌توانی تابع آنها شوی، کعبه، قبله همیشگی تو است.

وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۷۰

تهدید شدیدی است که در مقابل فرمان خدا حق نداری تابع هوس آنها باشی و نیز روشن می‌کند که مخالفت فرمان خدا مهلک است و در این حکم پیامبر و غیر آن یکسانند.

۱۴۶- الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ.

ضمیر «یعرفونه» راجع است به رسول خدا صلی الله علیه و آله. در این آیه مطلب متوجه به مسلمانان است، یعنی در اینکه پیامبر شما حق است و قبله را به فرمان خدا عوض کرد از مخالفت اهل کتاب شکی به خود را ندهید زیرا آنها پیامبر شما را مثل شناختن پسرانشان می‌شناسند و حق را دانسته و از روی عمد کتمان می‌کنند.

آری: وَإِنَّ قَرِيْقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ.

۱۴۷- الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُكْتُمِينَ.

تأکید مطلب سابق است. یعنی این دستور حق از جانب خداست، ابتدا از دو دلان و شک کنندگان مباش، گویند: خطاب به رسول خدا و مراد امت اوست ولی مانعی ندارد که مراد خود آن حضرت باشد چون او هم بشر بود، خدا بدین وسیله خواسته شکی بر وی عارض نشود و اگر تأیید خدایی نبود شک عارض می‌شد.

نکته‌ها

زنان و نماز جماعت:

فقهاء رضوان الله عليهم فتوی داده‌اند که: نماز زن در منزل افضل است بر نمازش در مسجد. سند این حکم روایاتی است که از ائمه عليهم السلام نقل شده از جمله
 «قال ابو عبد الله عليه السلام خير مساجد نسائكم البيوت» (۱)
 به نظر نگارنده این حکم در

(۱) - در وسائل ج ۳ / ۵۰۹ ابواب احکام المساجد باب ۳۰ پنج حدیث در این زمینه نقل شده است. [.....]

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۲۷۱

خصوص نماز انفرادی است نه نماز جماعت، زیرا قطع نظر از اینکه بعید است اسلام زنان را از ثواب جماعت در مساجد محروم کند، روایاتی هست که زنان پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز جماعت می‌خوانده‌اند:

۱- در فقیه باب القبلة نقل شده: آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد القبلتین به طرف کعبه برگشت، زنان و مردان که پشت سرش بودند برگشتند تا اینکه
 «قام الرجال مقام النساء و النساء مقام الرجال».

۲- در فروع کافی کتاب نکاح باب

«ان المؤمن كفو المؤمنة» (ج ۵ / ۳۳۹)

در حالات جویر صحابی نقل شده که با زنش برای نماز از منزل خارج شدند ظاهراً منظور آنست که پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح خوانده‌اند.

۳- مشهور است که در مکه علی علیه السلام و حضرت خدیجه کبری پشت سر رسول خدا نماز می‌خواندند رجوع شود به تواریخ.

۴- در تفسیر برهان و صافی ذیل آیه یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ ...

احزاب / ۵۹ نقل شده: سبب نزول آیه آن بود که زنان در مسجد پشت سر رسول خدا نماز می‌خواندند شب که برای نماز مغرب و عشا و صبح برای نماز صبح به مسجد می‌رفتند جوانان سر راه آنها نشسته مزاحشان می‌شدند تا آیه فوق نازل گردید.

۵- در وسایل کتاب الصلاة ابواب القبلة ج ۳ / ۲۱۶ از امام علیه السلام نقل شده چون به بنی اشهل خبر تحویل قبله را دادند آنها در نماز بودند زنان در جای مردان و بالعکس قرار گرفتند ولی مثل اینکه در روایات دیده نشده که فاطمه زهرا صلوات الله علیها در مسجد به نماز جماعت حاضر شده باشد.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۲۷۲

قبله کعبه است نه مسجد الحرام

قرآن مجید در قبله بودن کعبه صریح نیست فقط رو کردن به مسجد الحرام را عنوان کرده است چنان که گذشت ولی به ضرورت اسلام، قبله، کعبه است «۱» و چون آیات در مدینه نازل گشته و استقبال مسجد الحرام استقبال کعبه را لازم داشته از آن جهت کعبه عنوان شده است در تهذیب و فقیه از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده خدای تعالی کعبه را برای اهل مسجد الحرام، مسجد الحرام را برای اهل حرم، حرم را برای اهل دنیا قبله قرار داده است این برای آنست که قبله واقعی کعبه است در وسایل ابواب قبله، باب دوم و سوم در این زمینه است در کتابهای اهل سنت نیز از قبیل صحیح بخاری، مسلم، ابی داود، نسایی و غیره نقل شده که قبله، کعبه است.

(۱) - فقهاء فرموده‌اند: قبله مکانی است که بیت الله در روی آن قرار گرفته از قعر زمین تا آسمان، گویا این به جهت آنست که خصوص بنا در نظر نیست.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۷۳

[سوره البقره (۲): آیات ۱۴۸ تا ۱۵۲]

اشاره

وَ لِكُلِّ وُجْهَةٍ هُوَ مَوَّلِيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۴۸) وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۴۹) وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اعْشَوْنِي وَ لِأْتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵۰) كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَ يَزَكِّيكُمْ وَ يَعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يَعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (۱۵۱) فَادْكُرُونِي أَدْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ (۱۵۲)

۱۴۸- برای هر قوم (به اقتضاء مصلحت) قبله‌ای است که قوم به آن رو می‌کند، شما در کارهای خیر سبقت جوید، (زیرا) هر کجا که بوده باشید خدا شما را (برای حساب) حاضر می‌کند که خدا به هر چیز تواناست.

۱۴۹- هر کجا که باشی روی خود را به طرف مسجد الحرام کن، این دستور حق و از جانب خداست و خدا از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست.

۱۵۰- هر کجا رفتی روی خود را به سوی مسجد الحرام کن و هر جا که بودید (به وقت نماز) رو به سوی آن کنید تا مردم بر ضد شما دلیلی نداشته باشند، مگر آنها که ظالمند (و نخواهند پذیرفت) از آنها نترسید و از من به ترسید، و تا نعمتم را بر شما تمام کنم و تا هدایت یابید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۷۴

۱۵۱- (قبله را به شما نعمت دادیم) همان طور که در میان شما پیامبری از خودتان فرستادیم، که او آیات ما را بر شما می‌خواند و پاکتان می‌کند و احکام و اخلاق به شما تعلیم می‌دهد و آنچه ندانسته‌اید می‌آموزد.

۱۵۲- (حالا که این را دانستید) پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و به من شکر و سپاس گوئید و کفران نعمت من نکنید.

کلمه‌ها

وجهه: وجهه (بکسر واو) چیزی است که انسان به آن رو می‌کند مثل «قبله».

خیرات: خیره (بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم) به معنی کثیر الخیر، جمع آن خیرات است مراد از آن کارهای پرفائده می‌باشد،

خیر در اصل به معنی دلپسند و مرغوب است.

حیث: ظرف مکان و مبنی بر ضم است و چون ماء کافه بر آن لاحق شود معنای شرط می‌دهد و جازم دو فعل باشد.

شطر: طرف شیء. نصف شیء.

حجۀ: دلیل. برهان.

حکمة: بقره/ ۱۲۹.

شرحها

در این آیات بیان شده که وجود قبله یک امر تکوینی نیست تا قابل تغییر نباشد بلکه به اقتضاء مصلحت عوض می‌شود چنان که هر قومی را قبله‌ای بوده است، و نیز این تحویل یک حکم قطعی است و برگشت به حال اول، محلی ندارد، وانگهی تغییر قبله زبان مخالفان را قطع کرده، نعمت خدا را اتمام و مسلمانان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۷۵

را در معرض هدایت قرار داده است چنان که آمدن پیامبر اسلام از جمله نعمتهای خداوندی بوده است.

۱۴۸- لِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّئُهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ

جواب دیگری است بر مخالفان تغییر قبله یعنی قبله چیزی نیست که پیوسته ثابت باشد بلکه بسته به اقتضاء مصلحت و زمان است

چنان که هر ملت قبله‌ای داشته‌اند شما به عوض هیاو دربارہ قبله پی کارهای مفید بروید که تعیین کننده سرنوشت هستند و شما در

گرو آنها هستیدین ما تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا

هر جا که باشید خدا شما را در روز قیامت جمع کرده و به اعمال شما رسیدگی خواهد کرد و نباید در این مورد شک کنید که

اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

در تفسیر برهان حدود چهارده روایت نقل کرده که ائمه صلوات الله عليهم با أَيَّمَا تَكُونُوا ... به جمع شدن اصحاب مهدی سلام

الله عليه از اطراف جهان استشهاد فرموده‌اند و آن استفاده خاصی از آیه است «۱».

اصل ادیان آسمانی از لحاظ اصول یکی است ولی از لحاظ فروع به مقتضای زمان، احکام متفاوت می‌شود ماجرای قبله از قسمت

دوم است نظیر این است آیه ... لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَاءَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ

فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا ... مانده/ ۴۸ نمی‌شود گفت ظهور آیه آنست که قبله یهود نیز در رسمیت خود باقی است

زیرا یقین داریم که آن با رسمی شدن کعبه منسوخ شده است.

۱۴۹- وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ.

این آیه راجع به گسترش حکم قبله است یعنی نه تنها در مدینه بلکه

(۱)- در تفسیر عیاشی از حضرت رضا صلوات الله عليه نقل کرده

«... قال و ذلك و الله ان لو قد قام قائمنا يجمع الله اليه شيعتنا من جميع البلدان».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۷۶

هر کجا که رفتی موقع نماز رو به مسجد الحرام کن جمله «وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ» به معنی هر کجا باشی است چون خروج از مکانی،

بودن در مکان دیگر را لازم دارد و إِنَّهُ لِلْحَقِّ مِنْ رَبِّكَ تَأْكِيدٌ مَطْلَبٌ است یعنی این حکم ثابتی است از جانب خدا و مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ

عَمَّا تَعْمَلُونَ تهدید است مانند وَلَئِنْ أَتَيْتَ أَهْوَاءَهُمْ که گذشت یعنی خدا ناظر کار شما است مبدا با این حکم مخالفت کنید.

۱۵۰- وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ.

این آیه خطاب است به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِهِ سَلَامٌ و پیروان او که در هر کجا باشند به وقت نماز رو به کعبه کنند و چون این حکم در آیات گذشته روشن شده می‌شود گفت تکرار آن برای اهمیت است که این فرمان را باید کاملاً مراعات کرد و دقت نمود و ضمناً در ذیل آیه برای این حکم سه علت ذکر شده اول:

لَيْتَ لَوْ كَانَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ تَأْتِيهِمْ مِنْكُمْ فَذَكَرُوا عَلَيْكُمْ رَبَّكُمْ فَلَا تَخْشَوْنَهُمْ وَاحْشَوْنِي يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَاَنْتُمْ مَرْءِيٌّ لِّغِيَابِ بَنِي إِسْرَائِيْلَ وَتِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الَّتِيْ كُنَّا نُنزِلُهَا لِقَوْمٍ عَالَمِيْنَ

موجود نیست که به دو قبله نماز نخواند إِلَّا الَّذِيْنَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْنَهُمْ وَاحْشَوْنِي یعنی ظالمان آنها حتی با تحویل قبله قانع نخواهند شد لذا از سمپاشی و لجاجت آنها نترسید فقط از خدا بترسید و با این فرمان مخالفت نکنید.

دوم: وَ لَأَتِيَنَّكُمْ نِعْمَتِيْ عَلَيْكُمْ كَمَا نَزَلْنَا عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ مِنْ تَحْتِهَا الْغُرُبَاتُ وَ نَزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّسْكَبًا لِّتَسْقَوْا وَ نَزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ قُرْآنًا مَّعْرُومًا وَ نَزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّسْكَبًا لِّتَسْقَوْا وَ نَزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّسْكَبًا لِّتَسْقَوْا وَ نَزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّسْكَبًا لِّتَسْقَوْا

آیه ۱۴۲ نیز گذشت، آری برگشتن به کعبه رمز برگشتن به دین ابراهیم و دین توحید است و آن عبارت اخراج هدایت یافتن و امت معتدل بودن می‌باشد.

۱۵۱- كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيْكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوْا تَعْلَمُوْنَ.

این آیه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِهِ سَلَامٌ را آن گونه وصف می‌کند که ابراهیم علیه السلام در تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۷۷ ضمن دعای خویش از خداوند خواست و در آیه ۱۳۱ گذشت، پس کاف در «کما» برای تشبیه و «ما» برای مصدر و مخاطب مسلمانان هستند. یعنی: ما کعبه را که ساخته ابراهیم است به شما نعمت دادیم همانطور که دعای او را مستجاب کرده و پیامبری که او درخواست کرده بود برای شما فرستادیم.

کار و هدف پیامبر آنست که آیات نازل شده ما را بر شما می‌خواند و شما را از ناپاکیه‌های ظاهری و باطنی از قبیل شرک، کفر، حسد، کینه، بخل، شراب- خواری زنا و غیره پاک می‌کند و احکام و اخلاق را تعلیم می‌دهد و چیزهایی که تا کنون ندانسته‌اید به شما یاد می‌دهد، این است هدف رسالت آری هدف رسالت در اول تربیت انسان است و انسان تربیت یافته، سرچشمه همه تکاملهاست.

۱۵۲- فَادْكُرُوْنِيْ اَذْكُرْكُمْ وَ اَشْكُرُوْا لِيْ وَ لَا تَكْفُرُوْنَ.

با در نظر گرفتن «فأنتيجة» معنی آیه چنین می‌شود: حالا که با تحویل قبله و ارسال پیامبر روشن شد که مورد الطاف من هستید پس مرا یاد کنید تا من نیز شما را یاد کنم و در مقابل نعمت من سپاسگزار باشید «تا نعمت خویش را افزون کنم» و کفران نعمت نکنید که «عذاب من سخت است» سوره ابراهیم / ۷.

در زمینه یاد کردن و نسیان خدا چنین آمده: فَادْكُرُوْنِيْ اَذْكُرْكُمْ وَ نَسُوا اللّٰهَ فَنَسِيْهُمْ تَوْبَةٌ ۙ فِيْ سِتْرٍ لِّمَن يَّشَاءُ وَ لِيْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ

هر که خدا را یاد کند خدا او را یاد خواهد کرد، هر که خدا را فراموش کند خدا او را فراموش خواهد نمود، اثر اولی سعادت و اثر دومی شقاوت است. در این باره، یاد و نسیان بنده نسبت به یاد و نسیان خدا علیت دارد، یاد واقعی خدا آنست که انسان پیوسته در نظر داشته باشد: خدا به او محیط و در هر حال حاضر و ناظر او است و برای زندگی او قوانینی فرستاده لازم است در هر کار و هر وقت رضای او را در نظر بگیرد چنان که فرموده: تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۷۸

يَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ قِيَامًا وَ قُعُوْدًا وَ عَلٰى جُنُوْبِهِمْ اَلْ عَمْرَانُ ۙ ۱۹۱ و گفتگو درباره خدا نیز ذکر خداست.

در میزان از الدر المنثور سیوطی نقل شده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِهِ سَلَامٌ فرمود:

هر که خدا را اطاعت کند خدا را یاد کرده هر چند نماز و روزه و قرآن خواندنش کم باشد هر که خدا را عصیان کند او را فراموش کرده است هر چند نماز و روزه و قرآن خواندنش زیاد باشد.

در زمینه ذکر خدا با زبان و کلمات، آیات و روایات زیادی هست، ذکر خدا با زبان حاکی از یاد خدا با قلب است و در حقیقت ذکر خدا یک چیز است و دو جلوه دارد زبان و باطن. يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللّٰهَ ذِكْرًا كَثِيْرًا وَ سَبِّحُوْهُ بُكْرَةً وَ اَصِيْلًا اَحْزَابُ / ۴۱.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۲۷۹

[سوره البقره (۲): آیات ۱۵۳ تا ۱۵۷]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (۱۵۳) وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أحياءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ (۱۵۴) وَلَنْبَلُوَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ (۱۵۵) الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ (۱۵۶) أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (۱۵۷)

۱۵۳- ای اهل ایمان از استقامت و نماز مدد جوئید (و بدانید) که خدا با صابران است.

۱۵۴- به آنها که در راه خدا کشته می‌شوند مردگان مگوئید، بلکه آنها زندگانند ولی شما نمی‌فهمید.

۱۵۵- قطعاً شما را به مقداری از ترس، گرسنگی، کاهش اموال و نفوس و کمبود محصولات امتحان خواهیم کرد، صابران را مژده بده (که پیروزی در پی آنهاست).

۱۵۶- (همان) صابران که چون مصیبتی به آنها رسد گویند ما متعلق به خدائیم و به سوی او باز می‌گردیم.

۱۵۷- آنها همانها هستند که رحمت‌های عمومی و خصوصی خدا بر آنهاست و آنها هدایت یافتگانند.

کلمه‌ها

صبر: استقامت خواه در کار کردن باشد یا در کف نفس و یا در تحمل فشار.

مصیبه: صوب در اصل به معنی نزول و قصد است بلا- و گرفتاری را از آن مصیبت گویند که به انسان نازل می‌شود و می‌رسد

(قاموس قرآن). تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۲۸۰

لنبلونکم: بلا و ابتلاء به معنی امتحان است بقره/ ۴۹.

صلوات: جمع صلوة، آن در اصل به معنی توجه و انعطاف است، در معنای استغفار، دعا و رحمت به کار می‌رود ظاهراً در این آیه به معنی رحمت‌هاست.

شرحها

ظهور آیات فوق نشان می‌دهد که برای آماده کردن زمینه جهاد نازل شده‌اند که لازم است مسلمانان بدانند در اثر برخورد با کفار و خائنان عالم بشریت، با کم بود درآمد، گرسنگی، ترس و قتل مواجه خواهند شد ولی غلبه و توفیق با آنهاست و اگر در راه خدا کشته دادند کشتگان آنها در پیش خدا و در عالم برزخ زنده و در نعمت خواهند بود لازم است پیوسته با نماز و استقامت و توجه به خدا پیش روند و هنگام رویداد مصائب بگویند ما از آن خدائیم و به سوی او باز می‌گردیم آن وقت است که رحمت‌های عمومی و خصوصی خدا نصیب آنها خواهد گردید.

۱۵۳- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ.

فرق این آیه با آیه ۴۵ همین سوره آن است که ذیل آن و إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ است در آنجا هم در ذیل آیه و هم در «نکته‌ها» توضیحی در موقعیت آیه داده شده است باید دانست رمز موفقیت واقعی دو چیز است استقامت و توجه به خدا، صبر و استقامت مشکلات را می‌کوبد و راه را هموار می‌سازد نماز یعنی توجه به مبدء لا یزال کارها را در سیر عدالت و انصاف و نظامات

جهان قرار می‌دهد استقامت و تلاش بدون توحید، استقامت چنگیزی است که دنیا را تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۸۱

به خاک و خون می‌کشد و همچون استقامت شرق و غرب فعلی است که مثل زالو خون ملل ضعیف را می‌مکند.

نگارنده لفظی پیدا نمی‌کند که اهمیت این آیه را در نظر خواننده مجسم سازد، عجیبت از آن، جمله **إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ** است یعنی ای آنکه در کارت، توأم با توحید استقامت می‌ورزی خدا با تو است، **اللَّهُ با تو است**، مبدء لا یزال با تو است، با این تکیه‌گاه دنیا در پیش تو زبون است، خدایا به ذات پاکت قسم ما را از اینان قرار بده.

۱۵۴- **وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْیاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ.**

بزرگترین عامل بازدارنده انسان ترس از مرگ است، عالیتین قدرتمندان و بزرگان جهان چون مسئله مرگ پیش آید همه شئونات خویش را در پای زنده ماندن قربانی کرده به پستترین مردان جهان خاضع می‌شوند، و بالاترین ذلت را قبول می‌کنند، ولی اگر بدانیم مرگ در راه خدا زندگی است، شکست‌ناپذیر خواهیم بود، صریح آیه آنست که از مردن در راه خدا ترسید چنین کسان زنده‌اند، جمله **وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ** حکایت دارد که ما آن زندگی را نمی‌توانیم بفهمیم، آن یک زندگی روحی و برزخی است، با در نظر گرفتن عالم خواب می‌شود تا حدی به آن پی برد، ولی آن عالم خواب نیست.

در «نکته‌ها» راجع به عالم برزخ سخن خواهیم گفت.

۱۵۵- **وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ.**

این گرفتاری پنجگانه اثرات ناشی از جنگ است، محیط جنگ‌زده پر از وحشت، گرسنگی، نقص ثروت و تولیدات و کشته شدن نفرات است، ولی **بَشِّرِ** تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۸۲

الصَّابِرِينَ

که اگر مردان موحد در راه هدف و توحید استقامت ورزند پیروز خواهند شد و گرفتاریهای پنجگانه را جبران خواهند کرد و در محیطی آکنده از توحید براحتی زندگی خواهند نمود آری **وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمُ الْأَرْضَ...** نور/ ۵۵.

۱۵۶- **الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ.**

این آیه صفت «الصابرین» در آیه فوق است یعنی صابران در تحمل فشار مصائب یک تکیه‌گاه محکم دارند و آن استرجاء و توجه به خدا و نظم جهان است یعنی به هنگام مصیبت می‌گویند: چه شده، چیز غیر منتظره‌ای پیش نیامده، ما همه ملک خدائیم و همه به سوی او باز می‌گردیم فلان و فلان رفتند ما هم خواهیم رفت، هر چه داریم از خداست. **إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ** دلالت بر حال دارد یعنی هم اکنون در حال رجوعیم، قدم به قدم، لحظه به لحظه به سوی او برمی‌گردیم، رجوع الی الله ظاهرا رجوع به ابدیت و ثبوت و بقاء است، از این جهت نیکان و بدان همه به سوی خدا بر می‌گردند.

چنان که فرموده: **كُلُّ إِلَيْنَا راجِعُونَ** انبیاء/ ۹۳ در تفسیر عیاشی از حضرت صادق صلوات الله علیه از رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** نقل شده چهار چیز است در هر کس باشند خدا او را از اهل بهشت گرداند هر کس پناهنش لا اله الا الله باشد.

هر کس خدا نعمتش دهد گوید: الحمد لله. هر کس گناهی از او سرزند گوید:

استغفر الله و هر کس بلائی به او رسد گوید: انا لله و انا الیه راجعون.

۱۵۷- **أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.**

ظاهرا مراد از «صلوات» رحمت‌های عمومی و از «رحمة» رحمت خصوصی است، چون آنها که در راه خداوند جهاد کرده و متحمل مشقات می‌شوند از دو تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۸۳

جهت مشمول رحمت خدا می‌شوند، یکی عمومی، از قبیل امنیت عمومی، آزادی دین، پیشرفت عمومی توحید، رفاه اجتماعی و

غیره. دیگری رحمت خصوصی که به نسبت اخلاص و فعالیت و استعداد افراد نصیب آنها می‌شود، در نتیجه این دو رحمت، در راه سعادت پیش رفته و هدایت می‌شوند و **أَوْلَيْكَ هُمْ الْمُهْتَدُونَ**.

نکته‌ها

منطق مسلمان:

مسلمان مورد نظر قرآن از یک سو متصل به خدا، به ابدیت، به کمال مطلق و به الله است هر روز و شب با نماز و توجه، این اتصال استحکام بیشتری می‌یابد، از سوی دیگر به جهان با نظر «الله» می‌نگرد او پیوسته در گسترش توحید که روح همه تعالی و تکامل و راحتیهاست گام برمی‌دارد. کشته شدن در راه خدا را حیات ابدی می‌داند، مرگ در قاموس او کم شدن و گم شدن نیست. انواع گرفتاریها که در راه خدا، سعادت نوع و حکومت عدالت پیش آید با جان و دل می‌پذیرد، تکیه‌گاه او خدا و **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** است، در عوض باران رحمت لایزالی پیوسته به محیط او در حال باریدن است.

در نظر آورید مسلمانان با اخلاص صدر اول اسلام را. سعد بن معاذ گوید:

هنگام برگشتن از جنگ «احد» زمام مرکب رسول خدا صلی الله علیه و آله را گرفته بودم، مادر پیرم به استقبال آن حضرت آمد. گفتم یا رسول الله مادرم می‌آید. آن حضرت در شهادت برادرم که در «احد» شهید شده بود به مادرم تسلیت فرمود. مادرم جواب داد: ای پیامبر خدا چون تو را زنده دیدم همه مصیبتها بر من آسان است، اگر چنان مسلمان باشیم که این آیات می‌گویند شکست‌ناپذیر خواهیم بود.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۸۴

عالم برزخ

با توجه به آیات و روایات خواهیم دانست که عالم برزخ، عالم نابودی و نیستی نیست، بلکه یک نوع زندگی روحی و معنوی است که مردگان در آن احساس راحتی و عذاب می‌کنند. اگر مسئله احضار ارواح و تماس گرفتن با مردگان در بیداری از نظر علمی ثابت شود، این واقعیت بیش از پیش روشن خواهد گردید، فعلا ما آیات و روایات را بررسی می‌کنیم.

۱- **وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ** این آیه گرچه درباره شهادت ولی حیات برزخی غیر شهدا را نفی نمی‌کند و صریح است که شهداء زنده‌اند ولی ما آن را درک نمی‌کنیم و کیفیت زندگی آنها بر ما پوشیده است.

۲- **وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ**، **فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** آل عمران / ۱۶۹ این آیه صریح است در اینکه شهداء در عالم برزخ زنده‌اند، و روزی می‌خورند و به آنچه خدا داده شاد و مسرور هستند و نیز شادند درباره آنان که هنوز نمرده‌اند و می‌دانند که برای آنها نیز ترس و اندوهی نخواهد بود.

۳- در سوره یس آیه ۲۶ درباره مردی که از پیامبران دفاع کرد و او را کشتند چنین آمد: **قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ** بما غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ یعنی به محض کشته شدن وارد بهشت گردید و گفت:

ای کاش قاتلان و قوم من می‌دانستند که خدایم مرا بخشود و از محترمین گردانید، معلوم است که به محض کشته شدن به یک

زندگی روحی و برزخی وارد شده تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۸۵

که پر از راحتی بوده است.

۴- الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ نحل / ۳۲ ظهور آیه در آنست که به محض مردن وارد بهشت می‌شوند البته این یک بهشت روحی است و آن گهی آیه فقط درباره شهداء نیست بلکه شامل همه پاکان است. این آیات چنان که ملاحظه می‌شود درباره نیکوکاران است. اینک آیاتی درباره بدکاران:

۱- وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ غافر / ۴۶ یعنی عذابی بد به خاندان فرعون رسید (و آن) همان آتشی است که بامدادان و شبانگاهان به آن نزدیک می‌گردند و روزی که قیامت برپا شود آل فرعون را به شدیدترین عذاب داخل کنید. ظهور آیه در آنست که نزدیک شدن به آتش صبح و شب در عالم مرگ است و در قیامت نیز باشد عذاب وارد می‌شوند.

در مجمع البیان از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نقل شده: هر که از شما بمیرد صبح و شام جایگاهش (در بهشت و جهنم) به او نشان داده می‌شود، به او گویند: این بهشت یا آتش جایگاه تو در قیامت خواهد بود و آن گاه که برانگیخته شوی. و از حضرت صادق صلی الله علیه و آله نقل کرده: که نشان دادن به آتش در برزخ خواهد بود.

۲- الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءِ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ ... نحل / ۲۸.

آیه گرچه راجع به هنگام مرگ است ولی دلالت به عذاب عالم برزخ دارد ظاهراً جهنم هم عبارت اخرای عذاب برزخی است. ایضا (سوره نساء / ۹۷).

۳- ... وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۸۶

أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ

... وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ... انعام / ۹۳ و ۹۴ این دو آیه به عذاب برزخ دلالت تمام دارند و از وقت مرگ شروع می‌شود.

۴- وَ لَوْ تَرَى إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ انفال / ۵۰ این آیه نیز صریح در عذاب کفار است از حین شروع مرگ در این زمینه روایاتی در کافی ج ۳ کتاب الجنائز نقل شده که لازم است اهل تحقیق به آنجا رجوع کنند.

مطلب دیگری در این زمینه

به دلالت بعضی از آیات گروهی در برزخ در حال بی‌خبری خواهند بود، نه معذب و نه منعم. به آیه زیر توجه کنید: وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لِكِنَّا كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ روم / ۵۵ و ۵۶. روز قیامت گناهکاران قسم می‌خورند که یک ساعت بیش درنگ نکرده‌اند، منظورشان از این یک ساعت یا عالم مرگ و یا هم دنیا و هم برزخ، ولی از آیه بعدی معلوم می‌شود که مراد عالم برزخ است، لفظ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ روشن می‌کند:

چنان که در دنیا از حق منحرف بودند همانطور در تعیین مدت «لبث» نیز در اشتباهند.

اهل علم و ایمان که برزخ را درک کرده‌اند در جواب آنها می‌گویند:

شما در تقدیر و کتاب خدا تا روز قیامت توقف و درنگ کرده‌اید ولی این «لبث» و توقف را نمی‌دانستید و از آن بی‌خبر بودید، پس لا بد چیزی از عذاب و رحمت در برزخ درک نکرده‌اند، در سوره یونس آیه ۴۵ و سوره احقاف آیه ۳۵ و سوره نازعات آیه اخیر، نظیر این مطلب آمده ولی همه با لفظ تشبیه «کان» و مضمونشان غیر از مضمون آیه فوق است. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۸۷

در کافی کتاب الجنائز ج ۳ / ۲۳۵ چهار حدیث از حضرات باقر و صادق صلوات الله علیهما نقل شده که حدیث اول چنین است. لا یسئل فی القبر الا من محض الایمان محضا او محض الکفر محضا و الاخرون یلهون عنهم یعنی در قبر سؤال نمی‌شود مگر از مؤمن خالص و کافر خالص و دیگران به سر خود گذاشته می‌شوند، ظهور این روایت در آنست که آنها در بیخبری محض خواهند بود.

علی هذا آنها که واسطه‌اند ما بین مؤمن محض و کافر محض مانند مستضعفین و مسلمانانی از این قبیل، در عالم برزخ چیزی نخواهند فهمید و الله العالم در مجمع البیان فرموده: آنکه با این آیه به نفی عذاب قبر استدلال کرده حرفش درست نیست زیرا که گفتیم: ممکن است آن بعد از چشیدن عذاب قبر باشد.

یعنی آنها مدتی در عذاب بوده سپس به بیخبری افتاده‌اند.

نگارنده گوید: این آیه ظاهراً چنان که گفته شد فقط شامل گروه بخصوص است.

در کافی ج ۳ / ۲۴۴ از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده: ارواح مؤمنان در صفت بدن‌ها در درختی از بهشت هستند هم‌دیگر را می‌شناسند و صحبت می‌کنند چون روح تازه واردی بیاید گویند: این از هول بزرگی بیرون آمده بگذارید آرام گیرد، آن گاه می‌پرسند: فلانی و فلانی چه کردند؟ اگر گوید:

وقت مرگ من زنده بود، امیدوار باشند که پیش آنها آید و اگر گوید پیش از من مرده است گویند: «قد هوی هوی» یعنی به عذاب افتاده اگر از پرهیزکاران بود پیش ما می‌آمد، در روایت دیگر از آن حضرت نقل شده: ارواح کفار چون در آتشند و عذاب می‌شوند، گویند: خدایا آخرت را نیاور، وعده ما را عملی مکن، آخر ما را به اول ما ملحق مکن.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۸۸

[سوره البقره (۲): آیات ۱۵۸ تا ۱۶۲]

اشاره

إِنَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ (۱۵۸) إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ (۱۵۹) إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۶۰) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَآمَنُوا وَهُمْ نُفُورٌ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۶۱) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۱۶۲)

۱۵۸- صفا و مروه از علامتهای خدا هستند (بدست خدا تعیین شده‌اند) پس هر که حج خانه خدا کند یا عمل عمره انجام بدهد، مانعی ندارد میان آن دو طواف (سعی) کند، و هر که نیکی را به رغبت کند، خدا بر او شکر گزار و آگاه است.

۱۵۹- آنان که دلائل روشن و هدایت ما را که نازل کرده و برای مردم در دستور آسمانی توضیح داده‌ایم، کتمان می‌کنند چنین کسان را خدا و لعنتگران لعن می‌کنند.

۱۶۰- مگر آنها که توبه کردند و به اصلاح پرداختند و کتمان شده را توضیح دادند، من به سوی آنها باز می‌گردم که من تواب و رحیمم.

۱۶۱- آنان که حق را انکار کردند و در حال انکار بمرند لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنهاست.

۱۶۲- در آن لعنت پیوسته‌اند، عذابشان سبک نمی‌شود و مهلتی نخواهند داشت.

صفا: صفا و مروه دو کوه کوچکی است در مکه در کنار مسجد الحرام در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۸۹

سمت مقام ابراهیم که حاجیان میان آن دو عمل سعی انجام می‌دهند، فاصله میان آن دو چنان که گفته‌اند سیصد و هشتاد متر و نیم است. صفا در اصل به معنی سنگ صاف و خالص و مروه در اصل به معنی سنگ نرم می‌باشد فعلا میان صفا و مروه به صورت سالن عظیم سرپوشیده‌ای است که در آن «سعی» بجا می‌آید.

شعائر: جمع شعیره و آن به معنی علامت است، شعائر الله مکانهای نشاننداری است که خدا در آنها یاد و عبادت می‌شود.

حج: حج در اصل به معنی قصد و در شریعت قصد خانه خداست برای اعمال بخصوصی که در ذیل آیه ۱۹۶ بقره خواهد آمد.

اعتمر: اعتمر به معنی «عمره» آوردن است توضیح آن ذیل آیه ۱۹۶ بقره دیده شود.

جناح: آن در اصل به معنی میل کردن و کنار شدن است، گناه را از آن جناح گفته که میل از حق به طرف باطل است.

یطوف: طواف به معنی گردیدن بدور شیء است. سیری که آخرش به اولش می‌رسد گرچه دایره‌ای نباشد.

تطوع: تطوع به معنی میل و رغبت، تطوع یعنی با رغبت انجام دادن. طوع در مقابل کره است.

بینات: جمع بینه. یعنی آیات و مطالب روشن و آشکار.

لعنت: لعن به معنی راندن و دور کردن است، لعنت خدا در آخرت عذاب و دور کردن از بهشت و در دنیا دور کردن از قبول رحمت و توفیق است، و از مردم نفرین می‌باشد.

ینظرون: انظار به معنی مهلت دادن است.

شاکر: شاکر بودن خدا پاداش دادن به عمل است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۹۰

شرحها

در این پنج آیه: موقعیت صفا و مروه، سعی بین آن دو (که قسمتی از عمل عمره است)، کتمان حقائق، توبه بعد از اشتباه، مرگ در حال کفر بررسی شده است.

۱۵۸- إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ بِهِ نَظَرَ مِی آید که این آیه تنمه مطالب آیات گذشته نباشد بلکه مطلبی جداگانه است و به نظر می‌آید که بعضی‌ها صفا و مروه و عمل «سعی» را از آثار ابراهیم علیه السلام ندانسته و از ساخته‌های جاهلیت دانسته‌اند چنان که از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده، آیه در رد این شبهه آمده که: صفا و مروه هر دو از علامتهایی است که بوسیله خدا تعیین گشته و خدا در آنها یاد می‌شود بنا بر این:

فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا حَالاً که هر دو از نشانه‌های خدا هستند مانعی نیست که در عمل حج و عمره در میان آن دو رفت و آمد «سعی» شود و عمل «هاجر» که برای آب یافتن به طفل صغیر خود میان آن دو سراسیمه می‌دوید به مرحله نمایش آید که یعنی در روزگار گذشته یک مرد موحد (ابراهیم) برای احیاء توحید زن و بچه‌اش را در این وادی گذاشت و او برای پیدا کردن آب و یا هم‌منفسی میان دو کوه می‌گردید، و یا آن نمایش تذلل در پیشگاه خداست.

علی هذا نزول آیه برای رفع شبهه است نه برای اثبات وجوب «سعی» و ظاهر آنست که وجوب آن قبلاً معلوم شده بود و ظهور آیه منافی وجوب آن نیست زیرا معنی آن چنین است: صفا و مروه از علائمی است که به دست خدا تعیین گردیده و ساخته مشرکان نمی‌باشد پس مانعی نیست که سعی واجب شده قبلی را میان آن دو انجام بدهید. راجع به اینکه آیه در «عمره القضا» سال هفتم هجری تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۲۹۱

نازل شده به مجمع البیان و غیره رجوع کنید ولی به مضمون روایت فوق: آیه در حجه الوداع نازل شده است.

وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ این جمله در آیه ۱۸۴ نیز که درباره روزه است، آمده و حاکی است که عمل روزه و سعی هر دو سخت هستند ولی چون مورد رضای خدا و عمل خیر می‌باشند باید با رغبت و میل انجام داده شوند، خدا آن را می‌داند و به آن پاداش خواهد داد، شکر بنده عکس‌العملی است در مقابل نعمت خدا، شکر خدا عکس‌العمل و پاداش است در مقابل طاعت بنده، لازم است عمل خیر را چنان با رغبت انجام بدهیم گویی گرسنه در سفره رنگین نشسته است.

۱۵۹- إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ظهور آیه تهدید است به آنان که حقائق را کتمان می‌کنند خواه مسلمان باشند یا غیر آن، مخصوصاً به قرینه آیه بعدی، گرچه گفته‌اند و می‌شود گفت:

علت نزول آیه عمل اهل کتاب بوده است.

ظاهراً بینات و هدای هر دو یک چیز هستند، و به جهت روشن و عامل هدایت بودن دو تعبیر آمده است و اشاره به علت تهدید می‌باشد یعنی هدایت و صلاح مردم را نباید پنهان داشت. مراد از «الکتاب» می‌شود گفت: هر کتاب آسمانی است و شاید هر شریعت و دین باشد. نتیجه اینکه باید آنچه خدا برای هدایت مردم فرستاده در اختیار مردم باشد، کتمان آن سد راه خداست. چنین کسان را خدا لعنت و از رحمت خود بدور می‌کند. مردم هم به آنها به زبان حال و به زبان قال نفرین می‌کند زیرا با کتمان آیات خدا مردم را از راه خدا به دور کرده‌اند.

در اصول کافی ج ۱/ ۵۴ باب البدع نقل شده که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

وقتی که بدعتها در امت من ظاهر شود، عالم باید علمش را اظهار کند، هر که تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۲۹۲ اظهار نکند لعنت خدا بر اوست. چه بسیار بلاهایی که از کتمان حقائق به بشر رو آورده و حق را در لباس باطل و بالعکس نشان داده است.

یهود و نصاری بشارت عهدین را در باره رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ کردند و تفرقه انداختند، و صحابه و صایای آن حضرت را درباره علی بن ابی طالب و اهل بیت علیهم السّلام کتمان کردند چه حقائقی که به وسیله از خدا بیخبران کتمان نشده و نمی‌شود اگر دنیا دوستان و ترسوین حقائق اسلام را پنهان نمی‌کردند یقیناً امروز جهان قیافه‌ای غیر از این داشت.

۱۶۰- إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ این آیه استثنایی است از آیه فوق. یعنی آنان که پس از کتمان به مقام توبه آیند و گذشته را جبران کنند مورد عفو قرار خواهند گرفت، ظاهراً مراد از «أصلحوا» آنست که خود را اصلاح و نیت‌شان را پاک گردانند یا مراد اصلاح چیزی است که با کتمان کردن آن را فاسد کرده‌اند و منظور از «بیینوا» آنست که مطلب کتمان شده را روشن و آشکار سازند، خدا با لطف و کرم به سوی آنان برخواهد گشت که خدا بسیار توبه‌پذیر و مهربان است. این منتهای مهربانی است که درهای برگشت و توبه را باز گذاشته است.

۱۶۱- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ این آیه به نظرم به مناسبت آیه إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ... آمده است.

مراد از «الذین کفروا» آنهایی هستند که دانسته حق را انکار می‌کنند و کفرشان از روی عناد است نه جهل. اگر آنها در حال کفر از دنیا روند مورد لعنت و عذاب خداوند قرار می‌گیرند ملائکه نیز آنها را نفرین می‌کنند که راه توحید و سعادت را مسدود کرده‌اند، مردم نیز به زبان حال و قال لعنت می‌کنند که در تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۲۹۳ هر حال عمل اینگونه اشخاص به ضررشان تمام شده است.

ناگفته نماند در آیه، دوم «یلعنهم» بلفظ فعل آمده و در این آیه بلفظ اسم و ثبوت. و نظیر این آیه است آیه: كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيْمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ... أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ آل عمران / ۸۶-۸۷ و

در باره ابلیس آمده: وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ حَجْر / ۳۵ شاید منظور آن باشد که برگشت همه لعنتها به آنهاست.
 ۱۶۲- خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ضمیر «فیها» راجع است به «لعنت» یعنی در لعنت پیوسته هستند و اثر لعنت که عذاب باشد از آنها سبک نمی‌شود، مانند دنیا نیست که به عذاب عادت کنند و احساس ناراحتی کم باشد و آنها مهلت داده نمی‌شوند تا دمی از عذاب فارغ باشند درباره توجیه خلود عذاب به آیه قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ انعام / ۱۲۸ و قاموس قرآن (خلد) رجوع کنید.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۹۴

[سوره البقره (۲): آیات ۱۶۳ تا ۱۶۷]

اشاره

وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۱۶۳) إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَضْرِيحِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۱۶۴) وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ (۱۶۵) إِذِ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ (۱۶۶) وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأْنَا مِنْكَ كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ (۱۶۷)

۱۶۳- خدا و معبود شما یکی است جز او خدایی و معبودی نیست، رحمت او عالمگیر و ثابت است.

۱۶۴- حقا که در آفرینش آسمانها و زمین و پی در پی آمدن شب و روز و در کشتی‌هایی که به سود مردم در دریا روانند در آبی که خدا از آسمان نازل کرد و زمین را پس از مرده بودن با آن زنده نمود و از همه جنبندگان در آن پراکند، در گرداندن بادهای در ابرام شده میان آسمان و زمین آیاتی است (بر توحید و یگانگی خدا) بر گروهی که تعقل می‌کنند. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۹۵

۱۶۵- بعضی از مردم جز خدا شریکانی (خدایانی) می‌گیرند آنها را مانند دوستی که به خدا لایق است، دوست می‌دارند کاش آن ظالمان به وقت دیدن عذاب (دنیوی) می‌دانستند که تمام قدرتها متعلق به خداست و خدا دارای مجازات شدید است.

۱۶۶- آن گاه که پیشوایان از پیروان خود بیزاری کردند و عذاب را دیدند و روابطشان قطع شد (خواهند دانست که قدرتها همه متعلق به خداست).

۱۶۷- (آن وقت) پیروان گویند ای کاش ما را بازگشتی (و امکانی) بود تا از آنها بیزاری می‌کردیم چنان که از ما بیزاری کردند بدینسان خدا اعمالشان را به صورت پشیمانیها، نشانان می‌دهد از آتش بیرون شدن ندارند.

کلمه‌ها

اله: معبود بقره / ۱۳۳.

رحمن: رحمن صیغه مبالغه است دلالت بر وسعت رحمت دارد رحیم صفت مشبیه است دلالت بر دوام و ثبات رحمت دارد فاتحه /

اختلاف: اختلاف شب و روز پی در پی آمدن آنست اصل «خلف» به معنی پس و پشت سر است. فلک: کشتی. در مفرد و جمع بکار می‌رود، چنان که در آیه فوق و در وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ نحل / ۱۴ جمع آمده. ب: پراکندن و منتشر کردن. آن در آیه با آفریدن تطبیق می‌شود.

دابه: جنبنده. دب و دیب به معنی آرام رفتن و حرکت خفیف است، موجودات زنده را به علت حرکت، دابه گفته‌اند، آن در انسان و حیوان بکار می‌رود وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ نوره / ۴۵.

تصریف: گرداندن. از آن می‌شود فهمید که وزش بادها به طور دائره است نه افقی. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۹۶ ریاح: بادها. مفرد آن ریح است.

سحاب: ابرها. اسم جنس جمعی است، واحد آن سحابه، جمعش سحب و سحاب است در مفرد و جمع بکار می‌رود. مسخر: رام شده. تسخیر رام کردن با قهر است (قاموس قرآن).

انداد: شریکها. واحد آن ند است، آن با مثل تا حدی فرق دارد. (قاموس قرآن).

الاسباب: وسیله‌ها. مفرد آن سبب است. در اصل به معنی ریسمانی است که با آن به درخت خرما بالا روند، سپس به هر وسیله سبب گفته شده.

کره: رجوع، برگشتن.

حسرات: حسر به معنی کشف و انکشاف است، حسره اندوهی است بر آنچه از دست رفته، حسرات جمع آن می‌باشد.

شرحها

در این آیات روشن شده که جهان هستی دارای نظم واحدی است و تحت یک فرمان و یک اراده می‌چرخد و آن دلیل توحید و یکی بودن خدا است.

آنان که به جای خدا، خدایانی می‌گیرند و به گمراهان روی می‌آورند، روز قیامت و روز انقطاع وسیله‌های مادی، آشکارا خواهند دید که همه چیز درست در اختیار خدا بوده و فرمانروایان باطل که جای خدا را گرفته بودند سودی به آنها ندارند و از آنها بیزاری می‌کنند. در آن وقت پیروان بی‌خرد با تأسف خواهند گفت: ای کاش به زندگی اول برگشته و از آنها بیزاری می‌کردیم چنان که از ما بیزاری کردند ولی پشیمانی سودی نخواهد داشت.

۱۶۳- وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ این آیه به صورت ادعا و آیه بعدی دلیل این ادعا است. منظور از «واحد» تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۹۷

واحد عددی است نه وصفی، یعنی: خدا و معبود شما یکی است نه بیشتر، چنان که در آیه لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا انبیاء / ۲۲ نیز نظر به «عدد» است.

خلاصه ادعا این است: خدای شما یکی است. جز او خدایی و معبودی نیست.

او دارای رحمت گسترده و ثابت است.

بعضیها واحد را به معنی «احد» و یکتا گرفته‌اند ولی اگر درست دقت کنیم آیه در صدد نفی تعدد است نه بیهمتایی خدا، آیه بعدی نیز در اثبات «یکی بودن» است در مقابل مشرکان عقیده به خدایان متعدد داشتند، آری بیهمتایی بالملازمه اثبات می‌شود.

۱۶۴- إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ.

خبر «ان» کلمه «لایات» است که در آخر آیه واقع شده، این آیه در اثبات توحید و رحمن رحیم بودن خدا است که در آیه سابق بطور ادعا ذکر شد.

و منظور عمده، توجه دادن به نظام واحد جهان و ارتباط اجزاء آن به یکدیگر و نتیجه‌گیری برای توحید است، برای درک این مطلب باید نیروی تعقل و تفکر را به کار برد که در ذیل آیه فرموده لآیاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.

در آفرینش آسمانها و زمین قطع نظر از نظامات عجیب آن دو، ارتباط کاملی حکم فرماست و آسمانها در حیات زمین و اداره شدن آن دخالت مستقیم دارند، مثلاً اگر زمین فقط نور را از آسمان دریافت نمی‌کرد و در جاذبه عمومی منظومه شمسی نبود، حتماً فلج و فاقد حیات بود، از طرف دیگر: وجود شب و روز و پی در پی بودن آن دو نتیجه مستقیم ارتباط آسمان با زمین است و گرنه هیچ یک وجود نداشت.

از آن طرف پی در پی بودن شب و روز و جابجا شدن نور و ظلمت در اطراف زمین، از ضروریات زندگی است، در نور دائم و ظلمت دائم حیات امکان ندارد و حتی حساب کرده‌اند که زمین در هر ساعت هزار میل بدور خود می‌چرخد تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۹۸

و در ۲۴ ساعت یک دور تمام شده، شب و روز تشکیل می‌گردد، اگر به عوض هزار میل، صد میل می‌چرخید، طول شب و روز ۲۴۰ ساعت می‌شد، در حرارت ۱۲۰ ساعته روز نباتات از بین می‌رفت، بقیه هم در سرمای ۱۲۰ ساعته شب معدوم می‌گردید. وَ الْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ مَا قَبْلُ وَمَا بَعْدَ جَمَلِهِ، چیزهایی است که دست بشر در آنها کار نکرده ولی کشتی‌ها کار آدمی است گرچه وسائل و قوانین فشار آب، خاصیت چوب، تأثیر هوا و غیره همه از خداست. به نظرم دلالت کشتیها بر توحید از آن جهت است که بوسیله کشتی و دریانوردی نقاط زمین بهم وصل شده و همه یکپارچه می‌شود، اگر شرایط دریانوردی فراهم نمی‌شد و بشر نمی‌توانست به دریاها دست یابد و با انسانهای دیگر مربوط باشد آن بر خلاف توحید بود، و جای این سؤال باقی می‌ماند که: میان اجزاء زمین هماهنگی نیست گویی فقط یک اراده در آن کار نکرده به دلیل آنکه دریاها بی‌کران از خشکیها جداست.

ولی خدا، با کشتی‌ها با وضع قوانین آب و خاصیت چوب و آهن و غیره دریاها را از اول در اختیار بشر گذاشته و هماهنگی برقرار کرده است و الله العالم.

وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعِيدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ همه دریاها روی زمین شور و تلخند، استفاده حیوانات خشکی و نباتات از آن غیر ممکن است ولی با تبخیر دریاها و تشکیل ابرها و جریان هوا، آبهای شیرین بصورت برف و باران به خشکیها منتقل می‌شود. زمین بدان وسیله زنده شده، کاروان روئیدنیها به راه می‌افتند، از آن طرف زنده شدن زمین و به

وجود آمدن روئیدنیها باید با خلقت موجودات زنده تکمیل شود و اگر حیوانات اعم تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۲۹۹

از انسان و غیره نبود دایره هماهنگی بسته نمی‌شد و روئیدنیها بی‌استفاده می‌ماند.

ظاهراً مراد از: وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ از اولین نزول بارانها و زنده شدن زمین و روئیدن گیاهان و بعداً خلقت حیوانات است تا وقتی که این نظم برقرار می‌باشد.

بسیار عجیب است که روئیدنیها و بَث حیوانات هر دو یکی شمرده شده، زیرا علم ثابت کرده که حیوانات در تهیه اکسیژن احتیاج به روئیدنیها دارند، و روئیدنیها در تهیه کمبود «کربن» احتیاج به حیوانات دارند، یکی بدون دیگری قابل دوام نیست، این هماهنگی از دلایل برجسته توحید است.

وَ تَصْفِيرِيفِ الرِّيَّاحِ وَ السَّحَابِ الْمُسِيَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ جریانهای هوا از ضروریات زندگی است، در پاکیزگی محیط زمین، حرکت ابرها، تلقیح گیاهان، تشکیل نهرهای دریایی، جابجا شدن آب اقیانوسها و غیره از جریان هوا ناگزیر هستیم، اگر فقط فکر کنیم که: در صورت نبودن جریان هوا، ابرها در سطح اقیانوسها می‌ماند و باران به خشکیها نمی‌رسید، ضرورت وجود باد را خواهیم دانست.

از طرف دیگر، وزش باد بطور دائره است، هوای سطح دریا از پائین وارد خشکی و هوای خشکی از بالا وارد دریا می‌شود، کلمه «تصریف» که به معنی گرداندن است ظاهراً این عنایت را دارد. گذشتگان وزش باد را افقی دانسته‌اند.

وجود ابرها در زندگی ضروری است ولی اگر در سطح زمین بودند، زندگی را دچار اشکالات می‌کردند و اگر مرتب در بالا پیش می‌رفتند ناپدید می‌گشتند حرارت هوای سطح زمین آنها را به بالا می‌برد، سردی طبقه بالا مانع از ارتفاع زیاد آنها می‌شود، لذا به صورت تراکم در بین آسمان و زمین مسخر می‌شوند و دائره زندگی را پر می‌کنند. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۰۰

لَا يَأْتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ یعنی: در خلقت آسمانها و زمین و ... علامتهایی است بر توحید خدا و بِرِ الْهُكْمِ إِلَهٍ وَاحِدٌ، ولی این نشانه‌ها برای کسانی است که تفکر و تعقل می‌کنند و می‌خواهند دنیایی را که در آن زندگی می‌کنند بشناسند وضع یک قصیده به وحدت شاعر و ارتباط اجزاء یک کارخانه به وحدت تدبیر دلالت دارند، همچنین نظم و ارتباط و هماهنگی جهان از وجود یک اراده و یک خدا حکایت دارد آری: وَ الْهُكْمِ إِلَهٍ وَاحِدٌ.

۱۶۵- وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ.

این آیه درباره کسانی است که در آیات گذشته تعقل نمی‌کنند و برای خدا شریکانی می‌گیرند و آنها را که دخالتی در خلقت عالم و اداره آن ندارند همچون خدا دوست می‌دارند. در آیات بعدی خواهیم دید که «انداد» شامل پیشوایان باطل نیز هست، آنان که از رؤساء باطل پیروی می‌کنند، مشرک هستند و خدایانی جز خدا گرفته‌اند.

در مجمع از حضرت باقر علیه السلام نقل شده: آنها رؤساء ستمگر و پیروان آنهاست «۱» آنها روز قیامت و در میان عذاب خواهند گفت: رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَأَصْلُونَا السَّبِيلَا احزاب / ۶۷.

بعضی گفته‌اند: مراد از «حب» در آیه اطاعت است یعنی به آنها اطاعت می‌کنند مثل اطاعت خدا، ولی حمل به ظاهر بهتر است و اطاعت از لوازم حب می‌باشد، ضمناً آیه صریح است که خدا را می‌توان دوست داشت به خلاف آنان که گفته‌اند: در دوست داشتن سنخیت لازم است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ مؤمنان، خدا را مبدء کمالات دانسته و از روی فهم و درک دوست می‌دارند ولی گمراهان معبودهای باطل را از روی تقلید

(۱)

قال ابو جعفر (ع): و الله يا جابر، هم ائمة الظلمة و اشياهم. تفسیر عیاشی.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۰۱

و هوس دوست دارند دوستی مؤمنان قابل زوال نیست ولی دوستی گمراهان با کمی توجه قابل زوال است پس مؤمنان در دوستی خدا پایدارتر از دوستی کفار در رؤساء باطلند. بقول بعضی از فضلاء جمله وَالَّذِينَ آمَنُوا ... دفع دخل است که مبدا گمان کنند: مشرکان در محبت انداد از مؤمنان در محبت خدا پیشرفته‌تر هستند.

وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ به نظر می‌آید که «لو» به معنی تمنی و آرزو است و جواب نمی‌خواهد.

«یری» به معنی دانستن و رؤیت علنی است. مراد از «العذاب» ظاهراً عذاب دنیوی و «یرون» به معنی دیدن و «ان القوه ...» مفعول «یری» است. یعنی:

ای کاش این ظالمان به وقت دیدن عذاب دنیوی، می‌دانستند که تمام قدرتها به دست خداست و خدا دارای مجازات شدید است، و معبودهای انسانی و بتهای آنها قدرت و نیرویی ندارند. این حاکی است که آنها به وقت آمدن عذاب، این را خواهند دانست، نظیر

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ سَجْدَهُ / ۱۲ وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ سَبَأُ / ۳۱ یعنی این هر دو را خواهی دید، «لو» در هر دو آیه برای تمنی و آرزو است.

۱۶۶- إِذِ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأُوا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ.

گفته‌اند این آیه بدل است از إِذِ يَرَوْنَ الْعَذَابَ در آیه قبلی ولی ظاهراً مراد از «العذاب» در آیه گذشته عذاب دنیوی است. به نظرم این آیه ظرف است به آنچه در آیه قبل بود و تقدیر آن چنین است:

و يعلمون ان القوة لله اذ تبرء الذين ... یعنی این مرءوسین ظالم در دنیا به وقت آمدن عذاب و در آخرت به وقت بیزاری جستن رؤساء، خواهند دانست که تمام قدرتها متعلق به خداست. و اگر بیان یا بدل باشد از «اذ» سابق، آن وقت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۰۲

هر دو عذاب راجع به آخرت است.

آیه صریح است در این که معبودهای دروغین اعم از انسان و غیر انسان و فرمانروایان باطل نه تنها در آخرت یاری نخواهند کرد بلکه از پیروان خویش بیزاری خواهند جست، و هر دو گروه عذاب را خواهند دید و وسائل و روابطی که در دنیا میان آنها بود همه بریده و ناپدید خواهد گردید، و آن وقت که مصداق یَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئاً دُخَانُ / ۴۱ و لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ غَافِرُ / ۱۶ آشکار گردید خواهند دید که معبودهای باطل قدرتی نداشته‌اند به «نکته‌ها» رجوع شود.

۱۶۷- وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤْنَا مِنَّا.

در آن موقع که دیدند، رؤسا کمکی نکردند سهل است بلکه از پیروان خود بیزاری هم کردند با کمال حسرت خواهند گفت ای کاش به زندگی دنیا برگشته ما نیز از آنها بیزاری می‌کردیم ولی دیگر وقت گذشته است.

كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ.

«حسرت» حال است از «اعمالهم» یعنی خداوند اعمال آنها را به آنها نشان می‌دهد در حالی که این اعمال بر آنها حسرت و اندوه و ندامت هستند. لفظ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ صریح در خلود اهل آتش در آتش است در این زمینه به قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا انعام / ۱۲۸ رجوع شود.

نکته‌ها

پیشوایان باطل:

از آیه إِذِ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا ... روشن گردیده که: پیشوایان از جمله «انداد» و شریکان خدا هستند، در این زمینه آیات زیادی داریم اَتَّخِذُوا أَحْبَابَهُمْ وَ زُهَبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱، ص: ۳۰۳

دُونَ اللَّهِ

توبه / ۳۱ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ بقره / ۲۵۷، إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ اعراف / ۳۰ پس آنان که در مقابل دین و قانون خدا از طاغوت و پیشوایان باطل پیروی می‌کنند مشرک هستند و اطاعتشان از آنها یک نوع عبادت و بندگی آنهاست.

بیزاری پیشوایان:

به مضمون بسیاری از آیات، پیشوایان باطل اعم از انسانها و بتها و شیطان روز قیامت از پیروان خویش بیزاری خواهند کرد، کسانی که پیشوا و معبود آنها خداست با خدا ارتباط پیوسته داشته و خواهند داشت و از آن مبدء فیض و رحمت به طور دائم بهره‌مند

خواهند بود، از آن طرف لعنتی بودن ارتباط پیشوایان باطل به طور کلی آشکار و روشن خواهد گردید و پیروان آنها فریاد یا لَیْت بَیْنِي وَ بَیْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ خواهند کشید.

اینک بعضی از آیات، اِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا فِي جَايٍ دِیْگَرِ آمَدَه که پیشوایان به خدا خواهند گفت: اَعُوْثِنَاهُمْ كَمَا عَوْنِنَا تَبَرَّأْنَا اِلَيْكَ مَا كَانُوا اِيَانَا يَعْبُدُونَ قصص / ۶۳، شیطان روز قیامت به مردم خواهد گفت:

اِنِّي كَفَرْتُ بِمَا اَشْرَكْتُمُوْنَ مِنْ قَبْلُ ... ابراهیم / ۲۲. گفتگو و مجادله و نفرین میان پیشوایان باطل، و پیروان آنها در روز قیامت، مطلب دیگری است که در محل خود خواهد آمد.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۰۴

[سوره البقره (۲): آیات ۱۶۸ تا ۱۷۱]

اشاره

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۱۶۸) إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۱۶۹) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (۱۷۰) وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمُّ بُكُمْ عُمًى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۱۷۱)

۱۶۸- ای مردم از آنچه در زمین است در صورت حلال و پاکیزه بودن، بخورید و از اوهام شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست.

۱۶۹- او فقط شما را بکار بد و گناه بدتر فرمان می‌دهد و امر می‌کنند: آنچه را که نمی‌دانید بخدا نسبت دهید.

۱۷۰- وقتی که به مشرکان گویند: از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید گویند: بلکه از آئینی که پدران خویش را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم آیا گرچه پدرانشان چیزی نفهمیده و هدایت نیافته بودند؟!

۱۷۱- حکایت کافران (با تو) حکایت کسی است که صدا می‌زند. ب حیوانی که جز صدایی و آوایی نمی‌شنود، آنها کران و گنگان و کورانند لذا چیزی نمی‌فهمند.

کلمه‌ها

حلال: حل به معنی باز کردن است حلال چیزی است که از ممنوعیت باز شده تصرف و خوردن آن جایز است بر خلاف حرام که محدود و ممنوع است. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۰۵

طیب: دلچسب و طبع پسند. که حواس از آن لذت می‌برد. اصل آن طیب (بر وزن قیف) به معنی دلچسبی و طبع پسندی است.

خطوات: خطوه (بر وزن خمره) فاصله میان دو قدم در راه رفتن و (بر وزن بهره) یک قدم برداشتن، جمع آن در اول خطوات (بضم خاء و طاء) و در دوم (بر وزن ضربات) است. پیروی از خطوات شیطان، تبعیت از وسوسه‌های اوست. شیطان: بقره / ۱۴ و ۱۰۲.

سوء: (بضم سین) بد، و به فتح سین: بدی، به عبارت دیگر در اول اسم و در دوم مصدر است. سوء هر چیزی است که بدی و ناراحتی آورد اعم از گناه یا غفلت. پس «سوء» از گناه اعم است.

فحشاء: فحش، فاحشه، فحشاء به معنی کار بسیار زشت هستند، فحشاء و فاحشه در قرآن به زنا، لواط، تزویج نامادری و نظائر آنها گفته شده (قاموس قرآن).

الفینا: الفاء: پیدا کردن. «الفاه: وجده».

يعقلون: عقل به معنی درک و فهم است.

ينعق: نعق: بانک زدن. فریاد کشیدن. «نعق الغراب: صاح».

دعاء: خواندن.

نداء: خواندن به صدای بلند.

صم: صم: کرها. بکم: لال‌ها. عمی: کورها بقره/ ۱۸.

شرحها

در این آیات دو نمونه از «انداد» که به عوض خدا از آنها پیروی می‌شود ذکر شده یکی شیطان و وسوسه‌های او، دیگری تقلید کورکورانه از پدران تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۰۶

و رسوم و آداب خرافی که هر دو مورد تذکر و نکوهش قرار گرفته، و آنها که پیرو تقلید و رسومات هستند و بدون تفکر از آن جانبداری می‌کنند به حیوانات تشبیه شده‌اند که صدا را می‌شنوند ولی معنای آن را نمی‌دانند.

۱۶۸- يا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلالًا طَيِّبًا وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ.

چون آیه متوجه به عموم مردم است و عموم مردم از پیش خود حلال و حرام ساخته و می‌سازند، لذا «يا أَيُّهَا النَّاسُ» آمده، تنها مشرکان و مسلمانان در نظر نیست.

علت نزول آیه قهرا آنست که بعضی از مشرکان و غیره چیزهایی را بی‌جهت بر خود حرام کرده بودند چنان که در سوره مائده/ ۱۰۳، و سوره انعام/ ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۳ نقل شده است حلالًا طَيِّبًا هر دو حال است از «مِمَّا فِي الْأَرْضِ» یعنی: خوردن عموم مأكولات برای عموم جایز و مباح است به دو شرط: یکی این که حلال باشد یعنی حق کسی در آن نبوده و نهی از آن نشده باشد دیگری آن که طیب و موافق طبع باشد و طبع معتدل انسان از آن متنفر نباشد مثل چیزهای گندیده. در جای دیگر در وصف رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ آمده: وَ يَجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحْرَمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثُ اعراف/ ۱۵۷. ظاهر آنست که آیه در صدد اکل مباح است نه هر تصرف جایز چنان که بعضی گفته‌اند.

وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ نشان می‌دهد که حرامهای ساختگی پیروی از اوها و وسوسه‌های شیطان است.

۱۶۹- إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشَاءِ وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

این آیه علت نهی از پیروی شیطان است که شیطان همیشه به چیزهای تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۰۷

مضر و بدبخت کننده وادار می‌کند و دستور می‌دهد که به خدا دروغ به بنید و از فیض رحمت او به دور مانید، اصل فساد، عقائد باطل، تحریف شرایع همه از وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ریشه گرفته و می‌گیرد.

آری شیطان و شیطان صفتان جز به فحشاء و منکر و بدعتها امر نمی‌کنند، به قرینه وَ مَنْ يَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ نور/ ۲۱ که منکر به جای «سوء» آمده، مراد از سوء هر کاری است که بدی و ناراحتی می‌آورد اعم از گناه، غفلت، تضييع وقت، زحمت فزون از طاقت و غیره و مراد از فحشاء گناهان بزرگ و رسوا کننده است.

پس «سوء منکر» عبارتند از مطلق کارهای بد و ناپسند خواه گناه باشد یا غیر آن چنانچه در آیه فَأَنْقَلِبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمَسَّهُمْ سُوءٌ آل عمران/ ۱۷۴، به حادثه ناگوار «سوء» گفته شده یعنی حادثه ناگواری به آنها نرسید.

معنی آیه چنین می‌شود شیطان شما را به هر کار بد نتیجه و اندوهبار (اعم از گناه و غیره) و به هر گناه بزرگ و رسوا کننده امر می‌کند. بالاتر از آن به بدعتها و جعل عقائد ناحق، و دروغ بستن به خدا وادار می‌نماید.

۱۷۰- وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا.

این قسمت دوم از «انداد» گیری است که در برابر دستور خدا از رسوم و سنن خرافی پیروی می‌کنند و بجای تفکر در کلام خدا، می‌گویند از آنچه پدران خود را در آن دیده‌ایم پیروی خواهیم کرد جمله أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْزُبُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ می‌گوید این در صورتی است که آنها تحقیق کرده و بدانند که پدرانشان در راه حق و در طریق صحیح بوده‌اند و اگر پدرانشان اهل هدایت نبوده و چیزی درک نکرده و بیراهه رفته‌اند، چگونه می‌توانند از آنها تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۰۸ پیروی کنند و پیش خدا معذور باشند و در راه سازندگی قدم بردارند؟!.

راجع به تقلید در «نکته‌ها» سخن خواهیم گفت.

۱۷۱- وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً.

در اینجا لازم است کلمه «معک» یا نظیر آن را در نظر بگیریم و چنین باشد: مثلهم معک کمثل الذی ... مراد از الذین کفروا آنانند که دانسته و از روی عناد کافرانند نه از روی جهل. در این مثل چوپان و گوسفند مطرح نیست که بگوئیم: گوسفند نفهمیده از چوپان پیروی می‌کند بلکه منظور آنست که حیوانی صدای انسان را می‌شنود ولی معنی آن را درک نمی‌کند چنان که ما صدای گاو را می‌شنویم و معنی آن را درک نمی‌کنیم.

کافران چون بنای نشیدن و نفهمیدن دارند در نتیجه کلمات پیامبر در نظرشان به صورت نامفهومی در آمده چنان که در جای دیگر فرموده: وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا انعام/ ۲۵ و نیز فرموده: مَا كَانُوا يَسْمَعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ هود/ ۲۰، آری اعراض از حق انسان را این چنین عوض می‌کند.

یعنی: حکایت تو در هدایت کفار حکایت کسی است که به حیوانی بانگ زند چنان که حیوان فقط صدا را می‌شنود و معنی آن را درک نمی‌کند، کفار هم چنین هستند.

صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ آنها در مقابل کلمات حق، کر هستند و لال هستند و کورند لذا چیزی نمی‌فهمند و هدایت نمی‌شوند. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۰۹

نکته‌ها

اصل اباحه:

به موجب آیه کُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا اصل در اشیاء اباحه است، آنچه تحریم نشده و طبع پسند است می‌شود تصرف کرد و خورد و آشامید هر چه باشد و هر کجا باشد، بر خلاف اخباریها که عقیده دارند: هر چه درباره آن از دین رخصت و دستور نرسیده، باید در آن احتیاط کرد و نخورد و تصرف ننمود وهابی‌های حجاز که پیروان محمد بن عبد الوهاب نجدی هستند نیز چنین عقیده دارند، و جریان اصل اباحه بسیار مفصل است و باید در کتابهای اصول فقه مطالعه کرد.

دروغ بستن بر خدا:

به مضمون: وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ یکی از خطوات و وسوسه‌های شیطان آنست که: وادار می‌کند تا بر خدا و رسول دروغ ببندیم در مکتب تشیع اینکار به قدری زشت و خطرناک است که حتی اگر کسی دانسته به خدا و رسول و امام دروغ بر بندد روزه‌اش باطل می‌شود باید قضای آن را بگیرد و دو ماه نیز روزه کفاره بگیرد و توبه کند تا آمرزیده شود و این از افتخارهای مکتب تشیع است که دروغ بستن بر خدا و رسول را چنان سخت گرفته است.

عقائد باطل، بدعت‌های خانمان برانداز، مکتب‌های باطل، همه نتیجه دروغ‌هایی است که بر خدا و رسول بسته‌اند، تصور کنید در دروغ‌هایی که علماء یهود و نصاری جعل کرده و مردم را از پیروی اسلام بازداشتند، دروغ‌هایی که به وسیله معاویه، ابو هریره، سلاطین اموی و عباسی به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده شد تا حق را در صورت باطل و باطل را در صورت حق ظاهر نمودند، در تاریخ مشهور است که معاویه پول کلانی به «سمره بن جندب» داد که روایت کرد: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۱۰

آیه وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ ... بقره/ ۲۰۷ درباره عبد الرحمن بن ملجم لعین و آیه ... أَلَدُّ الْخِصَامِ ... بقره/ ۲۰۴ درباره علی بن ابی طالب علیه السلام است. برای روسیاهیهای ابو هریره و امثال او لازم است به کتابهای مخصوص رجوع نمود. صوفیه و امثال آنها نیز در دروغ بستن به خدا و رسول مشهور می‌باشند. قرآن مجید بارها این گونه اشخاص را تهدید کرده است وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ آل عمران/ ۷۸ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ یونس/ ۶۹.

قرآن و تقلید:

آیه وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا ... حکایت دارد که اسلام دین تعقل و تفکر است، کلمات لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ و غیره بارها در قرآن مجید تکرار شده است، جمله أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ مفید آنست که اگر طریقه پدران آنها بر مبنای منطقی و تعقل بوده، اینها حق دارند که از آنها تقلید بکنند و گرنه، نه.

قرآن مجید در آیات متعددی تابعان را که بدون تفکر از متبوعان پیروی کرده‌اند اهل عذاب دانسته و عذر آنها را قبول نمی‌دارد و می‌گوید: فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ... زمر/ ۱۸ یعنی سخن را می‌شنوند و درباره آن فکر می‌کنند و بهترین آن را اختیار می‌کنند خلاصه: هر راهی و هر کاری و هر دینی که انسان اختیار می‌کند باید اول آن را بفهمد و در اطراف آن تحقیق بکند سپس آن را قبول کرده و در راه آن قدم بردارد و در این راه اگر اشتباه هم بکند پیش خدا معذور خواهد بود.

در تقلید از فقهاء که مقلد راهی به مسائل دینی ندارند، دستور داده شده که:

تا چند نفر متخصص و خبره، ایمان و عدالت و علم فقیه را تصدیق نکرده‌اند نمی‌شود از او تقلید نمود، در رجوع به دکتر و مصرف کردن دواى او، عقل حکم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۱۱

می‌کند باید قبلاً مهارت او را دانست بعد مراجعه نمود.

در ذیل آیه وَ مِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي ... بقره/ ۷۸ در تفسیر برهان از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که مردی عرض کرد عوام یهود در تقلید از علمای خود چاره‌ای نداشتند چنان که عوام ما نیز ناچارند بی‌آنکه از حقیقت با خبر باشند از علما تقلید کنند؟ امام علیه السلام در ضمن جواب فرموده:

اگر عوام ما از فقهاء، فسق، عصیبت بر سر هم زدن برای مال خدا ... به بینند و باز از آنها تقلید کنند مانند عوام یهود هستند، بعد فرموده: از فقهاء آنکه پرهیزکار، حافظ دین، مخالف هوای نفس و مطیع خدا باشد، بر عوام است که از او تقلید کنند.

ناگفته نماند: عقیده یک دفعه آنست که مبنای فکری و استدلالی دارد، و طرف با تفکر و استدلال به آن عقیده رسیده است، این عقیده را در صورت باطل بودن باید با استدلال از بین برد، و یک دفعه آنست که مبنای عاطفی دارد و طرف از استدلال عاجز است، عقیده بت پرستان جنبه عاطفی داشت و در جواب پیامبران می‌گفتند: پدران خود را چنین یافته‌ایم، از طریق آنها کنار نخواهیم شد وَ جَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ این منطقی از نظر قرآن قبول نیست باید کوییده شود، لذا بت پرستی در اسلام مجاز نیست که بماند، گرچه اسلام را نیز به او تحمیل نمی‌کنند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۱۲

[سوره البقره (۲): آیات ۱۷۲ تا ۱۷۶]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنَّ كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱۷۲) إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَن اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۱۷۳) إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَسْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۴) أُولَئِكَ الَّذِينَ اسْتَرَوْا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ (۱۷۵) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۱۷۶)

۱۷۲- ای اهل ایمان از چیزهای پاکیزه که به شما روزی داده‌ایم، بخورید، و خدا را شکر کنید اگر خدا را به پرستید.

۱۷۳- خداوند فقط خوردن میته و خون و گوشت خوک و آنچه به وقت ذبح نام غیر خدا بر آن برده شود، بر شما حرام کرده (ولی) کسی که مجبور شود بی آنکه طالب لذت باشد و بی آنکه در خوردن افراط کند گناهی بر او نیست، که خدا غفور و مهربان است.

۱۷۴- آنان که آنچه را خدا از کتاب نازل کرده کتمان می‌کنند و آن را به بهای کمی می‌فروشند، تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص:

۳۱۳

در شکمهای خود فقط آتش می‌خورند، خدا روز قیامت با آنها سخن نمی‌گوید و از گناهان پاکشان نمی‌کند و برای آنها عذابی دردناک است.

۱۷۵- آنها همانها هستند که ضلالت را به هدایت و عذاب را به مغفرت خدا خریدند، چه چیز آنها را بر آتش شکست داده است؟!!

۱۷۶- این وعده عذاب بدان جهت است که خدا کتاب را به حق (و برای وحدت) نازل کرده (ولی) آنها که در زمینه کتاب اختلاف کردند در تفرقه شدیدی هستند.

کلمه‌ها

میته: میت و میت هر دو به معنی مرده است. میته مؤنث میت حیوانی است که بدون ذبح شرعی مرده، خواه خود بخود مرده و یا به ذبح غیر شرعی.

خنزیر: خوک. جمع آن در قرآن خنازیر است.

اهل: اهلال به معنی بلند کردن صداست. ماه را از آن هلال گویند که به وقت دیدن آن صدا بلند کرده به یکدیگر نشان می‌دهند.

اضطر: اضطرار: احتیاج و اجبار. آن در واقع حمل غیر بر ضرر است، تحمیل کننده شاید شخص دیگر و یا حالتی در خود شخص باشد مانند گرسنگی و غیره.

باغ: اسم فاعل از بغی به معنی طلب، باغی: طالب و مایل.

عاد: اسم فاعل است از عدو به معنی تجاوز.

اثم: گناه ضرر بقره / ۲۱۹.

غفور: غفر به معنی پوشاندن و مستور کردن است غفران گناه پوشاندن و ناپدید کردن آنست غفار و غفور صیغه مبالغه هستند یعنی

بسیار آمرزنده. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۱۴

یکلمهم: تکلیم سخن گفتن.

شفاق: اختلاف، جدایی بقره/ ۱۳۷.

شرحها

در آیات قبلی عموم مردم از تقلید کورکورانه و از پیروی اوهام شیطانی مخصوصا در مورد چیزهای خوردنی، نهی شدند. در این آیات به مؤمنان دستور داده شده از نعمتهای پاکیزه بخورند و خدا را شکر کنند نیز بعضی از محرّمات که نمی‌شود خورد بیان گردیده و به آنان که به خاطر مال دنیا این گونه حقائق را کتمان می‌کنند وعده عذاب داده شده است.

۱۷۲- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنَّ كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ.

این آیه قطع نظر از مطالب خود، مقدمه بیان محرّمات در آیه بعد است شکر نعمت که دستور داده شده وسیله ارتباط ما بین روزی دهنده و روزی خورنده است، به وسیله شکر دایره نعمت پر شده و حقیقت جای خود را می‌گیرد.

مقتضای فطرت آنست که از نعمت استفاده کرده و صاحب نعمت را بشناسیم و آن اهلیت زیادت به ما خواهد داد لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ در آیه دیگر آمده فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا ... نحل/ ۱۱۴.

آمدن شرط در: إِنَّ كُنتُمْ إِيَّاهُ ... ظاهرا برای آنست: حالا که خود را بنده خدا می‌دانید. حق ندارید از پدران و خطوات شیطان پیروی کنید.

تکیه بر روی «طیب» از آن جهت است که ملاک حلال و حرام روشن گردد، آنچه پاکیزه و طبع پسند است باید حلال و مجاز باشد و آنچه خبیث، تنفرآور و کثیف است باید تحریم گردد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۱۵

۱۷۳- إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَيْزِرِ وَمَا أَهْلَ بِهِ لغيرِ اللَّهِ.

این چهار چیز در آیات دیگر نیز ذکر شده‌اند «۱» حصر در آیه اضافی و نسبت به چیزهایی است که مشرکان (و شاید اهل کتاب نیز) حلال می‌دانستند و گرنه حیوانات دیگری نیز حرامند. از قبیل درندگان و غیره.

حرام بودن میت و خون و خوک برای عوارض ناگواری است که در بدن تولید می‌شود ولی حرمت آنچه به وقت ذبح نام غیر خدا برده شده برای تقویت توحید و کوییدن «انداد» و معبودهای دروغین است، حتی آنچه به وقت ذبح نام خدا بر آن ذکر نشده حرام است خواه نام غیر خدا یاد شده یا نه وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِشَقُّ انعام/ ۱۲۱.

در کتاب کافی ضمن روایتی علل حرمت مردار از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده که خوردن آن بدن را ضعیف و رنجور می‌کند، نیروی بدن را می‌کاهد و سبب قطع نسل و سگته می‌شود و درباره خوردن خون فرموده: ... دهان را بدبو، بوی بدن را بد می‌کند، سبب بد خلقی، بیماری هاری، قساوت قلب، کمی عاطفه می‌شود تا جایی که ممکن است فرزند و پدر و مادرش را بکشد ... «۲»

امروز بشر با تجربه و پیشرفت علم این حقائق را به نحو احسن دریافته است.

(۱)- این چهار چیز در سوره انعام/ ۱۴۵ و سوره نحل/ ۱۱۵ و نیز در سوره مائده/ ۳ به اضافه چند چیز دیگر آمده است. ظاهرا این تکرار برای اهمیت مطلب بوده است.

(۲)- کافی کتاب اطعمه حدیث اول، ولی باید دانست که این مضرات در خوردن خون است ولی تزریق خون تازه و زنده، به بدن که ربطی به دستگاه گوارش ندارد جایز و خرید و فروش آن نیز مجاز است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۱۶

اما خوک حیوانی است بسیار کثیف، بی‌غیرت و لابلایی. نوعا از کثافات و گاهی از فضولات خود تغذیه می‌کند، انگل «تریشین» که

به صورت نوارهای سفید باریک در ماهیچه‌های آن موجود است و همچنین «کرم کدو» که در گوشت این حیوان پلید هست، سبب هر نوع بیماری در بدن می‌گردد.

به فرض اگر با وسائل علمی امروز بتوان این انگل‌ها را از بین برد صفات این حیوان مانند بی‌غیرتی و بی‌عفتی و بی‌اعتنایی به مسائل که به وسیله گوشت آن به انسان منتقل می‌شود چاره‌پذیر نیست. لفظ «لحم» دلالت بر آن دارد که گوشت خوک چنانچه خود نمیرد و سرش بریده شود حرام است.

فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ این قسمت از حکم اولی استثناء شده یعنی آنکه برای حفظ جان خویش ناچار باشد از این حرامها بخورد به دو شرط مانعی نیست، یکی آنکه «غیر باغ» یعنی مایل و خواهان لذت نباشد و حرمت اولیه را در نظر بگیرد، دوم «غیر عاد» یعنی از مقدار ضرورت تجاوز نکند، از لفظ «غفور» می‌شود استفاده کرد که خدا در صورت اضطرار اثرات ناگوار آنها را از بین برده و مستور خواهد کرد، چون در اینجا گناهی نیست تا بخشوده شود لفظ «رحیم» حکایت دارد که این اجازه در اثر مهربان بودن خدا است.

ناگفته نماند: از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که: در تفسیر «غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ» فرمودند: باغی آنست که بر امام خروج کند، عادی کسی است که راهزنی می‌کند مردار بر او حلال نیست «۱» در روایت دیگری از آن حضرت منقول است: باغی آنست که از (روی هوس) بشکار می‌رود، عادی راهزن است، اینها نباید نماز را شکسته بخوانند و اگر اضطرار پیش آمد مجاز نیست از میت بخورند،

(۱) - کافی ج ۶ / ۲۶۵ کتاب اطعمه.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۱۷

آنچه در حال اضطرار به دیگران حلال می‌شود بر اینها حلال نیست «۱».

این روایات که در وسائل الشیعه، تفسیر برهان و غیره نقل شده منافی معنای اولی نیست بلکه لفظ «باغ-عاد» به همه آنها شامل است، چنین کسان اگر در حال اضطرار از محرمات بخورند بر آنها گناه نوشته خواهد شد که در معصیت پروردگار هستند.

۱۷۴- إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ.

این آیه روشن می‌کند که محرمات فوق در تورات و انجیل نیز بوده، ولی دانشمندان اهل کتاب آن را به خاطر نفع مادی و پول دوستی اظهار نمی‌کردند و در مقابل اسلام جبهه‌گیری می‌نمودند.

در سوره نحل / ۱۱۸ بعد از ذکر چهار چیز حرام فرموده: وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ معلوم است که شریعت تورات نیز اینها را حرام کرده بود و در جای دیگر در وصف اهل کتاب آمده: وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ توبه / ۶۹ به هر حال:

آیه شریفه آنها را تهدید به عذاب می‌کند، ولی تهدید شامل هر کسی است که حق را کتمان نماید اهل کتاب باشد یا مسلمان.

وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ سخن نگفتن خدا با اینگونه اشخاص در آیه وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ...

آل عمران / ۷۷ نیز آمده، بهتر است این کلمه را حمل بر ظاهر کرده و بگوئیم:

خدا در روز قیامت با مؤمنان از روی مرحمت سخن خواهد گفت البته صدا خواهد آفرید و مؤمنان خواهند شنید چنان که فرموده:

لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدْعُونَ سَلَامًا قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ يس / ۵۷ و ۵۸ یعنی برای آنها سلام قولی

(۱) - تفسیر عیاشی.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۳۱۸

است از طرف خدای رحیم. ولی این سخن گفتن نسبت به کفار نخواهد بود، آنچه در آیات آمده که خدا اهل عذاب را عتاب و ملامت خواهد کرد حق است چنان که در سوره مؤمنون/ ۱۰۸ و اعراف/ ۳۸ و غیره آمده ولی مراد از «لا یکلمهم» در آیه. تکلم از روی مهر و رحمت است - لفظ «و لا یزکیهم» نشان می‌دهد که خدا با از بین بردن گناهان آنها را پاک و منزّه نخواهد کرد.

۱۷۵- أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ.

«اشتری» را می‌شود خریدن یا عوض کردن معنی نمود، در هر حال هدایت و مغفرت را از دست داده و در عوض ضلالت و عذاب را به دست آورده‌اند. «ما» در فَمَا أَصْبَرَهُمْ ... ظاهراً برای تعجب است یعنی اینها در برابر وعده عذاب چقدر بی‌اعتنا و خونسرد هستند.

۱۷۶- ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ.

یعنی این وعده‌ها و تهدیدها برای آنست که خدا کتاب را به حق نازل کرده و باید آنچه در کتاب است کتمان نشود، تا روشن گردد که تورات و انجیل این احکام را تأیید کرده‌اند ولی آنها که درباره کتاب اختلاف می‌کنند و آن را منشأ اختلاف و تشتت می‌گردانند از حقیقت و از وحدتی که نظر کتاب است بسیار بدورند و باید در عذاب بمانند که غرض خدا را نقض کرده‌اند.

آیه شریفه مفید آنست که خداوند کتابها را برای ایجاد وحدت فرستاده تا مانند رشته محکمی جامعه را به مهم متصل کنند، اما آنان که دانسته این کتابها را در مسیر اغراض خویش قرار داده و از مسیر اصلی منحرف می‌کنند در عذاب خدا خواهند بود مسلمان باشند یا غیر مسلمان. در جای دیگر آمده: وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بقره/ ۲۱۳.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۳۱۹

[سوره البقره (۲): آیه ۱۷۷]

اشاره

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۱۷۷)

۱۷۷- نیکی آن نیست که صورت خود را به سوی مشرق و مغرب کنید، بلکه نیکی آن کس است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیامبران ایمان آورده است، و مال خویش را با آنکه دوست می‌دارد به خویشاوندان و یتیمان و فقراء و درمانده دور از وطن و سائلان و در آزادی بردگان می‌دهد، و نماز می‌خواند و زکاة می‌دهد، و بعهد خود وقتی که می‌بندد وفادار می‌ماند و در برابر محرومیت و مرض و به وقت جنگ استقامت دارند، اینها کسانی هستند که راست گفته‌اند و فقط اینها پرهیزکاران کاملند.

کلمه‌ها

بر: (بکسر باء) نیکی و خوبی، به فتح اول به معنی نیکوکار و نیز به معنی خشکی مقابل دریا است (قاموس قرآن).

ملائکة: فرشتگان. مفرد آن ملک، به عقیده اکثر علماء آن از ماده «الوک» به معنی رسالت است.

قربی: قربی و قرابت به معنی خویشاوندی و نزدیکی نسبی است بقره/ ۸۳.

ابن السبیل: پسر راه، یعنی درمانده دور از وطن.

الرقاب: جمع رقبه، آن در اصل به معنی گردن است، استعمال آن در بنده تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۲۰

و انسان از باب ذکر جزء و اراده کل است.

بأساء: بأس بؤس بأساء هر سه به معنی سختی و ناپسند است، بأساء را سختی شدید نیز گفته‌اند. به معنی عذاب، خوف و جنگ نیز آیند که همه مصداق سختی می‌باشند.

ضراء: ضرر شدید. بأساء و ضراء اگر یک جا ذکر شوند مراد از اولی سختیهای خارج از وجود است مثل ضرر مالی و از دومی گرفتاری وجود مثل بیماری. این هر دو کلمه اسم مؤنث و مفرد هستند.

(قاموس قرآن).

شرحها

این آیه در صدد معرفی اعمال نیک و مردان نیکوکار است و می‌گوید:

نیکوکار کسی است که از درون به توحید و واقعیات معتقد، و از بیرون مصدر اعمال نیک و خدا پسند باشد و در پیش آمدها استقامت ورزد و خود را نبازد.

در میزان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده: هر که به این آیه عمل کند ایمانش کامل است. در شأن نزول آیه گفته‌اند: درباره تحویل قبله بحث و جدال و گفتگو زیاد شد و یهود دست بردار نبود تا آیه شریفه نازل گردید. ولی نمی‌شود گفت: در این مورد فقط این آیه نازل شده است بلکه آیات قبل و بعد نیز نازل شده‌اند، ضمناً در این آیه مطلب فوق بررسی گردیده است. ۱۷۷- لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ

«بر» اول به معنی نیکوکاری است و همچنین «بر» دوم، ولی حمل «من آمَن» بر آن از جهت مبالغه است. گویند: فلانی عدالت و شرافت یا ذلت است تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۲۱

یعنی به قدری عادل و شریف یا ذلیل است گویی خودش در آن محو شده و یکپارچه عدالت و شرافت یا ذلت شده است، در اینجا هم: آنکه دارای چنین صفات است گویی یکپارچه بر و نیکوکاری است.

یعنی: نکویی آن نیست که به سوی مشرق و مغرب رو کنید (این در صورتی است که بدون دستور خدا باشد) بلکه نکویی و نکوکار آنست که به خدا، قیامت، ملائکه، کتابهای آسمانی و پیامبران ایمان داشته باشد، این قسمت راجع به عقیده و مطالب درونی است.

وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ این قسمت راجع به انفاق مال و شامل انفاقهای واجب و مستحب هر دو است و این نتیجه ایمان و اعتقاد سابق می‌باشد، قید «علی حبه» مفید آنست که مال خرج شده، زیاد و قابل اعتناء باشد و درد آنها را دوا کند نه مقداری که مورد اعتناء و مورد علاقه انفاق کننده نیست مثل انفاقهای ناچیز، این قید در سوره آل عمران/ ۹۲ الدهر/ ۸ نیز آمده است. «ابن السبیل» کسی است که فقط با این لفظ شناخته می‌شود یعنی درمانده دور از وطن که لازم است از انفاق واجب و مستحب به وطنش فرستاده شود.

مراد از «رقاب» برده‌هایی است که لازم است خریده و آزاد شوند.

وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ این هر دو عمل عبادی، اولی ارتباط با خدا دومی رابطه با خلق است. به نظرم زکاه از جهت اهمیت ذکر شده و گرنه «آتی المال» شامل آن نیز هست.

وَالْمُؤْمُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أَيْنَ مِنْهُمْ مَقَدُّرٌ إِذْ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّا بِلِقَاءِ رَبِّنَا لَأَنصَرِفُ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ شَيْئًا سَعِيدًا لَوِصَّ بِهِنَّ اللَّهُ لِيَلْبَسَهُنَّ الْوَجْدَانَ الْيَوْمَ الْحَاقِقِ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا فَهُمْ لَحْمٌ لِقَالٍ إِظْمَأْتٍ وَآسَافٍ مُوقَسَاتٍ يَرْسِلْنَ عَلَيْهِمُ السَّحَابَ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ النَّاسُ يَوْمَ السَّرَاتِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَسَاءَ لِمَنْ أَهْلَكَ الْقَصَصُ فَأَمَّا قُلُوبُنَا فَأَمَّنَّا بِرَبِّكَ إِنَّكَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

خود وفادار و در گرفتاریهای مالی و بدنی صبور و به وقت جنگ با استقامت هستند. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۲۲

«الموفون» خبر مبتدای محذوف است یعنی: «و هم الموفون»، «صابرین» منصوب است به تقدیر «اعنی» و این تقدیر برای مدح و ثناگویی است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ یعنی اینان در ادعای ایمان صادقند، زیرا قول و فعل و عقیده‌شان یکی است لفظ «هم» برای حصر است یعنی: فقط آنها اهل تقوی هستند و شاید برای کمال باشد یعنی فقط متقی کاملند.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۲۳

[سوره البقره (۲): آیات ۱۷۸ تا ۱۸۲]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْمَأْتِيُّ بِالْمَأْتِيَةِ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدِّءِ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بِكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۸) وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۷۹) كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (۱۸۰) فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۸۱) فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۸۲)

۱۷۸- ای اهل ایمان بر شما درباره کشته شدگان قصاص مقرر شده آزاد در برابر آزاد، عبد در برابر عبد، زن در برابر زن هر کس چیزی از برادرش به او گذشت شود و قصاص به خونبها تبدیل گردد بر خونخواه است که بطور شایسته خونبها را تعقیب کند و بر قاتل است که آن را به خوبی به پردازد این تخفیف و مرحمتی است از جانب خدا و هر که بعد از عفو، تجاوز کند و قاتل را بکشد عذابی دردناک دارد.

۱۷۹- ای خردمندان برای شما در قصاص زندگی هست تا از آدمکشی به پرهیزید.

۱۸۰- بر شما مقرر شده وقتی که یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر مالی از خود بجا گذارد، وصیت برای پدر و مادر و خویشان به طور شایسته. این حقی است بر پرهیزکاران.

۱۸۱- هر که پس از شنیدن (و دانستن) وصیت را تغییر دهد گناه آن فقط بر کسانی است که آن را تغییر می‌دهد، خدا شنوا و دانا است. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۲۴

۱۸۲- کسی که از انحراف موصی (میل ببعض ورثه) و یا از گناه او (وصیت به خلاف شرع) بترسد و میان آنها را اصلاح دهد گناهی بر او نیست خدا بخشنده و مهربان است.

کلمه‌ها

قصاص: مقابله به مثل در جنایت عمدی. قص و قصص در اصل به معنی تعقیب و پی‌جویی است. سرگذشت را از آن قصه گویند که گوینده آن را تعقیب و دنبال می‌کند مقابله به مثل را از آن قصاص گویند که در تعقیب جنایت است.

قتلی: کشته شدگان. مفرد آن قتل است.

حر: آزاد آنکه برده کسی نیست.

عبد: بنده و برده.

المعروف: شناخته شده آن هر فعلی است که خوبی آن به وسیله عقل یا شرع شناخته شود (قاموس قرآن) الباب: جمع لب. آن به معنی مغز و عقل است. اولوا الالباب یعنی صاحبان خرد و اندیشه.

خیرا: مال، اصل خیر به معنی اختیار شده است، مال و صفت و کار خوب را از آن خیر گویند که مورد اختیار و رغبت است (قاموس قرآن).

متقین: بقره / ۲.

وصیه: وصی به معنی متصل شدن و متصل کردن است، ایصاء و توصیه به معنی سفارش و دستور است، وصیت یعنی چیز توصیه شده و سفارش شده، علت این تسمیه آنست که موصی کارش را بکار وصی متصل می‌کند و یا کار بعد از مرگ را به قبل از مرگ اتصال می‌دهد. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۳۲۵

جنفا: میل به باطل یا مطلق میل و انحراف.

شرحها

در این آیات دو مطلب نقل و بررسی شده است یکی قصاص در جنایت عمدی که باید جانی را مجازات کرد و در عین حال می‌شود از حس عاطفه استفاده کرده و عفو نمود و روشن شده که اجرای قصاص سبب محفوظ ماندن خونهاست دوم: وصیت که دستوری راجع به کارهای بعد از مرگ است.

۱۷۸- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرِّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ.

پیش از نزول قرآن عرب عقیده به قصاص داشت و آن را به کار می‌بست ولی قصاص بسته به قدرت اولیاء مقتول و نیروی قبیله بود حتی گاهی به عوض یک نفر ده نفر را می‌کشتند قرآن مجید با این آیه اولاً قضیه را تعدیل کرد که در مقابل یک نفر فقط یک نفر را می‌توان کشت نه بیشتر، ثانیاً حس انتقام و حس عاطفه را ملاک قرار داد یعنی حکم اولی قتل، قصاص است ولی اگر کسی از عواطف انسانی استفاده کرده و قاتل را عفو کند، مجاز است.

این حکم مطابق فطرت انسان است زیرا اگر تنها قصاص بود یک حکم خشن و غیر قابل انعطاف می‌شد و اگر فقط خونبها و عفو بود مورد سوء استفاده واقع می‌گردید ظهور جمله الْحُرِّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ آنست که آزاد را در مقابل برده و مرد را در مقابل زن نمی‌کشد.

ناگفته نماند آزاد در مقابل برده کشته نمی‌شود، تفصیل و علت آن را در فقه باید جستجو کرد، اما اگر مرد آزاد زن آزادی را بکشد، کشتن مرد در مقابل تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۳۲۶

زن مشروط به آنست که، اولیاء زن نصف دیه مرد را به وراثت او بدهند، امام صادق علیه السلام در ضمن روایتی فرموده: مرد در مقابل زن کشته نمی‌شود مگر آنکه به وارثان مرد نصف دیه او داده شود «۱» باید بدانیم که خونبهای زن نصف خونبهای مرد است، رجوع شود به «نکته‌ها».

علت این حکم ظاهراً آنست که: مرد در زندگی بیش از زن توان کار دارد و بیش از زن احتیاج جامعه را بر طرف می‌کند نظیر یک ماشین چهار تنی و ده تنی بنا بر این اگر مرد را در مقابل زن بکشیم نظیر آنست که ماشین ده تنی را در مقابل ماشین چهار تنی بدهیم، این حکم تحقیر زن نیست بلکه یک واقعیت است احکام اسلام تابع حقائق و نظامات عالی جهان است نه احساسات بی‌جا.

لفظ «من اخیه» برای تحریک عاطفه رحمت است یعنی با وقوع قتل هنوز قاتل برادر دینی اولیاء مقتول و قابل ترحم است، جمله

فَاتَّبَاعُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ راجع به قاتل و ولی مقتول است یعنی بعد از عفو، قصاص بخونبها مبدل می‌شود در این صورت بر ولی مقتول است که برای گرفتن خونبها، قاتل را تعقیب کند ولی به طور متعارف، و قدرت او را در پرداخت دیه در نظر گیرد، و بر قاتل است که به خوبی و بدون طفره رفتن خونبها را پرداخت نماید، تقدیر آن چنین است: «فعلى الولی اتباع القاتل بالمعروف و على القاتل اداء الدیة الى الولی باحسان» (۲).

ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

تبدیل قصاص بخونبها در صورت عفو، تخفیف و رحمتی است از جانب خدا

(۱) -

عن الصادق علیه السلام: لا یقتل حر بعبد و لکن یضرب ضرباً شديداً و یغرم دية العبد و لا یقتل الرجل بالمرثه الا اذا ادی الی اهله نصف دیته ... «جوامع الجامع»
صافی از تهذیب.

(۲) - در تفسیر عیاشی دو روایت در این زمینه نقل شده است.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۳۲۷

که قضیه را از حاد بودن خارج می‌کند ولی اگر کسی بعد از عفو، قاتل را بکشد برای او در آخرت عذابی دردناک است و در عوض او را قصاص می‌کنند.

۱۷۹- وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.

این آیه دلیل تشریح قصاص است و درک اصالت آن به عاقلان و اگذار شده که ضرورت قصاص را در حیات جامعه فقط عاقلان می‌توانند احساس کنند، لفظ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةً از دو جهت قابل توجه است یکی از جهت معنی که می‌گوید: حیات افراد جامعه در وجود قصاص است آن وقت حیات افراد تضمین می‌شود که قاتلان و آدمکشان بدانند در صورت قتل نفس، به حکم قصاص، خودشان نیز کشته خواهند شد، دوم از جهت لفظ عربها در اصالت قصاص می‌گفتند: «القتل انفی للقتل» یعنی: آدمکشی را قصاص از همه بهتر ریشه کن می‌کند ولی جمله فِي الْقِصَاصِ حَيَاةً از آن مختصر و مفیدتر است، اهل بلاغت بیشتر از ده فرق ادبی در میان این دو عبارت نقل کرده‌اند.

مفعول «تتقون» محذوف است یعنی: لعلکم تتقون القتل تا شما از آدمکشی به پرهیزید.

۱۸۰- كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ.

لفظ «کتب» دلالت بر وجوب دارد ولی لفظ «المتقین» مانع از وجوب است و گرنه لفظ «مؤمنین و مسلمین» می‌آمد «الوصیة» نائب فاعل «کتب» است پدر و مادر با آنکه ارث بر هستند ولی مانعی نیست که از «ثلث مال» بر آنها وصیت شود تا چیز اضافی ببرند «۱» «بالمعروف» مفید آنست که این وصیت باید

(۱) -

عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر (ع) قال: سألته عن الوصیة یجوز للوارث؟

قال نعم. ثم تلی هذه الایة «إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ».

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۳۲۸

عرف پسند باشد و ضروری به ورثه نرساند حَقًّا عَلَي الْمُتَّقِينَ یعنی: این وصیت حقی است که بر پرهیزکاران وضع شده است و آن

مفید استحباب وصیت است.

۱۸۱- فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

این آیه صریح است در این که تبدیل وصیت از جانب وصی یا شخص دیگری حرام است و خداوند کلماتی را که در تبدیل آن بکار رود می‌شنود و از تغییر آن آگاه است.

۱۸۲- فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

این آیه استثنا است از حرمت تبدیل، مراد از جنف میل به بعضی از ورثه است که سهم او از وصیت بیشتر باشد چنان که از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده، منظور از «اثم» وصیت به باطل و حرام است لفظ «فمن خاف» نشان می‌دهد که این تبدیل در حیات موصی است یعنی: وصی می‌بیند که موصی میل به بعضی از ورثه می‌کند و آن موجب اختلاف خواهد شد و یا می‌خواهد وصیت به حرام کند، در اینوقت پا در میان گذاشته و او را به اصلاح و تبدیل وصیت وادار می‌نماید مراد از آمدن «غفور رحیم» شاید آن باشد که در این صورت گناه موصی نیز بخشوده خواهد شد.

نکته‌ها

قصاص:

قصاص و انتقام از قاتل، فطری انسانست و هر کس با طبع سلیم خود ضرورت آن را احساس می‌کند، لذا از قدیم الایام در میان بشر عملی بوده و هست. ادیان آسمانی آن را تعدیل کرده و حکم اولی قرار داده و در عین حال عفو و گذشت را مجاز دانسته‌اند و این که تورات تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۲۹

در فصل بیست و یکم از سفر خروج و غیره فقط قصاص را عنوان کرده فقره دیگر آن از بین رفته است و گرنه در ذیل آیه مائده خواندیم که پس از حکم قصاص فرمود: فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ.

در زمینه این حکم، در گذشته و حال افراط و تفریطی رخ داده، اما در گذشته نحوه قصاص بسته به قدرت قصاص کننده بود حتی گاهی برای یک نفر یک قبیله را از بین می‌بردند، و اما امروز عده‌ای از نسل سرگردان موضوعیت آن را انکار کرده و گویند: آن بر خلاف عاطفه بشری است، با کشته شدن مقتول یک نفر از افراد جامعه کم شده چرا دیگری را با دست خود کم کنیم؟ بهتر است آن را زندانی کرده تربیتش نمایم، ولی گویند از روزی که زندان جای قصاص را گرفته شماره قتل زیاد گشته است.

در روزنامه‌ها می‌خوانیم که به تدریج از این سخن توبه می‌کنند چنان که اخیراً در «آمریکا» بعضی‌ها را اعدام و کلیت قانون را عوض کردند اشکالهای دیگری نیز کرده‌اند که به همه جواب داده شده است.

قرآن در این زمینه فقط با لفظ «یا اولی الاباب» تصدیق و درک واقعیت و ضرورت آن را به صاحبان عقل و اندیشه واگذار کرده است و حقا که اندیشمندان ضرورت آن را درک کرده‌اند.

درباره قصاص و مسائل آن مطلب مفصل است باید به کتب فقه مراجعه نمود ناگفته نماند: در اسلام آزاد را در مقابل برده قصاص نمی‌کنند، پدر را در مقابل فرزند قصاص نمی‌کنند و هکذا، اینها روی عللی است پیش خدا نه اینکه نعوذ بالله بی‌عدالتی باشد.

وصیت: وصیت یکی از مستحبات اسلامی است، در بعضی از مواقع که واجباتی در عهده انسان و یا امانتهایی در تحویل او است، واجب می‌شود، انسان حق دارد وصیت کند که یک سوم مالش را در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۳۰

راههای شرعی که معین می‌کند مصرف نمایند، بهتر است در این کار دقت و کارهایی را که نفع آنها عمومی است انتخاب نماید، از لفظ «الاقربین» در آیه استفاده می‌شود که خویشاوندان غیر وارث را نسبت به کارهای دیگر ترجیح دهد و همچنین بر پدر و مادر

با آنکه وارث هستند وصیت نماید.

از علی بن ابی طالب صلوات الله علیه نقل شده: هر که به وقت مرگ به خویشانی که ارث نمی‌برند وصیت نکند عملش را با گناه به پایان رسانیده است (۱).

از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است:

الوصیة حق علی کل مسلم (۲).

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده: هر که بدون وصیت بمیرد همچون زمان جاهلیت مرده است و نیز فرموده: بر مسلمان سزاوار نیست حتی یک شب را به روز آورد مگر آن که وصیتش زیر سر او باشد (۳).

(۱) - (۲) - (۳) - روضه الواعظین مجلس «۸۸».

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۳۱

[سوره البقره (۲): آیات ۱۸۳ تا ۱۸۷]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۸۳) أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۸۴) شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۸۵) وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (۱۸۶) أَجَلٌ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِيَابِسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِيَابِسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتَمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لِنَّاسٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۱۸۷)

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۳۲

۱۸۳- ای اهل ایمان بر شما روزه نوشته شده چنان که به گذشتگان نوشته شده بود تا پرهیزکاری کنید (و پرهیزکار باشید).

۱۸۴- (آن روزه) در روزهای معدودی است هر که از شما مریض یا در مسافرت باشد همان اندازه در روزهای دیگر روزه بگیرد و بر کسانی که تاب روزه ندارند (مانند پیران و غیره) لازم است عوض بدهند، مسکینی را اطعام کنند هر که کار خوب را با رغبت انجام دهد برای او بهتر است، روزه برای شما بهتر است اگر بدانید.

۱۸۵- (آن چند روز) ماه رمضان است که قرآن به عنوان هدایت مردم در آن نازل شده قرآن آیات روشنی است از جنس هدایت و فرقانی که بر پیامبر نازل گشته. هر که از شما در این ماه در حضر باشد آن را روزه بدارد و هر که مریض یا در سفر باشد همان قدر از روزهای دیگر روزه بگیرد، خدا برای شما راحتی می‌خواهد نه زحمت. و تا تعداد روزه را کامل کنید و خدا را در برابر آنکه هدایتان کرده تعظیم نمائید (یا تکبیر گوئید) و تا سپاس گزار باشید.

۱۸۶- (ای پیامبر) وقتی که بندگان من، مرا از تو پرسند، من به آنها نزدیک هستم، دعای دعا کننده را وقتی که مرا بخواند اجابت

می‌کنم، از من این سخن را بپذیرند و به من ایمان آورند تا کمال یابند.

۱۸۷- آمیزش با زنان در شب روزه بر شما حلال شده آنها لباس شما هستند و شما لباس آنهاید، خدا می‌دانست که شما بر خودتان خیانت خواهید کرد لذا به شما برگشت و از شما اغماض نمود، اکنون با آنها آمیزش کنید و آنچه (اولاد) برای شما نوشته بطلبید، و بخورید و بیاشامید تا رشته سفید صبح از رشته تاریک شب نمایان شود سپس روزه را تا شب به پایان برید. و آن گاه که در مساجد به اعتکاف مشغولید با زنان آمیزش نکنید، اینهاست مرزهای خدا، به مرزهای خدا نزدیک نشوید، همین طور آیات خویش را به مردم بیان می‌کند تا پرهیزکار شوند.

کلمه‌ها

الصیام: صوم و صیام به معنی روزه است. اصل کلمه به معنی امساک از مطلق تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۳۳ فعل است لذا به سکوت نیز صوم گویند که امساک از سخن گفتن است. عده: چیز معدود را عده گویند «العده هی الشیء المعدود». اخر: جمع آخر به معنی «دیگر» است.

یطبقونه: طوق و طاقت به معنی قدرت. اطاقه آنست که کار را با طاقت فرسایی و زحمت انجام دهیم (قاموس قرآن). فدیة: عوض فدی و فداء نیز به همان معنی است. تطوع: کار را با رغبت انجام دادن بقره/ ۱۵۸.

رمضان: نهمین ماه عربی است میان شعبان و شوال. و ماه روزه اسلامی. و اصل رمض شدت تابش آفتاب بر خاک است. شهر: ماه و آن با رؤیت هلال شروع شده و با رؤیت مجدد منقضی می‌شود. بینات: آشکارها آیات بینات به معنی آیات روشن و آشکار.

فرقان: فرق گذارنده بین حق و باطل. مصدر است. به معنی اسم فاعل. لعل: در کلام خدا به معنی «تا» و در کلام بشر به معنی «شاید» است.

یرشدون: رشد (بر وزن عذر) و رشد (بر وزن عمل) به معنی هدایت، نجات، کمال و صلاح است.

رفت: جماع. سخن گفتن با زن درباره جماع و سخن قبیح (صحاح) مراد از آن در آیه جماع است لفظ «الی» حاکی است که معنی میل به آن تضمین شده است.

باشروهن: مباشرت رسیدن دو پوست بدن به همدیگر است، مراد از آن در آیه مجامعت می‌باشد.

خیط: رشته، نخ، مراد از رشته سفید، صبح و از خیط اسود تاریکی شب است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۳۴ عاکفون: عاکف و معتکف کسی است که عمل اعتکاف انجام دهد که خواهد آمد. عکف و عکوف در اصل ملازمت با تعظیم است.

حدود: مرزها. مفرد آن حد است.

شرحها

آیات شریفه درباره تشریح روزه و احکام آنست و در ضمن از دعا و تضرع به درگاه خدا سخن رفته که از بزرگترین عبادتهاست و بر تارک آن وعده عذاب داده شده است.

۱۸۳- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.

لفظ «کتب» دلالت بر وجوب دارد، آیه صریح است در اینکه در شریعت‌های گذشته نیز روزه بوده ولی از اینکه در همه آنها روزه تشریح شده ساکت است «لعلکم تتقون» علت تشریح روزه است. روزه قطع نظر از زیباییهای دیگرش، یک زور آزمایی و خودشناسی است، شخص روزه‌دار وقتی که دید می‌تواند در مدت معینی از همه ضروریات بدن صرف نظر کرده و گرسنه و تشنه بماند، می‌داند که دست کشیدن از محرّمات بر او میسر است.

بدین وسیله درهای تقوا و مقاومت در برابر شهوات به روی شخص باز می‌شود و نیز می‌تواند خود را به انجام واجبات و مستحبات وادارد. اگر گویند:

در این صورت روزه هدف نیست بلکه وسیله است؟ گوئیم: مانعی نیست که روزه در عین هدف بودن وسیله تقوی و پرهیزکاری باشد مانند وضو، با آنکه مقدمه نماز است خود یک عمل عبادی و عامل نزدیکی به خدا می‌باشد، در اینکه روزه خودش هدف و مصداق تقوی و موجب تقرب به خداست شکی نیست. ممکن است تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۳۵

مراد آن باشد که: روزه گرفتن و وادار شدن به ماه عبادت مصداق «لعلکم تتقون» است.

۱۸۴- أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامٍ مَشْكِينٍ.

کلمه «ایام معدودات» ظرف است برای صیام یعنی روزه مقرر شده در روزهای معدودی است و آن ظاهراً برای سبک نشان دادن و تشویق به روزه است که هم‌ه‌اش روزهای شمرده‌ای بیش نیست، آیه صریح است در اینکه برای مریض و مسافر روزه نوشته نشده و اگر روزه بگیرند صحیح نیست چنان که مذهب اهل بیت علیهم‌السلام همین است، عده‌ای از فقهاء برادران اهل سنت فتوی داده‌اند که:

مسافر می‌تواند روزه بگیرد و قضا نکند و یا افطار کند و قضا نماید، ولی این بر خلاف آیه است، برای مسافر و مریض فقط قضا لازم می‌باشد.

در کافی از حضرت صادق- صلوات‌الله‌علیه- نقل شده که فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله در ماه رمضان از مدینه به همراه مردم به سوی مکه خارج شد، عده‌ای از اصحاب پیاده بودند، چون به «کراع الغمیم» رسیدند آب خواست و میان ظهر و عصر آب خورد و افطار کرد، مردم نیز افطار کردند، عده‌ای افطار نکردند حضرت آنها را عصاء (گناهکاران) خواند. اهل سنت نیز این حدیث را نقل کرده‌اند.

مراد وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ ... کسانی هستند که روزه بر آنها طاقت- فرساست مثل پیر مردان، پیر زنان، دختران ضعیف که تازه بالغ شده‌اند، زنان حامله و شیرده و آنان که عطش فوق‌العاده دارند، ظهور آیه آنست که بر هیچ یک از اینها روزه واجب نیست و فقط فدیة (کفاره) می‌دهند ولی بر بعضی قضا نیز واجب است باید به «فقه» رجوع شود فدیة و کفاره برای هر روز یک مد (حدود تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۳۶)

هفتصد و پنجاه گرم) است که بر فقیره داده می‌شود، اگر یک نفر به عوض یک ماه روزه ۲۳ کیلو گندم به یک فقیر بدهد کافی است.

فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

نظیر این جمله در آیه ۱۵۸ نیز گذشت، یعنی هر که کار خوب را با میل و رغبت انجام دهد برای او بهتر است، روزه را نیز باید با شوق و رغبت انجام داد إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ حاکی است که اگر بدانید و دقت کنید پی خواهید برد که در تشریح روزه خیر و صلاح شما در نظر گرفته شده است.

۱۸۵- شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ.

یعنی ایام معدودات عبارتند از ماه رمضان که قرآن در آن نازل گردیده قرآن این حال را دارد که هدایت است برای عموم مردم و

از جنس هدایت و فرقانی است که پیامبران گذشته آورده‌اند. بنا بر این «شهر رمضان» خبر مبتدای محذوف است مثل «هی» که به ایام معدودات راجع است، الف و لام «الهدی-الفرقان» هر دو برای جنس می‌باشند. راجع به نزول قرآن در «نکته‌ها» بررسی خواهد شد.

فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ.

شهود ماه آنست که انسان در رمضان در حضر باشد، تکرار وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا ... ظاهراً برای حتمی بودن این حکم و نیز برای بیان علت آن و علت وجوب قضا است که در ذیل نقل می‌شود.

يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَ لِتَكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتَكْبُرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۳۷

یعنی: برداشتن روزه از مریض و مسافر برای آنست که خدا بما آسانی می‌خواهد از آن طرف چون روزه سرمایه دنیا و آخرت است اگر قضا واجب نبود از طاعت شما کاسته می‌شد ولی با گرفتن قضا، بعدد روزه دیگران روزه می‌گیرید، بنا بر این: یرید الله- لتكملوا ... هر دو راجع به مریض و مسافر است ولی وَ لِتَكْبُرُوا اللَّهَ ... علت و غایت روزه و احکام آنست، یعنی خدا را در برابر این راهنمایی بخیر و صلاح و این مراعات حال صحیحان و بیماران و مسافران تعظیم کنید و بزرگ و والا مقام بدانید.

در روایات اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده که «لتكبروا» را به تکبیرات مستحب معنی کرده‌اند که بعد از چهار نماز یعنی: نماز مغرب و عشاء شب اول شوال و نماز صبح و نماز عید فطر خوانده می‌شود چنان که در مجمع البیان و تفسیر آلاء الرحمن و غیره نقل شده است، می‌شود گفت که روایات در مقام بیان مصداق می‌باشند و گرنه معنی تکبیر در آیه اعم از آنست. با عمل به آنچه در این آیات بیان گردید انسان بنده شکر گزار می‌شود: وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

۱۸۶- وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ.

وقوع آیه دعا در میان آیات روزه ظاهراً برای اهمیت دعا در ماه رمضان است، «فانی قریب» حاکی است که در هر حال و هر شرط و هر مکان رابطه با خدا و خواندن خدا میسر است، خدایی که به انسان از خود انسان نزدیکتر است وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ کلمه أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ در این آیه و لفظ وَ قَالَ رَبُّكُمْ اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ... غافر / ۶۰ دلالت دارد که استجاب دعا از جانب خدا حتمی است مگر آنکه دعا بر خلاف طبیعت، یا نفرین به مردم یا موانع دیگری داشته باشد که آن موقع صورت دعا را دارد ولی در واقع دعا نیست و یا چیزی می‌خواهد تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۳۸

که صلاح او نیست و اگر حقیقت مکشوف شود می‌بیند که به ضرر او است در همه این صورتها «دعوه» واقعی که در آیه قید شده به وقوع نپیوسته است.

بعضی از بزرگان فرموده: «اذا دعان» قید دوم استجاب دعاست یعنی انسان فقط خدا را بخواند. اما آنکه خدا را می‌خواند و قلبش متوجه به امور عادی و اسباب طبیعی است ... در دعا اخلاص ندارد و خدا را تنها نخوانده است.

به نظر نگارنده: اگر قلبش متوجه اسباب طبیعی است ولی می‌داند که باید خدا آنها را جور بکند و به مرحله علیت برساند، مانع اخلاص در دعا نیست، کمتر کسی می‌توان یافت که خدا را بخواند و وسائل مادی در نظرش نباشد، این فقط در صورتی است که وسائل مادی عملاً بی‌اثر شده باشند مثل آنکه در دریا غرق می‌شود، در این صورت انسان مضطر است و دعای او باب دیگری است.

فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي اجابت و استجاب هر دو به معنی جواب و قبول است یعنی بندگان من این سخن مرا که «من به آنها نزدیکم و چون مرا بخوانند جواب می‌دهم» بپذیرند و قبول کنند «و لیؤمنوا بی» یعنی ایمان بیاورند که قادرم خواسته‌های آنها را بدهم. چنان که از حضرت صادق- صلوات الله علیه- در مجمع البیان نقل شده.

لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ تا آنها کمال یابند، دانستن این حقیقت که خدا همواره حاضر و ناظر است به دعا و ناله بندگان توجه خاصی دارد. اگر به صلاحشان باشد حتما دعای آنها را مستجاب می‌کند، رشد و کمال بزرگی است، چه کمالی بزرگتر از ایمان به خدا و ارتباط با او. انسان از دو حال بیرون نیست یا راحت است یا ناراحت، در حال اول باید خدا را با حمد و ثنا یاد کند که فراهم کننده وسائل راحتی اوست، و در حال دوم با التماس و تضرع که از بین برنده ناراحتی او است الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ دعا در حقیقت آنست که انسان تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۳۹

همه این جهان هستی را از یاد برده، متوجه آفریننده جهان گردد، خدایی که رحمت او همه مخلوقات را فرا گرفته، خدایی که روشنترین صفات او رحمن رحیم است، آنان که ضمیر روشن دارند، مناجات خدا را بالاترین لذتها می‌دانند، رجوع کنید به آیات قرآن و روایات و دعاها و احوال چهارده معصوم علیهم‌السلام.

۱۸۷- أَجَلٌ لَّكُمْ لَيْلَةُ الصَّيَامِ الرَّفْتُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ این آیه صریح است در این که نزدیکی با زنان در شب‌های ماه رمضان جایز است، تعبیر به لفظ «لباس» از زن و مرد ظاهرا برای آن است که: زن مرد را و مرد زن را از اعمال منافی عفت مثل زنا و غیره می‌پوشاند همانطور که لباس بدن را می‌پوشاند زن بی‌شوهر و شوهر بی‌زن به حکم انسان عریان است که حفاظ و آرامش ندارد.

عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصَّيَامَ إِلَىٰ اللَّيْلِ. در کافی و تفسیر عیاشی در شأن نزول أُجَلٌ لَّكُمْ ... إِلَىٰ اللَّيْلِ نقل شده:

پیش از نزول آیه چنان که شب ماه رمضان مسلمانی را خواب می‌ربود خوردن و آشامیدن بر او حرام بود، مردی به نام «خوات بن جبیر» وقت افطار به خانه‌اش وارد شد و طعام خواست، تا حاضر شدن طعام خوابش برد، صبح که مشغول کندن خندق بود از کثرت ضعف بیهوش شد، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ او را دید و از حالش پرسید، تا خدا آیه كُلُوا وَاشْرَبُوا ... را نازل کرد.

در مجمع‌البیان از تفسیر قمی بطور مرفوع از حضرت صادق علیه‌السلام نقل شده:

در شب رمضان بعد از خواب، طعام خوردن حرام بود و نیز آمیزش با زنان در همه ماه حرام بود ... گروهی از جوانان در شب رمضان با زنان آمیزش می‌کردند تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۴۰

در نتیجه این آیه نازل شد و مجامعت در شب و خوردن تا طلوع فجر حلال گردید.

در روایات اهل سنت نیز نظیر آن نقل شده است. واحدی در اسباب‌النزول و ابن‌کثیر در تفسیر خود و دیگران نقل کرده‌اند که: خوردن و آمیزش با زنان فقط تا وقت نماز عشاء جایز بود و اگر کسی غفلت می‌کرد تا فردا شب لازم بود در همان حال بماند، گروهی از جمله عمر بن الخطاب بعد از وقت عشاء طعام خورده و با زنان آمیزش کردند.

بنا بر این حکمی که قبلا آمده بود با آیه قرآن نسخ شده نه اینکه: یک آیه، آیه‌ای دیگر را نسخ کرده است، فقط این سؤال می‌ماند که شاید اشکال کنند: حکم اولی تا حدی خالی از حرج نبوده: صبر از آمیزش با زنان در تمام ماه و گرسنه و تشنه ماندن ۲۴ ساعت در بعضی از مواقع برای همه مقدور نیست حال آنکه فرموده: مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ حج / ۷۸.

اگر این قضیه حتمی باشد به نظر نگارنده حکم اولی کاملاً موقت بوده تا به زودی نسخ شود و مسلمانان عملاً بدانند که در شریعت اسلام اندازه قدرت و توانایی آنها در نظر گرفته شده به دلیل این که حکم روزه که بوی حرج از آن می‌آمد نسخ گردید.

به عقیده عده‌ای: نسخی در بین نیست، آیه فقط حکم اولی را بیان می‌کند «كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ» «خبر از گذشته نیست» بلکه «كنتم» برای حال است مثل «كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا» وانگهی «تاب- عفا» لازم نگرفته که پس از گناه باشند بلکه با عنایت اولی نیز بکار می‌روند معنی آیه چنین می‌شود: در شب صیام آمیزش با زنان بر شما حلال است. خدا از اول می‌دانست که اگر حلال نکند شما بر خودتان

خیانت کرده معصیت خواهید کرد لذا به شما توجه فرمود و از سختگیری گذشت، حالا که اینطور است با زنان آمیزش کنید و تولید نسل نمایید، وانگهی تا طلوع فجر بخورید و بنوشید. نگارنده این قول را بهتر می‌دانم مگر آنکه روایات تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۴۱

قطعی و نسخ حتمی باشد.

وَ ابْتِغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ حَاكِي است که غرض اصلی از آمیزش تولید نسل است، قید «من الفجر» برای آنست که مراد از خیط ایض باریکی صبح و از خیط اسود همان اندازه از تاریکی شب است که از بین رفته، عدی بن حاتم دو نخ سیاه و سفید در دست خود گذاشته و به آنها نگاه می‌کرد تا کی از هم تمیز داده شوند و روزه شروع گردد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را دید، خندید تا دندانهای مبارکش ظاهر شد، پس فرمود: پسر حاتم آن سفیدی روز و تاریکی شب است.

وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تَلْمِكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا یعنی آن گاه که در مساجد اعتکاف می‌آورید با زنان آمیزش نکنید مراد از مباشرت در آیه مجامعت، بوسیدن، و سایر انواع تلذذ است که همه آنها در حال اعتکاف در مذهب امامیه حرام است نه فقط جماع.

اعتکاف آنست که انسان به قصد عبادت در مسجد بماند، آن به اصل شرع مستحب و با نذر و سوگند واجب می‌شود، معتکف باید روزه باشد خواه واجب یا مستحب، حد اقل اعتکاف سه روز است و از آن کمتر نمی‌شود، در کثرت حدی ندارد ولی باید با روز سوم تمام شود، مثلاً اگر پنج روز اعتکاف کرد باید روز ششم را نیز اعتکاف کند و اگر هشت روز کرد باید روز نهم را اضافه کند و هکذا.

اعتکاف باید در مسجد جامع شهر باشد نه مسجد محله و بازار، بعضی جواز آن را به چهار مسجد: مسجد الحرام، مسجد پیامبر، مسجد کوفه و مسجد بصره منحصر دانسته‌اند و گفته‌اند در مساجد دیگر به قصد رجاء آورند. طبرسی رحمه الله در مجمع البیان فرموده: اعتکاف در مذهب ما جز در مساجد چهارگانه جایز نیست ولی بعضی از فقها در مسجد جامع هر شهر جایز دانسته‌اند. معتکف تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۴۲

باید پیوسته در مسجد باشد، جز برای ضرورت خارج نشود و اگر عمداً بدون ضرورت خارج شود عمل باطل است.

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا نزدیک شدن به حدود و مرزهای خدا عدم رعایت آنهاست.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ علت آگاهیها آنست که مردم از مخالفت پرهیزند و متقی باشند.

نکته‌ها

روزه:

چنان که از آیه اول روشن شد روزه در شریعتهای دیگر نیز بوده است. از کلام عیسی علیه السلام که به مادرش گفت: فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا مریم / ۲۶ معلوم می‌شود در بنی اسرائیل روزه «صمت» بوده که از سخن گفتن روزه می‌گرفتند ولی در اسلام نمی‌شود سکوت را جزء نیت روزه و سخن گفتن را مبطل دانست.

روزه ماه رمضان آن طور که از تاریخ و احادیث معلوم می‌شود، در سال دوم هجرت اواخر ماه شعبان پس از تحویل قبله تشریح شد و مسلمانان با روزه گرفتن به دایره تازه‌ای از تقوی و فضیلت قدم نهادند، ماه رمضان ماه عبادت، ماه مغفرت، ماه صفای باطن ماه باز شدن درهای رحمت، ماه بسته شدن شیاطین است آنان که صفای آن را درک می‌کنند وارد دریایی از نور می‌شوند، بخوانید دعای وداع ماه رمضان از صحیفه سجاده را که امام سجاد صلوات الله علیه از مفارقت رمضان می‌نالد.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در ضمن حدیثی فرموده‌اند: برای هر چیز زکاتی هست روزه زکاء بدنه‌است. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۴۳

امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم فرمود: انسان یک روز برای پاداشی که نزد خداست از روی شوق روزه می‌گیرد خدا او را وارد بهشت می‌کند.

و نیز فرموده: خواب روزه‌دار عبادت و نفس کشیدنش سبحان الله گفتن است.

باز فرموده: برای روزه‌دار دو تا شادی هست یکی موقع افطار (که عبادت حق را به پایان رسانیده) دیگری بوقت ملاقات پروردگارش. «۱»

نزول قرآن

شکی نیست که قرآن مجید در عرض بیست و سه سال به تدریج بر پیامبر اکرم نازل گردید، از طرف دیگر: آیات صریح هستند در اینکه: قرآن در ماه رمضان آن هم در یک شب نازل گشته است، به عبارت دیگر آیه: شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ حَاكِيًا لِمَا فِي سُدُورِهِ الْأُولَى... دُخَانَ ۳/۳ روشن است که در یک شب از ماه رمضان نازل گردیده است.

در روایت شیعه و اهل سنت آمده: قرآن همگی در شب قدر به بیت المعمور نازل شده پس از آن بتدریج در بیست سال نازل گشته است، در روایت اهل سنت به جای بیت المعمور لفظ «بیت العزة» آمده است: ولی به هیچ یک نمی‌توان اعتماد کرد و به قولی شروع نزول قرآن از شب قدر بوده است چنان که در المنار گوید.

قول قوی آنست که قرآن دو دفعه نازل گردیده، یک دفعه به طور بسیط و فشرده در شب قدر، دفعه دیگر به طور تفصیل و تدریج در عرض بیست و سه سال چنان که مرحوم شیخ ابو عبد الله زنجانی در تاریخ قرآن ۳۱ ترجمه سحاب چنین

(۱) - فروع کافی ج ۴/۶۴ و ۴۵.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۴۴

احتمال داده و در میزان ذیل شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي ... آن را قبول و بر آن استدلال کرده است، نگارنده: این مطلب را در قاموس قرآن در ماده «نزل» مفصلاً توضیح داده‌ام، در مقدمه تفسیر نیز به طور تفصیل گذشت.

مسئله

برادران اهل سنت عقیده دارند که بعثت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در ماه رمضان واقع گشته است، به نظرم منشأ این عقیده آیه: شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ باشد، یعنی نزول قرآن در رمضان اتفاق افتاده پس بعثت نیز در رمضان بوده است ولی به عقیده شیعه. بعثت در بیست و هفتم ماه رجب واقع شده است، این عجب نیست زیرا نزول قرآن غیر از بعثت است، مانعی نیست که آن حضرت روز ۲۷ رجب مبعوث شود و چند آیه از قرآن نیز در آن روز نازل گردد سپس همه قرآن در ماه رمضان وحی شود.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۴۵

[سوره البقرة (۲): آیات ۱۸۸ تا ۱۸۹]

اشاره

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۸۸) يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْهَاهِلَةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَزِجِّ وَلاَ يَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۸۹)

۱۸۸- اموال یکدیگر را در میان خود به ناحق نخورید و آن را به حکام و قضات ندهید تا بدان وسیله قسمتی از اموال مردم را به ناحق و دانسته بخورید.

۱۸۹- از تو از هلالهای ماه می‌پرسند بگو آنها اوقاتند برای (نظام زندگی) مردم و برای عمل حج، نیکی آن نیست که به خانه از پشت آنها در آید بلکه نیک آنست که تقوی پیشه کنید، به خانه‌ها از درهای آنها در آید و از خدا بترسید تا رستگار شوید.

کلمه‌ها

باطل: ناحق. باطل چیزی است که در مقام فحص و دقت پایداری ندارد (قاموس قرآن).

تدلوا: دلو: ظرف آبکشی و فرستادن آن به چاه است. ادلاء به معنی ارسال، مراد از آن در آیه دادن است «ادلی الیه بالمال: دفعه الیه».

اهله: جمع هلال. آن ماه یک شنبه و دو شنبه است، به قولی تا شب هفتم هلال است اهلال به معنی بلند کردن صدا است، ماه را از

آن هلال تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۴۶

گویند که با دیدن آن صدا بلند کنند.

بر: نیکویی بقره/ ۱۷۷.

ظهور: پشتها. مفرد آن ظهر است، ظهر به معنی آشکار شدن به اعتبار همین معنا است.

شرحها

در این دو آیه از خوردن مال دیگران به ناحق و از رشوه دادن برای تزییع مال مردم، نهی شده و نیز از سؤالی که راجع به تغییر شکل ماه کرده بودند جواب گفته شده و به همان مناسبت یکی از بدعتهای جاهلیت بازگو گردیده است.

۱۸۸- وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

اکل مال به باطل آنست که بدون رضای شخص و یا با طریقی که قانون اسلام حرام دانسته از او گرفته شود مثل قمار و قیمت

مشروب و غیره «تدلوا» در تقدیر «و لا- تدلوا» است به علت عطف به «لا- تأكلوا» مراد از آن این است که اموال به عنوان رشوه به

قاضی‌ها و فرمانروایان داده شود تا در دادگاهها به نفع آنها رأی دهند و بدان وسیله اموال دیگران را تصاحب نمایند، علت تعبیر با

«تدلوا» شاید آن باشد که رشوه داده مثل فرستادن دلو به چاه است برای آب کشیدن چنان که در «آلاء الرحمن» گفته است.

وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ شاید برای آنست که این نقشه‌کشی در اتلاف مال مردم، حرام و ظلم آشکاری است که اشتباه و نسیان در آن معنی

ندارد، از آیه شریفه استفاده می‌شود. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۴۷

الف: حرمت رشوه نسبت به رشوه دهنده و رشوه گیرنده در صورتی است که اینکار برای اتلاف اموال و تزییع حقوق مردم باشد

این همان است که از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل شده:

«لَعَنَ اللَّهُ الرَّاشِيَّ وَالْمُرْتَشِيَّ وَالْمَاشِيَّ بَيْنَهُمَا» (۱)

خدا از رحمت خود دور کرده رشوه دهنده و رشوه گیرنده و واسطه در رشوه‌خواری را. و حضرت صادق علیه السلام فرموده:

«الرشا فی الحکم هو الکفر بالله» (۲)

رشوه گرفتن در قضاوت انکار خداست.

ولی رشوه دادن برای رسیدن به حق قانونی بر رشوه دهنده جایز و برگیرنده حرام است چنان که فقهاء فتوی داده‌اند.

ب: اموالی که از طریق چنین دادگاهها به دست می‌آید حرام است و حکم قاضی رشوه خوار، مال دیگران را بر انسان حلال نمی‌کند، حتی اگر قاضی عادل و شرعی در حکم خود اشتباه کرده و به نفع کسی رأی بدهد مال بر تصاحب کننده با علم به واقع، حرام است.

ج: در این حکم صلاح افراد و جوامع بشری در نظر گرفته شده، فکر کنید قضاوت‌های باطل و حکمهایی که در اثر رد و بدل شدن رشوه‌ها صادر می‌شود چه بلاهایی بر جامعه بشری وارد کرده و می‌کند.

۱۸۹- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْاَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِئُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ.

لفظ اهل نشان می‌دهد که سؤال از هلالها بوده یعنی هلال بودن ماه و به تدریج بزرگ شدن و باز بعد از چندی به صورت هلال ظاهر شدن چه فایده و چه حکمتی دارد؟ در جواب فرموده: آنها وقتهایند برای مردم و اوقاتند برای حج. یعنی هلالها نشان دهنده اوقاتند.

(۱)- سفینه البحار «رشا».

(۲)- کافی ج ۷/ ۴۰۹ کتاب القضاء. [.....]

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۳۴۸

تغییر اشکال ماه برای انسانهای روی زمین یک تقویم طبیعی است که با آن می‌شود وقتها، روزها، هفته‌ها، ماهها و سالها را حساب کرد، اگر ماه مانند خورشید بود، مردم از دانستن حساب ماه و سال عاجز بودند، امروز ضرورت حساب ماه و سال در نظام زندگی بر کسی پوشیده نیست و بدون آن، زندگی انسان بی‌ریخت و مشکل خواهد شد، خداوند ماه را طوری قرار داده که در مسیر خود نیمکره مرئی آن پیوسته در تزیاد و تناقض است و بدین وسیله مشکل حساب حل گردیده است.

مقیاسهای اسلامی از قبیل طلوع، غروب، نصف النهار، رؤیت ماه. قدم، وجب، بند انگشتان و غیره همه طبیعی و برای عموم دسترس است، بر خلاف مقیاسهای کنونی که جز خواص به آنها دسترسی ندارند.

در آیه دیگری می‌خوانیم: وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ لِّمَنْ حَمَلْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابِ ... اسراء/ ۱۲ از «محنونا» می‌شود فهمید که ماه در اول مثل خورشید روشن و نورانی بوده، در اثر خاموش و تیره شدن و کسب نور از خورشید، مشکل حساب و ماه و سال حل شده است.

لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا تفسیر گفته‌اند: مردم جاهلیت در حال احرام به خانه‌های خود از در معمولی رفت و آمد نمی‌کردند بلکه از پشت اطاق نقبی زده و از آن وارد و خارج می‌شدند. در این آیه از آن بدعت خنده‌آور نهی شده است خدا فرموده نیکویی در تقوی است، متقی باشید و از درهای معمولی به خانه‌ها بیایید وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ پرهیز از خدا موجب رستگاری است.

به نظر می‌آید: نقل اینکه تغییر ماه مبین رسیدن وقت حج است، موجب شده که در ذیل آیه از این بدعت نهی شود. درباره الفاظ

این آیه در آیه یحییٰ احسن الحديث، ج ۱، ص: ۳۴۹

۱۸۸- توضیح داده شده است.

در تفسیر عیاشی از حضرت باقر علیه السلام درباره لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ ...

نقل شده که فرموده: آل محمد صلی الله علیه و آله درهای خدا و راه خدایند، و تا روز قیامت، داعیان و پیروان و راهنمایان بهشتند (۱).

و نیز در تفسیر وَ أَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا از آن حضرت نقل شده که بهر کار از راه صحیح آن وارد شوید (۲).

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: من شهر دانشم و علی بن ابی طالب در آنست به شهر نمی‌شود آمد مگر از دروازه‌اش (۳).

ظاهراً معنای اولی آیه همان است که نقل شد، این روایات همه مقبول و استفاده از آیه است چنان که اهل بیت علیهم السلام نظیر اینها را از آیات دیگر نیز استفاده کرده‌اند.

(۱) -

آل محمد صلی الله علیه و آله ابواب الله و سبله و الدعاء الى الجنة و القادة اليها و الادلاء عليها الى يوم القيامة.

(۲) -

قال و اتوا الامور من وجهها.

(۳) -

انا مدينة العلم و علی بابها و لا توتی المدينة الا من بابها.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۳۵۰

[سوره البقره (۲): آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵]

اشاره

وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۱۹۰) وَ أَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (۱۹۱) فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۲) وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۹۳) الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَ الْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۱۹۴)

وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۹۵)

۱۹۰- بجنگید در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند، (ولی در این راه) تجاوز نکنید که خدا تجاوز کاران را دوست نمی‌دارد.
۱۹۱- مشرکان را هر جا که یافتید بکشید و آنها را از مکه برانید همانطور که شما را رانده‌اند، فتنه (که آنها می‌کنند) از کشتن (که شما می‌کنید) بدتر است، ولی با آنها در کنار مسجد الحرام جنگ نکنید مگر اینکه در آنجا با شما تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص:

۳۵۱

بجنگند در این صورت آنها را بکشید، سزای کافرین همین است.

۱۹۲- اگر از جنگ در کنار مسجد الحرام دست برداشتند خدا آمرزنده و مهربان است (یعنی شما نیز دست بردارید).

۱۹۳- با آنها کارزار کنید تا فتنه (شرک) از بین برود و دین همه‌اش مخصوص خدا شود، پس اگر از کفر باز ایستادند، تجاوز جز بر

ستمکاران روا نیست.

۱۹۴- ماه حرام در برابر ماه حرام است و در تمام محترمه‌ها قصاص هست، پس هر که به شما تجاوز کرد همانطور به او تجاوز کنید (ولی) از خدا به ترسید (و زیاده روی نکنید) و بدانید که خدا با پرهیزکاران است.

۱۹۵- در راه خدا انفاق کنید (و با ترک انفاق) خود را به هلاکت نیفکنید و احسان کنید که خدا احسان کنندگان را دوست دارد.

کلمه‌ها

قاتلوا: قتل به معنی جنگیدن است، همچنین مقاتله.

تعدوا: اعتداء به معنی تجاوز، اصل آن عد است.

ثقفتموهم: ثقف به معنی پیدا کردن و مصادف شدن است.

فتنه: امتحان، عذاب، ضلالت، شرک. فتن در اصل گذاشتن طلا به آتش است برای امتحان. فتنه وسیله امتحان است، به امتحان و لازم آن مثل عذاب، گمراهی و شرک را نیز فتنه گویند.

انتهاوا: انتهاء به معنی دست برداشتن از چیزی است و آن در واقع قبول نهی است.

الحرام: محترم بقره/ ۱۴۴ حرمت: محترمه‌ها.

قصاص: مقابله به مثل بقره/ ۱۷۸.

التهلكة: هلاک: ضایع شدن و تباه گشتن. تهلکة: هلاکت (قاموس قرآن).

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۳۵۲

شرحها

این آیات جهاد اسلامی را بررسی کرده و مقداری از احکام آن را روشن می‌کند و نیز به انسان حق می‌دهد که مشت را با مشت جواب دهد ولی زیاده روی نکند و در پایان به انفاق در راه خدا امر می‌کند و تخلف از آن را افتادن در هلاکت می‌داند.

۱۹۰- وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.

لفظ «فی سبیل الله» حاکی است که جهاد در اسلام فقط برای اشاعه توحید و گسترش دین مبین اسلام است نه برای کشورگشایی و تصاحب خاک و اموال دیگران و حکومت بر آنها، چنان که راه و روش فرمانروایان ستمگر است. دقت در الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا نشان می‌دهد که فقط با کسانی می‌شود جنگید که به جنگ مسلمانان آمده‌اند و یا به فکر آمدن و تهیه ساز و بر گند، مراد از «و لا تعدوا» شاید آن باشد که با غیر این کسان جنگ نکنید و یا مراد مطلق تعدی است.

این آیه با آیه: وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ انفال/ ۶۱ اگر کفار به مسالمت مایل شدند تو هم به مسالمت راضی شو و به خدا توکل کن روشن می‌کند که اگر کفار در کفر خود بمانند ولی بخواهند با مسلمانان همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند نمی‌شود با آنها به جنگ پرداخت، آیاتی که درباره جهاد نازل شده با این دو آیه قابل تخصیص هستند، نگارنده در قاموس قرآن ذیل لغت (قتل) این مطلب را مشروحا گفته‌ام.

نتیجه اینکه در اسلام جنگ تعرضی و ابتدایی نیست و جهاد اسلامی فقط دفاع است و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فقط با کسانی جنگیده که به جنگ او آمدند و یا تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۳۵۳

پیمان‌شکنی کرده و به فکر جنگ بوده‌اند و اللَّهُ الْعَالِم.

این آیه حدود جهاد اسلامی را روشن کرده و در عین حال جواب قاطعی است به آنان که به جهاد اسلامی حمله کرده و اسلام را

دین جنگ می‌دانند گرچه هر دینی از تصویب نوعی از جنگ ناگزیر است.

اگر گویند: در این صورت در پیشرفت و گسترش اسلام وقفه حاصل خواهد شد چطور ممکن است دین برای هدایت مردم آید ولی کفار به سر خود رها شوند و هم چنان در کفر بمانند؟! گوئیم: می‌شود با ارسال رسول و از راههای مسالمت‌آمیز در میان آنها راه باز کرد و تبلیغ نمود و باید حکومت اسلامی راههای دیگری در پیش گیرد، این است آنچه به نظر نگارنده آمده و الله العالم، ممکن است با ادله دیگر استدلال نمود که جهاد اسلامی دارای دو مرحله است. در مرحله اول لازم است با هر طریق ممکن به میان کفار راه باز کرد و با ارسال نماینده، نامه‌ها و غیره آنها را دعوت بدین کرد و اگر با هیچ یک ممکن نشد لازم است با آنها جنگید و راه را برای تبلیغ دین در میان آنها باز نمود، این مطلب را در قاموس قرآن در آخر لغت «قتل» توضیح داده‌ام.

۱۹۱- وَ أَقْتَلُوهُمْ حَيْثُ تَقَفْتُمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجْتُمْهُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ.

آیه اول راجع به عموم حکم جهاد است ولی این آیه در وقت نزول مصداق خاصی داشت و آن اینکه: اهل مکه هر بلائی که توانستند به سر مسلمانان آوردند حتی اموال آنها را غصب کرده و از مکه بیرونشان کردند و چون آنها با مسلمانان در حال جنگ بودند دستور داده شد: هر کجا آنها را یافتید بکشید و از شهر مکه که شما را خارج کردند بیرونشان کنید، مصداق بارز این آیه در حال حاضر مسئله مسلمانان و اسرائیل است که مسلمین فلسطین را از دیارشان تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۵۴ بیرون کرده و بریش یک میلیارد مسلمان جهان می‌خندند، جهاد مسلمین با آنها برای پس گرفتن اراضی کاملاً شرعی و مطابق قرآن است.

مراد از فتنه در وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ ظاهراً شکنجه و اذیتی است که بر مسلمانان وارد می‌کردند تا از دینشان برگردند به نظرم این جمله جواب سؤالی است که از وَ أَقْتَلُوهُمْ حَيْثُ تَقَفْتُمُوهُمْ ناشی می‌شود یعنی چطور حکمی به این عموم صادر شده؟! در جواب فرماید: اینان که مسلمین را شکنجه می‌دهند تا از دینشان برگردند عملشان از قتل بدتر است زیرا مشرک بودن علت شقاوت دنیا و آخرت است چنان که در آیه ۲۱۷ خواهد آمد. به عبارت دیگر علت قتل و اخراج هر دو در آیه روشن شده است.

وَ لَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ این جمله استثناء است از حکم سابق. یعنی فقط در کنار مسجد الحرام به آنها ننگید و نکشید آنها در صورتی که آنها هم احترام مسجد الحرام را مراعات کنند و اگر نکردند و در کنار آن دست بحربه زدند کشتن آنها در آن مکان مانعی ندارد.

۱۹۲- فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

ظاهراً مراد از انتها، و دست کشیدن آنست که از جنگ در کنار مسجد الحرام دست بکشند در این صورت خدا غفور و رحیم است، یعنی شما نیز در آن مکان آنها را نکشید ولی حکم وَ أَقْتَلُوهُمْ ... در جاهای دیگر به قوت خود باقی است.

۱۹۳- قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ.

مراد از فتنه به قرینه وَ يَكُونَ الدِّينُ ... شرک است، مراد از «انتها» اسلام آوردن مشرکان است چون اگر تنها دست کشیدن از جنگ مراد باشد تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۵۵

يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ مصداق پیدا نمی‌کند. در سوره توبه/ ۵ آمد: ... فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ ... توبه و بازگشت به اسلام و نماز خواندن و زکاة دادن مشروح فَإِنْ انْتَهَوْا در این آیه است.

خلاصه آیه آنست تا وقتی که شرک از بین نرفته و دین توحید جای آن را نگرفته با مشرکان بجنگید مگر آنکه اسلام آورند در این صورت فقط راه بر ظالمان باز است، مراد از ظالمان ظاهراً آنانی هستند که اسلام نیاورده‌اند. برای روشن شدن هر چه بیشتر، اوائل سوره توبه و آیه ۵۵ تا ۶۱ سوره انفال دیده شود.

۱۹۴- الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.

چهار ماه از ماههای عربی را چنان که در سوره توبه خواهد آمد ماه حرام گویند و آنها عبارتند از: رجب، ذو القعدة ذو الحجه و محرم، در این چهار ماه جنگ حرام است و آنها ماه صلح و صفا و مسالمت می‌باشند اگر دو گروه با هم در جنگ باشند لازم است در این چهار ماه جنگ را قطع کنند، در سوره توبه در این زمینه توضیح بیشتری داده خواهد شد.

مردم جاهلیت این چهار ماه را محترم دانسته و جنگ را در آن قطع می‌کردند اسلام نیز آن را تصویب نمود. در این آیه روشن شده که ماه محرم در مقابل محرم است، یعنی اگر خصم به احترام ماه، دست از جنگ کشید شما نیز چنین کنید و اگر او احترام ماه را مراعات نکرد و شمشیر کشید شما هم شمشیر بکشید، سپس به طور کلی فرموده: وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ یعنی تمام محترما دارای قصاصند، مال و جان و شرافت انسان محترم است مگر آنکه اسلام احترام آن را لغو کند، اگر کسی، کسی را بکشد یا زخمی بزند یا مال او را تلف کند تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۵۶

می‌شود او را کشت و زخم زد و همان قدر از مالش برداشت، چنان که در فقه اسلامی مشروحا بیان شده است.

در بعضی موارد انتقام، به صورت دیگری است مثلا- اگر مردی با زنی زنا کند همان کار را در مورد او انجام نمی‌دهند بلکه او را تازیانه می‌زنند و یا طور دیگر عقوبت می‌کنند، در نتیجه حکم کلی وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فرموده:

حالا که هر چیزی محترم و دارای قصاص است پس هر که به شما بهر نحو تجاوز و تعدی کرد همان طور از او انتقام بکشید ولی وَ اتَّقُوا اللَّهَ از خدا به ترسید و در انتقام زیاده‌روی نکنید، مشت را با کشتن انتقام نکشید، بی‌گناه را بجای ظالم نگیرید وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ اگر تعدی نکنید متقی هستید و خدا با شماست، واقعیت و طبیعی بودن این قوانین بر اهل بصیرت پوشیده نیست.

۱۹۵- وَ اتَّقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ.

این آیه که در ذیل آیات جهاد آمده، روشن می‌کند که مراد از انفاق تأمین مصارف جنگ و مراد از «سبیل الله» جهاد است و عدم انفاق سبب وقوع در هلاکت و عقب ماندن در دین و دنیا است، مخصوصا با ملاحظه ارتباط آیات فوق با این آیه منظور آنست که با جان و مال در راه خدا و در راه سعادت خویش بکوشید.

اما قطع نظر از آیات جهاد، از این آیه دو مطلب مهم استفاده می‌شود: یکی آنکه مسلمانان باید در راه خدا و در گسترش دین و تأمین بیچارگان و رفع احتیاجهای عموم مال خرج کنند و اگر با این وسیله شکافهای جامعه را پر نکنند نتیجه جز هلاکت و عقب ماندن از دین و دنیا نخواهد بود و باید به ذلت و بیچارگی تن در دهند به طوری که داده‌اند دیگران در راه باطل میلیونها خرج

می‌کنند تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۵۷

ولی مسلمین در راه حق در این مورد دریغ دارند.

دوم آنکه: وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ یک قاعده کلی است، انسان نمی‌تواند بدن و مال خویش را به مهلکه اندازد و در راههایی که نه نفع دنیا دارد و نه نفع آخرت اسباب دردسر و گرفتاری برای خویش فراهم آورد ولی:

به نظر نگارنده نمی‌شود امر بمعروف و قیام در راه خدا را با این آیه مهار نمود و گفت: امر بمعروف مصداق افتادن در مهلکه است اصلا هر قدمی که در راه خدا برداشته شود و لو به ضرر جانی و مالی و حتی کشته شدن بیانجامد، سعادت است افتخار و درجه است، شهادت و تقرب به خدا است نه افتادن در مهلکه، روحم فدای حسین بن علی - صلوات الله علیهما - باد آنکه می‌دانست کشته خواهد شد، قیام فرمود و خود را در راه خدا فدا کرد، این مطلب را در کتاب «امام حسین مرد ما فوق انسان» در بحث قیام و تقیه مشروحا گفته‌ام.

جهاد در اسلام:

علی بن ابی طالب صلوات الله علیه فرموده:

«فان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصة اوليائه و هو لباس التقوى و درع الله الحصينة و جنة الوثيقة فمن تركه رغبة عنه البسه الله ثوب الذل و شملة البلاء...» (۱)

یعنی جهاد دری است از درهای بهشت که خدا برای دوستان مخصوصش باز کرده، جهاد لباس پرهیزکاری و زره بازدارنده و سپر محکم خداست هر که جهاد نکند و از آن روگردان باشد خدا لباس ذلت و کسوت بلا را بر او می‌پوشاند...

هیچ قیامی در جهان بدون جنگ و دفاع پیش نرفته و نخواهد رفت، مسالمت آن قدرت را ندارد که دست خائنین بشریت را کوتاه کند، سرنوشت باید در

(۱) - نهج البلاغه عبده خطبه ۲۷.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۳۵۸

میدان جنگ تعیین شود پیامبران قبل از اسلام در صورت فراهم شدن وسائل با دشمنان دین و بشریت جنگیده‌اند، قرآن فرماید: وَ كَذَٰلِكَ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رِثْيُونٌ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ آل عمران/ ۱۴۶، ای بسا پیامبر که بسیاری از خداپرستان در رکاب او با دشمنان جنگیدند و از بلائی که در راه خدا رسید سست نشدند. موسی علیه السلام به بنی اسرائیل دستور داد که با جنگ وارد فلسطین شوند مائده/ ۲۴ پیامبری از بنی اسرائیل طالوت را فرمانده قشون نمود و او با دشمنان جنگید و پیروز شد بقره/ ۲۴۶ سلیمان علیه السلام به مملکت سبأ لشکر کشید (سوره نمل).

خدا در جای دیگر فرماید: وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ بقره/ ۲۵۱ حق باید گرفته شود دماغ اشغالگر باید به خاک مالیده گردد اسرائیل غاصب باید سر جای خود بنشیند آزادی الجزایر آزادی گینه و ... همه با شمشیر انجام پذیرفته و گرنه اشغالگر حاضر نیست از تاراج چشم به پوشد. گرفتیم که در اسلام جنگ ابتدایی نیست ولی کوبیدن اشغالگران و جنگ در راه مظلومان که حتمی است، دنیای مسیحیت بر اسلام تاخته و گوید:

اسلام با شمشیر پیش رفت و به زور بر مردم تحمیل شد، استناد آنها به رسالت چند ساله حضرت عیسی علیه السلام که مجالی برای جنگ نیافت و اگر مجال پیدا می‌کرد حتماً با مخالفان خود می‌جنگید چنان که در شب حمله دشمن به یارانش فرمود اسلحه به دست گرفته و مواظب باشید.

در آیات گذشته حدود جهاد اسلامی را روشن کردیم، اسلام با شمشیر بر مردم تحمیل نشده، قرآن فرماید: لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ بقره/ ۲۵۶ ولی برای از میان برداشتن سدّ راه ناگزیر بود به شمشیر دست بزنند، ولی این مسیحیت به اصطلاح صلح‌جو برای پیش برد مقاصد خود چه خونها که نریخت، به نظر آورید جنگهای صلیبی و امثال آن را و آن گاه به ریش این هوچیگران بخندید.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۳۵۹

[سوره البقرة (۲): آیات ۱۹۶ تا ۱۹۹]

اشاره

وَ أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ

أَذَى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أُمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۹۶) الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفْتٌ وَ لَا فُسُوقٌ وَ لَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَ مَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَ اتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ (۱۹۷) لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَ اذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَ إِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ (۱۹۸) ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۹)

۱۹۶- حج و عمره را برای خدا انجام دهید، و اگر محصور شدید (و موانعی از ورود به مکه پیش آمد) آنچه میسر شود قربانی کنید. و سرهای خود تراشید (از احرام خارج نشوید) تا قربانی به قربانگاه رسد، هر که از شما مریض بود یا آزاری در سر داشت (و تراشید) عوض آن روزه‌ای یا صدقه‌ای یا ذبح گوسفندی است. و چون امان یابید، هر که پس از عمره حج را شروع کرده آنچه میسر تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۶۰

است قربان کند، و هر که پیدا نکرد سه روز در موسم حج و هفت روز بعد از برگشتن روزه بگیرد، این ده روز کامل است، حج تمتع وظیفه کسی است که خانواده‌اش مقیم مسجد الحرام نباشد، از خدا به ترسید و بدانید که مجازات خدا سخت است. ۱۹۷- عمل حج در ماههای معینی است، هر که در آنها عمل حج را (با شروع) بر خود واجب کند (بداند که) در اثنای حج جماع و گناه و جدال نیست، آنچه کار خوب بکنید خدا می‌داند، توشه بگیرید که بهترین توشه پرهیزکاری است و ای صاحبان خرد از من به ترسید.

۱۹۸- گناهی بر شما نیست که فضلی از خدا به طلبید (اثنای حج داد و ستد کنید) چون از عرفات کوچ کردید، در مشعر الحرام خدا را یاد کنید، وی را یاد کنید نظیر آنکه شما را هدایت نمود حقا که پیش از آن از گمراهان بودید. ۱۹۹- سپس (به منی) کوچ کنید از آنجا که مردم کوچ می‌کنند و از خدا طلب آموزش کنید که خدا آمرزنده و مهربان است.

کلمه‌ها

حج: در اصل به معنی قصد و در شریعت قصد خانه خدا است برای اعمال به خصوصی. عمره: عمل به خصوصی است که عن قریب توضیح داده خواهد شد، این لفظ از عماره به معنی آبادی است گویی با عمل عمره، کعبه آباد و دائر می‌شود. احصرتم: حصر به معنی تنگ گرفتن و حبس است، احصار آنست که کسی به وسیله دشمن یا مرض یا غیر آن از اتمام عمل حج یا عمره ممنوع گردد.

هدی: قربانی مخصوص حج و قربانیهای دیگر را اضحیه گویند. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۶۱ تحلقوا: حلق به معنی تراشیدن است.

نسک: عبادت. ناسک: عابد. مراد از آن در آیه گوسفند قربانی است (قاموس قرآن). فرض: فرض به معنی قطع و اندازه‌گیری است واجب را از آن فریضه گویند که تعیین شده است. مراد از آن در آیه ظاهرا شروع کردن باشد که خواهد آمد.

رفت: آمیزش با زبان. بقره/ ۱۸۷.

فسوق: فسق و فسوق در اصل به معنی خارج شدن است بقره/ ۲۶ آن در آیه به معنی دروغ می‌باشد.

جدال: مجادله و مخاصمه. مراد در آیه لا و الله و بلی و الله گفتن است که خواهد آمد.

زاد: توشه. طعامی که برای مسافرت آماده شود. یک بار بیش در قرآن نیامده است.

الباب: جمع لب به معنی عقل بقره/ ۱۷۹.

افضتم: کوچ کردید. فیض به معنی پر شدن و جاری شدن است کوچیدن از عرفات را افاضه گفته‌اند که در اثر کثرت مردم بجریان آب تشبیه شده است.

عرفات: بیابان وسیعی است در ۲۵ کیلومتری مکه، محل وقوف حاجیان می‌باشد.

مشعر: بیابان مستطیلی است میان عرفات و «منی» از محلی بنام «مأزمین» شروع شده و به محلی بنام «وادی محسر» می‌رسد، محل وقوف دوم است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۶۲

شرحها

عمره و حج:

عمره و حج دو عمل مخصوص عبادی و نمایش یک جامعه توحید و معتدل است که هر سال به وسیله چند صد هزار مسلمان برگزار می‌شود. عمل عمره از پنج قسمت تشکیل می‌شود اول: شخص از میقات معینی احرام عمره می‌بندد و در همان حال وارد مکه می‌شود دوم: هفت مرتبه بدور خانه کعبه می‌گردد که مجموع آن را یک طواف گویند. سوم: پشت مقام ابراهیم که در ذیل آیه ۱۲۵ بقره توضیح داده شد، دو رکعت نماز طواف می‌خواند. چهارم: میان صفا و مروه که در ذیل آیه ۱۵۷ بقره ذکر شد، هفت بار رفت و آمد می‌کند که مجموع آن یک «سعی» حساب می‌شود. پنجم: تقصیر و آن اینکه مثلاً قسمتی از موی سرش را می‌زند و به آن عمل عمره تمام می‌شود.

عمل حج عبارت است از:

۱- احرام حج از شهر مکه.

۲- وقوف (ماندن) در عرفات روز نهم ذو الحجه از ظهر تا غروب.

۳- کوچ از عرفات به مشعر الحرام و وقوف در آنجا تا طلوع آفتاب.

۴- آمدن به «منی» و انجام رمی جمره، قربانی و تقصیر یا حلق.

۵- آمدن به مکه برای طواف حج، نماز طواف، سعی بین صفا و مروه، طواف نساء و نماز آن.

۶- ماندن در «منی» شب یازده و دوازده ذو الحجه.

۷- رمی جمرات (سنگسار کردن شیطان و نفس) روز یازدهم و دوازدهم.

مجموع عمره و حج که وظیفه مردمان دور از مکه است حج تمتع نامیده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۶۳

می‌شود حج بدون عمره را حج افراد و حج قرآن گویند و عمره بدون حج را عمره مفرده نامند.

حج تمتع

حج تمتع آنست که پس از عمره از احرام خارج شده و در موقع مخصوص احرام حج بسته شود و این عمل در یک سال انجام گیرد، و آن وظیفه کسانی است که فاصله آنها تا مکه بیشتر از چهل و هشت میل است آنان که که در کمتر از این مسافت سکونت دارند و یا اهل مکه هستند وظیفه آنها حج افراد و قران است.

حج تمتع در سال دهم هجرت در حجه الوداع تشریح گردید.

سال دهم هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردم اعلام فرمودند که قصد حج دارند. مسلمین در رکاب آن حضرت برای عمل حج به مکه رفتند، آن حضرت از «ذو الحلیفه» که میقات اهل مدینه است احرام حج بستند، ۶۶ یا ۶۴ قربانی با خود سوق نمودند، بنا بر این آن حضرت به حج قران احرام بستند چنان که شیخ طوسی رحمه الله در کتاب خلاف تصریح فرموده‌اند. پس از آنکه وارد مکه شد، طواف، نماز طواف و استلام حجر الاسود کرد، آن گاه شروع به «سعی» میان صفا و مروه فرمود، پس از اتمام سعی در مروه به مردم رو کرده بعد از حمد و ثنای خداوند فرمود: این است جبرئیل - اشاره به پشت سرش - به من امر می‌کند دستور دهم هر که با خود قربانی نیاورده (سوق هدی نکرده) از احرام خارج شود، اگر این را از پیش می‌دانستم مثل شما از احرام خارج می‌شدم ولی من با خود قربانی آورده‌ام، هر که قربانی آورده باشد روا نیست از احرام خارج شود مگر وقتی که قربانی به محل خود برسد.

مردی از حاضران (عمر بن الخطاب) گفت: چطور می‌شود از میقات تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۶۴ احرام حج به بندیم و در وسط از احرام خارج شده حتی با زنان آمیزش کنیم؟! حضرت فرمود: بدان تو به این عمل هرگز ایمان نخواهی آورد. مردی به نام سراقه پسر مالک گفت: ای رسول خدا دین ما را به ما تعلیم کن گویی که امروز بدینا آمده‌ایم، این عمل که فرمودی آیا فقط برای امسال است یا در آینده نیز؟ فرمود: بلکه این برای همیشه است تا روز قیامت، سپس انگشتان خویش بهم داخل کرد و فرمود: عمره تا روز قیامت به حج داخل شد ... «۱» بدین طریق حج تمتع تشریح شد، اینک آیات:

۱۹۶- وَ اتُّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ.

لفظ «الله» دلالت دارد که این عمل باید برای خدا باشد، احصار آنست که انسان در اثر مرض نتواند عمل را انجام بدهد، این شخص لازم است با اشخاص دیگر قربانی بفرستد، اگر احرام عمره است باید قربانی در مکه ذبح شود و اگر احرام حج باشد باید روز عید قربان در «منی» ذبح شود مریض در صورتی می‌تواند سر خویش را تراشد و از احرام خارج شود که بداند قربانی به محل ذبح رسیده است لذا فرمود وَ لَا تَحْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ. و اگر حاجی را دشمن از رفتن مانع باشد آن را «صد» گویند در این صورت قربانی خویش را در همانجا ذبح کرده و از احرام خارج می‌شود چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در عمل عمره کفار مکه مانع شدند، آن حضرت و اصحابش در «حدیبه» قربانی کرده و از احرام خارج شدند.

فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفَدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ.

(۱)- این مطلب در کافی کتاب الحج باب حج النبی (ص) از امام صادق (ع) و در جاهای دیگر نقل شده است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۶۵

این راجع به کسی است که شدت مرض یا اذیتی در سرش مجال نمی‌دهد تا رسیدن قربانی در احرام بماند، این شخص می‌تواند از احرام خدا خارج شود به شرط آنکه در عوض بعدا سه روز روزه بگیرد یا شش نفر فقیر را اطعام نماید و یا یک گوسفند قربانی کند چنان که از امامان اهل بیت علیهم السلام نقل شده است.

فَإِذَا أَمِنتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ.

یعنی وقتی که راجع به اتمام عمل به ایمنی رسیدید، مرض یا دشمنی شما را مانع نشد هر که با عمره به حج وارد شده یعنی حج تمتع آورده باید آنچه مقدور باشد قربانی کند. در حج تمتع قربانی واجب است، در دو حج دیگر نه، مگر آنکه به وقت احرام قربانی را با خود برد.

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَهُ إِذَا رَجَعْتُمْ.

این راجع به کسی است که قربانی پیدا نکند، او سه روز در مراسم حج:

روز هفتم، هشتم و نهم ذو الحجه را روزه می‌گیرد، و هفت روز نیز بعد از برگشتن به وطن خود، ظاهراً مراد از «لم یجد» پول نداشتن باشد و شاید به نیافتن قربانی نیز شامل باشد «تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ» شاید برای آن باشد که فقط این نحو (سه روز- هفت روز) مورد نظر خدا است و نمی‌شود مثلاً پنج روز و پنج روز گرفت. چنان که از بعضی روایات استفاده می‌شود.

به قولی آن برای تأکید و به قولی اشاره به مستقل بودن هر دو حکم و به قولی ثواب کامل قربانی را دارد در مجمع فرموده قول اخیر از امام باقر- صلوات الله علیه- نیز نقل شده است.

ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ.

لفظ «ذلک» اشاره است به فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ - «حاضری» تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۶۶

در اصل حاضرین است نون با اضافه حذف شده است یعنی: حج تمتع وظیفه کسانی است که خانواده آنها در مسجد الحرام و از اهل مکه و چهل هشت میلی آن نیستند وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا ... در آخر آیه اشاره است به حتمی بودن حکم و تهدید متخلفان. راجع به «حج تمتع» که عمر بن الخطاب تحریم کرد ذیل آیه ۲۴ سوره نساء بحث خواهد شد.

۱۹۷- الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَ لَا فُسُوقَ وَ لَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ.

یعنی: عمل حج در سه ماه معین است: شوال و ذو القعدة و ذو الحجه جزئیات آن باید در «فقه» دیده شود، در این آیه سه چیز از محرمات احرام یاد شده، مراد از «رفث» آمیزش با زنان و از «فسوق» دروغ گفتن و از «مدال» رد سخن دیگری با گفتن نه به خدا، بلی به خدا است که اقل مرتبه مجادله است.

وَ مَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى.

یعنی اینها عمل خیر است و خدا از آن آگاه است و پاداش در هر دو جهان خواهد داد، آن وقت در حال تشویق فرماید از اعمال خوب توشه آخرت بر گیرید بهترین توشه تقوی و پرهیز از مخالفت دستورهای خدا است و در آخر برای کثرت تأکید بلفظ خطاب آمده: ای خردمندان از مخالفت فرمانهای من بترسید که به ضرر شما است آری وَ اتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ.

۱۹۸- لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ.

این آیه حاکی است که در اثناء حج معامله و خرید و فروش مانعی ندارد، گویند در میان حاجیان، اجیرها و کسانی بودند که مال به کرایه می‌دادند، بعضی می‌گفتند: حج اینها حج نیست، آیه در رد اینگونه سخنان است.

فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۶۷

اشاره به وقوف در مشعر الحرام که از ارکان حج است و لازم است که در آنجا با خدا ارتباط حاصل گردد، وقوف توأم با یاد خدا و توجه به ملکوت اعلی باشد.

وَ اذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَ إِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ.

کاف در «کما» برای تشبیه و «ان» مخفف از ثقیله است یعنی: حقا که شما پیش از این از گمراهان بودید، حالا- که اهل ایمان و نورانی و اهل توحید شده‌اید خدا را یاد کنید نظیر هدایتی که به شما عطا فرموده و مورد عنایت خویش کرده است به عبارت دیگر: خدا را یاد کنید یاد کردنی که لایق به هدایت او باشد.

۱۹۹- ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ.

به نظر می‌آید مراد از «افیضوا» کوچ از مشعر به «منی» است، علی هذا دو افاضه است یکی از عرفات به مشعر دیگری از مشعر به «منی» به قولی قریش و هم پیمانهای آن با مردم به عرفات نمی‌رفتند و در مشعر وقوف می‌کردند و می‌گفتند: ما اهل حرم هستیم و

از حرم خارج نمی‌شویم، خداوند دستور داد که به عرفات بروید از همانجا مانند مردم کوچ کنید. در این صورت «ثم» در آیه چنان که در المیزان آمده برای ترتیب ذکر مطلب است یعنی: احکام حج همین‌هاست که گفته شد سپس مطلب دیگر آنست که شما هم مثل مردم به عرفات بروید و از آنجا کوچ نمائید وجه اخیر در تفسیر عیاشی و غیره از حضرت صادق - صلوات الله علیه - نقل شده است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۶۸

[سوره البقره (۲): آیات ۲۰۰ تا ۲۰۳]

اشاره

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ (۲۰۰) وَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۲۰۱) أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۲۰۲) وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا - إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَن تَأَخَّرَ فَلَا - إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۰۳)

۲۰۰- وقتی که عبادت‌های خود را تمام کردید خدا را یاد کنید همانطور که پدران خود را یاد می‌کنید یا خوبتر از آن، از جمله مردم کسی است که می‌گوید: پروردگارا به ما در دنیا (از دنیا) عطا کن. او را در آخرت نصیبی نیست.

۲۰۱- و از جمله آنها کسی است که می‌گوید خدایا به ما در دنیا نعمت خوب و در آخرت نعمت خوب عطا فرما و ما را از عذاب آتش نگاهدار.

۲۰۲- آنها از آنچه کرده‌اند نصیبی دارند و خدا در حساب کردن سریع است.

۲۰۳- خدا را در روزهایی چند یاد کنید هر که در دو روز (در کوچ از منی) تعجیل کند گناهی بر او نیست و هر که تأخیر نماید گناهی بر او نیست در مورد آن کس که پرهیز کرده است از خدا بترسید و بدانید که به سوی او جمع می‌شوید.

کلمه‌ها

قضیتیم: قضاء در اصل به معنی فیصله دادن به امر است به معنی اراده، حکم، اعلام، تمام کردن و غیره به کار رود که هر یک نوعی

فیصله دادن تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۶۹

است، در آیه به معنی تمام کردن می‌باشد.

مناسککم: منسک عبادت مناسک: عبادتها بقره/ ۱۲۸.

خلاق: نصیب خوب. نصیب فراوان.

حسنه: مؤنث حسن و آن پیوسته وصف است مثل نعمت حسنه.

تحشرون: حشر به معنی جمع کردن است (قاموس قرآن).

شرحها

آیات فوق تتمه آیات حج و متضمن مطالبی راجع به آن است که بررسی می‌شود:

۲۰۰- فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا.

گویند مردم جاهلیت پس از تمام شدن اعمال حج در «منی» گرد آمده و پدران گذشته را یاد کرده و به موهومات و استخوانهای پوسیده مباحات می‌کردند این امر سبب شد که آیه شریفه بفرماید چون اعمال حج را تمام کردید خدا را یاد کنید همانطور که پدران را یاد می‌کردید نه، بلکه بالاتر از پدران یاد کنید. حکم برای همه است چون مورد نمی‌تواند مخصص باشد، آری در آن اجتماع عظیم خدا و نعمتهای خدا را یاد نمائید و قلبها را به او متوجه کنید نه به اوهام، تشکیل انجمن و ذکر یاهوهای پوچ و فتنه‌انگیز به چه کار آید!! فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا ...

این قسمت تا آخر آیه ۲۰۲ نتیجه و مطلبی است در زمینه آیه فوق و ذکر خدا یعنی شما خدا را یاد کنید و به فکر رضای او باشید زیرا مردم دو گروه هستند یکی مادی و اهل دنیا که جز دنیا و لذتهای زودگذر آن چیزی نمی‌خواهند اینان در آخرت بهره‌ای ندارند دیگری اهل دنیا و آخرت که می‌خواهند در هر دو جهان از نعمتهای خدا بهره‌مند باشند شما از گروه دوم باشید. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۷۰

ناگفته نماند خواستن هر دو گروه به زبانحال است یعنی اعمالشان و طرز تفکرشان چنین حکایت می‌کند و چون اهل دنیا نعمت دنیا می‌خواهند حسنه باشد یا غیر آن. علی هذا کلمه «حسنه» در کلام آنها نیامده اما گروه دوم نعمتی می‌خواهند که مورد رضای خدا باشد لذا لفظ «حسنه» دو باره در کلام آنها آمده است.

۲۰۱- وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.

گفته شد که این خواستن به زبانحال و عمل است شاید در زبان هم بگویند ولی منظور خواستن عملی است.

۲۰۲- أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا.

چون خواست گروه دوم خواست عملی است لذا آنها را در مقابل آنچه می‌گویند و می‌کنند نصیبی و پاداشی هست در دنیا و آخرت، بر خلاف گروه اول که کارشان نسبت به آخرت حبط و پوچ است و مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ.

وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ سریع الحساب از اسماء خداست، و آن ظاهرا شامل دنیا و آخرت هر دو است که پاداش و کیفر خدا در هر دو هست به نظر «المنار» جمله أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا راجع به پاداش دنیاست و اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ به پاداش آخرت مربوط است. به نظر نگارنده این سخن بعید نیست زیرا گروه دوم هر دو را خواسته‌اند، بهتر است جمله اول راجع به خواسته اول و جمله دوم راجع به خواسته دوم باشد. ضمنا صفت سریع الحساب حکایت از احاطه علمی خدا دارد نسبت به اعمال بندگان و جمع و تفریق آنها.

۲۰۳- وَادْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ.

ظهور این جمله در اذکار به خصوصی است و گرنه ایام معدودات گفته تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۷۱

نمی‌شد، در روایات کتاب کافی آمده: مراد از آیه تکبیر گفتن در ایام تشریق است صورت تکبیر چنین است:

اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا هَدَانَا، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ.

ایام تشریق عبارتند از روز یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذو الحجه، آنان که در «منی» هستند این تکبیر را بعد از پانزده نماز می‌گویند، از نماز ظهر روز عید قربان شروع شده در نماز صبح روز سیزدهم تمام می‌شود، آنان که در شهرهای دیگر هستند برای آنها بعد از ده نماز سفارش شده است «۱» فقهاء به استحباب این تکبیر فتوی داده‌اند ولی سید مرتضی بر وجوب آن در ایام تشریق فتوی داده است.

فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى.

بنا بر تفسیر امامیه تقدیر آیه لمن اتقى الصيد یعنی هر کس در دو روز از ایام تشریق (روز دوازدهم) از «منی» کوچ کند گناهی ندارد و هر که به روز سوم بماند باز گناهی بر او نیست، این مخیر بودن برای کسی است که تا کوچ کردن مردم شکار نکرده باشد

اما شکار کننده باید شب سیزدهم را نیز در «منی» بماند و فردای آن به جمره‌ها سنگ زند و از «منی» خارج شود. در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام درباره فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ ... نقل شده که فرمود: «یرجع مغفورا له لا ذنب له» یعنی در هر دو صورت در حالی از «منی» بر می‌گردد که گناهش آمرزیده است، نظیر این روایت در «فقیه» نیز نقل شده است، علی هذا «فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» در هر دو مورد قید

(۱) - استفاده از کافی کتاب الحج باب التکبیر فی ایام التشریق ج ۴ / ۵۱۶.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۷۲

«تعجل - تأخر» نیست بلکه منظور آنست که حاجی در کوچ از منی مخیر و در هر دو صورت آمرزیده از «منی» خارج می‌شود، بنا بر این لفظ «لمن اتقی» معنی اش مطلق تقوی و پرهیز از گناه است.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ یعنی به این احکام بی‌اعتنا نباشید که شما در قیامت پیش خدا حساب خواهید شد ظاهرا «تحشرون» برای حال است زیرا انسانها از هم اکنون به طرف خدا جمع می‌شوند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۷۳

سوره البقره (۲): آیات ۲۰۴ تا ۲۰۷

اشاره

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ (۲۰۴) وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ (۲۰۵) وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسِبْهُ جَهَنَّمَ وَ لَبِئْسَ الْمِهَادُ (۲۰۶) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رُؤُوفٌ بِالْعِبَادِ (۲۰۷)

۲۰۴- از جمله مردم کسی که گفتار او درباره زندگی دنیا باعث اعجاب تو می‌شود و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد حال آنکه او سختترین دشمنان است:

۲۰۵- و چون به حکومت رسد تلاش می‌کند که در زمین افساد کند و زراعت و نسل را تباه سازد (با آنکه) خدا فساد را دوست نمی‌دارد.

۲۰۶- و چون به او گفته شود: از خدا به ترس غرور و تعصب او را در اثر گناهی که کرده است می‌گیرد، جهنم او را بس است و البته جایگاه بدی است.

۲۰۷- و از جمله مردم کسی است که جان خویش را برای کسب رضای خدا می‌فروشد و خدا به بندگان مهربان است.

کلمه‌ها

يعجبك: اعجاب به تعجب آوردن است، گاهی توأم با سرور و گاهی به معنی مسرور کردن باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص:

۳۷۴

اللد: خصومت شدید لد: کسی که شدید الخصومة است الد آنکه خصومتش شدیدتر است.

الخصام: خصام جمع خصم و نیز به معنی خصومت آید، مراد از آن در آیه جمع خصم است.

تولی: تولی: به معنی اعراض، دوست اخذ کردن و سرپرستی آید، گویا در آیه معنی اخیر مراد است.

حرث: زراعت. کشت.

النسل: انسانها. نسل در اصل به معنی انفصال است، فرزند را نسل گویند که از انسان منفصل می‌شود.
 عزه: عزت: به معنی توانایی است در مقابل ذلت (قاموس قرآن).
 حسه: حسب (بر وزن شخص) به معنی کفایت و «بس است» به کار رود.
 مهاده: مهده: به معنی آماده کردن، مهاده به معنی آماده است.
 مرضاه: رضا و رضوان و مرضاه: به معنی خوشنودی.

شرحها

اشاره

این آیات تقسیم دیگری است راجع به مردم از جهت صفات و عمل، چنان که آیات گذشته تقسیمی بود از جهت خواست و آرزو، تناسب این دو تقسیم با آیات حج به نظرم از آن جهت است که عمل حج نمونه‌ای از خلوص و ایمان است و در آن فرمود: خدا را یاد کنید و ای خردمندان از مخالفت من بترسید، و بالاخره از کسانی باشید که هم دنیا را می‌خواهند و هم آخرت را و از کسانی که هستی خود را به عوض رضای خدا می‌دهند.

۲۰۴- وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص:

۳۷۵

این آیه با دو آیه بعدی ترسیمی است از یک طاغوت و انسان ستمگر، صفات آن طاغوت چنین است در سخن گفتن به قدری چرب و نرم و شیرین سخن می‌گوید و پیوسته خدا را به گفته خود شاهد می‌گیرد که انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد با آنکه سختترین دشمن دین و انسانیت است چون به حکومت و سرپرستی رسد نتیجه کارش جز تباهی اقتصاد و هلاکت انسانها نیست آنکه راه ناحق می‌رود نتیجه عملش همین است چون او را امر به معروف کنند و از خدا بترسانند با اتکاء به مقام و قدرت خود از آن سر باززند و اعتنا نمی‌کند.

قید فی الْحَيَاةِ الدُّنْيَا گفته‌اند از آن جهت است که این مسرور کردن ظرفش این دنیا است که حکم به ظاهر می‌کند و باطن شخص خواننده نمی‌شود و گرنه سخنان او سرور آور نیست ولی بهتر آنست که قید برای «قوله» باشد یعنی سخنی که درباره دنیا می‌گوید باعث اعجاب تو می‌شود.

۲۰۵- وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ ..

این دومین کار طاغوت است که در بالا گفته شد مراد از «تولی» ظاهرا حکومت و سرپرستی است، به نظر می‌آید: طاغوت گاهی برای مطامع خود اقتصاد و نسل را به فساد و تباهی می‌کشد، گذشته از این چون کارش مطابق عقل و انصاف نیست نتیجه‌اش جز فساد نمی‌تواند باشد، چنگیزهای نوعی و یزیدهای هر زمان، و استعمارگران آدمخوار و ثروت طلب جز تباه و فساد چه کرده‌اند و چه می‌کنند؟! وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ چون خدا فساد را دوست ندارد، مفسد را نیز دوست نمی‌دارد، عمل چنین شخص نشان می‌دهد سخنش نیز باطل و بی‌اعتبار است.

۲۰۶- وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ

این صفت سوم طاغوت که در مقابل ناصحان عکس العمل نشان می‌دهد تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۷۶

در حالات عبد الملک مروان طاغوت بنی امیه نقل کرده‌اند که بالای منبر در مدینه گفت: به خدا قسم هر که مرا بعد از این امر به

تقوی کند گردش را خواهم زد.

اگر «بالا-ثم» مفعول «اخذته» باشد منظور آنست که: قدرت و توانایی او را در مقابل امر به معروف به گناه و می‌دارد و گناه بالای گناه می‌کند، ممکن است بقاء برای سبب باشد یعنی: چون گفته شود از خدا بترس، توانایی و خودبینی او را می‌گیرد (عربده می‌کشد ناسزا می‌گوید، توهین می‌کند) این عکس‌العمل در اثر گناهان است که مرتکب شده و قلب او را تیره کرده است.

۲۰۷- وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ.

این گروه دوم از مردم است در مقابل گروه اول، «یشری» به معنی فروختن می‌باشد، یعنی از جمله مردم کسی است که وجود خویش را برای رسیدن به رضای خدا بذل می‌کند رضای خدا در نظر او چنان مهم و با ارزش است که در راه آن حتی از بذل جان دریغ ندارد، در بسیاری از آیات قرآن در وصف مؤمنان واقعی گفته شده که وجود و اموال خود را در رضای خدا بذل می‌کنند: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ ... توبه/ ۱۱۱ معامله مؤمنان با خدا چنین است.

علی علیه السلام در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله

به تصدیق شیعه و اهل سنت آیه: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ درباره علی ابی طالب علیه السلام نازل شد آن گاه که در شب هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در بستر آن حضرت خوابید، در مجمع البیان نقل شده که آن شب جبرئیل در بالای سر علی بن ابی طالب ایستاد و میکائیل در پائین پایش، جبرئیل می‌گفت: به به تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۷۷ چه کسی مثل تو است ای پسر ابی طالب خدا با تو به فرشتگان مباهات می‌کند.

بیشتر از این سخن را طول نمی‌دهیم، مرحوم علامه امینی در الغدیر ج ۲/ ۴۷-۴۹ آن را از بیشتر کتابهای برادران اهل سنت از جمله: مسند احمد، تاریخ طبری، طبقات ابن سعد، سیره ابن هشام، عقد الفرید، تاریخ ابی الفداء تاریخ ابن کثیر و غیره با نشان دادن محل آن نقل کرده و در تفسیر برهان نیز مفصلاً روایات را آورده است.

این آیه منقبت بزرگی است برای مولی امیر المؤمنین- صلوات الله علیه-، در عین حال آیه شریفه یک حکم کلی را بیان می‌دارد که هر کس بخواهد می‌تواند مصداق آن باشد، مخصوصاً که با ملاحظه آیات قبلی، مردم به دو گروه نیکوکار و بدکار تقسیم می‌شوند، نه‌ایه برد این مسابقه ابتداء با علی علیه السلام شد که برای رضای خدا و نجات پیامبر اسلام در بستر آن حضرت خوابید با آنکه شمشیرها برای قتل آن حضرت کشیده شده بوده.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۷۸

[سوره البقره (۲): آیات ۲۰۸ تا ۲۱۲]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۲۰۸) فَإِن زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ فَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۰۹) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا- أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۲۱۰) سَلَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۱۱) زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۲۱۲)

۲۰۸- ای کسانی که ایمان آورده‌اید همه تسلیم نام خدا شوید و از وسوسه‌های شیطان پیروی نکنید که او برای شما دشمنی آشکار است.

۲۰۹- اگر بعد از این همه حجت‌ها که به شما آمده به خطا رفتید بدانید که خدا توانا و حکمت‌گزار است (و به حساب شما می‌رسد).

۲۱۰- (اینان) منتظر نیستند مگر آن را که عذاب خدا و ملائکه در توده‌های ابر به سوی آنها بیاید و کار تمام شود، کارها به سوی خدا بازگشت داده می‌شوند.

۲۱۱- پیرس از بنی اسرائیل که چقدر به آنها دلیل روشن دادیم (ولی آنها بی‌اعتنا شده و مبتلا گشتند) هر که نعمت خدا را پس از آمدن تغییر بدهد (به عقوبت رسد) که خدا شدید العقاب است.

۲۱۲- برای ناسپاسان زندگی دنیا آرایش یافته و آنان افراد با ایمان را مسخره می‌کنند، حال آنکه اهل تقوی در روز قیامت برتر از آنان هستند، خدا هر که را خواهد رزق بی حساب می‌دهد.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۷۹

کلمه‌ها

السلم: تسلیم شدن به فرمان خدا.

کافه: جمیع، همگی «کف الشیء: جمعه» قاموس قرآن.

خطوات: وسوسه‌ها، قدمها مفرد آن خطوه است (بقره/ ۱۶۸).

زلتم: زلزل به معنی لغزیدن و خطا کردن و اشتباه رفتن است.

ظلل: ظله به معنی سایبان، ابری که سایه می‌اندازد است، جمع آن ظلل می‌باشد.

غمام: ابر. توضیح آن در (بقره/ ۵۷) گذشت.

امور: کارها، امر به معنی کار جمعش امور و به معنی دستور جمعش اوامر است.

یسخرون: سخر: ریشخند کردن و مسخره نمودن است.

شرحها

در آیات چهارگانه گذشته، مردم به دو گروه تقسیم شدند: گروه ظاهر ساز مفسد و حق‌نشناس و گروهی که در راه خدا حتی از بذل جان دریغ ندارند، در این آیات پنجگانه در تعقیب آن فرموده: ای اهل ایمان همگی به خدا تسلیم شوید و از وسوسه‌های شیطانی که یگانگی و هماهنگی را تباہ می‌کند بر حذر باشید، اگر به این توصیه بی‌اعتنا باشید، عواقب وخیم آن را خواهید دید چنان که بنی اسرائیل دیدند، کفاری که دنیا در نظرشان محبوب است به اهل ایمان مسخره می‌کنند ولی روز قیامت این بعکس خواهد بود.

۲۰۸- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۸۰

خطاب «الذین آمنوا» نشان می‌دهد که مراد از دخول در سلم اتحاد و اتفاق و پیاده کردن توحید در جامعه است مثل: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا ...

آل عمران/ ۱۰۳ و مثل: وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ آل عمران/ ۱۵۳ در تفسیر عیاشی و غیره از ائمه علیهم السلام نقل شده:

سلم ولایت علی ابن ابی طالب و اوصیاء اوست و در بعض دیگر: سلم ولایت ما است و در برخی

«السلم هم آل محمد صلی الله علیه و آله امر الله بالدخول فيه»

ظاهراً آن بیان مصداقی از مصادیق دخول در سلم است.

وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ.

بنا بر آنکه گفته شده مراد از پیروی و سوسه شیطان، ایجاد شکاف و طریقه‌های مختلف در دین است که سبب تشمت و پراکندگی می‌گردد. لازم است هر که در زمینه دین چیزی می‌گوید و یا می‌نویسد به خدا و رسول رجوع کند و درباره اتحاد و هماهنگی بیان‌دیشد یا تشمت و اختلاف پدید نیارد و مصداق **إِنَّ الَّذِينَ فَزَعُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شَتِيعاً** ... انعام / ۱۵۹ نباشد، خدا خود فرماید **فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ** ... نساء / ۵۹.

۲۰۹- **فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَاغْلَمُوا** أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

این آیه در مقام بیان آنست که اگر پس از دانستن این مطلب همگی به طرف خدا و رسول روی نیاورید و به اتحاد فکر نکردید و از افکار شیطانی پیروی کردید بدانید که عواقب ناگوار این اشتباه را خواهید دید، خدا عزیز و تواناست و کارهایش از روی حکمت است مقتضای حکمت خداوندی آنست که اختلاف کنندگان عاقبت وخیم آن را به بیند.

۲۱۰- **هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۸۱**
وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ

در قاموس قرآن از ارباب لغت و تفسیر نقل شده که هر گاه بعد از «هل» حرف «الا» آید، آن به معنی نفی و در جای «ماء» نافیه است. یعنی آنان منتظر نیستند مگر اینکه ... از طرف دیگر می‌دانیم که خدا جسم نیست و برای او مکانی نیست تا از جایی به جایی آید بلکه او ثابت و در همه جا هست **لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ** شوری / ۱۱ پس مراد از این آیه و آیه: **جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًفًا فَجْرًا / ۲۲** و آیات دیگر آمدن فرمان خدا و عذاب خدا است، و چون این پیش آمد نوعی از تجلی خدا است جا دارد که با آمدن خدا تعبیر شود (۱).

مراد از «ظلل غمام» ابرهای حامل عذاب است مثل **فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ الظُّلَّةِ شعراء / ۱۸۹** جمله **وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ** حاکی است که این وعده را بعید نشمارید که کارها بدست خدا و در اختیار خداست و نیز به نظر می‌آید که عذاب دنیا منظور است. بهر حال این آیه دلالت بر یأس دارد و اینکه به دستور اتحاد و هماهنگی کم توجه خواهند کرد و گرفتار خواهند شد، «قضی الامر» به معنی استقبال است و نظیر آن در قرآن بسیار می‌باشد.

۲۱۱- **سَلِّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ ...**

در این آیه ماجرای بنی اسرائیل، شاهد آورده شده که به آیات و توصیه‌های خدا عمل نکرده و گرفتار شدند، این قرینه است که مراد از عذاب در آیه قبل، عذاب دنیوی است.

(۱)- در تفسیر برهان از حضرت رضا صلوات الله علیه نقل شده که مراد آمدن امر پروردگار است.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۸۲

۲۱۲- **زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا.**

به نظر می‌آید که این آیه علت عدم اتحاد و علت تبدیل نعمت را روشن می‌کند و آن فریفته شدن به لذات زودگذر دنیا است علی‌هذا مراد از کفر، کفران نعمت است نه انکار خدا و دین، و علت مسخره آنست که بیچارگان را ناتوان می‌بینند و **الَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** ناسپاسها در این دنیا بر فقراء برتری دارند در عوض فقراء پرهیزکار روز قیامت بر آنها برتری خواهند داشت از لفظ «فوقهم» فهمیده می‌شود که آن ناسپاسها نیز بالاخره اهل رحمت خواهند بود و گرنه می‌فرمود اهل تقوی در بهشت و ناسپاسان در آتش خواهند بود و این می‌رساند که فقراء متقی، مقامشان بالاتر از اغنیاء است.

وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ رزق بی حساب در اثر تقوای آنهاست بی حساب بودن رزق آخرت، بی پایان و وافر بودن آنست، و بی حساب بودن در دنیا نسبت به تلاش و عمل انسان است که کم کار کند بسیار عاید برد این سخن در قاموس قرآن (حساب) مشروحا گفته شده است.

نکته‌ها

وحدت اسلامی:

لفظ «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» چنان که گفته شد نشان می‌دهد که طرف خطاب اهل اسلام هستند و گر نه «یا أَيُّهَا النَّاسُ» گفته می‌شد پس این آیات مسلمانان را به یک وحدت اسلامی، وحدت توحید دعوت می‌کند که همه مطیع محض خدا باشند و به وحدت و یگانگی فکر کنند صدی هشتاد بدبختی مسلمانان در اثر تفرقه و اختلاف و تشتت آراء است اختلاف همچون موریانه جامعه را از درون می‌خورد و ناتوان می‌سازد. هزار و دویست مسلمان متحد به فرماندهی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به خیر حمله برده، ده هزار تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۸۳

بلکه بیشتر یهودی را مغلوب کردند ولی در عصر ما یک میلیارد مسلمان در اثر اختلاف گروه‌ها و بی‌اعتنایی زعمای به ظاهر مسلمان در دست یک مشت یهودی، مورد تمسخر واقع شده‌اند.

اگر گویند: چه باید کرد گوئیم لازم است زعمای مذهبی و نویسندگان در راه وحدت بیان‌دیشند و حتی المقدور افکار خویش را در این زمینه به کار اندازند و در هر اظهار نظر قرآن و حدیث را ملاک قرار بدهند حتی فقهاء، کنگره فتوایی داشته و درباره بسیاری از مسایل اجتماعی با شور و تبادل نظر فتوی بدهند از طرف دیگر افکار مردم را به اتحاد اسلامی بیشتر متوجه نمایند اگر ملتی رشید و پخته و اسلام‌شناس باشیم امکان دارد که از سفارش قرآن بهره بریم و سربلند باشیم در این زمینه همگانی بودن تدریس قرآن مجید ضروری است.

تصور کنید از رحلت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، اختلاف و افکار متشتت تا به امروز چه بلاهایی بر مسلمانان وارد کرده و خواهد کرد، آری همه اینها در اثر عدم توجه به توصیه‌های قرآن و رسول خدا بوده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۸۴

[سوره البقره (۲): آیه ۲۱۳]

اشاره

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفُوا فِيهِ وَ مَا اختلفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعِيدٍ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اختلفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۱۳)

۲۱۳- مردم (در اول) گروهی یک نواخت بودند، پس از آن خدا پیامبران بشارت دهنده و انذار کننده را مبعوث کرد و با آنها کتاب حق نازل نمود تا میان مردم در آنچه اختلاف داشتند داوری کند درباره کتاب اختلاف نکرد مگر آنان که از اول آن را دریافت کرده بودند (این اختلاف) بعد از آن همه دلائل روشن در اثر حسد ورزیدن به همدیگر بود، خدا به اراده خود اهل ایمان را به حقی که در آن اختلاف کرده بودند هدایت نمود، خدا هر که را بخواهد براه راست هدایت می‌کند.

شرحها

ارتباط این آیه با آیات سابق از آن جهت است که اختلاف و تشبث با مراجعه به کتاب خدا و ترک هواهای نفس قابل رفع است، اختلاف گذشتگان نیز در اثر عدم توجه به کتاب و در اثر پیروی از اغراض بوده است «بغیا بینهم» شما نیز اگر به کتاب رو آورید و از اغراض شخصی صرف نظر کنید متحد و هماهنگ خواهید بود. در عین حال از این آیه مطالب زیر استفاده می‌شود:

۲۱۳- كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۸۵

مراد از امت واحده ظاهراً سادگی طبیعی و عدم رشد و عدم اختلاف در اثر نبودن تفکر بوده است، مثلاً یک گله گوسفند در سادگی و عدم اختلاف امت واحده هستند، چون نیروی تفکر ندارند، اغراض شخصی، اختلاف و نفاق و غیره در میان آنها نیست، ظاهراً بشر نیز در بدو پیدایش چنین بوده است و الله العالم.

در تفسیر آلاء الرحمن از حضرت باقر- صلوات الله علیه- نقل شده که فرموده:

مردم پیش از نوح علیه السلام امت واحده بودند در فطرت خدایی نه هدایت یافتگان بودند و نه گمراهان «۱».

در تفسیر عیاشی چند روایت قریب به این مضمون نقل شده، مراد از فطرت خدایی ظاهراً همان زمینه خیر و شر است که در وجود بشر گذاشته شده است.

حرف فاء در «فبعث» دلالت دارد که پیامبران از بدو پیدایش انسان مبعوث نشده‌اند بلکه بشر در طبیعت ساده خود مدتی بدون پیامبر زندگی کرده است، چون تفکر و اندیشه و رشد و اختلاف با همدیگر نداشت احتیاجی به پیامبر نبود چنان که گوسفندان احتیاج به پیامبر و قانون ندارند.

اگر گویند: مگر آدم ابو البشر پیامبر نبود؟ مگر خدا نفرموده: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ ... آل عمران / ۳۳ بنا بر این آدم پیامبر بوده است؟ گوئیم: ظهور «فبعث» همان است گفته شد، ممکن است مراد از «آدم» در آیه غیر از آدم ابو البشر باشد و اگر آدم ابو البشر پیغمبر باشد چنان که از ظاهر آیات استفاده می‌شود، آن وقت باید گفت که پس از مرگ وی جانشینش موفق به تربیت انسانها نشده و بشر به صورت امت واحده ساده در آمده و سپس آن گاه

(۱)-

«قال كانوا قبل نوح امه واحده على فطرة الله لا مهتدين ولا ضلالا فبعث الله النبيين».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۸۶

پیامبران دیگر آمده‌اند ولی در این صورت باز مضمون حرف فاء لا ینحل است.

وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ.

این اختلاف که اختلاف در امور زندگی است پیوسته در میان بشر بوده و خواهد بود، یکی از علل آمدن پیامبران و شریعتها، رفع همین اختلاف و برقراری نظم و حدود در میان بشر می‌باشد چنان که صریح این قسمت از آیه است.

وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ.

ضمیر «فیه» راجع به کتاب است، این همان اختلاف خانمان برانداز است که ملتها و دین‌ها را به طرف سقوط می‌کشاند، این اختلاف ذاتی انسانها نیست بلکه منشأ آن اغراض شخصی و بدخواهی‌ها است چنان که فرموده: بَغْيًا بَيْنَهُمْ این مطلب در آیات زیادی تذکر داده شده از جمله: آل عمران / ۱۹، شوری / ۱۴، جاثیه / ۱۷ در اثر همین اختلاف است که علمای یهود، عیسی علیه السلام را انکار کردند و علماء هر دو اسلام را باطل جلوه دادند و سبب بوجود آمدن یهود و نصاری شدند، اختلاف شیعه و اهل سنت نیز که تا کنون چوب آن را خورده و هم اکنون نیز می‌خوریم و صدها اختلافهای دیگر از همین جا سرچشمه گرفته است، اگر

در اول به وصیت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عمل می‌شد در حال حاضر همه یک گروه بودیم تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

فَهَدَى اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ.

این جمله راجع به کسانی است که از این اختلاف جان سالم بدر برده و پیروی از حق نموده‌اند مانند آنان که در دین یهود بودند، به عیسی ایمان آوردند و یا یهودی و مسیحی بودند و به اسلام گرویدند و امثال آنها. آری این عده چون مصداق بَعِيًّا بَيْنَهُمْ نبودند و از قبول حق از هر جا که باشد باکی نداشتند مورد تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۸۷ هدایت خدا واقع شدند.

وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

معنی این جمله روشن است و درباره «من یشاء» رجوع شود به آیه تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ آل عمران / ۲۶. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۸۸

[سوره البقره (۲): آیات ۲۱۴ تا ۲۱۵]

اشاره

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتِمُ الْبِأَسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَزُلُّوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ (۲۱۴) يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۲۱۵)

۲۱۴- یا گمان کرده‌اید که داخل بهشت شوید، حال آنکه نظیر حوادثی که گذشتگان دیده‌اند به شما نرسیده آنها گرفتاری و مرض دیدند و متزلزل شدند تا آنجا که پیامبر و مؤمنان که با او بودند گفتند: یاری خدا کی خواهد رسید، بدانید که یاری خدا نزدیک است.

۲۱۵- از تو می‌پرسند چه چیز انفاق کنند؟ بگو آنچه از مال انفاق می‌کنید برای پدر و مادر، اقربا یتیمان، مستمندان و درمانده است و آنچه از مال انفاق می‌کنید خدا به آن دانا است.

کلمه‌ها

بأساء: سختی یا سختی شدید (بقره / ۷۷).

ضراء: ضرر شدید، بأساء و ضراء اگر یک جا آیند مراد از اولی سختیهای مالی و امثال آن و از دومی ضرر بدنی است.

زللوا: زلزله به معنی اضطراب و حرکت است، مراد در آیه اضطراب و زلزله می‌باشد. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۸۹

ینفقون: نفق به معنی خروج، انفاق به معنی خارج کردن مال از دست (خرج) است.

مساکین: جمع مسکین، به معنی درمانده، اصل آن سکون به معنی آرام گرفتن پس از حرکت است (قاموس قرآن)

شرحها

آیه اول تتمه مطالبی است که از یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السُّلْمِ كَافَّةً شروع شده و تا این آیه ادامه دارد و روشن می‌کند که رسیدن به رضای خدا و به تکامل و بهشت، ساده و آسان نیست بلکه فراز و نشیبهای بسیار دارد چنان که نسبت به گذشتگان همین

طور بوده است باید استقامت ورزید و از ناگواریها استقبال کرد تا به مقصود رسید، آیه دوم در بیان انفاق مال و محل مصرف آنست.

۲۱۴- أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمْ يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ بِنِظْمِ «ام» متصله و در ردیف همزه استفهام واقع شده یعنی: آیا به آنچه گفتیم باور کردید یا گمان کرده‌اید که بدون امتحان وارد بهشت شوید؟! و لَمْ يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ ... حاکی است که نظیر گرفتاریهای گذشتگان بر مسلمانان خواهد آمد.

به قولی این آیه در پی شکست جنگ «احد» و به قولی در جنگ «خندق» نازل شد و مسلمانان را متوجه نمود که پیروزی و رضای خدا آسان به دست نمی‌آید به هر حال زمینه نزول این آیات در آن روز موجود بوده است.

مَسْتَهْمُ الْأَسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۹۰

یعنی ضررهای جانی و مالی به آنها رسید تا جایی که پیامبر و مؤمنان گفتند:

یاری خدا کی خواهد رسید؟ جمله حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ ... ظهورش در آنست که پیامبر و مؤمنان احساس نموده‌اند که یاری خدا به تأخیر افتاده و آن حکایت از تزلزل شدید دارد این درخواست در اثر آنست که می‌دانستند یاری خدا حتما خواهد رسید و خدا به آنها وعده نصرت داده بود چنان که فرموده: وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ صافات/ ۱۷۲.

أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ظاهرا این کلام خداست در جواب آنها نه تتمه قول رسول یعنی بدانید که در اثر استقامت شما یاری خدا به زودی خواهد رسید.

۲۱۵- يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ ... وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ سؤال از جنس انفاق است ولی جواب، هم جنس انفاق و هم محل انفاق موارد پنجگانه می‌باشد که شرح داده می‌شود، اختصاص این پنج مورد ظاهرا برای فوریت و اهمیت آنهاست جمله وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ ... اطمینان می‌دهد که این معامله به سود انفاق کننده است خدا می‌داند و عمل نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

در مجمع البیان نقل شده مردی بنام عمرو بن جموح که ثروت زیادی داشت از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله پرسید: چه و بر چه کسی انفاق کنم خدا در جواب او این آیه را فرستاد مخفی نماند: لفظ «يسئلونك» حاکی است که در این زمینه سؤالی شده است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۹۱

نکته‌ها

استقامت:

توفیق و پیشرفت بدون استقامت و تلاش غیر مقدور است خواه در کار دنیا خواه در کار آخرت، علی بن ابی طالب علیه السلام در نهج البلاغه خطبه ۵۶ فرموده: ما با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله بودیم و در جهاد پدران، پسران، برادران و عموهای خود را می‌کشتیم این کار جز ایمان و تسلیم بر ما نمی‌افزود پس چون خدا راستی و استقامت ما را دید بر ما یاری و بر دشمنان خواری فرستاد تا اسلام استقرار یافت ...

مفهوم کلام امام علیه السلام آنست که اگر ما استقامت به خرج نمی‌دادیم خدا ما را موفق نمی‌کرد، آری مطلب همین طور است. قرآن مجید همان نیرو را دارد که در زمان نزول داشت، اگر مسلمانان مانند صدر اول در راه قرآن بکوشند همای سعادت بالای

سرشان پرپر خواهد زد، شمشیر همان است فقط قدرت بازو فرق کرده است، شما که می‌خواهید رضای خدا را در آغوش بگیرید، شما که می‌خواهید لایق حیات بهشتی شوید باید در راه خدا بکوشید و در پیش برد اسلام تلاش نمائید آیه ۱۴۲ آل عمران نیز در همین مضمون است.

ملاحظه کنید چه قدمی در راه خدا برداشته‌اید و کدام تلاشی در راه قرآن مجید کرده‌اید.

انفاق یا پر کردن شکاف جامعه

به فرض مشکل اگر روزگاری پیش بیاید که فقیر و ناداری در جامعه پیدا نشود باز حکم انفاق در «فی سبیل الله» و کارهای اجتماعی باقی خواهد ماند کجا مانده که در هر عصر و در هر جامعه عده بی‌شماری ناقص از کار افتاده، فقیر تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۹۲

و بی‌کار و غیره موجود بوده و هست و لزوم انفاق را روشن می‌کند، باید شکاف جوامع بشری به وسیله انفاقهای واجب و مستحب پر شود و جامعه‌ها متعادل گردد و گر نه انفجار حتمی است و بشر در سرمایه‌داری کثیف و منفور نمی‌تواند پیوسته زندگی کند، اسلام نه طرفدار اشتراک و لغو مالکیت فردی و نه طرفدار سرمایه‌داری بی‌بند و بار است، بلکه مکتبی است واسطه میان آن دو، مالکیت فردی را محترم ولی محدود می‌داند، انفاق و تعدیل جامعه را لازم می‌شمارد، آیات انفاقهای واجب و مستحب در قرآن بیش از آنست که با چند بحث و توضیح حق آن ادا شود.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۹۳

[سوره البقره (۲): آیات ۲۱۶ تا ۲۱۸]

اشاره

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲۱۶) يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكَ حَتَّىٰ يَرْدُوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتِطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۱۷) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۲۱۸)

۲۱۶- بر شما جهاد نوشته شد حال آنکه شما را ناپسند است شاید چیزی را ناپسند دارید حال آنکه برای شما خوب است و شاید چیزی را دوست بدارید حال آنکه برای شما بد است خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

۲۱۷- از تو از ماه حرام و جنگ در آن، می‌پرسند، بگو: جنگ در آن (گناه) بزرگی است و نتیجه‌اش جلوگیری از عبادت خدا و کفر ورزیدن به او و جلوگیری (از رفتن مردم) به مسجد الحرام است، (ولی) اخراج مردم از مسجد، نزد خدا مهمتر از جنگ در ماه حرام است و فتنه (و آزار مردم که از دین خود برگردند) از آدم کشی بدتر می‌باشد، مشرکان پیوسته با شما جنگ می‌کنند تا اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند، هر که از دینش برگردد و در حال کفر بمیرد چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت باطل گشته، آنها اهل دوزخند و در آن جاودان تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۹۴

خواهند بود.

۲۱۸- کسانی که ایمان آورده و کسانی که هجرت کرده و در راه خدا جهاد کرده‌اند آنها امید رحمت خدا را دارند و خدا آمرزنده

و مهربان است.

کلمه‌ها

کره: بضم اول ناپسند و مشقتی که انسان در درون خود احساس می‌کند و به فتح اول مشقتی است که از خارج تحمیل شود، هر دو در قرآن بکار رفته است (قاموس قرآن).

عسی: فعل جامد است به معنی رجاء و امیدواری، چون در کلام خدا بکار رود گاهی برای ایجاد امید و گاهی برای حتم و جزم می‌باشد (قاموس قرآن).

صد: صد و صدود گاهی به معنی منع و گاهی به معنی اعراض است (مفردات) فتنه: امتحان. عذاب. شرک. (بقره/ ۱۹۱) حبط: باطل شدن. بی‌اثر شدن (قاموس قرآن) هاجروا: هجر و هجران به معنی جدا شدن است خواه با بدن یا با زبان و یا با قلب. هجرت در اسلام آنست که برای خدا و دین از محلی به محلی هجرت کنند.

شرحها

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عمه‌زاده‌اش «عبد الله بن جحش» را با هشت نفر از مهاجرین به مأموریتی فرستاد و نامه‌ای به او داد و فرمود: پس از آنکه دو روز راه رفتی نامه را باز کن و به آنچه نوشته شده اقدام نما اما یارانت را به آن کار مجبور مکن.

عبد الله پس از دو روز راه رفتن نامه را باز کرد، دید نوشته شده: برو تا تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۳۹۵ به «نخله» برسی چون به آن آبادی رسیدی آنچه بتوانی اوضاع اهل مکه را به من گزارش کن. عبد الله پس از خواندن نامه گفت: من به دستور پیامبر عمل خواهم کرد هر که شهادت را خوش دارد با من بیاید، همه با او آمدند.

چون به «نخله» رسیدند به کاروانی از قریش رسیدند که مردی به نام عمرو بن حضرمی کاروان سالار آن بود، مسلمین به کاروان حمله کرده عمرو بن حضرمی را کشتند، کاروان را به غنیمت گرفته با دو اسیر به مدینه آوردند، این حمله به تصریح ابن هشام در روز آخر ماه رجب بود «۱» که از ماه‌های حرام است و جنگ در آن حرام می‌باشد، عبد الله دید: اگر آن روز حمله نکند کاروان وارد حرم خواهد شد و دیگر نمی‌توان به آن حمله کرد.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: به خدا من به شما دستور جنگ در ماه حرام نداده‌ام قافله و دو اسیر را بازداشت کرد و چیزی از آن نپذیرفت، عبد الله و یارانش پشیمان شدند، مسلمانان آنها را به باد ملامت گرفتند، کفار پس از دانستن مطلب شروع به سمپاشی کردند که: محمّد خون حرام ریخته و در ماه حرام غنیمت و اسیر گرفته و احترام ماه حرام را از بین برده است. آیه: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ فِيهِ نَزَّلَ الْوَيْلُ قَالَ ذَلِكَ عَصِيَ اللَّهُ فَمَا لَمَّةٌ بَأْسٌ كَبِيرٌ وَنَدَاءٌ يَوْمَئِذٍ يَلْبَسُونَ الْأَكْفَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ يَكْفِهُنَّ أُولَئِكَ فِي عَذَابٍ مُّهِينٍ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ لَفْظٌ «كتب» دلالت بر وجوب و حتمیت دارد چنان که در «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» و غیر آن،

در این شکی نیست که جنگ مکروه و ناپسند و مشقت است خواه به صورت دفاع باشد یا جنگ ابتدایی.

وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ

(۱) - طبرسی فرموده: آن در اول رجب بود ولی عبد الله و یارانش آن را آخر جمادی الثانی خیال می‌کردند.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۳۹۶

کلمه «عسی» در اینجا برای ایجاد امید و توجه است یعنی جنگ برای اعتلاء توحید، جنگ برای تعیین سرنوشت گرچه به ظاهر سخت و ناخوشایند است ولی از نظر واقع خیر و صلاح شما در آنست و تا خون نریزید و خونتان ریخته نشود عزت و عظمت

نخواهید یافت و بعکس: آسایش و عدم جنگ که مورد نظر و محبوب شماست آن در واقع شر و ضرر و زیان است چون سرنوشت باید در میدان جنگ تعیین شود.

برو قوی شو، اگر راحت جهان طلبی.

وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ خدا این واقعیت را می‌داند که بر شما جنگ نوشته، شما نمی‌دانید که از جنگ بدتان می‌آید. در ذیل آیات ۱۹۰-۱۹۵ بقره و در «نکته‌های» آن راجع به جهاد اسلامی سخن گفته‌ایم.

۲۱۷- يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ.

کلمه «قتال» بدل است از «الشهر الحرام» یعنی: از تو از جنگ در ماه حرام می‌پرسند، می‌شود از قصه گذشته فهمید که این سؤال از طرف کفار مکه شده است چنان که گویند گروهی از آنها پس از واقعه کاروان، به مدینه آمده و از آن حضرت پرسیدند: آیا جنگ در ماه حرام حلال است؟ و شاید سؤال از طرف مسلمین باشد.

قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ.

ضمیر «به» ممکن است به «الله» یا به سبیل برگردد، در هر دو صورت مراد کفر عملی است، منظور از «سبیل الله» عبادت و مخصوصا عمل حج است که در ماه حرام انجام می‌شود، «المسجد» عطف بر «سبیل» است یعنی بگو: جنگ در ماه حرام گناهی بزرگ و مانع شدن از عبادت خدا و کفر به عبادت خدا و مانع شدن از رفتن مردم به مسجد الحرام است پس جنگ در ماه حرام و ماه تفسیر

أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۹۷

صلح و عبادت روا نیست.

وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ.

یعنی مشرکان در این واقعه که از روی اشتباه واقع شد بر مسلمانان خرده نگیرند که بزرگتر از آن را در حق اهل اسلام کرده‌اند آنها رسول خدا و یاران او را از مکه و مسجد الحرام بیرون کرده‌اند، اینکار از جنگ در ماه حرام بزرگتر است آنها با زجر و شکنجه مسلمانان را از دین خود برمی‌گردانند، این کار از قتلی که به دست عبد الله بن جحش اتفاق افتاد بزرگتر است زیرا قتل فقط دنیای انسان را تباه می‌کند اما شرک سبب شقاوت آخرت نیز هست تا اینجا هم حرمت جنگ در ماه حرام روشن شد و هم جواب ایرادی که مشرکان به مسلمانان گرفتند و نیز روشن شد که مسلمین حق ندارند چنین کاری را تکرار کنند.

وَ لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا.

یعنی پیوسته با شما در نبرد خواهند بود تا شما را از دینتان برگردانند، این عمل منحصر به عصر نزول قرآن نیست، بلکه پیوسته چنین بوده و خواهد بود، «گلاستون» نخست‌وزیر اسبق انگلستان در پارلمان آن کشور قرآن را بدست گرفته گفت: تا این کتاب در شرق خوانده و مورد عمل می‌شود نقشه‌های ما قابل اجرا نیست آری دشمن پیوسته عملا و اعتقادا ما را از دینمان برمی‌گرداند.

وَ مَنْ يَزِدْكُمْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.

این جمله روشن می‌کند که توبه مرتد خواه فطری باشد یا ملی مورد قبول است زیرا مفهوم «فیمت و هو کافر» می‌رساند که اگر توبه کرد و مسلمان مرد اهل عذاب نخواهد بود. اعمال مرتد در دنیا باطل و بی‌اثر است زیرا پس از ارتداد، اعمال گذشته او، او را در نظر مردم محترم و عزیز نمی‌کند، بطلان در آخرت تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۳۹۸

نیز معلوم است وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ در زمینه خلود، رجوع شود به قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ ... انعام/ ۱۲۸.

۲۱۸- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

مضمون آیه یک حکم کلی است و آن اینکه: اهل ایمان و آنان که در راه خدا و برای پیشبرد دین خدا از دیار خود مهاجرت کرده و به جنگ می‌روند، چنین کسان در پی رحمت خدا و امیدوار رحمت خدا هستند یقینا پیش خدا مأجور خواهند بود، اگر اشتباهی

هم بکنند آمرزیده است که وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ اما از لحاظ تطبیق و شأن نزول می‌شود گفت که به جریان عبد الله بن جحش مربوط است، یعنی مسلمین آنها را ملامت نکنند و خود آنها ملول نباشند که در راه خدا سفر و جنگ کرده‌اند اجرشان با خداست و اگر اشتباهی هم شده خدا آمرزنده و مهربان است.

نکته‌ها

ماه‌های صلح:

در اسلام چهار ماه در سال به عنوان ماه صلح و ماه محترم معرفی شده است که جنگ و خونریزی در آنها حرام می‌باشد سه تا از آنها پشت سر هم هستند ذو القعدة الحرام، ذو الحجة الحرام محرم الحرام چهارمی ماه رجب که میان جمادی الثانی و شعبان واقع شده اگر کمی دقت کنیم به اهمیت این حکم پی خواهیم برد اگر دو گروه از مسلمانان با هم پیکار کنند چون ماه‌های حرام رسید باید دست از جنگ بردارند و چون دو متخاصم چهار ماه دست از جنگ کشیدند حتما در عرض آن مدت در باره صلح و سازش می‌اندیشند در نتیجه، جنگ برای همیشه قطع می‌شود، و اگر مسلمانان با کفار پیکار کنند مجبورند در ماه حرام دست از جنگ بردارند مگر تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۳۹۹

آنکه دشمن به جنگ ادامه دهد و در صورت متارکه موقت باز کار به صلح خواهد انجامید تو خود حدیث مفصل بخوان ...

حبط اعمال

حبط و پوچ و بی‌اثر شدن اعمال نیک در اثر بعضی از عوامل مورد تأیید قرآن مجید است مثلاً اگر به کسی احسان کنیم سپس بر وی منت گذاریم و اذیت کنیم این منت و اذیت آن احسان را پوچ و بی‌اثر می‌کند دیگر در نزد خدا ثوابی نخواهد داشت چنان که فرموده: لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى ...
بقره/ ۲۶۴.

قرآن مجید اعمال حبط شده را به خاکستری تشبیه می‌کند که طوفانی آن را پراکنده نماید سوره ابراهیم/ ۱۸.

مطالب زیر در این مورد شایان تذکر است:

۱- حبط راجع به اعمال نیک است، حبط اعمال زشت آمرزیده شدن آنهاست ولی قرآن مغفرت را حبط اعمال بد، نام نگذاشته است مثلاً آیه فَقَدْ حَبَطَ عَمَلُهُ مَائِدَه/ ۵ وَ حَبِطَ مَا صَيَّرْنَا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هود/ ۱۶ و امثال آنها راجع به اعمال نیک می‌باشند.

۲- شرک و کفر باعث حبط اعمال هستند وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ انعام/ ۸۸ وَ مَنْ يَزِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيُؤْتِ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بقره/ ۲۱۷.

۳- بی‌احترامی به پیامبر در سخن گفتن (حجرات/ ۲) منافق بودن (احزاب/ ۱۸) منت و اذیت در پی احسان (بقره/ ۲۶۴) عدم اطاعت از خدا و رسول (محمد/ ۳۳) قتل پیامبران و امر به معروف کنندگان نیز حبط کننده عمل می‌باشند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص:

۴۰۰

۴- به موجب بعضی از آیات (بقره/ ۲۱۷ آل عمران/ ۲۲ توبه/ ۶۹) حبط شامل دنیا و آخرت هر دو است حبط اعمال در دنیا آنست که سعادت مقصود از آنها عاید نشود و بی‌اثر گردد حبط آخرت آنست که اعمال پوچ شوند و انسان را به بهشت و رضوان خدا نرساند برای مزید توضیح به قاموس قرآن (حبط) رجوع شود.

لازم است در این زمینه دقت بیشتر کنیم، نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی به یاران خود فرمود هر که لا اله الا الله بگوید درختی در بهشت برای او کاشته شود گفتند یا رسول الله پس درخت ما در بهشت بسیار است فرمود آری ولی مبدا آتش بفرستید و آنها را بسوزانید (خدایا پناه بر تو از حبط اعمالمان).

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۰۱

[سوره البقره (۲): آیات ۲۱۹ تا ۲۲۳]

اشاره

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَيَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (۲۱۹) فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَبْتُمْ إِنْ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۲۰) وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۲۱) وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَى فَأَعْتَزِلُوا النَّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ فإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنْ اللَّهُ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (۲۲۲) نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنْى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۲۲۳)

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۰۲

۲۱۹- از تو از شراب و قمار می‌پرسند بگو در آن دو ضرری بزرگ و (نیز) منافی برای مردم هست. (ولی) ضرر آن دو از نفعشان بیشتر است. و از تو می‌پرسند، چقدر انفاق کنند؟ بگو معتدل. همین طور خدا آیات خویش را به شما بیان می‌کند تا بیاندیشید.

۲۲۰- درباره دنیا و آخرت. و از تو از (کفالت) یتیمان می‌پرسند؟ بگو: اصلاح کارشان نیکو است و اگر (در مال و زندگی) با آنها بیامیزید برادران شما هستند (برادروار زندگی کنید) خدا مفسد را از مصلح می‌شناسد، اگر خدا می‌خواست شما را به مشقت می‌انداخت، خدا توانا و حکمت‌گزار است.

۲۲۱- با زنان مشرک ازدواج نکنید تا وقتی که ایمان بیاورند، کنیز مؤمن از زن مشرک بهتر است گرچه (زیبایی او) شما را به شگفت آورد. به مردان مشرک زن ندهید تا وقتی که ایمان بیاورند، غلام مؤمن از مرد (آزاد مشرک بهتر است) گرچه (زیبایی و مقام و مال او) شما را به شگفت آورد، آنها به آتش دعوت می‌کنند و خدا به دستور خود به بهشت و مغفرت دعوت می‌کند و آیاتش را برای مردم روشن می‌کند تا بیدار گردند.

۲۲۲- و از تو از خون حیض سؤال می‌کنند؟ بگو: آن چیز ناپسندی است، هنگام حیض از زنان کناره‌گیری کنید و به آنها نزدیک نشوید تا پاک شوند و چون پاک شدند (غسل کردند) از محلی که خدا امر کرده بر آنها در آئید که خدا توبه‌کاران و پاک شوندگان را دوست دارد.

۲۲۳- زنان شما کشت‌زار شما هستند، هر زمان که خواستید به کشت خویش در آئید (جماع کنید) و (فرزندان صالح) را برای خود ذخیره کنید و از خدا بترسید و بدانید که او را ملاقات خواهید کرد و بشارت بده مؤمنان را.

کلمه‌ها

خمر: شراب. اصل خمر به معنی پوشاندن است، به شراب از آن جهت خمر گویند که عقل را می‌پوشاند و زایل می‌کند، پوشش سر

را نیز تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۴۰۳

به همین جهت خمار گفته‌اند. مراد از خمر هر مایع مست‌کننده است از انگور و خرما باشد و یا از غیر آنها چنان که در قاموس قرآن مشروحا توضیح داده‌ام.

میسر: قمار: اصل آن یسر به معنی آسانی است، به قولی: قمار را از آن میسر گویند که به وسیله آن، مال کسی آسان و بی‌زحمت به چنگ می‌آید.

اثم: ضرر، مقابله با «منافع» نشان می‌دهد که معنای اصلی «اثم» ضرر است ظاهرا گناه را به علت مضر بودن اثم گفته‌اند.

عفو: گذشت، بخشودن. به معنی کثرت و حد وسط نیز آید، مراد از آن در آیه حد وسط است.

اعتنکم: عنت: رنج، و اعنات به رنج انداختن است.

تخالطوهم: خلط: آمیختن: مخالطه: آمیخته شدن. مراد از آن در آیه آمیختن مال خود با مال یتیم است.

نکاح: زن گرفتن. به معنی مقاربت نیز آید. بعضی مقاربت و جماع را معنای اصلی آن دانسته‌اند انکاح تزویج زنی است به مردی و بالعکس.

اعجبکم: اعجاب: به شگفت آوردن.

محیض: خون ایام قاعده. به معنی وقت حیض، مکان حیض و حائض شدن نیز آید، مراد از محیض اول خون حیض و از محیض دوم وقت حیض است.

اعتزلوا: عزل کنار کردن. اعتزال: کنار شدن، مراد از آن عدم مقاربت است. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۴۰۴

یطهرن: طهر: پاک شدن. مراد پاک شدن از خون حیض است. تطهر از باب تفاعل نیز به معنی پاک شدن است، سبب پاک شدن گاهی شستن محل و گاهی اغتسال است.

حرث: کشت و کاشتن. مراد از آن در آیه معنای اول است.

شرحها

در قرآن مجید مجموعا پانزده بار «یسئلونک» ذکر شده که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از هلالها، انفال، ماه حرام، شراب و قمار، یتیمان، خون حیض، قیامت، روح، ذو القرنین، آینده، کوه‌ها، و از آنچه حلال شده و موارد انفاق سؤال کرده‌اند در آیات مورد تفسیر، چهار سؤال شراب قمار، موارد انفاق، یتیمان و حیض با جواب آنها بررسی شده که ذیلا توضیح می‌دهیم و به مناسبت ذکر یتیمان زن دادن به کفار و زن گرفتن از آنها نیز مطرح شده است.

۲۱۹- يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا.

در این آیه با مقایسه نفع و ضرر روشن شده که واجبات و محرمات اسلامی از روی مصالح و مفاسد وضع شده و در وضع آنها نفع و ضرر مردم در نظر گرفته شده است، لحن این آیه چندان تند نیست ولی در عین حال حرمت خمر را می‌رساند، زیرا قطع نظر از اینکه خدا به ضرر کثیر اجازه نمی‌دهد. اصولا این آیه در مدینه نازل شده و مسلمانان به وسیله آیه قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْبِائِثَ وَ الْبَغْيَ بغير الْحَقِّ ... اعراف/ ۳۳ که در مکه نازل شده حرمت مطلق «اثم» را دانسته بودند چنان که حضرت موسی بن جعفر- صلوات الله علیه- بر حرمت خمر برای مهدی عباسی چنین استدلال فرموده (قاموس قرآن- خمر). تفسیر

أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۴۰۵

در مورد ضررهای اجتماعی، اقتصادی، بدنی، و اخلاقی شراب به نظرم نیازی به توضیح نباشد همه مردم لا اقل مقداری از آن را می‌دانند. اما منافع آن عبارتند از استفاده مادی در خرید و فروش آن و خوشگذرانی مختصری که دارد. قمار نیز دارای مضار

اجتماعی، و اخلاقی، تولید عقده و دشمنی، مفت خوری، و عدم تلاش در زندگی و غیره است بدین جهت در شریعت اسلام تحریم شده، منافع جزئی آن نیز معلوم است. تتمه کلام در «نکته‌ها» خواهد آمد.

وَيَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوُ لَفْظٌ «قل العفو» نشان می‌دهد که «ما ذا» سؤال از مقدار انفاق است یعنی انسان چه مقداری از مال خویش را انفاق کند، «عفو» به معنی حد وسط است بطور متوسط نسبت به حالش.

چنان که عیاشی از حضرت صادق - صلوات الله علیه - نقل کرده که: فرموده:

«العفو: الوسط»

، این حد وسط همان است که در آیه: وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا فرقان / ۶۷ و آیه: وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ ... اسراء / ۲۹ نیز آمده است. پس باید هر کس به تناسب قدرت خویش انفاق نماید، ظاهراً مراد انفاق در راه خدا است.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

یعنی: خدا آیات خویش را بیان می‌کند تا هم درباره دنیا و هم درباره آخرت بیاندیشید و هر دو را در نظر داشته باشید و اگر تنها به فکر دنیا باشید مبتلا به شراب، و بخل می‌شوید و از آخرت محروم می‌گردید.

۲۲۰- وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ.

در مدینه در اثر جنگهای اسلامی عده‌ای شهید و عده‌ای یتیم می‌شدند، یتیمان احتیاج به سرپرستی داشتند و نیز اصلاح اموال و دارایی آنها احتیاج به تصرف تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۰۶

از طرف وصی و ولی داشت لذا این سؤال پیش آمده است در تفسیر آلاء الرحمن از تفسیر قمی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: چون آیه: آنان که اموال یتیمان را به ظلم می‌خورند، فقط به شکم خود آتش می‌خورند و حتماً به آتش مشتعل وارد خواهند شد (سوره نساء / ۱۰) نازل گردید هر که یتیمی در نزد خود داشت بیرونش کرد و در این زمینه از رسول خدا کسب تکلیف کردند تا آیه وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ آمد.

این آیه روشن می‌کند که مسئله، به آنان که به فکر کوبیدن و خوردن مال یتیم نیستند چندان مهم نیست، «اصلاح لهم خیر» نشان می‌دهد که تصرف در مال یتیم برای اصلاح و سرپرستی او بهتر از آنست که یتیم را رها کرده.

به مالش نیز نزدیک نشویم، مراد از مخالطه چنان که گفته‌اند آمیزش در مال و خوراک با یتیم است «فاخوانکم» حاکی است که اگر آن اختلاط برادروار باشد اصلاً مانعی ندارد وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ خدا می‌داند که مراد شما از مخالطه افساد است یا اصلاح.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْتَبْتُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ اگر خدا می‌خواست شما را به مشقت می‌انداخت و اجازه مخالطه نمی‌داد که خدا عزیز و توانا است ولی حکمت او اقتضاء می‌کند که اجازه آمیزش بدهد و تکلیف شاق ننماید و مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ.

۲۲۱- وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ.

این آیه صریح است در اینکه نمی‌شود زنان مشرک و بت پرست را تزویج نمود ولی ظاهراً ربطی به زنان اهل کتاب ندارد زیرا قرآن پیوسته آن دو را از هم جدا و در مقابل هم می‌آورد مثل: مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ ... بقره / ۱۰۵، لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۰۷

مُنْفَكِّينَ

(بینه / ۱) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ (بینه / ۶) اهل کتاب از نظر اصطلاح مشکوکند ولی احکام آنها با مشرکان جداست و در قرآن مجید لفظ مشرک بر آنها اطلاق نشده است.

اگر گویند: آیه: وَقَالُوا كُونُوا هُوداً أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ بقره/ ۱۳۵، اهل کتاب را در ردیف مشرکان شمرده است؟

گوئیم: به قرینه، ما کان إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصِيرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ آل عمران/ ۶۷ مراد از مشرکان اهل کتاب نیست، بلکه منظور آنست که ابراهیم نه یهودی بود نه نصرانی و نه مشرک بنا بر این آیه: وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ ... مائده/ ۵ که راجع به جواز نکاح زنان اهل کتاب (و لو بطور انقطاع) است ربطی به آیه و لَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ ندارد تا بگوئیم یکی دیگری را نسخ کرده است، بلکه هر یک راجع به موضوع بخصوصی است. اگر گویند آیه: وَلَا تُمْسِكُوا بِعَصَمِ الْكُوفَرِ (ممتحنه/ ۱۰) که شامل مطلق زنان کفار اعم از مشرک و اهل کتاب است با آیه و لَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ چه نسبتی دارد.

گوئیم لفظ «لا تمسکوا» و همچنین ما قبل و ما بعد آیه نشان می‌دهد که مراد از آن نگاه داشتن زن کافر بعد از مسلمان شدن شوهر است یعنی اگر کسی مسلمان شد باید زوجه غیر مسلمانش را از خود جدا کند خواه مشرک باشد یا از اهل کتاب پس این آیه راجع به ازدواج اولی نیست و ربطی به آیه ما نحن فیه ندارد انشاء الله در سوره ممتحنه درباره «ولا- تمسکوا» سخن خواهیم گفت و روایتی را که بر خلاف ظاهر قرآن است نقل خواهیم کرد.

ناگفته نماند سوره بقره در مدینه نازل شده، قبل از آن ازدواج با مشرک تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۰۸ ظاهرها جایز بود، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دخترش زینب را به ابی العاص مشرک داده بود سپس زینب را از او جدا کرد و چون ابو العاص ایمان آورد زینب را با نکاح اولی به او برگردانید، زن نوح و لوط علیهما السلام کافر بودند معلوم می‌شود که نکاح کافر در ادیان سابق جایز بوده است.

وَلَأَمَّةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ حَاكِي است که کنیز زرخیدی که ایمان دارد از زن مشرک بهتر است هر چند که زیبا و طبع پسند باشد احتمال هست که این جمله دفع دخل باشد یعنی مطلب فقط راجع به زنان آزاد نیست بلکه اگر زن آزاد پیدا نشد کنیزان بخیرید و از کافران دوری جوئید کنیز مسلمان از زن آزاد کافر بهتر است. وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ.

یعنی به کفار زن ندهید مگر آنکه ایمان آورند و اگر دختران خود را به عبد زرخید مؤمن بدهید از مشرک بهتر است هر چند مال و جمال مشرک مورد پسند و اعجاب شما باشد به حکم این جمله نمی‌شود به مشرکان زن داد ولی آیه از حکم زن دادن به اهل کتاب ساکت است.

أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ.

این جمله علت تحریم زن گرفتن و زن دادن به مشرکان است آنها با عمل و عقیده خود پیوسته مردم را به سوی آتش می‌خوانند، مؤمن، به خدا لبیک گفته و خدا او را به بهشت و غفران می‌خواند پس مؤمن نمی‌تواند و نباید با مشرکان شریک زندگی باشد که قهرا با دوست داشتن و مودت و غیره توأم خواهد بود لفظ «بإذنه» متعلق به «یدعو» است یعنی خدا با اجازه به اعتقاد حق و با اجازه به اعمال نیک مردم را به آموزش و بهشت می‌خواند. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۰۹

وَيَبِّئُنَّ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ تتمه علت حکم فوق است.

۲۲۲- وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَى فَأَعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ.

یهود، نصاری و مشرکان درباره زنان حائض عقائد گوناگون داشتند و آن سبب شده که مسلمانان راجع به حیض از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ استفسار کرده‌اند تورات فعلی راجع به زنان در حال حیض احکام سخت و غیر قابل تحمل دارد در سفر لاویان باب ۱۵ آمده بستری که زن حائض در آن بخوابد نجس است هر چه زن حائض بر آن بنشیند نجس است هر که بستر حائض را

دست زند باید لباس خود را بشوید و غسل کند و تا شب نجس خواهد بود اگر زن حائض به چیزی دست زند آن چیز تا شام نجس است اگر مرد در حال حیض با زن همبستر شود تا هفت روز نجس خواهد بود.

نصاری امر حیض را سهل گرفته و فرقی میان حیض و عدم آن قائل نبودند مردم جاهلیت با زنان حائض مثل یهود رفتار کرده با او در یک جا نمی‌نشستند و طعام نمی‌خوردند (۱).

در شریعت اسلام مقاربت در حال حیض حرام و باعث عوارض ناگواری در زن و مرد و فرزند است، غیر از جماع دیگر لذتها حلال است و نیز زن در ایام عادت باید نماز نخواند و روزه نگیرد. قضای نمازها واجب نیست ولی باید روزه را قضا نماید آنچه از تورات و رسوم جاهلیت نقل شد از نظر اسلام پوچ و بی‌معنی و مزاحمت به زنان است، اسلام روی واقعیت قدم برداشته نه روی اوهام و خیالات، آنچه در تورات فعلی گفته شده یقیناً در شریعت موسی علیه السلام نبوده است. برگردیم به کلمات آیه.

(۱) - المنار - مجمع البیان.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۱۰

«محيض» اول به معنی خون حیض، و محیض دوم به معنی وقت و حال حیض است «اذی - اذیت» به معنی مکروه و ناپسند است، معنی آیه چنین می‌شود:

از تو از خون حیض می‌پرسند بگو آن چیز ناپسندی است، از زنان در حال حیض دوری کنید (مقاربت ننمائید).

وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ.

مراد از اعتزال و نزدیک نشدن آنست که جماع نکنید نه مطلق دوری و نزدیک نشدن. طهر و تطهر هر دو به معنی پاک شدن است ولی به قرینه و إِنَّ كُنْتُمْ جُنُبًا فَأَطْفِئُوا مَاءَهُمْ / ۶ می‌شود گفت: مراد از طهر انقطاع حیض و پاک شدن از آن و مراد از تطهر غسل کردن است. یعنی: به آنها نزدیک نشوید (مقاربت نکنید) تا از حیض پاک شوند و چون بوسیله غسل پاک شدند از محلی که (فرج) خدا دستور داده با آنها آمیزش کنید لفظ «حتی یطهرن» حاکی است که حرمت مقاربت تا پاک شدن است و جمله فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ نشان می‌دهد که بهتر است در مقاربت عجله نکرد تا غسل کنند و این همانست که امامان علیهم السلام فرموده‌اند: پس از پاک شدن مقاربت جایز است ولی بهتر است که بعد از غسل باشد.

علی بن یقظین از حضرت موسی بن جعفر - صلوات الله علیه - پرسید:

حائض که پاک شد آیا می‌شود شوهرش پیش از غسل با او آمیزش کند؟ فرمود:

مانعی نیست ولی بعد از غسل به من خوشتر است (وسائل).

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ به نظرم «یحب التوابین» برای آن آمده که اگر تا بحال با زنان در حال حیض آمیزش می‌کردید از هم اکنون توبه کنید که خدا توبه‌کاران را دوست دارد، تطهر و پاک شدن خواه تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۱۱ به وسیله شستشو باشد یا غسل، موجب نظافت و مورد رضای خداست، لفظ «یحب المتطهرین» ارزش بهداشت و پاکیزگی را روشن می‌کند، اسلام طرفدار پاکی و پاکیزگی است و به آن فرمان می‌دهد.

در تفسیر عیاشی و غیره نقل شده: مسلمانان محل غائط را با سنگ و پنبه پاک می‌کردند مردی (به نام براء بن عازب) که کدو خورده و شکمش نرم شده بود با آب طهارت گرفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را پیش خود خواند و فرمود:

آیا امروز کاری کرده‌ای؟ گفت آری، کدو خوردم شکمم نرم شد نتوانستم محل را با سنگ پاک کنم لذا با آب طهارت گرفتم، حضرت فرمود: خوشا به حالت، خدا درباره تو آیه‌ای فرستاده: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ.

به نظرم: آن مرد چنین کاری کرده و اتفاقاً با آیه شریفه تطابق نموده و گرنه مشکل است إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ ... که ذیل آیه و مربوط به

جریان حیض است درباره مطلب مستقلى نازل شده باشد. و ظاهراً آن حضرت از تطابق، خبر داده است و الله العالم.

۲۲۳- نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَاتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَ قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ.

«این» ظرف زمان و مکان است، در استفهام نیز به کار رود معنای آن: کی و کجا و چطور است، اگر آن مکان باشد معنی آیه این می‌شود: زنان کشت شما هستند در هر مکان که خواستید به کشت خود در آئید و اگر برای زمان باشد، یعنی در هر زمان از روز و شب که خواستید با آنها آمیزش کنید آیه فقط مباح بودن مقاربت توسعه زمان یا مکان آن را می‌رساند، بجواز مقاربت از دبر، اصلاً نظری ندارد، کلمه «حرت» قرینه قاطعه این مطلب است زیرا کشت آنست که از آن بهره‌برداری شود، بهره‌برداری که تولید نسل باشد در صورتی است که آمیزش از عقب نباشد. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۴۱۲

و نیز جمله وَ قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ که راجع به تولید نسل و بیان «حرت» است قرینه دیگر این مطلب است در وسائل الشیعه ج ۱۴ / ۱۰۱ حدیث ۶ از امام صادق علیه السلام نقل شده است. وانگهی لفظ «حرت- قدموا» حاکی است که زن وسیله شهوت نیست و خدا او را برای بقاء نسل و تولید فرزندان شایسته که ذخیره پدر و مادر و حافظ توحید می‌باشند آفریده است، فرزندانى که در ایمان و نیکوکاری وارث پدر و تعقیب کننده هدف پدر و ادامه حیات ایمانی پدراند و گرنه ذخیره پدر برای آخرت و دنیا و مصداق قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ نخواهند بود، دنیای غرب و غرب‌زده زن را به صورت ملعبه و کالای مبادلاتی و وسیله شهوت در آورده و چه بسیار از هدف قرآن به دور هستند.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ یعنی در مباشرت با زنان و در تولید نسل راه خدا بروید و از خدا بترسید و بدانید که خدا را ملاقات خواهید کرد و از این اعمال مسئول خواهید بود بشارت به مؤمنان که در این کارها رضای خدا را در نظر دارند این تهدید بدان نظر است که زنان را ملعبه وسیله اطفاء شهوت قرار ندهید چنان که نسل سرگردان فعلی کرده است.

نکته‌ها

هر مست‌کننده خمر است

در اصطلاح شرع خمر شراب بخصوصی نیست بلکه هر مست‌کننده خمر است از انگور باشد یا از غیر آن، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرموده:

«كل مسكر حرام و كل مسكر خمر» (۱)

هر مست‌کننده حرام و هر مست‌کننده خمر است، اینکه بعضی خمر را فقط از انگور و خرما دانسته‌اند صحیح نیست (قاموس قرآن خمر)

(۱)- کافی ج ۶ / ۴۰۸.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۴۱۳

و اگر هم صحیح باشد مراد از آن در اسلام اعم است.

شراب به تدریج حرام شد

شراب و هر مست‌کننده از اول در علم خدا و در دین خدا حرام بوده و هست ولی چون احکام دین باید به تدریج بر مردم تحمیل شود حرمت شراب نیز به تدریج صورت گرفته است در کافی (کتاب الاشربه) سه حدیث بدین مضمون نقل شده خدا هیچ پیامبری

را بریانگیخت مگر آنکه در علمش بود پس از تکمیل دین شراب را حرام کند، شراب از اول حرام بوده است ولی دستورهای دین یکی یکی به مردم بار می‌شود و اگر همگی یک دفعه می‌آمد عاجز می‌ماندند دقت در آیات تحریم خمر نیز مؤید این معنی است که هم اکنون بررسی می‌شود.

۱- يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا ... این آیه در مدینه نازل شده و لحن آن چندان تند نیست و در مقام مقایسه ضرر قمار و شراب را بیشتر از نفع آنها نشان می‌دهد و لفظ «کبیر» حاکی است که ضرر از منفعت بسیار بیشتر است اما در عین حال با ملاحظه آیه ۳۳/ اعراف حرمت شراب و قمار چنان که در گذشته گفته شد از این آیه فهمیده می‌شود.

۲- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ ... نساء/ ۴۳ این آیه در مدینه نازل شده و فقط از مستی در حال نماز نهی می‌کند به نظر می‌آید که پس از نزول آیه اول، هنوز از شراب دست نکشیده بودند تا از مستی در حال نماز نهی شدند، ظاهر آنست که پس از نزول این آیه باز عده‌ای مشروب خورده‌اند چنان که در المیزان از ربیع الأبرار زمخشری نقل شده که پس از نزول این آیه بعضی شراب خوردند حتی عمر بن الخطاب که در حال مستی سر عبد الرحمن بن عوف را با استخوانی شکست. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۱۴

۳- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ مائده/ ۹۰-۹۱ این دو آیه نیز در مدینه نازل شده و صریح در نهی هستند جمله «فاجتنبوه» و «فهل أنتم منتهون» روشن می‌کند که دیگر کسی حق ندارد به شراب نزدیک شود. می‌شود گفت: یقینی است که این آیه بعد از دو آیه فوق نازل شده است. و گر نه توجه آنها بسیار مشکل خواهد بود. در تفسیر ابن کثیر و در تفسیر المیزان ذیل آیه ۹۰ از سوره مائده از ربیع الأبرار زمخشری نقل شده که: سه آیه فوق به ترتیب نازل شده‌اند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۱۵

[سوره البقره (۲): آیات ۲۲۴ تا ۲۲۷]

اشاره

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُضِلُّوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۲۴) لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۲۲۵) لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَأَوْ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۲۲۶) وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۲۷)

۲۲۴- خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید از اینکه نیکی و پرهیزگاری و میان مردم اصلاح کنید، خدا شنوا و دانا است.
۲۲۵- خدا شما را به قسمتهایی که بدون قصد یاد می‌کنید بازخواست نمی‌کند، ولی به آنچه دل‌هایتان کسب کرده (و از روی اراده قسم می‌خورید) بازخواست می‌کند خدا آمرزنده و بردبار است.

۲۲۶- آنان را که به سوگند از زنان‌شان دور می‌شوند، چهار ماه انتظار و فرصت هست، پس از آن اگر به زنان خود بازگشتند خدا آمرزنده و مهربان است (چیزی بر آنها نیست).

۲۲۷- و اگر قصد طلاق کردند خدا شنوا و دانا است (باید مقررات خدا را رعایت کنند).

عرضه: چیزی است که در معرض چیزی قرار گیرد گوئیم: «المرأة عرضة النکاح» زن در معرض نکاح است به معنی «مانع و حایل» نیز آید.

ایمان: جمع یمین، به معنی سوگند است، سوگند را از آن یمین گفته‌اند تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۱۶ که عرب به وقت هم یمین و هم سوگند شدن دست راست یکدیگر را می‌فشرند (قاموس قرآن). لغو: بیهوده. راغب گفته: کلام لغو آنست که اعتنایی به آن نیست و از روی عدم تفکر است.

عزموا: عزم به معنی اراده کردن است.

غفور: غفر در اصل به معنی پوشاندن و مستور کردن، غفران گناه، مستور و ناپیدا کردن آن است غفار و غفور هر دو صیغه مبالغه و به معنی:

بسیار آمرزنده می‌باشد، آمرزش گناه مستور کردن آنست.

حلیم: بردبار آن از اسماء حسنی است خدا را از آن حلیم گوئیم که مهلت دهنده است و در عقوبت بندگان عجله نمی‌کند (قاموس قرآن) در دعای جوشن کبیر آمده: «یا حلیمایا لا یعجل».

یؤلون: ایلاء به معنی قسم خوردن است ایلاء در فقه اسلام آنست که کسی قسم می‌خورد به زن خود نزدیکی نخواهد کرد، اصل آن: الو به معنی تقصیر و قسم خوردن می‌باشد.

تربص: انتظار کشیدن.

فاءوا: رجوع کردند اصل آن فاء به معنی رجوع است.

شرحها

در این آیات صحبت از سوگند است که نباید در انجام کارهای نیک به خدا سوگند یاد کرد و از آنها خودداری نمود و نیز روشن شده که سوگندها دو قسم هستند: سوگندهای بیهوده و ناشی از عدم قصد که مسئولیتی ندارند و سوگندهایی که از روی قصد و مسئولیت آورند و همچنین روشن شده: اگر کسی قسم خورد که با زنش نزدیکی نکند چه حکمی دارد. رجوع شود به «نکته‌ها».

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۱۷

۲۲۴- وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلُّوا بَيْنَ النَّاسِ.

یعنی: خدا را مانع قرار ندهید از اینکه نیکی و تقوی و اصلاح کنید. در تفسیر عیاشی از امام باقر و صادق- صلوات الله علیهما- نقل شده: مراد آنست که کسی سوگند یاد می‌کند تا با برادرش و نظیر او و یا با مادرش سخن نگوید.

در مجمع البیان فرموده: علت نزول آیه آن بود که یکی از یاران حضرت رسول صلی الله علیه و آله به نام عبد الله بن رواحه سوگند یاد کرد که به خانه برادر زنش نرود و با او سخن نگوید و میان او و زنش آشتی ندهد و می‌گفت: من سوگند یاد کرده‌ام که اینکارها را نکنم. علت نزول هر چه باشد در آیات مطلب بزرگی مطرح شده است که در نکته‌ها خواهد آمد.

بنا بر این «عرضه» به معنی مانع، «ایمان» قسم خورده‌ها «۱» و «ان تبروا...»

بیان ایمان است چنان که در جوامع الجامع و کشاف اختیار شده و تقدیر آیه چنین می‌شود: «و لا تجعلوا الله مانعا لبرکم و تقواکم و اصلاحکم» منظور از آیه آنست که نمی‌شود به خدا سوگند یاد کرد و کارهای نیک را انجام نداد، با سوگند به خدا کارهایی که مورد رضای خداست حرام نمی‌شوند علی‌هذا چنین سوگندها منعقد نمی‌شوند چنان که در کتب فقه روشن شده است.

در کافی «کتاب الایمان» از حضرت صادق- صلوات الله علیه- نقل شده:

«لا تحلفوا بالله صادقين ولا كاذبين فانه عز وجل يقول: وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ

در این روایت نظر امام علیه السلام ظاهرا فقط به صدر آیه است ولی با ملاحظه ذیل مراد عوض می‌شود، ائمه علیهم السلام گاهی به قسمتی از آیه استناد فرموده و از آن حکم مستقل استفاده کرده‌اند اینهم ظاهرا یکی از آنها است.

(۱) - اطلاق حلف بر محلوف علیه شایع است در روایت آمده: «حلف علی یمین ...»

که مراد محلوف علیه است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۱۸

به نظر بعضی شاید منظور از آیه، نهی از کثرت سوگند باشد یعنی خدا را در معرض سوگند قرار ندهید و مرتب لا والله و بلی و الله نگویید ولی نگارنده وجه اول را قوی می‌دانم، جمله والله سمیع علیم در آخر آیه در مقام تهدید است از اینکه چنین کاری بکنند و شاید اشاره‌ای باشد به اینکه بعضی‌ها برای شانه خالی کردن از کارهای نیک چنین سوگندهایی یاد می‌کنند.

۲۲۵- لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ.

این آیه از فروع آیه قبل است که پس از نهی مذکور، سوگندها را به دو قسم تقسیم می‌کند سوگند مورد عفو و سوگند مورد مؤاخذه. سوگند عفو آنست که از روی عدم تفکر باشد و انسان از روی تصمیم و ایجاد وظیفه بر آن تکیه نکند مانند کلمه والله و بالله که ورد زبان بسیاری از انسانها است در تفسیر برهان از حضرت صادق - صلوات الله علیه - نقل شده: سوگند عفو آنست که شخص لا والله و بلی و الله بگوید بی آنکه بر چیزی تصمیم بگیرد.

قسم دوم سوگندهایی است که از روی قصد باشد مانند کسی که به دروغ قسم می‌خورد تا مال کسی را انکار کند و یا سوگند می‌خورد که سیگار نکشد و یا هر شب با وضو بخوابد مراد از «بما کسبت قلوبکم» همین است یعنی خدا شما را با آن تصمیم و نظر که از سوگند دارید مؤاخذه می‌کند اگر سوگند شرعی باشد در صورت مخالفت و اگر سوگند خیانت باشد برای سوگند و خیانت مورد مؤاخذه خواهید بود.

مراد از «بما» همان غرضی است که برای آن سوگند یاد می‌کنیم نظیر این آیه است آیه: لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ ... مانده / ۸۹، در جمله والله غفورٌ حلیمٌ لفظ «غفور» حاکی است که سوگند عفو کار خوبی نیست ولی مورد غفران خداست در وصف مؤمنان تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۱۹

آمده: وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ مؤمنون / ۳، اما «حلیم» ممکن است راجع به سوگند عفو باشد و ممکن است مربوط به سوگند عمدی باشد یعنی خدا در عقوبت عجله نمی‌کند شاید توبه کنید و کفاره بدهید بقیه سخن در نکته‌ها دیده شود.

۲۲۶- لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصٌ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ ...

ایلاء آنست که کسی به قصد آزار زنش قسم بخورد و بگوید: والله با تو آمیزش جنسی نخواهم کرد، زن تا چهار ماه حق اعتراض ندارد، پس از چهار ماه قاضی اسلامی مرد را میان دو کار مخیر می‌کند یا به زنش نزدیکی کرده و از سوگند خود کفاره بدهد تعیین کفاره (در تفسیر سوره مانده / ۸۹) بیان خواهد شد و یا زن را طلاق گوید و اگر امتناع کرد بازداشت می‌شود تا یکی را بپذیرد و اگر باز امتناع کند حاکم شرع زن را طلاق می‌دهد.

ایلاء یکی از بدعت‌های جاهلیت بود که به قصد تنبیه و آزار زن او را در چنان مضیق‌های قرار می‌دادند، اسلام برای دفاع از حقوق زن آن را به صورت قانون در آورد و از آزار زنان جلوگیری نمود مشروح مسائل «ایلاء» را باید در کتب فقه اسلامی مطالعه نمود.

«يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ» در تقدیر یؤلون ان يعتزلوا من نسائهم است یعنی قسم می‌خورند که از زانشان کنار شوند و یا معنی بعد و کناره‌گیری به «یؤلون» تضمین شده و تقدیر آیه: للذين يبعدون من نسائهم مؤلوا است.

فَإِنْ فَاؤُ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ این شق اول است که ایلاء کننده به زنش برگشته و از سوگند خود کفاره می‌دهد، «غفور رحیم» حاکی است که ایلاء کار خوبی نیست ولی در صورت رجوع خدا از روی رحمت او را می‌آمرزد.

۲۲۷- وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۲۰

این شق دوم است که شخص به طلاق تصمیم گرفته و زن را طلاق بدهد، آیه روشن است که باید یکی از این دو راه را بگزیند، و نمی‌تواند به قهر خود ادامه دهد، لفظ «سمیع علیم» حاکی است باید در این کار راه عدالت پیش گیرند و از حدود دین خارج نگردد.

نکته‌ها

سوگند در اسلام موضوعیت دارد

مسلمان در مقابل آنچه از دهانش خارج می‌شود مسئول است، گفتار مؤمن روی حساب و دقت باید باشد، یکی از طرق قضاوت در اسلام سوگند است، اگر شخص منکر گفت: «و الله من به فلانی مقروض نیستم» باید او را رها کرد و به خدا وا گذاشت، این بدان علت است که انسان با ایمان به دروغ قسم نمی‌خورد، کارهای مستحب و کارهای مباح در صورتی که رجحان داشته باشند بوسیله قسم بر انسان واجب می‌شوند و کارهای مکروه و مباح در اثر سوگند حرام می‌گردند.

سوگند به خدا در حقیقت، واسطه قرار دادن خداست در انجام کاری و یا در ترک آن، سوگند به انسان تکلیف می‌آورد، لذا باید در سوگند یاد کردن حدود اسلام را مراعات نمود، و سوگند را وسیله ترک کارهای خیر قرار نداد.

علت نزول آیات هر چه باشد، خود آیات مطلب بزرگی را تفهیم می‌کند و آن اینکه: زبان انسان عضو مسئولی است مخصوصاً آن گاه که برای تأکید مطلب، ذکر خدا به میان آید، و خلاصه: مسلمان باید روی قرار داد خود بایستد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۲۱

[سوره البقره (۲): آیات ۲۲۸ تا ۲۳۰]

اشاره

وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبَعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكِ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلِيهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۲۸) الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۲۹) فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۲۳۰)

۲۲۸- زنان مطلقه (برای ازدواج خود) سه پاکی منتظر می‌مانند، و اگر به خدا و قیامت ایمان دارند حلال نیست آنچه را خدا در رحمهایشان آفریده کتمان کنند، شوهرانشان به رجوع بر آنها در آن مدت سزاوارترند اگر به فکر اصلاح باشند، برای زنان نظیر وظیفه‌ای که بر عهده دارند حقوقی بر عهده (شوهران) است، مردان را بر زنان درجه و مرتبتی هست، خدا توانا و حکمت کردار است.

۲۲۹- طلاق (طلاق) که می‌شود بعد از آن رجوع کرد) دو بار است، پس از هر دو یا به نیکی نگاه داشتن است و یا به خوبی رها

کردن. حلال نیست از آنچه به زنان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۲۲

داده‌اید چیزی بگیرید مگر آنکه زن و شوهر بترسند که حدود بپا ندارند و اگر بترسید که حدود الهی را بپا ندارند، مانعی بر آن دو نیست در آنچه زن بپردازد (و طلاق بگیرد) اینها حدود خداست از آن تجاوز نکنید، هر کس از حدود خدا تجاوز کند آنها ستمکارانند.

۲۳۰- پس اگر (بار سوم) طلاق بدهد، زن بر او حلال نخواهد بود تا با مردی غیر از وی ازدواج کند، و اگر دومی او را طلاق دهد، بر آن دو مانعی نیست که به همدیگر بازگردند اگر گمان کنند که حدود خدا بپا می‌دارند، اینها حدود خداست بر کسانی که آگاهند بیان می‌کند.

کلمه‌ها

یتربصن: تربص: منتظر ماندن و انتظار کشیدن، اصل آن ربص به معنی انتظار است.

قروء: جمع قراء. اصل آن به معنی جمع کردن است. در اصطلاح بر طهر و حیض هر دو اطلاق می‌شود: به قولی آن از اضداد است، مراد از آن در بیان اهل بیت علیهم السلام طهر است (قاموس قرآن).

ارحام: جمع رحم، محل رشد جنین در شکم زن و غیره.

بعولتهن: بعل به معنی شوهر، جمع آن بعوله است.

امساک: مسک و امساک به معنی نگاه داشتن است.

معروف: شناخته شده. کار خوب. بقره/ ۱۷۷.

تسریح: سرح و تسریح هر دو به معنی رها کردن است.

حدود: مرزها. مفرد آن حد است.

تنکح: نکاح به معنی زن گرفتن و ازدواج است، به معنی جماع نیز آید.

آیا اصل آن مقاربت است یا عقد، رجوع شود به قاموس قرآن (نکح).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۲۳

شرحها

در این آیات که راجع به طلاق وعده وفات و شیر دادن به اطفال است، لفظ «معروف» از آیه ۲۲۸ تا ۲۴۱ دوازده بار تکرار شده و می‌رساند که در اینگونه پیش آمده‌ها باید کاملاً مواظب بوده و از حدود شرعی تجاوز نمود و با همان راه معروف که مورد تصدیق شرع و عرف است پیش رفت. مجموع احکامی که در آیات فوق ذکر شده عبارتند از: مدت عده زنان مطلقه، رجوع در ایام عده، وظیفه متقابل زن و مرد، حرمت ازدواج بعد از طلاق سوم.

ضمناً چون در «ایلاء» موضوع طلاق پیش آمده ظاهراً بدان سبب احکام طلاق مورد ذکر واقع گردیده و نیز لازم بوده که اینگونه احکام توضیح داده شود اینک آیات:

۲۲۸- وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ.

در روایات اهل بیت علیهم السلام و به عقیده شافعی‌ها و مالکی‌ها مراد از «قروء» طهرهاست (حالت پاک بودن از حیض) ولی به نظر حنبلی‌ها و حنفیها مراد حیض است.

در کافی از زراره و محمد بن مسلم از حضرت باقر- صلوات الله علیه- نقل شده قراء فاصله میان دو حیض است و نیز از آن حضرت

نقل شده: «قال: الاقراء هی اطهار» (۱).

در مجمع‌البیان و تفسیر عیاشی از زراره نقل شده: شنیدم ربیعۃ الرأی می‌گفت در رأی من مراد از اقراء در قرآن طهرها است. محضر حضرت باقر علیه‌السلام وارد شده قول ربیعۃ را نقل کردم، فرمود: دروغ

(۱) -

کافی ج ۶ / ۸۹ باب معنی الاقراء عن ابی جعفر - علیه‌السلام - قال: القرء هو ما بین الحيضتين. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۴۲۴

می‌گوید رأی خودش نیست از علی علیه‌السلام به وی رسیده، گفتم: خدا کار تو را اصلاح کند آیا علی علیه‌السلام چنین می‌فرمود؟ فرمود آری می‌فرمود قرء طهر است، زن خون را در آن حال در شکم جمع می‌کند و چون حائض گردید بیرون می‌ریزد ... در این روایت علت تسمیه طهر به قرء نیز بیان شده است.

باء در «بأنفسهن» شاید به معنی تعدیه باشد یعنی منتظر می‌دارند خودشان را و شاید برای سبب باشد یعنی منتظر بمانند برای ازدواج خود به هر حال این جمله امر است به صورت خبر خلاصه اینکه زنان طلاق داده شده باید تا انقضاء سه طهر عده نگاه دارند و با کسی ازدواج نکنند، مثلاً چون زن را در حال پاکی طلاق دادند آن یک طهر محسوب است بعد از آن دو طهر و دو حیض می‌بیند، با دیدن حیض سوم عده‌اش تمام شده و سه طهر به آخر رسیده می‌تواند در همان حال ازدواج کند.

وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنْنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ.

ناگفته نماند: زن در صورت حامله بودن مدت عده‌اش تا وضع حمل ادامه می‌یابد ممکن است تا هشت ماه بلکه بیشتر باشد، لذا شاید زن حمل را انکار کند تا زود ازدواج نماید و آن باعث اختلال نسل می‌گردد علی‌هذا به مقتضای ایمان به خدا و روز معاد نباید حمل خود را پنهان دارند (۱).

وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا.

لفظ «ذلك» راجع است به «ثلاثة قروء» مراد از این جمله بیان حق رجوع است که به مرد داده شده، یعنی شوهران حق دارند که در مدت عده آنها را به نکاح

(۱) - از حضرت صادق - صلوات الله علیه - نقل شده:

«لا يحل لها ان تكتم الحمل اذا طلقت و هي حبلی و الزوج لا يعلم». تفسیر آلاء الرحمن.

[.....] تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۴۲۵

خود برگردانند، لفظ «احق» مبین آنست که بهتر و سزاوارتر است رجوع کنند تا پیوند خانواده از هم نپاشد و نیز لازم است: رجوع برای ادامه زندگی و اصلاح حال باشد نه برای اصرار به زن «إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا» وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلِيَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ.

این جمله بیان دو مطلب است یکی اینکه: زنان و مردان نسبت به یکدیگر حقوق و وظائف متقابل دارند، زنان در مقابل مسئولیتی که بر عهده آنهاست حقوقی بر عهده مردان دارند، این جمله با این کوتاهی و اختصار دارای معنای وسیعی است و سند شخصیت زن در اسلام می‌باشد.

دیگر اینکه: مردان از زنان برتر هستند، قطع نظر از تفاوت‌های جسمی که میان مردان و زنان وجود دارد، زنان از حیث عاطفه بر مردان برتری دارند و مردان از حیث تفکر، لذا مقداری از وظائف اجتماعی که نیاز بیشتر به نیروی تفکر دارد و باید دور از احساسات و

عاطفه باشد از قبیل اداره میدان جنگ، حکومت، قضاوت، سرپرستی خانواده، به عهده مرد گذاشته شده و مردان در این باره از زنان برتر می‌باشند و چون اداره جامعه اصل مهم زندگی است و مردان از لحاظ جسمی و روحی بدان آمادگی بیشتر دارند لذا فرموده: وَ لِلرَّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةُ الرَّجَالِ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ عمل طبیعی جوامع بشری از اول تا به امروز این مطلب را امضاء کرده است. جمله وَ اللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيْمٌ در توجیه علت حکم آیه است یعنی خدا قانونگذاری توانا بوده و از روی حکمت وضع قانون می‌کند. ۲۲۹- الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَاِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَسْرِیْحٌ بِاِحْسَانٍ.

خلاصه مضمون این آیه و آیه بعدی دو مطلب است اول اینکه: اگر کسی بزنش دو دفعه طلاق بدهد می‌تواند باز او را تزویج کند ولی اگر دفعه سوم طلاق تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۴۲۶

بدهد زن برای او حرام می‌شود، دیگر حق گرفتن او را ندارد مگر آنکه شخص دیگر او را بگیرد و بعد طلاق بدهد در این صورت می‌تواند با هم ازدواج کنند.

دوم اینکه: مهریه زن باید تمام و کمال داده شود مگر آنکه زن در مقابل طلاق گرفتن مقداری از آن و یا همه آن را به شوهر بذل کند، این دو مطلب در «نکته‌ها» بررسی خواهد شد.

«الطلاق مرتان» یعنی طلاق که بعد از آن، می‌شود به زن رجوع کرد و یا گذاشت تا عده تمام شود، دو تا است و در طلاق سوم این اختیار نیست، پس در این دو طلاق هم «امساک بمعروف» جایز است که به زن برگردد و هم «تسریح به احسان» که بگذارد عده تمام شود و زن پی کار خویش رود «۱»، جمله «فان طلقها» در آیه بعدی تتمه حکم «فامساک بمعروف» را بیان می‌کند. جمله وَ لَا یَحِلُّ لَكُمْ اَنْ تَاْخُذُوْا ... راجع به «تسریح باحسان» است که بررسی می‌شود:

وَ لَا یَحِلُّ لَكُمْ اَنْ تَاْخُذُوْا مِمَّا آتَيْتُمُوْهُنَّ شَیْئًا اِلَّا اَنْ یَخَافَا اَلَّا یُقِیْمَا حُدُوْدَ اللّٰهِ فَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا یُقِیْمَا حُدُوْدَ اللّٰهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَا فِیْمَا اَفْتَدْتُمْ بِهٖ.

در اینجا چند مطلب هست: اول اینکه در صورت طلاق، مرد نباید به فکر پس گرفتن و یا انکار مهریه زن باشد، بلکه اگر مهریه را داده چیزی از آن نگیرد و اگر نداده همه آن را بدهد. دوم: اگر زن از مرد خوشش نیاید و به فکر طلاق گرفتن باشد و هر دو بترسند که زن تمکین نکرده و کار به عصیان و خلاف عدالت بکشد مانعی نیست که زن چیزی به مرد بدهد و او را راضی به طلاق کند،

(۱)- در تفسیر آلاء الرحمن از تفسیر تبیان نقل شد که این از امامان ما روایت گردیده و در مجمع فرموده: آن از امام صادق- صلوات الله علیهما- منقول است.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۴۲۷

لفظ «فیما افتدت» می‌رساند که بذل ممکن است همه مهر و یا مقداری از آن و یا زاید بر آن باشد.

سوم اینکه: دادن و گرفتن این بذل بلا مانع است و چون بذل از طرف زن است معلوم می‌شود که در چنین طلاق، تقاضا از طرف او است و او حاضر به ادامه زندگی نیست. لفظ «خفتم» حاکی است که گاهی حکومت و غیره نیز در این طلاق دخالت می‌کند. «تلك حُدُودُ اللّٰهِ ...» این جمله در مقام تهدید است که باید دستورهای خدا را عمل کنند و گرنه ستمکار بوده و مورد غضب خدا خواهند بود.

۲۳۰- فَاِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهٗ مِنْ بَعْدِ حَتّٰی تَنْكِحَ زَوْجًا غَیْرَهٗ فَاِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَا اَنْ یَتَرَاجَعَا اِنْ ظَنَّا اَنْ یُقِیْمَا حُدُوْدَ اللّٰهِ این آیه تتمه «امساک بمعروف» است و روشن می‌کند که بعد از طلاق سوم دیگر نمی‌تواند آن زن را بگیرد تا دیگری او را بگیرد و اگر او هم طلاق داد، می‌تواند با هم ازدواج کنند اگر ظن بکنند که می‌توانند با حفظ مقررات عدالت زندگی کنند.

وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ مفعولی مقدر شود مثل «حکمتها- فایده‌ها» یعنی: خدا این احکام را بیان می‌کند به آنان که حکمتها و فائده‌های آنها را می‌دانند و درک می‌کنند چون آنها هستند که به علل احکام پی می‌برند و مورد عمل قرار می‌دهند مثل قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ انعام/ ۹۷ و ۹۸.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۴۲۸

نکته‌ها

طلاق:

طلاق چیزی است که هر قانون و شریعت باید جواز آن را امضا کند، نمی‌شود ادامه تمام زناشویی‌ها را تضمین کرد و طلاق را تحریم نمود، هر قانونی که طلاق را تحریم کند بشر را در بن بست قرار داده است، کلیسای کاتولیک که طلاق را تحریم کرده سخت به اشتباه رفته است داد گاههای اروپا و امریکا علی‌رغم کلیسا جواز هزاران طلاق را صادر می‌کنند، و آن را ضرورت ایجاب می‌کند، دین مبین اسلام با آنکه طلاق را «ابغض الحلال عند الله» می‌داند بنا به ضرورت زندگی جواز آن را امضاء کرده است «۱».

عده:

حکمت و جوب عده آنچه به نظر می‌آید دو چیز است:

اول اینکه معلوم شود زن حامله است یا نه تا در صورت ازدواج با مرد دیگر، اختلاط نسل پیش نیاید. دوم: شاید در عرض آن مدت زن و شوهر از طلاق پشیمان شده و مرد به زن خود برگردد، البته با دو طهر، حامله بودن و نبودن معلوم می‌شود ولی تا سه طهر ظاهرا برای آنست که شاید مرد برای رجوع امکان بیشتر داشته باشد، چنان که در متعه فقط با دو حیض عده تمام می‌شود چون غرض فقط آنست که بدانیم رحم زن از نطفه پاک است.

مهر:

مهر در اسلام برای بزرگداشت زن و عطیه‌ایست که از مرد به او می‌رسد وَ آتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً نِّسَاءً / ۴، نحل به معنی عطیه و پیش کش است، مهر از حیث کم و

(۱)- در کافی از حضرت صادق- علیه السلام- نقل شده:

«ما من شيء مما أحله الله عز و جل ابغض اليه من الطلاق...»

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۴۲۹

زیاد اندازه‌ای ندارد، قنطار باشد یا ریال، کم بودنش بهتر است، مقدار مهر السنه پانصد درهم است که مهریه زنان حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود. پس زن و شوهر نسبت به هم وظیفه متقابل دارند و مهر فقط به خاطر بزرگداشت زن است.

محلل:

در ضمن آیات روشن گردید که اگر مرد به زن سه بار طلاق بدهد دیگر نمی‌تواند او را بگیرد مگر آنکه مرد دیگر با او ازدواج

کند و اگر او هم طلاق بدهد می‌تواند با هر کس از جمله شوهر اولیش ازدواج نماید. این مسئله برای بعضی غیر قابل هضم است یعنی چه؟! چرا دیگری آن زن را بگیرد؟! این دستور تنبیهی است برای مرد و کمکی است برای زن، زیرا با دو دفعه طلاق و رجوع معلوم می‌شود که این معاشرت قابل دوام نیست و اگر مرد مجاز باشد مرتباً طلاق بدهد و رجوع کند، زن در دست او ملعبه و بحکم توپ بازی خواهد بود، حضرت رضا- صلوات الله علیه- فرماید: این حکم برای آنست که مردان طلاق را سبک‌شمارند و ملعبه نکنند و زنان به ضرر نیافتند (۱).

وانگهی در میان مردم چنین معلوم شده که: به مردی می‌گویند بیا این زن را تزویج کن و بعد از چند روز طلاق بده تا به مرد اول حلال باشد شاید چیزی هم به آنکه محلل واقع شده بدهند، این عمل بر خلاف ما انزل الله است، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر چنین کسی و بر شوهر اولی که این نقشه را می‌آورد باتفاق شیعه و اهل سنت لعنت کرده و فرموده: «لعن الله المحلل و المحلل له» (۲).

و اگر کسی به این قصد ازدواج کند معلوم نیست این ازدواج صحیح و زن بر او حلال باشد، مرحوم مجلسی در بحار بعد از نقل حدیث فرموده: اکثر

(۱)- فقیه کتاب الطلاق باب ۵۷.

(۲)- برای نمونه رجوع شود به تفسیر مجمع البیان، المنار تفسیر ابن کثیر و کشاف ذیل آیه ۲۳۰ بقره.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۳۰

علماء اهل سنت به بطلان این عقد رأی داده‌اند و بنا بر اصول امامیه قول به بطلان اقرب است (۱) جزائری در قلائد الدرر فرموده آنچه از اصحاب (علماء امامیه) نقل شده آنست که این عقد و شرط هر دو باطلند (۲).

پس مرد دوم باید زن را به قصد اینکه ما دام العمر زن او باشد تزویج کند و اگر احیاناً او هم طلاق بدهد زن می‌تواند با شوهر اولی ازدواج کند آنهم:

إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ ... مشروح در قاموس قرآن ذیل لغت طلاق دیده شود.

(۱)- سفینه البحار «حل».

(۲)- قلائد الدرر / ۳۲۵.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۳۱

[سوره البقره (۲): آیات ۲۳۱ تا ۲۳۳]

اشاره

وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سِرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لَتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۳۱) وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحَنَّ أَرْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمَ زَكَاةٌ لَكُمْ وَ أَطْهَرُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲۳۲) وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضَعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعِيَةَ وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ

وَالْإِثْمُ بَوْلُهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بَوْلِدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۳۳)

۲۳۱- و چون به زنان طلاق دادید و به آخر مدت خویش (آخر عده) رسیدند، به شایستگی نگاهشان دارید (و رجوع کنید) و یا شایستگی رها کنید، برای ضرر زدن رجوع نکنید که ستم نمائید، هر که چنین کند به خود ستم کرده است، آیات خدا تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۳۲

را مسخره نگیرید، نعمت خدا را و آنچه از کتاب و حکمت بر شما نازل کرده یاد آورید، شما را با آن پند می‌دهد، از خدا بترسید و بدانید که خدا به هر چیز دانا است.

۲۳۲- و چون زنان را طلاق دادید و به مدت خویش رسیدند (عده‌شان تمام شد) منعشان نکنید از اینکه با همسران (سابق) خود ازدواج کنند، اگر به طرز شایسته رضایت بدهند، با این دستور موعظه می‌شود آنکه از شما به خدا و روز جزا ایمان دارد، این، عمل بابرکت‌تر و پاکیزه‌تر است خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

۲۳۳- مادران به فرزندان خود دو سال تمام شیر می‌دهند برای کسی که بخواهد شیر خوردن طفل را تکمیل کند، بر عهده پدر است که خوراک و پوشاک مادر را (در مدت رضاع) بطور شایسته بدهد هیچکس بیش از توانایش مکلف نمی‌شود، مادر بوسیله فرزندش (به پدر) ضرر نزنند و نه پدر (به مادر)، وارث (پدر) نیز مثل این وظیفه را بر عهده دارد، و اگر بخواهند با تراضی و مشورت، کودک را از شیر باز گیرند مانعی نیست، و اگر خواستید برای فرزندان خود دایه بگیرید مانعی نیست هر گاه مزدی را که در نظر می‌گیرید به شایستگی بدهید، از خدا بترسید و بدانید که خدا به آنچه می‌کنید بینا است.

کلمه‌ها

امسکوهن: معنی امساک و تسریح ذیل آیه ۲۲۹ بقره دیده شود.

اجل: مدت. آخر مدت (قاموس قرآن).

ضرار: ضرر رساندن. مصدر باب مفاعله است.

هزوا: مسخره شده بقره / ۶۷.

تعضلوهن: عضل یعنی به فشار گذاشتن و منع کردن. «عضل علیه: ضیق علیه».

از کی: ز کی: پاک و از کی: شاید منظور از آن «با برکتتر» باشد. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۳۳

یرضعن: رضع، رضاع و رضاعه به معنی شیر خوردن ارضاع به معنی شیر دادن است.

حول: سال. اصل کلمه به معنی تغیر و انقلاب است. سال را به علت گردش و مکرر بودن حول گفته‌اند.

کسوت: لباس همچنین است کساء.

فصال: باز کردن طفل از شیر. در اصل به معنی بریدن و جدا کردن است.

وسع: (بر وزن قفل) مقدور به قول طبرسی «ما دون الطاقه» آن در اصل به معنی فراخی است مراد از آن مقدور و میسور است (مصدر به معنی مفعول).

تشاور: مشورت کردن.

تسترضعوا: استرضاع: دایه گرفتن. طلب شیر دادن کردن.

شرحها

در تعقیب احکام طلاق و بررسی وضع آن، در این آیات سه حکم مورد نظر است: اول اینکه مرد می‌تواند در ایام عده به زن رجوع کند ولی باید غرضش ادامه زندگی باشد نه آزار زن، چون ممکن است بعضی برای اذیت زن رجوع کنند. دوم اینکه پس از طلاق و انقضای عده اگر خواستند باز با هم ازدواج کنند، اقوام زن نباید از آن جلوگیری کنند و روی عقده‌ای که از طلاق گذشته دارند ایستادگی نمایند، سوم در صورت طلاق و عدم آن، زن حق شیر دادن دارد و اگر با موافقت هم، خواستند دایه بگیرند مانعی نیست و ذیل هر آیه ذکر تقوی و موعظه و آخرت به میان آمده چون اینگونه جریانها از مراحل حساس زندگی است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۳۴

۲۳۱- وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا ...

این همان قسمت اول است که گفته شد، مراد از «اجل» ظاهراً آخر مدت است، یعنی چون به آخر عده رسیدید یا رجوع کنید و یا رها کنید در آیه دیگر آمده: فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ طلاق/۲ رها کردن و مفارقت برای آنست که زن در مدت عده در خانه شوهر خواهد بود سوره طلاق آیه ۱ مقصود از این آیه آنست که رجوع نباید برای آزار زن باشد. وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا إِنْ كُنْتُمْ بِرِجَالِكُمْ بِحُكْمٍ عَدِلْتُمْ فِيهَا فَاُولَئِكَ مَشَاءُ اللَّهِ بِكُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ

وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ لِيُعْظَمَ بِهِ ...

یعنی نباید نعمت رسالت و هدایت و قرآن و حکمت‌های آن را نادیده بگیرید و به موعظه خدا بی‌اعتنا باشید و گرنه به خود ظلم کرده‌اید، از خدا بترسید و بدانید که همواره زیر مراقبت او هستید و به حال شما داناست آری:

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

ظاهراً کتاب و حکمت بیان نعمت است.

۲۳۲- وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ.

این حکم دوم است که اشاره شد، در مجمع البیان فرموده: عاصم بن عدی زنش «جملاء» را طلاق داد پس از انقضای عده خواستند بار دیگر با هم ازدواج تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۳۵

کنند، معقل برادر جملاً خواهرش را از ازدواج مجدد منع کرد آیه در این باره نازل شد که چنین کاری نکنید سپس طبرسی فرموده این بر مذهب ما صحیح نیست چون برادر بر خواهر ولایت ندارد تا او را منع کند.

به نظرم آیه ربطی به ولایت ندارد و به مطلق اقوام زن دستور می‌دهد که مانع از ازدواج جدید نباشید و در آن اشکال به وجود نیاورید، علی‌هذا آیه بر شأن نزول کاملاً تطبیق می‌شود.

ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ.

ایمان به خدا و روز قیامت ایجاب می‌کند: اقوام زن در این کار موانعی ایجاد نکنند، ایمان به خدا و معاد شخص را از کار بد مهار می‌کند.

ذَلِكَمُ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا- تَعْلَمُونَ زن و مرد در مدت زندگی به اخلاق هم آشنا شده و به اسرار و رازهای یکدیگر واقف گشته‌اند، اگر زن با مرد دیگری ازدواج کند و یا مرد با زن دیگری قهراً این رازها آشکار شده سبب آلودگی خانواده‌ها خواهد گردید، مثلاً زن اگر با دیگری ازدواج کند ممکن است برای تبرئه خود عیب‌هایی به مرد نسبت دهد و بگوید برای فلان علل طلاق گرفتم و یا عیب‌هایی که در مرد بود بازگو کند هکذا مرد.

پیدااست که این باعث آلودگی و بی‌احترامی خانواده‌ها خواهد شد به نظرم مراد از «اطهر» همین است و مراد «ازکی» ظاهراً آنست که با تجدید وصلت، دشمنی دو خانواده به دوستی مبدل خواهد شد و این از ازدواج با مرد دیگر با برکتر است خدا اینها را می‌داند

و ما را هدایت می‌کند.

۲۳۳- وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ ...

پیش از آنکه جملات آیه بررسی شود خلاصه مضمون آن را بیان می‌کنیم تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۳۶

مادران «۱» باید فرزندان خود را دو سال تمام شیر بدهند در صورتی که پدر خواستار دو سال باشد پدر باید در این مدت خوراک و لباس زن را بدهد، البته به اندازه توانایی خود، چون هر کس به قدر قدرت خویش وظیفه دارد زن نمی‌تواند به واسطه فرزندش به مرد ضرر رساند و بیشتر از متعارف اجرت بخواهد و یا به عذر اینکه بار دیگر حامله می‌شوم حاضر به آمیزش جنسی نشود. همچنین مرد را نرسد که بواسطه فرزند به زن ضرر برساند و کمتر از متعارف اجرت بدهد و یا به عنوان اینکه بار دیگر زن حامله می‌شود از آمیزش خودداری کند و اگر پیش از دو سال خواستند طفل را از شیر باز کنند مانعی نیست در صورتی که اینکار با مشورت و رضای طرفین باشد.

و اگر مادر حاضر به شیر دادن نباشد، مانعی نیست که پدر دایه‌ای بگیرد به شرط آنکه اجرت معین و متعارف دایه را پردازد، و هر گاه پدر از دنیا برود وارث او مکلف است اجرت شیر دادن را (از مال طفل) بدهد. اینک جملات آیه:

مراد از «حولین» حد اکثر شیر دادن است و حد اقل آن بیست و یک ماه است و در کمتر از آن به طفل ظلم شده است، مقصود از «لمن» ظاهراً پدر است یعنی اگر پدر رضاع کامل را بخواهد و اجرت بدهد زنان دو سال تمام شیر می‌دهند حضرت صادق- صلوات الله علیه- فرماید: «شیر دادن بیست و یک ماه است در کمتر از آن به بچه ظلم شده است» (۲).

وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا.

(۱)- بعضی از مطالب آیه شامل مطلق زنان است ولی مورد آیه ظاهراً زنان مطلقه است.

(۲)-

عن ابی عبد الله (ع) قال: الرضاع واحد و عشرون شهرا فما نقص فهو جور علی الصبی «کافی باب الرضاع».

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۳۷

مراد از مولود له پدر و از رزق و کسوه اجرت شیر دادن است چون در سوره طلاق آیه ۶ درباره زنان مطلقه آمده: فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ ملاحظه دو آیه نشان می‌دهد که اجرت باید خوراک و پوشاندن زن را کفایت کند، اما باید قدرت پدر نیز در نظر باشد چون فرموده: لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ ... و در سوره طلاق نیز آمده: لِيُنْفِقُ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلَّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا.

لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بَوْلِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ.

«لا تضار» در اصل «لا تضارر» است به صیغه معلوم یعنی ضرر نرساند علت فتح (ر) اعلال آنست چنان که در فعل امر «مدد» چهار وجه جایز است خلاصه معنی این است: مادر به واسطه فرزندش به شوهر ضرر نرساند و بیشتر از متعارف اجرت نخواهد و از مقاربت به عذر آنکه حامله شده و از رسیدن به فرزندش باز می‌ماند، امتناع نکند.

همچنین شوهر کمتر از معمول اجرت ندهد و زن را از حظ نفس به عذر اینکه در صورت مقاربت باز حامله می‌شود، باز ندارد. بنا بر دو روایت که در «صافی» از حضرت صادق علیه السلام نقل شده آیه به زنان غیر مطلقه نیز شامل است ناگفته نماند ظهور و سیاق آیه در زنان مطلقه است ولی جمله «لا تضار ...» قاعده کلی است ظاهراً از آن جهت امام علیه السلام به زنان غیر مطلقه نیز استدلال فرموده است.

وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ ظهور این جمله در آنست که اگر پدر طفل بمیرد وارث او باید خوراک و طعام زن را تا آخر شیر دادن

بدهد، البته از مال خود طفل چون وارث به زن مدیون نیست در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل شده: این جمله درباره نفقه است، آنچه بر عهده پدر بود بر عهده وارث است (۱).

(۱) -

عن احدهما قال: هو فی النفقة علی الوارث مثل ما علی الوالد.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۴۳۸

فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا.

یعنی اگر بخواهند پیش از دو سال بچه را از شیر باز کنند در صورتی که هر دو به این کار راضی باشند مانعی نیست. از «تراض - تشاور» معلوم می‌شود که حق حضانت مادر در نظر است. یعنی اگر مادر بخواهد شیر مورد نظر پدر را بدهد حق با او است و در آن مدت پدر فقط با رضایت مادر می‌تواند طفل را از او بگیرد و به دایه بدهد، حق حضانت مادر برای پسر تا دو سال و برای دختر تا هفت سال است.

وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَأَلْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ اسْتَرْضَاعِ دَايَةٍ كَمَا تَعْمَلُونَ فِي الْأَسْرَارِ وَاعْتَابَرُوا مَا يُولَدُونَ وَآتَوْا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۴۳۹

[سوره البقره (۲): آیات ۲۳۴ تا ۲۳۷]

اشاره

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبِّصْنَ أَنْفُسَهُنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۳۴) وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُم بِهِ مِنْ خِطْيَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنُتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنْتُمْ سَيِّدُكُمْ وَهُمْ لَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُمْ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَغْرِمُوا الْعُقَدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۲۳۵) لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ قَدْ مَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسَعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدْرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ (۲۳۶) وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنُصِفْ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۳۷)

۲۳۴- کسانی که از شما می‌میرند و همسرانی باقی می‌گذارند، زنان چهار ماه و ده روز منتظر می‌مانند (و عده نگه می‌دارند) و چون به مدت خویش رسیدند، گناهی بر شما نیست در آنچه بطور شایسته درباره خویش انجام بدهند (و ازدواج کنند) تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۴۴۰

خدا به آنچه می‌کنید آگاه است.

۲۳۵- گناهی بر شما نیست در آنجا که کنایه از زنان (در عده) خواستگاری کنید یا در دل خویش آن تصمیم را پنهان دارید، خدا می‌داند که (بالاخره) به یاد آنها خواهید افتاد، ولی در پنهانی با آنها وعده ازدواج نکنید مگر آنکه سخنی شایسته (و با کنایه) گوئید، و قصد عقد ازدواج نکنید تا مدت مقرر به سر آید، بدانید که خدا آنچه در دل دارید می‌داند، از او بترسید: و بدانید که خدا

آمرزنده و بردبار است.

۲۳۶- مانعی بر شما نیست اگر زنان را طلاق دهید با آنکه به آنها نزدیکی نکرده و یا مهری معین نکرده‌اید ولی به آنها متاع و عطیه‌ای بدهید ثروتمند به قدر خویش و تنگدست به قدر خویش، عطیه‌ای که شایسته باشد، این حقی است بر نیکوکاران.

۲۳۷- و اگر پیش از آنکه نزدیکی کنید طلاقشان دادید با آنکه برای آنها مهری مقرر داشته‌اید، پس نصف آنچه را که مقرر داشته‌اید بدهید مگر آنکه گذشت کنند و یا آنکه عقد نکاح در دست او است گذشت کند، و اینکه گذشت کنید به تقوی نزدیکتر است، بزرگواری را میان خودتان فراموش نکنید. خدا به آنچه می‌کنید دانا است.

کلمه‌ها

یتوفون: وفاء و ایفاء به معنی تمام کردن است، وفاء به عهد انجام دادن آنست بی‌کم و کاست، توفی از باب تفعل اخذ بطور تمام است، مرگ را از آن وفات گویند که انسان از جانب خدا به کلی اخذ شده و از بین می‌رود.

یذرون: وذر به معنی ترک کردن است. عرب ماضی، مصدر و اسم فاعل آن را به کار نمی‌برد.

عرضتم: تعریض به کنایه سخن گفتن است ضد تصریح، اصل آن عرض به تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۴۱

معنی ظهور و اظهار و به قول زجاج به معنی گوشه شیء است.

خطبه: (بکسر خاء) خواستگاری. اصل آن خطب به معنی روبرو سخن گفتن است.

اکنتم: یعنی مخفی داشتید اصل آن کن به معنی پوشاندن و مستور کردن است.

تواعدوهن: مواعده با همدیگر وعده گذاشتن است.

تعزموا: عزم به معنی قصد و اراده است.

عقده: عقده به معنی بستن و گره زدن می‌باشد، عقده اسم چیزی است که گره زده می‌شود نکاح باشد یا پیمان و یا غیر آن. پس «النکاح» بیان «عقده» است.

کتاب: کتاب در اصل مصدر است به معنی نوشتن آن در آیه به معنی مفعول (مکتوب) می‌باشد.

فاحذروه: یعنی حذر کنید از او حذر به معنی پرهیز و احتراز از شیء مخوف است.

تمسوهن: مس به معنی دست زدن است مثل لمس، مراد از آن آمیزش جنسی است.

تفرضوا: فرض به معنی تعیین، فریضه به معنی تعیین شده، اصل کلمه به معنی قطع است.

متعوهن: یعنی به آنها متاع دهید متاع مطلق مال است بقره/ ۳۶.

موسع: ثروتمند، این کلمه از «سعه» به معنی فراخی و گسترش است.

قدر: (بر وزن ثمر) توانایی، اندازه، همچنین است قدر بر وزن عقل.

مقتر: فقیر و تنگدست، قتر به معنی کم کردن و تنگ گرفتن، مقتر اسم فاعل آنست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۴۲

الفضل: زیادت، برتری. به معنی عطیه و رحمت نیز آید.

شرحها

در آیات فوق چهار مسئله بررسی شده، یکی عده وفات که برای زنان شوهر مرده تعیین شده، دیگری راجع به خواستگاری آنها و تحریم ازدواج در عده وفات سوم اگر زنی را بدون مهر عقد کند و بخواهد پیش از عمل زناشویی طلاق بدهد، این طلاق مانعی ندارد ولی باید هدیه‌ای نسبت به قدرت مالیش به زن بدهد، چهارم اگر زنی را با تعیین مهر عقد کند و بخواهد پیش از زناشویی

طلاق بدهد باید نصف مهر را به زن بپردازد مگر آنکه زن یا ولی او از آن صرف نظر کنند.

۲۳۴- وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذُرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا.

زنی که شوهرش مرده باید تا چهار ماه و ده روز عده نگهدارد یعنی در این مدت از ازدواج خودداری کند، اگر چه یائسه یا صیغه باشد، یا شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد، در این مدت حرام است لباس الوان بپوشد و سرمه بکشد و کارهای دیگری که زینت حساب می‌شود بکند.

این حکم چند حکمت دارد اولاً حامله بودن یا نبودن زن معلوم می‌شود.

ثانیاً اقوام مرد جریحه‌دار نمی‌شوند. ثالثاً زن وقار و احترام و وفاداری خویش را حفظ می‌کند و اگر بلافاصله ازدواج نماید در نظر مردم مبتذل و بی‌وفا و سبک شمرده خواهد شد. رابعاً احترام شوهر متوفی محفوظ می‌ماند.

اقوام جهان برای زن شوهر مرده عقائد گوناگون داشتند، بعضی‌ها زن زنده را با مرد مرده می‌سوزاندند، بعضی‌ها زنان را کشته و با مردان مدفون تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۴۳

می‌کردند بعضی‌ها تا آخر عمر او را از ازدواج منع می‌کردند مثل نصاری، بعضی تا یک سال از ازدواج او مانع می‌شدند مثل عربهای جاهلیت (۱) ولی دین مبین اسلام عده را در حدود ثلث سال معین کرد آنهم روی مصلحتهایی که گفته شد. به نظر نگارنده: در تعیین چهار ماه و ده روز غریزه جنسی زن در نظر گرفته شده ظاهراً زن بعد از چهار ماه از لحاظ غریزه ناراحت می‌شود چنان که در «ایلاء» نیز مهلت فقط چهار ماه است.

آن گاه که عده وفات تمام شد، اختیار در دست زن است و در آنچه می‌کند محذوری بر خانواده میت نیست.

چنان که فرموده: فَبِإِذَا بَلَغَنَّ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ اگر «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ» خطاب به خانواده میت باشد، می‌رساند که در ایام عده باید مواظب زن باشند تا مقررات را بر هم نزنند، قید «بالمعروف» حاکی است که اگر خلاف شرع و مخالف شئون خانواده میت کاری انجام دهند حق اعتراض باقی است. جمله: وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ تهدید است که برای زن مزاحمت ایجاد نکنند.

۲۳۵- وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ ...

خلاصه مضمون آیه آنست که: مانعی نیست از زنانی که در عده وفات هستند به طور کنایه خواستگاری کنید یا در دل داشته باشید که پس از عده آنها را بگیریید چون خدا می‌داند که بالا-خره به فکر آنها خواهید بود، ولی در خلوت از آنها بطور صریح خواستگاری نکنید، و تا عده تمام نشده برای آنها عقد نخوانید.

(۱)- المیزان.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۴۴

وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُونَهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وعده سری به صراحت خواستگاری کردن است چنان که در مجمع البیان از حضرت صادق علیه السلام نقل شده، قول معروف همان تعریض است که در بالا گفته شد جمله وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ می‌رساند که پیش از عده نمی‌شود زن را عقد نمود و اعلموا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ تهدید است که در اینکار مخالفت خدا نکنید خدا به اسرار شما آگاه است، و راجع به آنان که به اشتباه بیافتند و به فکر توبه باشند فرموده:

وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ گناه را می‌آمرزد و مهلت می‌دهد که بنده مجال توبه را داشته باشد.

۲۳۶- لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً.

لفظ «ما» به معنی مدت و وقت است. «تفرضوا» عطف است به «لم تمسوهن» و هر دو جمله حال است یعنی: مانعی نیست زنان را

طلاق بدهید در حالی که نزدیکی نکرده‌اید و یا در حالی که مهری معین ننموده‌اید، طلاق در حال عدم نزدیکی دو صورت دارد یکی آنکه در حین عقد مهر تعیین کرده و دیگری آنکه بدون مهر عقد نموده است، چون حکم اولی در آیه بعدی خواهد آمد لذا در این آیه فقط حکم دومی که متاع و عطیه است گفته شده.

وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ این متاع و عطیه در صورتی است که در حین عقد مهر معین نکرده و قبل از دخول طلاق بدهد لفظ «على الموسع ...» می‌رساند که این متاع و عطیه حد معینی ندارد بلکه بسته به قدرت مالی مرد است چنان که از ائمه اطهار علیهم السلام نیز نقل شده است نظیر این آیه است آیه ۴۹ از سوره احزاب، و اما آیه وَلِلْمُطَلَّاتِ تَفْسِيرٌ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، ج ۱، ص: ۴۴۵
مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ ...

بقره/ ۲۴۱ به زودی بررسی خواهد شد.

مَتَاعاً بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ گویند: «متاع» مفعول است برای «متعوهن» یعنی متاع دهید آنها را متاعی پسندیده. علی هذا متاع مصدر است «حقا» مصدر است برای فعل محذوف، قید احسان ظاهرا برای آنست که اینکار از شعبه‌های احسان و نیکوکاری است و شما از آنان باشید و گرنه این متاع و عطیه واجب است چنان که از ظهور آیات و کلمات امامان علیهم السلام پیدا است.
۲۳۷- وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ.

این دستور مشروح حکمی است که بطور اجمال از آیه اولی فهمیده شد و اگر کسی پیش از دخول، زن خویش را طلاق دهد و در حین عقد تعیین مهر شده باشد باید نصف مهر را بدهد.

إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ.

مراد از «الذی ببیده» ممکن است زوج باشد یعنی وظیفه پرداختن نصف مهر است مگر آنکه زنان عفو کنند و نگیرند و یا مرد عفو کند و همه مهر را بدهد، زوج کسی است که عقد نکاح در دست او است می‌تواند نگهدارد و می‌تواند با طلاق آن را از بین ببرد، در روایات اهل سنت از رسول خدا و علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده مراد از «الذی ببیده ...» زوج است در تفسیر ابن کثیر از شریح نقل شده: علی بن ابی طالب علیه السلام از من پرسید الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ کیست؟ گفتم: ولی زن فرمود: نه، بلکه آن زوج است.

ولی در روایات صحیح اهل بیت علیهم السلام نقل شده که مراد از آن ولی زن است اعم از پدر و جد و وصی در صغیره و برادر و وکیل در زنی که آنها را در کار خود وکیل کند «۱».

(۱) - تفسیر عیاشی، آلاء الرحمن، کافی و غیره.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۴۶

وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَنسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

ظاهرا هر دو خطاب از برای زن و ولی او است چون مرد لذتی از زن نبرده و خانواده تشکیل نشده بهتر است زن چیزی نگیرد و برتری را که در عفو هست از یاد نبرد، جمله ان الله ... می‌رساند که در صورت عفو ثواب هم دارد، مخفی نماند: دو خطاب «تعفوا- لا تنسوا» عام است برای همه، گرچه مصداق آن در اینجا زن و ولی او است، بنا بر آنکه مراد از «الذی ببیده ...» زوج باشد، خطاب بهر دو طرف متوجه است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۴۷

[سوره البقره (۲): آیات ۲۳۸ تا ۲۴۲]

اشاره

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ (۲۳۸) فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمْتُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (۲۳۹) وَالَّذِينَ يَتَوْفُونَ مِنْكُمْ وَيَذُرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۴۰) وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (۲۴۱) كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲۴۲)

۲۳۸- بر نمازها و نماز وسطی (نماز ظهر) مواظبت کنید و برای خدا مطیعانه به پاخیزید

۲۳۹- اگر (از خطری) بترسید در حال پیاده رفتن یا سواره انجام دهید، و چون ایمن شدید خدا را یاد کنید همانطور که شما را تعلیم داده از احکام نماز آنچه را که نمی‌دانستید.

۲۴۰- کسانی که از شما می‌میرند و همسرانی بجا می‌گذارند، برای همسران خویش معاشی تا یک سال بدون بیرون کردن از خانه وصیت کنند، و اگر خود خارج شوند گناهی بر شما نیست در آنچه (از دواج) بطور شایسته برای خود می‌کنند، خدا توانا و حکمت‌گزار است.

۲۴۱- برای زنان طلاق داده شده هدیه‌ای شایسته (در عده مردان است) این حقی است بر تقوی کاران.

۲۴۲- بدینسان خدا آیات خویش را برای شما بیان می‌کند تا بفهمید.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۴۸

کلمه‌ها

وسطی: مؤنث اوسط به معنی متوسط است.

قانتین: قنوت اطاعت یا دوام طاعت معنی کرده‌اند قانت مطیع یا پیوسته مطیع.

رجالاً: پیادگان، مفرد آن راجل به معنی پیاده است.

رکباناً: سواره‌ها مفرد آن راکب است.

یتوفون: یتوفون- یدرون. (بقره/ ۲۳۴).

وصیة: توصیه و سفارش. وصی در اصل به معنی متصل شدن و متصل کردن است (قاموس قرآن).

حول: سال. (بقره/ ۲۳۳).

شرحها

در این آیات به مراقبت بر نمازها مخصوصاً به نماز ظهر توصیه شده که حتی در مسافرت و جنگها اگر متعارف خواندن میسر نشد باید در حال پیاده رفتن و سوار بر مرکب خواند، آن گاه راجع به اینکه بهتر است مردان وصیت کنند که در صورت رسیدن اجلشان همسران آنها را تا یک سال از خانه بیرون نکنند سخن رفته و سپس راجع به عموم زنان طلاق داده شده، سفارش گردیده که آنها را بدون هدیه از خانه بیرون ننمایند.

۲۳۸- حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى.

به نظرم ورود این آیه در میان آیات طلاق و احکام زنان برای آنست که مواظبت بر نماز و طاعت خدا در انجام این کارها اثر تمام دارد به حکم: إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ ... نماز گزار در انجام آنها کوشا خواهد بود و تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص:

لذا آمده: اشْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ.

صلوة وسطی در تفسیر امامان علیهم السلام نماز ظهر است در وسائل الشیعه پنج روایت در این زمینه نقل کرده و در روایت ششم از علی علیه السلام نقل نموده که:

صلوة وسطی در روز جمعه نماز جمعه و در سایر ایام نماز ظهر است و در روایت محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام است که صلوة وسطی نماز متوسط در روز و آن ظهر است «۱» در این روایت اشاره به علت تسمیه شده یعنی در روز سه نماز واجب است صبح، ظهر و عصر نماز ظهر در وسط آنها واقع شده، مؤید سخن امامان علیهم السلام آنست که این تعبیر در نماز ظهر درست است و در نمازهای دیگر نه، زیرا هر یک از آنها را در نظر بگیریم دو نماز در دو طرف و یکی در وسط خواهد بود.

اما علت توصیه مخصوص نماز ظهر شاید برای آنست که در وقت کثرت مشغله لازم است امر دنیا و آخرت را جدی گرفت و هر کار را در وقتش انجام داد.

وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ این جمله ظاهراً تکمیل صدر آیه است یعنی در نماز مطیعانه و خاضعانه برای خدا بپاخیزید حضرت صادق علیه السلام فرماید یعنی شخص به نماز توجه کند و بر وقتش مواظبت نماید تا چیزی او را از نماز مشغول نکند «۲» و اینکه در بعضی روایات دعا در حال قیام «قنوت نماز» معنی شده ظاهراً بیان مصداق است در واقع آن همان خضوع است که شرط قبول نماز می‌باشد.

۲۳۹- فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا.

در کافی نقل شده: به امام صادق علیه السلام گفتند: آنکه از درنده یا دزد

(۱)-

قال: الصلاة الوسطی هی الوسطی من صلوة النهار و هی الظهر. وسائل ج ۳/ ۱۴
دیگران آیه را به هر یک از نمازهای پنجگانه یا یک نماز بدون تعیین تفسیر کرده‌اند.

(۲)- تفسیر عیاشی.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۴۵۰

می‌ترسد چطور نماز بخواند فرمود: تکبیر می‌گوید: و با سرش اشاره می‌کند «۱» یعنی برای رکوع و سجود با سر اشاره می‌کند، منظور آنست که در مواقع خوف جنگ باشد یا سفر و غیره باید نماز را در حال رفتن و پشت مرکب خواند البته آن اندازه از ذکر و غیره که میسر باشد. روایت شده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در روز خندق نماز را به اشاره خواندند و علی علیه السلام در لیلۃ الهرب پنج نماز را با اشاره و به قولی با تکبیر خواندند.

فَإِذَا أَمِنتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ.

کاف در «کما» برای تشبیه است، لازم است برای «تعلمون» متعلق در نظر گرفته شود مثل «من احکامها» یعنی وظیفه در حال خوف همان بود و چون ایمن شدید خدا را همانطور نماز بخوانید که شما را از احکام نماز آنچه را نمی‌دانستید تعلیم کرده است.

۲۴۰- وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِّأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ....

کلمه «وصیة» مفعول محذوف است یعنی «یوصون وصیة» لفظ «متاعاً...»

بیان وصیت است، ظاهراً این آیه یک حکم مستقل است و آن اینکه انسان حق دارد وصیت کند که بعد از من تا یک سال زخم را از خانه بیرون نکنید و نفقه او را از مال من بدهید مگر آنکه خودش حاضر به ماندن نشود.

ولی اهل تفسیر گفته‌اند: این از احکام قبل از اسلام بود آیه عده وفات که گذشت و آیه ارث که زن چهار یک و یا هشت یک می‌برد آن را نسخ کرده است، ولی حکم قبل از اسلام، در قرآن چرا آمده، چه مدت از زمان مورد عمل واقع بوده و نسخ شده است؟، منظور از ذکر آن در قرآن چه بوده است؟ و آن گهی آیه عده وفات حکم مستقلی است ولی این آیه صورت وصیت را بیان می‌کند، آنچه

(۱) - آلاء الرحمن. [.....]

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۵۱

در تفسیر عیاشی و غیره نقل شده باید اسناد آنها را بررسی کرد و یا تأویل نمود.

در مجمع البیان فرموده: علماء اتفاق دارند که این آیه منسوخ است ولی قبول آن مشکل است مثلاً اگر کسی چنین وصیتی فعلاً بکند آیا می‌شود گفت باطل است؟ هرگز.

وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ یعنی خدا توانا است که این احکام را از روی حکمت جعل کند.

۲۴۱- وَلِلْمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ.

«حقاً» در تقدیر «حق حقاً» است ظهور این آیه مخصوصاً «المتقین» می‌رساند که این یک حکم مستقل و مستحب است یعنی برای از بین بردن هر گونه عقده و بدبینی بهتر است پرهیزکاران علاوه از آنچه واجب شده هدیه و تحفه‌ای به زنان مطلقه بدهند و آنها را رها کنند در کافی روایاتی در این زمینه نقل شده از جمله آنکه حضرت حسن مجتبی - صلوات الله علیه - زنی را طلاق داد و کنیزی به عنوان عطیه به او عنایت فرمود «۱» ممکن است این هدیه بسیار باشد و زن را کاملاً تأمین کند از این حکم وسعت نظر اسلام درباره مراعات زن کاملاً روشن است.

۲۴۲- كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.

«لعل» در کلام خدا به معنی «تا» است یعنی تا احکام ما و حکمتهای آنها را بفهمید و درک کنید و مورد عمل قرار بدهید، منظور تعقلی است که بدنبال آن عمل باشد.

(۱) - کافی کتاب الطلاق باب متعه المطلقه.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۵۲

[سوره البقره (۲): آیات ۲۴۳ تا ۲۴۵]

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۲۴۳) وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۴۴) مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۴۵)

۲۴۳- آیا ندیدی آنان را که از دیار خود از ترس مرگ بیرون شدند و آنها هزارها نفر بودند، خدا به آنها گفت بمیرید، سپس آنها را زنده کرد، خدا بر مردم صاحب کرم است ولی بیشتر مردم سپاس بجای نمی‌آورند.

۲۴۴- در راه خدا بجنگید و بدانید که خدا شنوا و داناست:

۲۴۵- کیست که خدا را قرضی نیکو دهد تا آن را برای او برابری بسیار افزون کند، خداست که (روزی را) محدود و گسترده می‌کند و به سوی او برمی‌گردد.

کلمه‌ها

دیار: خانه‌ها. مفرد آن دار است.
الوف: هزارها. مفرد آن الف است.
یضاعفه: تضعیف و مضاعفه، زیادت بر اصل شیء است تا دو برابر یا بیشتر باشد.
یقبض: قبض در آیه به معنی تنگ گرفتن است خلاف بسط.
ییسط: این کلمه با «سین» و «صاد» نوشته می‌شود مراد از آن توسعه و گستردن است.
تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۵۳

شرحها

در این آیات از قومی سخن رفته که از ترس مرگ (طاعون مثلا) از دیار خود گریخته ولی فرار اثری نبخشیده و همگی مرده‌اند، سپس به امر خدا زنده شده و بدنیا بازگشته‌اند، آن گاه راجع به جهاد در راه دین و صرف پول در تجهیز مجاهدان ذکری به میان آمده است به نظر می‌آید این آیات ضمن فرمان جهاد، تذکری است که فرار از جنگ فائده ندارد باید جنگید تا زنده شد.

۲۴۳- أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ «۱».

در روضه کافی از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نقل شده که در شهری از شهرهای شام گاه گاه مرض طاعون پیدا می‌شد، عده‌ای در شهر می‌ماندند و عده‌ای فرار می‌کردند، در آخر قرار گذاشتند که اگر احساس طاعون کنند همه از شهر بیرون روند و چنان کردند (ولی این کار سودی نبخشید) و در جای دیگر همه مردند و استخوانها شدند پیامبری بنام «حزقیل» از آنجا گذشت، استخوانها را دید و از خدا خواست تا خدا آنها را زنده کرد «۲».
در تورات در کتاب حزقیال از باب ۳۷ به بعد این مطلب نقل شده که:

حزقیال پیامبر استخوانهای بسیاری در صحرا دید و از خدا خواست و خدا آنها را زنده کرد، از این تطابق احتمال داده می‌شود که بعضی از یهود یا غیر یهود در این باره از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَوْضِيحِ خَوَاسْتِه‌آند تا آیه فوق نازل شده است و در عین حال مقدمه است بدستور جنگ که در آیه بعدی آمده، یعنی برای فرار از مرگ جهاد را ترک نکنید چون بالاخره خواهید مرد چنان که آن قوم از مرگ

(۱)- راجع به «الم تر» به آیه ۲۴۶ بقره رجوع کنید.

(۲)- روضه کافی / ۱۹۸ حدیث ۲۳۷ نقل به متن در کافی حزقیل با خاء است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۵۴

گریختند ولی به مرگ رسیدند.

فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مَوْتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ ظهور این جمله در مرگ و زنده شدن واقعی است یعنی مردند و سپس بدستور خدا زنده شدند رجوع شود به «نکته‌ها» لفظ «موتوا» حاکی از اراده خدا است یعنی خدا خواست بمیرند و مردند.

إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ.

چون زنده شدن آنها فضلی و لطفی از جانب خدا بود، از طرف دیگر مسئله معاد را روشن کرد لذا بطور کلی فرمود: خدا به مردم احسان کننده است، زنده شدن آنها مصداقی از این کلی است اما حیف که اکثر مردم قدر فضل و نعمت خدا را نمی‌دانند.

۲۴۴- وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

آیه شریفه به جهاد ابتدایی و دفاعی هر دو شامل است ولی اگر این آیه را با آیه وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ ... بقره / ۱۹۰ در نظر بگیریم خواهیم دید که آن آیه مخصوص این آیه است یعنی فقط با کسانی بجنگید که با شما می‌جنگند و یا بفکر جنگ هستند و الله العالم.

«سمیع علیم» برای آن آمده که خدا از احوال شما آگاه است و به جهادتان پاداش خواهد داد.

۲۴۵- مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً.

قرض در اصطلاح آنست که عوض دارد یعنی پولی که به عنوان قرض به کسی می‌دهیم او عوض آن را خواهد داد، هر کار خوبی که برای خدا انجام بدهیم چون خدا عوض و پاداش خواهد داد گویی به خدا قرض می‌دهیم، قید «حسنا» شاید برای آنست که آن پول از حلال و آن عمل درست و خالی از ریا باشد.

لفظ «فیضاعفه ...» حاکی است که پاداش خدایی چند برابر است، آری تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۵۵

آنان که در راه خدا پول خرج می‌کنند و یا اعمال دیگری انجام می‌دهند آثاری که در دنیا و آخرت بر آنها مترتب است هزاران بار بیش از اعمال است. ناگفته نماند: معنی آیه اعم است ولی مورد آن ظاهراً فقط صرف مال در راه جهاد می‌باشد.

وَاللَّهُ يَفْبِضُ وَيَبْضُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

یعنی از انفاق و کم شدن مال نترسید که تنگ گرفتن و وسعت دادن در دست خداست وانگهی بسوی خدا برمی‌گردید، انفاق کننده پاداش خود را می‌یابد و بخیل حسرت می‌برد.

نکته‌ها

اشاره

در «المنار» جمله «مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ» را از معنای ظاهری آن خارج کرده و گفته: معنای موت آنست که دشمن بر آنها فشار آورد، نیرو و استقلالشان را از بین برد تا جایی که امت به حساب نمی‌آمدند، معنای زنده شدن آنست که استقلال به آنها برگشت.

منشأ این تأویل ظاهراً ترس از افکار زمان و یا عدم تحلیل علمی آنست، ولی این تأویل کاملاً بر خلاف ظاهر است درست است که ما از تحلیل علمی چیزهایی از قبیل اژدها شدن عصا شکافتن دریا، نسوختن ابراهیم علیه السلام در آتش، عاجزیم اما اینها از قدرت خدا که زمام علل و عوامل طبیعت در دست اوست بعید نمی‌باشد، خدا در مقابل نظامات خلقت دست بسته نیست بهتر است ظواهر اینگونه آیات را در نظر بگیریم و از انکار مردم نترسیم و آن گاه آنها را نمونه‌ای از رجعت و قیامت بدانیم تا مفاهیم اسلامی باذهان مردم مانوستر باشد. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۵۶

جهاد در راه خدا

جهاد در اسلام برای جهانگشایی و اشباع غریزه خودخواهی و حیوانی نیست بلکه: «فی سبیل الله» و در اشاعه توحید و تکامل انسانیت است، امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «جهاد دری از درهای بهشت است که خدا آن را بروی دوستان مخصوصش باز کرده ... هر که از آن رو گرداند خدا لباس ذلت و کسوت بلا را بر او می‌پوشاند» (۱) راجع به جهاد اسلامی در

«نکته‌ها» ی آیه ۱۹۰ بقره سخن گفته‌ایم.

(۱) - نهج البلاغه عبده خطبه ۲۷.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۴۵۷

[سوره البقره (۲): آیات ۲۴۶ تا ۲۵۲]

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ائْتِنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَانَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۲۴۶) وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسِيطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۴۷) وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَبْعِينَ مِائَةً مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۴۸) فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٌ عَلَبْتَ فِتْنَةً كَثِيرَةً يَا ذُنَّ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (۲۴۹) وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أقدامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۲۵۰)

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ (۲۵۱) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۲۵۲)

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۴۵۸

۲۴۶- آیا ندیدی آن گروه از بنی اسرائیل را بعد از موسی که به پیامبر خویش گفتند:

زاممداری برای ما انتخاب کن تا (تحت فرمان او) در راه خدا بجنگیم. گفت شاید شما اگر جنگ واجب شود نجنکید؟ گفتند: چرا در راه خدا نمی‌جنگیم حال آنکه از دیارمان و فرزندانمان رانده شده‌ایم پس چون جنگ بر آنها مقرر شد، جز عده کمی همه سرپیچی کردند، خدا به کار ستمکاران دانا است.

۲۴۷- پیغمبرشان به آنها گفت: خدا طالوت را به زمامداری شما نصب کرده، گفتند چگونه او را بر ما حکومت باشد با آنکه ما به حکومت از او شایسته‌تریم وانگهی ثروتی ندارد! گفت: خدا او را بر شما برگزیده و در دانش و بدن او را وسعت بخشیده، خدا زمامداری (از جانب) خویش بهر که خواهد بدهد، خدا (بر احوال همه) محیط و دانا است.

۲۴۸- باز پیغمبرشان به آنها گفت: نشان حکومت او آنست که صندوق (معلوم) پیش شما تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۴۵۹ خواهد آمد (همان صندوقی که) در آن برای شما آرامشی است از خدا و باقی مانده‌ایست از آنچه خاندان موسی و هارون گذاشته‌اند، صندوق را ملائکه حمل می‌کنند در آمدن آن، نشانه روشنی است از خدا اگر مؤمن باشید.

۲۴۹- و چون طالوت با لشکریان بیرون شد گفت: خدا شما را با نهر آبی امتحان می‌کند، هر که از آن بنوشد از من نیست و هر که از آن نخورد از من است، مگر آن کس که کفی با دست خویش برگیرد، پس همگی جز عده قلیلی از آن نوشیدند چون طالوت با یاران مؤمن خود از آن نهر گذشت گفتند: امروز ما را طاقت مقابله با جالوت و سپاهیان او نیست، اما آنان که بامید لقاء الله بودند

گفتند: بسیار شده که گروهی کم بخواست خدا بر گروهی بسیار پیروز شده‌اند خدا با استقامت و رزان است. ۲۵۰- و چون با جالوت و سپاهیانش روبرو شدند گفتند: پروردگارا بر ما استقامت فرو ریز و قدمهایمان را استوار گردان. و ما را بر گروه کافران پیروز کن.

۲۵۱- پس بخواست خدا آنها را شکست دادند و داود جالوت را بکشت و خدا به او حکومت و حکمت بخشید و از آنچه می‌خواست به او تعلیم کرد، اگر خدا بعضی مردم را ببعض دیگر دفع نمی‌کرد زمین تباه می‌شد ولی خدا بر جهانیان صاحب کرم است.

۲۵۲- اینهاست آیات خدا که به حق بر تو می‌خوانیم و حقا که تو از پیامبرانی.

کلمه‌ها

الم تر: در قرآن مجید هر جا که ماده «رأی» با حرف «الی» باشد معنی دیدن و نگاه کردن می‌دهد مگر در بعضی از آیات و هر جا که مفعول دوم بدون «الی» باشد معنی دانستن و علم را دارد مراد از این «الم تر» متوجه کردن مخاطب به مطلب است (قاموس قرآن).

ملاء: این کلمه در قرآن به معنای جماعت و اشراف جماعت آمده «ملاء» بفتح میم به معنی پر کردن است، اشراف را از آن ملاء گویند که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۶۰

هیبت آنها دلها را پر کرده است، به جماعت شاید از آن ملاء گفته‌اند که زمین را پر می‌کنند.

یطعمه: طعم به معنی خوردن، چشیدن و مزه آمده مراد از آن معنای دوم است.

ملک: حکمران. ملک (بضم میم) به معنی حکومت و اداره امور، ملک (بفتح میم) اداره کننده آن است.

طالوت: نام فرماندهی است که بر بنی اسرائیل تعیین شد گفته‌اند از نواده‌های بنیامین پسر یعقوب بود.

تابوت: صندوق. در بنی اسرائیل صندوقی بنام صندوق عهد بود که الواح تورات در آن بود چون آن را در جنگ با خود می‌بردند در خود آرامش و اطمینان احساس می‌کردند و غالب می‌شدند.

سکینه: سکون و آرامش قلب.

آل موسی: در مجمع البیان گوید: عرب آل فلان می‌گوید و خود شخص را اراده می‌کند.

نهر: (بر وزن قمر و فقر) به معنی رودخانه یا آب جاری است (قاموس قرآن).

جالوت: نام فرمانده لشکریانی است که با بنی اسرائیل می‌جنگیدند.

جنود: لشکرها. مفرد آن جند است.

فئه: گروه. دسته.

افرغ: یعنی فرو ریز. افراغ به معنی ریختن است (قاموس قرآن).

اغترف: غرف و اغترف به معنی برداشتن، غرفه به معنی برداشته شده است

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۶۱

شرحها

این ماجرا به مناسبت آیه وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ ... که دستور پیکار با دشمنان دین را می‌دهد، نازل گشته است تا مسلمانان از آن برداشت صحیحی بردارند.

بنی اسرائیل پس از موسی علیه السلام مورد تجاوز فلسطینیان قرار گرفتند، از دیارشان رانده شدند و اطفالشان به اسارت کشیده شد، ناچار پیش پیامبرشان «اشموئیل» آمدند که فرماندهی بر ما تعیین کن تا تحت فرمان او در راه خدا بجنگیم، پیامبر فرمود: شاید حکم جهاد آمد و شما حاضر نشدید؟ گفتند چرا حاضر نمی‌شویم با آنکه ما را از دیارمان بیرون کرده و فرزندانمان را به اسارت برده‌اند!! پیامبرشان فرمود: خدا «طالوت» را بر شما فرمانده معین کرده است، گفتند: نه، او را به حکومت قبول نداریم ما از او سزاوارتریم وانگهی ثروتی هم ندارد. پیامبر فرمود: من از جانب خود چیزی نمی‌گویم این خداست که او را معین کرده، وانگهی شرط سرپرستی پول و ثروت نیست بلکه نیروی جسمی و عقلی است «طالوت» هم کاردان است و هم عضلات قوی دارد قهرا بار مسئولیت را می‌تواند بکشد و نیز دلیل فرماندهی او این است که صندوق عهد (رمز پیروزی و اطمینان قلب) که از میان شما رفته به شما باز خواهد گشت.

با این بیان به حکومت «طالوت» تن در دادند و در رکاب او به جنگ دشمن رفتند، طالوت در راه لشکریانش را آزمایش کرد و گفت: وقتی که به فلاخن نهر رسیدیم هر کس از آن بیاشامد از من نیست و هر که نیاشامد از من است ولی اکثر آنها از آن آشامیدند، بالاخره با وفاداران قوم، به لشکر دشمن تاختند، در آن جنگ «داود» که جزء لشکریان طالوت بود، فرمانده سپاه دشمن «جالوت» را کشت تا شکست دشمن حتمی شد.

آنکه از این نمایش مفصل به نظر می‌آید این است. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۶۲
اولا آنجا که سرنوشت به دست جنگ است باید جنگید و گرنه دشمن به هیچ قیمت حاضر نیست از مال و ناموس دست بردارد.
جنگ سرنوشت‌ساز است مگر آنکه خصم به مسالمت حاضر باشد.

ثانیا: نباید از دستور خدا و رسول و رهبر راستین سرپیچی کرد و گرنه رسیدن به هدف ناممکن خواهد بود.
ثالثا: افراد را باید آزمود تا در وقت حساس تنها نماند.

رابعا اگر افراد کم باشند ولی مصمم و متوکل به خدا، پیروزی حتمی است اینک آیات.

۲۴۶- أَلَمْ تَر إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذِ قَالُوا لِنَبِيِّ لِهْمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

در مجمع البیان به روایت از حضرت باقر علیه السلام اسم آن پیامبر «اشموئیل» بود ظاهرا همان «سموئیل» باشد که در تورات آمده در تورات کتاب اول اسموئیل باب ۴، ۵، ۶، ۷، شکست فلسطینیان و آمدن صندوق عهد به میان بنی اسرائیل نقل شده است باید دانست که نظر قرآن از ذکر اینگونه حکایات آنست که از قضایای گذشته استفاده کنیم چون سنت جاریه جهان در حق گذشته و آینده یکی است، قرآن خود فرماید: لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ يوسف / ۱۱۱ سُبِّحْتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَّتْ فِي عِبَادِهِ غَافِرًا / ۸۵ لذا قرآن به زمان و مکان و اشخاص توجه نکرده است.

قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا.

«هل عسیتم» به معنی «لعلکم» است آمدن «هل» برای تقریر آنست که به گمان من شما در صورت وجوب جنگ، حاضر به جنگ نخواهید بود (۱) یعنی: شاید شما اگر جنگ نوشته شود جنگ نکنید. چنان که ذیل آیه:

(۱) - جوامع الجامع.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۶۳

تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ این گمان را علنی کرد.

۲۴۷- قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ.

«انی» به معنی «چگونه-کیف» است این اولین مخالفت آنها بود با آنکه پیامبرشان گفت: خدا چنین فرموده است. در مجمع البیان فرموده: نبوت در فرزندان لایوی بن یعقوب و حکومت در خانواده یهود ابن یعقوب بود، طالوت از این دو خانواده نبود. شاید بدانجهت گفته‌اند: ما از او لایقتریم، وانگهی ثروت را شرط رهبری دانستند.

قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ يَعْنِي:

اولا این انتخاب از جانب خداست، ثانيا شرط رهبری کاردانی و نیروی جسمانی است تا کارها را از روی خرد و دانش رهبری کند و در کشیدن بار مسئولیت پرتوان باشد.

وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ خدا محیط و دانا است می‌داند رهبری را کدام کسی بدهد، راجع به این جمله رجوع کنید به ذیل آیه:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ بقره/ ۲۵۸.

۲۴۸- وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ.

این استدلال دوم بر رهبری طالوت است در مجمع البیان از تفسیر قمی از حضرت باقر- صلوات الله علیه- روایت شده: صندوق همان بود که موسی را مادرش در آن گذاشت و به آب انداخت، آن در میان بنی اسرائیل بود که با آن تبرک می‌جستند موسی به هنگام مرگ، الواح تورات و زره خود و دیگر آثار نبوت را در آن گذاشت و به وصی خود یوشع بن نون سپرد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۶۴

در مجمع البیان و کتاب اول سموئیل نقل شده که به هنگام شکست بنی- اسرائیل فلسطینی‌ها صندوق را نیز به غنیمت گرفته بودند، جمله فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ نشان می‌دهد که بودن آن در میان بنی اسرائیل موجب اطمینان قلب بود گویی موسی علیه السلام در میان آنان است و اگر در میدان جنگ حاضر می‌کردند پیروز می‌شدند.

تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ.

«تحمله» حال است از فعل «یأتیکم» یعنی صندوق در حالی می‌آید که آن را ملائکه حمل می‌کنند و می‌آورند. از حضرت باقر- صلوات الله علیه- نقل شده: ملائکه در صورت گاو تابوت را می‌آوردند «۱» در تورات کتاب اول سموئیل باب ششم آمده تابوت هفت ماه در میان فلسطینیان ماند، آنها بلاها دیدند تا بالاخره صندوق را به دو گاو حمل کرده به نزد بنی اسرائیل فرستادند.

بنا بر این: «تحمله الملائکه» معنایش همان است که از حضرت باقر علیه السلام نقل شد، در تورات هست که گاوها راننده و کشنده نداشتند و خود به شاهراه می‌رفتند. بهر حال آمدن صندوق بنی اسرائیل را مجاب کرد که به فرماندهی طالوت تن در دهند. طالوت با لشکریان به سوی دشمن حرکت کرد.

۲۴۹- فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ.

«الا من اعترف» استثناء است از «فمن شرب» بنا بر این یاران طالوت با آن آزمایش، سه قسمت می‌شدند: آنان که از نهر نوشیدند، آنان که اصلا دست نزدند و آنان که با دست برداشتند، حکم قسمت اول و دوم روشن است اما قسمت سوم چون از «فلیس منی» خارج شده‌اند قهرا داخل در «فانه منی» هستند ولی

(۱)- آلاء الرحمن به نقل از کافی.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۶۵

در مرتبه ثانی. «غرفه» مفعول «اعترف» است یعنی مگر آنکه با دست خود کفی آب برگیرد. البته این آزمایش برای آن بود که اخلاص و اطاعت آنها معلوم شود فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ نشان می‌دهد که نتیجه آزمایش رضایت‌بخش نبوده است.

فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ.

در اینجا بجای «جنود» لفظ «وَالَّذِينَ آمَنُوا» ذکر شده و آن نشان می‌دهد که طالوت آب خورندگان را اجازه عبور از نهر نداده است، در مجمع البیان نقل شده که طالوت، آنها را برگردانید و نگذاشت از نهر عبور کنند.

در این صورت گوینده «لَا طَاقَةَ لَنَا» آنها بودند که از نهر با کف دست آب خوردند چنان که از حضرت صادق- صلوات الله علیه- نقل شده است ولی آنها که اصلاً آب نخوردند سخن آنها در ذیل آیه آمده است.

قَالَ الَّذِينَ يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَتَهُ كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ.

این قول آنان است که اصلاً از نهر آب نخوردند و ایمان قوی داشتند که در جواب آنها گفتند بسیار شده که گروهی اندک بخواست خدا بر گروه انبوه پیروز شده‌اند که خدا با استقامت کنندگان است مراد از ملاقات خدا، رسیدن به ثواب خداست، راجع به اینکه چرا «یظنون» آمده رجوع شود به آیه ۴۶ بقره لفظ «مع الصابرين» حاکی است که کثرت مهم نیست بلکه استقامت مهم است.

۲۵۰- وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.

بروز به معنی ظهور و حاضر شدن در فضای خالی است گویی قلبشان را به ظرفی تشبیه کرده و گفته‌اند بر ما صبر فرو ریز که افراغ ریختن شیء روان تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۶۶

است مراد از تثبیت اقدام، استقامت ورزیدن و مضطرب نشدن است، لفظ «انصرنا» به معنی «غالب کن ما را» است این دعا و توجه آنان به خداست که رمز موفقیت در کارها است آری استمداد از خدای جهاندار رمز پیروزی است.

۲۵۱- فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ.

مراد از حکمت ظاهراً بصیرت و بینایی و کاردانی است و «عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ» هر آن چیزی است که خدا تعلیمش کرد، ظهور آن شامل نبوت نیز هست در جای دیگر آمده: وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَضَّلْنَا الْخِطَابَ ص / ۲۰ مراد از آیه مورد تفسیر آنست که شهرت داود از این جنگ و کشتن جالوت شروع شد تا بعداً به حکومت و نبوت رسید.

وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ.

این آیه روشن می‌کند که در جهان پیوسته اعمال زور لازم است، باید متجاوز را دفع کرد در عمر دنیا روزی نخواهد بود که اخلاق و تربیت انسانها را از بکار بردن زور بی‌نیاز کند و همه مثل گوسفندان یک گله باشند حتی در عصر امام زمان- صلوات الله علیه- که تسلط بر نفس، در جهان حکومت خواهد کرد با زور کار خواهد کرد، متجاوزان از ترس عدالت و شمشیر آن، سر جای خود خواهند نشست، این از فضل و رحمت خداست که متجاوزان را بدست دیگران می‌کوبد.

۲۵۲- تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ «تلك» اشاره است به قصه بنی اسرائیل و تعیین طالوت که گذشت «بالحق» وصف «نتلوها» است یعنی آنچه ما می‌گوئیم حق است این اشاره است به آنچه یهود نقل می‌کنند آمیخته به باطل است جمله اخیر برای تأکید مطلب است یعنی تو از پیامبرانی فقط به خود و به وحی آسمانی اتکاء داشته باش نه به آنچه تفسیر احسن‌

الحدیث، ج ۱، ص: ۴۶۷

دیگران می‌گویند.

نکته‌ها

اشاره

همانطور که در ضمن آیات گفته شد: این حکایت‌ها برای وزن شعر نیست، نه در وقت نزول قرآن و نه اکنون که ما می‌خوانیم، بلکه بیان حقائق و نظاماتی است که در جهان گذشته شده **سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ ... غافر/ ۸۵ لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ** یوسف/ ۱۱۱ تا ملتی نجبند، تا دست متجاوزان قطع نشود، نجات پیش نخواهد آمد، باید میراث محمد صلی الله علیه و آله که رمز سعادت هر دو جهان است حفظ شود.

امیر المؤمنین علیه السلام فرماید: ما در جهاد با رسول خدا صلی الله علیه و آله پدرانمان، پسرانمان، برادرانمان و عموهایمان را می‌کشتیم اینکار (نه تنها ما را آزرده نمی‌کرد بلکه) بر ایمان و طاعت ما می‌افزود ... چون خدا دید که در پیکار و تلاش و حق‌پرستی خود صادقانه‌ایم بر ما پیروزی و بر دشمن ما شکست و نکبت فرستاد «۱» آری این آیات برای بیدار کردن چنین روحيات حیات‌بخشی است.

رهبری

در پیشرفت هر نهضت و قیام سه عامل مورد اهمیت است: اصالت قیام، جبهه و طرفداران قیام و رهبر قیام، کلمه زاده **بَشِيْرَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ** اشاره به مقام رهبری است که رهبر باید کاردان و پرتوان باشد، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله خلافت و رهبری اسلام آسیب دید، امامت با اقلیت ناچیزی قبضه شد، جانشینی علی بن ابی طالب که همچون طالوت با تصویب خدا بوده نادیده ماند و قوس نزولی شروع گردید، آنچه اسلام را گسترش داد فقط اصالت و جبهه آن بود یعنی مردان دلسوز به اسلام که در نشر حقائق آن کوشیدند، هر رهبر که عاری از تقوی و ایمان و کاردانی باشد از نظر اسلام مردود است.

(۱) - نهج البلاغه عبده خطبه ۵۶.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۴۶۸

[سوره البقره (۲): آیات ۲۵۳ تا ۲۵۴]

اشاره

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدْسِ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَ لَكِنْ اِخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلُوا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (۲۵۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَ لَا خَلَّةٌ وَ لَا شَفَاعَةٌ وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۵۴)

۲۵۳- آن پیامبران، بعضی را بر بعضی برتری دادیم، از آنها کسی بود که خدا با او سخن گفت، و بعضی را مرتبه‌هایی بالا برد، و عیسی پسر مریم را معجزه‌ها دادیم و با روح القدس تأییدش کردیم، اگر خدا می‌خواست کسانی که بعد از پیامبران بودند با آن همه حجتها که بسویشان آمد، با هم جنگ نمی‌کردند ولی اختلاف کردند، بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند، اگر خدا می‌خواست (در صورت اختلاف نیز) جنگ نمی‌کردند ولی خدا هر چه را بخواهد می‌کند.

۲۵۴- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از آنچه روزیتان داده‌ایم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی بیاید که در آن نه معامله‌ای هست، نه دوستی و نه شفاعت، انکار کنندگان (انفاق) ستمگراند.

بینات: جمع بینه به معنی دلیل آشکار و معجزه آشکار است.
روح القدس: روح پاک، ظاهراً مراد از آن جبرئیل است (بقره/ ۸۷).
بیع: فروختن ظاهراً مراد مطلق خرید و فروش است یعنی تجارت.
خله: دوستی، مودت. در وجه تسمیه رجوع شود به (قاموس قرآن).
شفاعة: واسطه بودن (بقره/ ۴۸).

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۴۶۹

شرحها

پیش از داستان طالوت، سخن درباره جهاد و بذل مال در راه خدا بود، سپس جریان طالوت و داود برای عبرت و محل شاهد نقل گردید از مجموع اینها یک سؤال پیش می‌آید و آن اینکه چرا آمدن این پیغمبران جنگ و ستیز را از بین نبرد و باز امتها بعد از آنها بجان هم افتادند! آیه در جواب می‌گوید: جنگ نتیجه اختلاف مردم است آنهم پس از روشن شدن حقائق، نه نتیجه اختلاف ادیان و پیامبران، زیرا میان پیامبران اختلافی نیست همه دعوت به توحید و سعادت کرده‌اند و انگهی اگر خدا می‌خواست آنها اختلاف و جنگ نمی‌کردند و لو آن وقت آزادی و اختیار در بین نبود اما خدا خواسته که بشر در کار خود آزاد باشد.

از آیه: وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ هود/ ۱۸ روشن می‌شود که این اختلاف پیوسته خواهد بود، ولی استثناء نشان می‌دهد: آنها که به فکر عدم اختلاف باشند مورد رحمت بوده و از اختلاف و علل جنگ به دور خواهند بود.

در آیه دوم امر به انفاق است که نتیجه آن در دنیا و عقبی عاید بر انفاق کننده است و عنقریب توضیح داده خواهد شد.

۲۵۳- تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ «۱».

پیامبران با آنکه در اصل نزول وحی و پاکی و تلاش و فداکاری در راه خدا همه یکسانند و درباره همه آنها آمده: وَسَيَلَامٌ عَلَيَّ الْمُرْسَلِينَ صافات / ۱۸۱

(۱)- تلک اشاره است به بعید، اشاره به بعید گاهی عظمت و فضیلت مشار الیه را می‌فهماند، چنان که در اینجا چنین است. تلک الرسل اشاره است به «المرسلین» که در آیه قبلی است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۴۷۰

با وجود این بعضی از پیامبران دارای فضیلت و مزیتی است که در دیگران نیست.

لفظ «فضلنا» در اینجا و در آیه وَ لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضِ اسراء / ۵۵ روشن می‌کند که این تفضیل از جانب خداست، علل و اسباب تفضیل جمله‌های بعدی است که می‌آید. راجع به تفضیل کسی و تفضلی انبیاء در قاموس قرآن (فضل) سخن گفته‌ایم.

مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ.

اینها اسباب فضیلت هستند «کلم الله» ظاهراً فقط به موسی علیه السلام راجع است که فرموده: وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا نساء / ۱۶۴ وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ اعراف / ۱۴۳ گرچه می‌شود به موجب روایاتی که مرحوم بلاغی در تفسیر آلاء الرحمن اشاره کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله را نیز در آن داخل کرد و نیز به موجب آیه: وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِيَدِهِ ... شوری / ۵۱ که هر سه، طریق تکلم خدا است.

جمله وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ گویند راجع به حضرت رسول صلی الله علیه و آله است، در المنار گوید: جمهور مفسران عقیده دارند که مراد از آن رسول خدا است، ولی قول المیزان از همه بهتر است و آن اینکه رسول خدا از مصادیق این جمله است یعنی دلیلی نداریم که منحصر به آن جناب باشد.

رسول خدا خاتم انبیاء است. دینش کاملترین ادیان، معجزه‌اش معجزه جاودانی است، کتابش حافظ کتابهای گذشته می‌باشد، درباره او آمده: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ انبیاء/ ۱۰۷، سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى اسراء/ ۱. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۷۱

در آیه وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ... احزاب/ ۷ او جلوتر از پیامبران اولو العزم ذکر شده. هر که در اینها و نظیر اینها فکر کند خواهد دانست که آن حضرت از مصادیق بزرگ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ است. مراد از بینات در وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ همان است که در آیه ۴۹ و ۵۰ سوره آل عمران ذکر شده از قبیل زنده کردن مردگان شفا دادن نابینایان و غیره. روح القدس ظاهرا جبرئیل است (بقره/ ۸۷).

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلْنَا الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ.

یعنی: اولاً- اگر خدا می‌خواست همه را بر طاعت و فرمانبری مجبور می‌کرد و جنگ از بین می‌رفت ولی خدا چنین نخواست است، ثانیاً اختلاف و جنگ در اثر مجهول بودن حقایق نبوده و نیست بلکه حق بر آنها روشن شده نقص از جانب مردم است نه از طرف انبیاء و دین، ثالثاً علت جنگ همان اختلاف آنها بود که دانسته و از روی هوای نفس اختلاف کردند، در جنگ «جمل» مردی به محضر علی علیه السلام آمد گفت: یا امیر المؤمنین دشمنان تکبیر گفتند ما هم گفتیم، آنها تهلیل گفتند و نماز خواندند ما نیز چنین کردیم پس چرا با آنها می‌جنگیم؟! حضرت در جواب آیه فوق را تلاوت فرمود. آن مرد قانع شد و جنگید تا شهید گردید. وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ.

«شاء» ی اول راجع به عدم قتال در اثر عدم اختلاف بود یعنی: اگر خدا می‌خواست اختلاف نمی‌کردند و جنگ واقع نمی‌شد ولی «شاء» ی دوم راجع به عدم جنگ با وجود اختلاف است یعنی اگر خدا می‌خواست با وجود اختلاف هم جنگ نمی‌کردند ولی خدا آن را نخواست است.

زیرا اگر اختلاف به قتال نمی‌کشید حقائق روشن نمی‌شد، اینکه گروهی تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۷۲

با گروهی در اثر اختلاف، با منطق یا شمشیر می‌جنگد بهترین کمک برای پیروزی حق و روشن شدن حق است اگر علی علیه السلام با معاویه نمی‌جنگید نه حقیقت آن دو مکشوف می‌شد و نه راه برای آیندگان هموار می‌گردید جمله وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ شاید اشاره به این علت است.

۲۵۴- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ.

انفاق به حقوق واجب و مستحبی هر دو شامل است. در این آیه پاداش اخروی انفاق در نظر است، مراد از نبودن شفاعت، شفاعتی است که بدون اجازه خدا باشد و گرنه با اجازه خدا، شفاعت و شفاعت کنندگان خواهد بود چنان که ذیل آیه ۴۸ همین سوره مشروحا بررسی شده است، انفاق در دنیا به جای تجارت و دوستی و شفاعت در قیامت خواهد بود. مراد از کفر ظاهرا انکار لزوم انفاق است نه کفر اصطلاحی. یعنی انکار کنندگان لزوم انفاق ستمگراند که هم بر خود ستم می‌کنند و هم بر جامعه.

خداوند پس از روشن کردن راه‌های حق و باطل، مردم را در اختیار هر یک آزاد گذاشته است. ادیان آسمانی تخم اختلاف را در میان مردم نکاشته‌اند، اگر مردم از دیده انصاف بنگرند اختلافی در بین نخواهد بود ولی چون مختار خلق شده‌اند از روی انصاف نخواهند نگرست بالاخره اختلاف و در نتیجه اختلاف تصادم و جنگ پیش خواهد آمد.

در عین حال این برخوردها و تصادم‌ها کاروان بشری را در راه تکامل و بیدار شدن می‌اندازد و لَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ معاویه‌ها و یزیدها خواهند بود باید تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۷۳

علی‌ها و حسین‌ها هم باشند تا تکلیف مردم روشن گردد قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ ... وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ توبه/ ۱۴

انفاق

لازم است شکافهای جامعه بوسیله انفاق پر شود، روزی و نعمت خدا به همه برسد، مشکلات جامعه حل گردد، بدترین جامعه‌ها جامعه‌ای است عده‌ای از سیری مریض شوند و عده‌ای گرسنه بمانند، به تعبیر امیر المؤمنین علیه السلام «كظّة ظالم و سغب مظلوم»

باشد، مردم باید در اثر تربیت صحیح، خود اینکار را بکنند و گرنه دولت‌ها به زور از آنها بگیرند و الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ توبه/ ۳۴، مرام کمونیستی که نیمی از جهان را می‌سوزاند، و مرام سرمایه‌داری که هر روز سنگر خالی می‌کند و با ترس و لرز زندگی می‌کند مولود عدم انفاق است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۷۴

[سوره البقره (۲): آیات ۲۵۵ تا ۲۵۷]

اشاره

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (۲۵۵) لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۵۶) اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۵۷)

۲۵۵- خدا معبودی جز او نیست، زنده و نگهدارنده است، خواب سبک و سنگین او را نمی‌گیرد، هر چه در آسمانها و زمین هست از آن او است، کیست که پیش او شفاعت کند جز باذن او، گذشته و آینده شفاعتگران را می‌داند، آنها به چیزی از علم وی احاطه ندارند مگر به آنچه خودش خواسته حکومت و تدبیر او همه آسمانها و زمین را فرا گرفته، نگهداری آسمانها و زمین به او سنگینی نمی‌کند، و او خدای والا مقام و عظیم الشان است.

۲۵۶- در دین تحمیلی نیست (که) هدایت از هلاکت شناخته شده. پس هر که به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، به وسیله‌ای چنگ زده که گسستن ندارد و خدا شنوا و دانا است. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۷۵

۲۵۷- خدا سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند آنها را از تاریکیها به طرف نور خارج می‌کند، آنها که کافر شده‌اند سرپرستان طاغوت‌ها هستند، (طاغوتها) آنها را از نور به سوی تاریکیها بیرون می‌کنند، چنان کسان اهل آتش‌اند و در آن جاویدان خواهند بود.

کلمه‌ها

حی: زنده این کلمه صفت مشبهه است و دلالت بر دوام حیات دارد.

قیوم: مدبر کامل، صیغه مبالغه است و نماینده قیومیت و تدبیر کامل خدا بر خلق است.

سنه: خواب سبک «چرت» اصل کلمه از «وسن» است.

یشفع: شفاعت به معنی واسطگی «بقره/ ۴۸».

بین ایدیهیم: معنی تحت اللفظی «میان دو دوستشان» است مراد از این تعبیر چیزهای حاضر است، مثلاً کسی که مشغول جنگ است

گویند: «الحرب بین یدیه» مراد از «ما خلف» چیزها و اعمال گذشته است که پشت سر گذاشته‌ایم.

کرسی: سریر. تخت. مراد از آن ظاهراً حکومت و تدبیر و سلطه خدا بر خلق است.

لا یؤده: سنگینی نمی‌کند. اصل کلمه از «اود» به معنی سنگینی است.

العظیم: مراد از آن عظمت شأن است نه عظمت جسمی.

اکراه: اجبار. اصل کلمه از «کراه» به معنی ناپسند داشتن و امتناع است.

رشد: هدایت. به معنی کمال، نجات و صلاح نیز آید (قاموس قرآن).

غی: هلاکت. (قاموس قرآن). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۷۶

طاغوت: این کلمه در اصل مصدر است به معنی طغیان کردن. ولی به معنی فاعل به کار می‌رود مراد از آن هر طغیانگر و متجاوز

است مثل خدایان دروغین، حکمرانان متجاوز و غیره.

استمسک: چنگ زده. با دست گرفته. اصل آن «مسک» به معنی گرفتن و نگاه داشتن است.

العروة الوثقی: عروه به معنی دستگیره. وثقی مؤنث اوثق به معنی محکمتر می‌باشد.

انفصام: از ماده «فصم» به معنی قطع شدن است.

ولی: سرپرست. دوست و غیره (بقره/ ۱۰۷) اصل کلمه به معنی نزدیکی است.

شرحها

در این آیات شریفه اولاً- توحید خالص و سلطه و احاطه مطلق و موقعیت خدا در جهان بررسی شده ثانیاً روشن گردیده که راه

هدایت و ضلالت آشکار و واضح می‌باشند و اجباری در دین نیست. ثالثاً: وظیفه مردم آنست که به خدای حی و قیوم رو آورند تا

از مطلق تاریکیها رهایی یافته و به دنیای روشنی قدم نهند و اگر در مقابل خدا به طاغوتها و بتها و رهبران ستمکار و دورغین روی

آورند در تاریکیها فرو رفته از سعادت واقعی محروم خواهند ماند.

آیه اول معروف به «آیه الكرسي» است. تدبر در معانی آن چگونگی ملکوت و حکومت و تدبیر خدا را در جهان به بهترین وجهی

روشن می‌کند از این رو در اخبار به این آیه اهمیت خاصی داده شده است.

ابی بن کعب گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا كَانَتْ آيَةُ الْكُرْسِيِّ فِي كِتَابِ تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۱، ص: ۴۷۷

خدا با عظمت تراست؟ گفتیم: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ. آن حضرت دست به سینه زد و فرمود: علم بر تو آسان باشد ... علی

عليه السلام در ضمن حدیثی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل می‌کند: ... هر که آیه الكرسي را به وقت خواب بخواند خدا، او

و همسایه و همسایه همسایه‌اش را ایمن گرداند.

در مجمع البیان از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: برای هر چیز قله‌ایست، نخبه و قله قرآن آیه الكرسي است «۱»، لازم است

این آیه را از بر کنیم و در موقع تلاوت به معانی آن توجه نمائیم تا سلطه و حکومت خدا در نظرمان پیوسته مجسم باشد.

۲۵۵- اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ.

به موجب دلالت صفت مشبیه بر دوام و به موجب: وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ فرقان/ ۵۸ که مرگ را از خدا نفی می‌کند و به موجب: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ قِصص/ ۸۸ که فنا را به هر چیز جز او شامل می‌داند، معلوم می‌شود که مراد از «الحي» زنده واقعی است که فقط خداست.

لفظ «قیوم» سه بار در قرآن مجید آمده یکی در این آیه، دیگری: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ آل عمران/ ۲، سوم وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ طه/ ۱۱۱ و در هر سه با لفظ «حي» همراه است، ممکن است آن را به مناسبت «حي» پاینده و دائم القیام معنی کنیم ولی دوام، معنی صریح قیام نیست. بلکه این کلمه از «قام بالامر/ تولاه» است یعنی به کار برخاست و به کار مباشرت کرد. لذا طبرسی در معنی آن فرموده: «الدائم القیام بتدبیر الحق و حفظهم» و راغب گفته: «القائم الحافظ لكل شیء و المعطى له ما به قوامه» بنا بر این مراد از قیوم سرپرستی و تدبیر کامل خدا بر جهان است یعنی: کسی که به تدبیر کار بطور کامل برخاسته است.

(۱)-

تفسیر برهان «ان لكل شیء ذروه و ذروه القرآن آیه الكرسي».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۴۷۸

لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ این وصف چهارم، از اوصاف خداست نفی مطلق خواب از خدا بدان معنی که خدا در تدبیر و خدایی خود آنی از مخلوقات غافل نیست و همه را پیوسته زیر نظر دارد، علت آنکه اول خواب سبک و بعد خواب عادی از خدا نفی شده این است که خواب ضررش بر قیومت بیشتر از «چرت» است، مقتضی آن بود که اول خواب سبک نفی شود، سپس خواب عادی، یعنی: نه آن عامل ضعیف خدا را می‌گیرد تا مخالف قیومت باشد و نه این عامل قوی «۱».

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ این وصف پنجم است و حاکی است که مالک حقیقی اشیاء خداست، ظهور آیه به خود آسمانها و زمین شامل نیست مگر آنکه مراد از «ما فی السَّمَاوَاتِ» موجودات بالا و از «ما فی الْأَرْضِ» موجودات پائین باشد. مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ.

یعنی: مالک و حاکم مطلق خداست، کسی را حق دخالت و اظهار نظر در کار او نیست مگر آنکه خودش اجازه بدهد، ظهور کلمات «من- ایدیه‌م- خلفهم- یحیطون» در اولوا العقل است و نظر بواسطه بودن موجودات عاقل دارد یعنی هیچ یک از انسانها و ملائکه جز به اذن خدا به کسی شفاعت نمی‌کند نه در دنیا و نه در آخرت.

بنا بر این، آیه در مقام نفی عقیده مشرکین است که به شفاعت بتهای خود ایمان داشتند و می‌گفتند: هُوَ لَا يَشْفَعُ عِنْدَ اللَّهِ «۲» مراد از ضمیر «هم- یحیطون» ظاهرا شفاعت کنندگانند یعنی خدا به گذشته و حال و آینده آنها اطلاع کامل

(۱)- از میزان اقتباس شده است.

(۲)- سوره یونس/ ۱۸.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۴۷۹

دارد و می‌داند آنها چه کسانی هستند و به چه کسانی شفاعت خواهند کرد «۱» وانگهی آنها فقط آن قدر می‌دانند که خدا خواسته و تعلیمشان داده است ضمناً آیه شریفه وجود شفاعت را با اذن خدا ثابت می‌کند رجوع شود به آیه ۴۸ همین سوره. وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا مراد از کرسی ظاهراً حکومت و احاطه خداست یعنی حکومت خدا و سلطه او

همه موجودات را در بر گرفته است از حضرت صادق- صلوات الله علیه- نقل شده که مراد از کرسی علم خداست «۲» وانگهی خدا دارای چنان قدرت است که نگهداری آسمانها و زمین به او سنگینی نمی‌کند إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا فَاطِر / ۴۱ و در پایان آمده: وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ و اوست خدای والا مقام و عظیم الشأن که دارای چنان صفات است.

۲۵۶- لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ.

این جمله روشن می‌کند که در دین تحمیلی نیست انبیاء و مخصوصا پیامبر اسلام مردم را به چیز ناشناخته‌ای دعوت نکرده‌اند و نگفته‌اند چه بفهمید و چه نفهمید باید بپذیرید، بلکه به حکم «قد تبین...» به چیز شناخته شده‌ای خوانده‌اند علی‌هذا مراد از اِکْرَاه آنست که به کسی بگویند قبول کن اگر چه نمی‌فهمی تقلید کن و دم زن.

به عبارت دیگر انبیاء گفته‌اند ای مردم ما شما را به چیزی می‌خوانیم که می‌فهمید البته اصول دین و کلیات آن کاملاً روشن است موقعی که پیامبران دین را بر مردم عرضه کردند آنها فهمیدند و قبول کردند بعضی‌ها هم فهمیدند ولی از

(۱)- یعنی شفاعت آنها یک اصل معینی است که از طرف خدا تعیین شده و در اختیار آنها گذاشته شده است نه مثل شفاعتهای دنیا که رئیس را از کارهای شفاعت شده آگاه کرده و او را به تجدید نظر در حکمی که داده و ادا می‌کنند.

(۲)- توحید صدوق / ۳۲۷ در باره کرسی در قاموس قرآن بطور مفصل بحث کرده‌ام.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۸۰

روی خودپسندی انکار نمودند وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا.

بنا بر آنچه گفته شد این جمله فقط بیان مطلب فوق است نه حکم تکوینی است و نه حکم تشریحی که به صورت خبر آمده است، و اگر بخواهیم از آن حکم تکوینی و یا تشریحی استفاده بکنیم باید فقط جمله «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» را در نظر بگیریم بدون ما بعد آن «۱».

در تفسیر ابن کثیر نقل شده بعضی از بازرگانان شام که به مدینه کالا می‌آوردند پسران مردی را به نام «حصین» به مسیحیت دعوت کردند، آنها تحت تأثیر قرار گرفته آن دعوت را پذیرفتند، حصین سخت ناراحت شد و از رسول خدا خواست که پسرانش را به قبول اسلام مجبور کند ولی در جواب او این آیه نازل شد «۲».

به نظر نگارنده این حدیث نمی‌تواند درست باشد چون اولاً آیه در این صدد نیست ثانیاً پسران حصین بنا بر صحت حدیث مرتد فطری و واجب القتل بوده‌اند چگونه پیامبر فرماید: ناراحت نباش آنها را باسلام مخوان چون: لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ مراد از آیه همان است که قبلاً گفته شد، بنا بر آنچه گفته شد طرح این اشکال که: با وجود این آیه جنگهای اسلامی چطور توجیه می‌شود ابدا لزومی ندارد که اگر اسلام جنگ ابتدایی را هم جایز بداند مردم را به وسیله جنگ به چیز شناخته شده‌ای می‌خواند. راجع به جنگهای اسلامی ذیل آیه ۱۹۰ همین سوره بحث شده است.

فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا.

(۱)- حکم تکوینی آنست که بگوئیم: در دین نمی‌شود اجبار باشد زیرا اعتقاد یا تحمیل غیر ممکن است، و تشریحی آنست که حق ندارید دین را به اجبار به کسی بقبولانید. [.....]

(۲)- در مجمع البیان و المنار همین خبر با مختصر تفاوت نقل شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۸۱

یعنی: چون نجات از هلاکت مشخص گردیده پس هر که خدایان دروغین را انکار کرده و به خدا تسلیم شود، به وسیله‌ای چنگ

زده که پاره شدن و از بین رفتن ندارد، انسان در زندگی باید محل اتکایی داشته باشد هر که خدا را شناخت و به خدا تسلیم شد به قدرت لا یزال، جامع تمام صفات کمال، به عالم نور، علم، فضیلت کمال و هستی مطلق تکیه کرده و «از قید هر چه تعلق پذیرد آزاد شده است» کارش، فکرش، شخصیتش، و تصمیمش، از این قماش خواهد بود، بر خلاف آنکه موجود زبونی را قبله خویش قرار داده باشد.

لفظ طاغوت هشت بار در قرآن مجید آمده و محل استعمال آن: بتهای بی جان، خدایان دروغین و حکام متجاوز است مثل یُریدُونَ أَنْ يَتَّحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ نساء / ۶۰، جمع و مفرد در آن یکسان است وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ خدا به هر دو گروه شنوا و دانا است. ۲۵۷- اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ.

آنان که مؤمن هستند، کارشان، دیدشان، فکرشان، تلاششان، و هر چیزشان خدایی و مطابق رضای خداست، اول رضای خدا و عدالت و انصاف را در نظر می‌گیرند، سپس به عمل وارد می‌شوند پس از تاریکیها بیرون شده و به نور داخل گشته‌اند، آری نور خدایی. ولی فکر طاغوت، کار طاغوت، تلاش طاغوت، همه ظلمت، همه شهوت، همه مزاحمت و همه شیطانی است، آنکه از طاغوت پیروی کند قهرا از نور به ظلمت انتقال یافته، ادامه پیروی طاغوت و توبه نکردن از آن موجب خلود در آتش است آری أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ راجع به خلود رجوع شود به ذیل آیه قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا انعام / ۱۲۸.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۸۲

نکته‌ها

توحید سبب یک‌رنگی جوامع بشری و از بین برنده امتیازات پوچ و بی‌معنی است اعتقاد به توحید منشأ تمام کمالات است، فکر آدمی را از محیط مادی بالاتر برده و با ملکوت اعلی‌مربوط می‌سازد، توحید آدمی را از بندگی طاغوت‌ها. جلادها، سرمایه‌دارها می‌رهاند و به حکم إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ از همه جز خدا بی‌نیاز می‌کند. انسان خدا ناشناس باید عیاش، مزاحم، ظالم، شهوتران و بدکار باشد و اگر چنین نباشد احمق و نادان است زیرا برای چه خوبی کند و خوب باشد و برای چه ظالم و شهوتران نباشد مگر خدایی، پاداش و عذابی در کمین اوست؟ ولی جامعه‌ای که اهل توحید است، خدایی حی و قیوم در بالای سر می‌بیند، عذاب و پاداشی را در انتظار خود می‌داند باید نیک و نکوکار باشد جامعه بی‌توحید جامعه حیوانها است.

دین انسان را به راهی می‌خواند که قابل فهم و درک است، اصولی که ادیان ارائه داده‌اند همه قابل فهم و موجب سعادتند، پیامبران انسانها را به چیز ناشناخته نخوانده‌اند تا کورکورانه قبول کنند و نفهمند، پیامبران همه به زبان مادری و ساده و آسان با مردم سخن گفته‌اند، تا دانا و نادان هر دو کلام آنها را فهمیده‌اند به حکم: نحن معاشر الانبياء امرنا ان نكلم الناس بقدر عقولهم مطابق فهم مردم سخن گفته‌اند، پس راه خدا راه ساده و آسان و قابل فهم است.

سعادت جامعه بشری در صورتی امکان‌پذیر است که رنگ توحید داشته تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۸۳ باشد، و خدایان دروغین بی‌جان و با جان از اعتبار ساقط گردند، یک اراده، یک مشیت، یک دستور و یک الله حکومت کند، فکرها، کارها، تصمیم‌ها و ایده‌ها خدایی باشد و گرنه بشر در آتشی که به دست خود افروخته خواهد سوخت يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۸۴

اشاره

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۲۵۸)

۲۵۸- آیا نگاه نکردی به آنکه با ابراهیم درباره پروردگار او محاجه کرد زیرا که خدا به او ملک عطا کرده بود، ابراهیم گفت: خدای من آنست که زنده می‌کند و می‌میراند گفت: من زنده می‌کنم و می‌میرانم، ابراهیم گفت: خدا خورشید را از مشرق می‌آورد تو او را از مغرب بیاور، (در این حال) آنکه کفر می‌ورزید مبهوت شد، خدا گروه ظالمان را هدایت نمی‌کند.

کلمه‌ها

حاج: محاجه در آیه به معنی مخاصمه و مجادله است، حجت در اصل دلیلی است که مقصود را روشن می‌کند، معنای اولی آن «قصد» است.

ملک: (بضم میم) حکومت. پادشاهی.

بهت: بهت به معنی تحیر و سرگردانی است، بهتان دروغی است که شخص را مبهوت می‌کند.

شرحها

این آیه مصداق و نمایشی است از طاغوت که در آیه گذشته بررسی شد، طاغوت در برابر پیامبر خدا ایستاده و ادعای خدایی می‌کند و می‌گوید: حیات و مرگ در دست من است، باید مردم مرا خدا بدانند و مرا بندگی کنند، بالاخره تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۸۵

در مقابل حق، زبون و رسوا می‌گردد، خار راه بشریت اینگونه طاغوتها هستند.

۲۵۸- أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ. «ألم تر» در اینجا برای تعجب است، «أن آتاه...» علت محاجه و تقدیر آن «لان آتاه» است یعنی این محاجه و جسارت بدان علت بود که خدا به او پادشاهی داده بود، نخوت و خودبینی سلطنت او را به این کار واداشته بود «۱».

محاجه درباره رب ابراهیم بود که رب او کیست؟ گویی نمرود به ابراهیم گفته: رب تو کیست؟ او در جواب فرمود: پروردگار من همانست که زنده می‌کند و می‌میراند حیات و مرگ در دست اوست «۲».

نمرود یا سخن آن حضرت را نفهمید و یا حمل به ظاهر کرد و گفت: من زنده می‌کنم و می‌میرانم پس رب تو منم باید به من عبادت کنی، نمرود نگفت:

«و انا احیی و امیت» زیرا بنا بر او عطف معنایش این می‌شد که من هم اینکار را می‌کنم بلکه نمرود گفت منم که اینکار را می‌کنم، گویند دستور داد دو نفر زندانی را آوردند یکی را آزاد کرد و یکی را اعدام نمود و گفت آن را حیات بخشیدم و این را مرگ دادم، ابراهیم علیه السلام دید که استدلال با این وضع و بی منطقی خصم به درازا خواهد کشید لذا از راه دیگر وارد شد و گفت: خدا آفتاب را از طرف مشرق بیرون می‌آورد اگر تو ربی، آن را از مغرب طالع کن اینجا بود کافر و طاغوت مبهوت شد و از محاجه فرو ماند.

(۱)- درباره اینکه خدا چگونه به ظالم و طاغوت فرمانروایی می‌دهد ذیل آیه: قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ ... آل عمران/ ۲۶ بررسی

خواهد شد.

(۲) - مراد آن حضرت حیات و مرگ واقعی بود که هنوز هم فقط با آثارشان معلوم می‌شوند و کسی از حقیقت آنها آگاه نیست، از امام صادق علیه السلام نقل شده که ابراهیم علیه السلام به نمرود گفت: اگر راست می‌گویی این را که اکنون کشتی زنده کن. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۸۶

نکته‌ها

۱- ممکن است بگوئیم: نمرود وجود خالق را قبول داشت و محاجه‌اش فقط درباره رب بود که خالق خداست ولی رب منم، اما از اینکه ابراهیم در بیان دیگر با لفظ «الله» تعبیر می‌آورد معلوم می‌شود این منطقی در بین نبوده بلکه ادعای طاغوت این بوده که خالق، اله و رب منم و در مقابل اینگونه جبارها چنان منطقی یافت نمی‌شود.

۲- وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ یعنی: خدا در ظلمشان هدایت‌شان نمی‌کند هم ظلم کنند و هم در ظلمشان حق باشند چنین کاری میسر نیست، ظلم با حق جمع نمی‌شود هم بگوید من پروردگارم و هم منطقی حق داشته باشد.

۳- از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده که اسم آن جبار که با ابراهیم علیه السلام محاجه کرد نمرود بن کنعان بود، مسعودی در مروج الذهب گوید: او اولین پادشاه از پادشاهان بابل بود که حدود شصت سال پادشاهی کرد پیامبران اولین انسانها بودند که برای توحید و مبارزه با خدایان دروغین و خائنین عالم بشریت بیا خاستند، ابراهیم علیه السلام با آنکه به ظاهر یک فرد عادی بود به دربار او راه یافت و بینی او را به خاک مالید.

در تفسیر برهان نقل شده که این محاجه در هنگام شکستن بتها بدست آن حضرت بود ولی از امام صادق علیه السلام نقل شده که آن بعد از نجات آن حضرت از آتش بود که خدا آن را به وی سرد و سلامت گردانید «وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۸۷

[سوره البقره (۲): آیات ۲۵۹ تا ۲۶۰]

اشاره

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۵۹) وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيُطَمِّنَنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصِرْهِنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۶۰)

۲۵۹- یا مانند کسی که بر آبادی گذر کرد که از سکنه خالی و فقط بناها داشت، گفت: خدا چگونه مردم این آبادی را بعد از مرگشان زنده می‌کند؟! خدا او را صد سال بمیرانید سپس زنده‌اش کرد، و گفت چقدر در اینجا مانده‌ای؟ گفت: یک روز یا مقداری از روز. گفت: بلکه صد سال مانده‌ای. به طعام و شراب نگاه کن که تغییر نیافته، به الاغت نگاه کن، تا ترا برای مردم نمونه‌ای گردانیم، استخوانها را بنگر چگونه بلندشان می‌کنیم، سپس آنها را گوشت می‌پوشانیم، وقتی که (این امر) بر او روشن شد گفت: می‌دانم که خدا به هر چیز توانا است.

۲۶۰- و چون ابراهیم گفت: خدایا به من بنما که مردگان را چگونه زنده می‌کنی؟ گفت مگر ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: بلی ولی

برای اینکه قلبم آرام گیرد: گفت: پس چهار پرنده بگیر و آنها را پاره پاره کن ... سپس بر هر کوهی تکه‌ای از آنها را بگذار، آن گاه آنها را صدا کن که شتابان سوی تو آیند و بدان که خدا توانا و حکمت کردار است.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۸۸

کلمه‌ها

قریه: آبادی اعم از آنکه شهر باشد یا ده، «قری» در اصل به معنی جمع کردن است شهر را از آن قریه گویند که خانه‌ها یا مردم را در یک جا جمع کرده است اینک قریه را ده معنی کرده‌اند غلط مشهور است (قاموس قرآن).

خاویه: خالی. خواء در اصل به معنی خالی شدن است به معنی سقوط و انهدام نیز آید ولی در آیه معنای اول مراد است.

عروش: بناها. خانه‌ها. معنای اصلی عرش بلندی است، تخت، بنا، داربست انگور و خانه را به مناسبت بلندی عرش و عروش گفته‌اند (قاموس قرآن).

لبث: لبث به معنی درنگ و توقف است.

لم یتسنه: متغیر نشده. این لفظ از ماده «سنه» به معنی تغیر است.

نشرها: نشز در اصل به معنی بلند شدن است مراد از آن در آیه زنده شدن استخوانها و سوار شدن بر وی هم است.

نکسوها: کسا و اکساء به معنی پوشاندن لباس است مراد در آیه پوشاندن گوشت بر استخوانهاست.

صرهن: صور (بفتح صاد) و صیر به معنی قطع کردن و متمایل ساختن است مراد از آن قطع و تکه تکه کردن است «صار الشیء: قطعه و فصله».

سعیاء: سعی به معنی تند رفتن و کوشش است، مراد از آن در آیه به تندی پرواز کردن است.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۸۹

شرحها

در دو آیه دو حکایت و سرگذشت بررسی شده که هر یک نشانه‌ای از معاد و زنده شدن بعد از مردن است، اول خلاصه آنها را نقل کرده سپس به تفسیر آیات می‌پردازیم.

۱- مردی از پیامبران خدا الاغی سوار شده با مقداری از طعام و آب که همراه دارد مشغول راه رفتن است، در اثنای راه به شهری یا دهی می‌گذرد که اهل آن همه مرده و خانه‌ها خالی و بی‌صاحب مانده‌اند.

آن پیامبر با دیدن آن منظره می‌گوید: خدا این مردم را چگونه زنده خواهد کرد، پس از این سخن او را در همانجا خواب و مرگ فرا می‌گیرد و صد سال تمام از مرگ او می‌گذرد. سپس خدا او را زنده می‌کند و می‌گوید: چقدر در اینجا بوده‌ای؟ می‌گوید: یک روز یا مقداری از یک روز.

وحی می‌آید: نه بلکه صد سال در اینجا مانده‌ای، آن گاه وحی می‌رسد: به طعام و آبت نگاه کن که فاسد نشده‌اند (تو هم بی‌آنکه فاسد شوی همین طور مانده‌ای) و آن گاه برای آنکه شکی در دلش نماند خطاب می‌رسد: به الاغت نگاه کن و ببین چطور استخوانهای آن را رویهم سوار کرده و بر آنها گوشت می‌پوشانیم، او از دیدن استخوانهای الاغ یقین می‌کند که صد سال در آنجا مانده است، و چون زنده شدن الاغ را با چشم خود می‌بیند می‌گوید: دانستم که خدا به هر کاری تواناست ضمناً خدا به وی می‌گوید که زنده شدن تو نشانه‌ایست بر مردم که بدانند قیامت حتمی است.

۲- ابراهیم علیه السلام آن پیامبر عظیم‌الشأن روزی از خدا در خواستی کرد و گفت: پروردگارا به من نشان ده که مردگان را

چگونه زنده خواهی کرد؟ خطاب رسید: آیا زنده شدن مردگان را باور نکرده‌ای؟ عرض کرد چرا، ولی می‌خواهم تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۹۰

دلم آرام و خاطر مطمئن باشد. خطاب رسید: چهار تا پرنده انتخاب کن آنها را سر بریده و بدنشان را تکه تکه کن سپس آن تکه‌ها را در کوهی چند بگذار و آن گاه آنها را بخوان، خواهی دید که بدنها ترکیب شده و زنده گشته و به شتاب پیش تو خواهند آمد و آن وقت بدان که خدا، توانا و حکمت کردار است اینک آیات.

۲۵۹- أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا.

به نظر می‌آید «او» عطف بر معنایی است که از آیات سابق فهمیده می‌شود توضیح اینکه از آیه: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ ... روشن شد که خدا یار اهل ایمان است و آنها را وارد نور می‌کند و طاغوتها و سرپرست کفار هستند و آنها را به تاریکی‌ها می‌کشاند.

آن گاه در آیات بعدی برای این مطلب سه شاهد و مصداق آمده یکی جریان نمود که مصداق طاغوت است دومی و سومی سرگذشت آن پیامبر و ابراهیم علیه السلام که هر دو مصداق هدایت و وارد شدن به نور است.

تقدیر کلام این است: خدا به نور وارد می‌کند و طاغوتها به ظلمت، مانند قضیه کسی که با ابراهیم محاجه کرد یا مانند کسی که بر یک آبادی گذر کرد، نهایت اولی نمونه ظلمت و دومی نمونه نور است.

«علی عروشها» متعلق است به محذوفی مثل «باقیه- قائمه» یعنی آن آبادی از سکنه خالی بود فقط بناها مانده بود در المنار گوید: به قولی: «و هی خاویة من السكان و قائمة علی عروشها» از تلخیص البیان شریف رضی نقل شده که فرموده: «ای خالیة من اهلها علی ما فیها من بواقی ابنتها» اینکه خاویه را منهدم شده و عروش را سقفها معنی کنیم و بگوئیم اول سقفها افتاده و بعد دیوارها به روی آنها افتاده بود معنای دلچسبی نیست قال انی یحیی هذه الله بعد موتها.

معلوم نیست که این سخن را بزبان آورده باشد و ظاهرا این کلام ضمیر تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۹۱ او بوده و در دل چنین گفته است «فأما لله مائة عام ثم بعثه» ظاهر کلام در مرگ معمولی است و این از قدرت خدا بعید نیست و عقلا ممکن است که خدا کسی را بمیراند و پس از صد سال زنده کند گرچه ما راههای طبیعی آن را نمی‌دانیم.

قال كم لبثت قال لبثت يوماً أو بعض يوم قال بئس ما لبثت مائة عام من بعد ذلك قال لبثت مائة عام من بعد ذلك قال لبثت مائة عام من بعد ذلك قال لبثت مائة عام من بعد ذلك

فأنظر إلى طعامك و شرابك لم يسنه و أنظر إلى حمارك و لنجعلك آية للناس و أنظر إلى العظام كيف نُنشئها ثم نكسوها لحماً.

لفظ «انظر» سه بار برای اهمیت قضیه تکرار شده. در اینجا لازم بود اولاً بدانند چطور بعد از گذشتن صد سال تغییری در وجود وی پیدا نشده، بدین جهت خدا طعام و شراب را به وی نشان داد که چنان که خدا آب و طعام را بدون تغییر نگهداشته همانطور تو را نگهداشته است و از این معلوم می‌شود که او در این مدت نپوسیده است مثل اصحاب کهف ثانیاً برای اینکه یقین کند که مرگ صد سال صحیح است خدا فرمود به استخوانها نگاه کن که آنها را چطور روی هم سوار کرده و زنده می‌کنیم (ظاهراً استخوانهای الاغش بوده) زیرا در آن صورت هم به مرگ صد سال یقین می‌کرد و هم به زنده شدن بعد از مرگ، و لفظ و لنجعلك آية للناس ظاهر عطف است بر محذوفی یعنی: این کار را برای اطمینان تو انجام دادیم و نیز برای آنکه تو را نشانه‌ای از معاد گردانیم تا مردم به آن باور کنند.

فَلَمَّا بَيَّنَّ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

پر روشن است که زنده شدن استخوانها را دیده و در زبان و یا در ضمیر گفته تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۹۲

می‌دانم که خدا به هر چیز توانا است لفظ «اعلم» حاکی است که از اول یقین داشته و سؤال برای ناآرامی خاطر بوده و گرنه می‌گفت «علمت» دانستم که خدا قادر است.

۲۶۰- وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوْ لِمَ تُؤْمِنُ قَالِ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيُطَمِّئَنَّ قَلْبِي.

ظهور آیه در آنست که ابراهیم خواسته چگونگی این کار را ببیند، ولی چون ممکن بود تصور شود که این سؤال ناشی از شک در خود معاد است، با سؤال و جواب بعدی روشن شده که ابراهیم شکی در اصل معاد ندارد، ناگفته نماند: علم با شنیدن غیر از علم با دیدن است، شخص می‌داند که در کارخانه، چغندر به قند مبدل می‌شود ولی هیچگاه آن اطمینان را نخواهد داشت که با چشم خود آن را ببیند، سؤال ابراهیم علیه السلام از این رقم بوده است.

قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا.

از حضرت صادق- صلوات الله علیه- نقل شده ابراهیم علیه السلام چهار مرغ یعنی خروس، کبوتر، طاوس و کلاغ را (پس از ذبح) تکه تکه کرد بطوری که گوشت استخوان و پره‌های آنها بهم آمیخته شدند آن گاه آنها را ده قسمت کرده هر قسمت را بالای کوهی گذاشت و سر آنها را در دست گرفت و چون آنها را به سوی خود خواند اعضاء بدن آنها در کوه‌ها جابجا شده و به طرف ابراهیم آمدند «۱».

لفظ «صرهن» را جمعی به معنی متمایل ساختن گرفته‌اند ولی بهتر است که به معنی قطع باشد، در المیزان فرموده: قرائن نشان می‌دهد که آن به معنی قطع است تعدیه به «الی» دلالت دارد که «مایل ساختن» به آن تضمین شده است.

(۱)- تفسیر عیاشی ترجمه آزاد.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۴۹۳

یعنی آنها را در حالی که به خود انس داده‌ای تکه تکه کن، نگارنده گوید: متمایل ساختن اثرش آن بود که پس از زنده شدن صدای ابراهیم را می‌شناختند و به سوی او می‌آمدند (و الله العالم).

ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَا تُبَّيْنَكَ سَعِيًّا وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

یعنی پس از خواندن خواهی دید که به سرعت پیش تو آمدند و بدان که خدای تو، توانا و حکمت کردار است.

نکته‌ها

نام پیامبری که به آن آبادی گذر کرد در بعضی از روایات «ارمیا» و در بعضی «عزیر» است عجیب است که زمخشری در کشاف گوید: آن رهگذر به معاد منکر بود، زیرا که در ردیف «نمرود» شمرده شده و نیز جمله «انی یحیی ...» کلمه استبعاد است، بعد گفته: گویند او عزیر یا «خضر» بوده است.

در این آیات دو نمونه از معاد و زنده شدن بعد از مرگ ذکر شده که عده‌ای پس از مرگ زندگی تازه یافته‌اند، در واقعه اصحاب کهف آمده:

وَ كَذَلِكَ أَعْرَضْنَا عَنْهُمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا كَهْفٍ / ۲۱ یعنی اهل شهر را به زنده شدن آنها مطلع ساختیم تا بدانند که معاد حتمی است، در این آیات آمده: وَ لِنَجْعَلَنَّ آيَةً لِلنَّاسِ تا زنده شدن تو نمونه‌ای از معاد باشد، هکذا در سرگذشت

پرنده‌ها. گر چه ما راههای اینها را نمی‌دانیم ولی از قدرت خدا بعید نیستند مثل آتش ابراهیم، عصای موسی، ولادت عیسی و ...

بعضی از دانشمندان شیعه و اهل سنت چون به این قضایا می‌رسند قصدشان این است که طوری توجیه نمایند که خارق عادت نباشد، علت این کار دو چیز است یکی دلسوزی به اسلام که مبدا مورد حمله قرار گیرد، دیگری ترس از تفسیر أحسن‌الحدیث،

ج ۱، ص: ۴۹۴

غربی‌ها و بعضی به اصطلاح روشنفکر، ولی جایی که خدا را به همه چیز قادر می‌دانیم و صریح آیات دلالت دارد و محال عقلی هم در میان نیست چرا از آنها بترسیم.

شاید این قضایا برای آیندگان به حکم مسئله‌ای باشد که روی آن فکر کنند.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۴۹۵

[سوره البقره (۲): آیات ۲۶۱ تا ۲۶۶]

اشاره

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۱) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۶۲) قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ (۲۶۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَيْفٍ مُقْبَضٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَيْلًا لَا يَصْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۲۶۴) وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ اِتِّغَاءً مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ حَبَّةٍ بَرِيَّةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أَكْطَافًا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۶۵)

أَيُّودٌ أَحَدِكُمْ أَنْ تُكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَةٌ ضَعْفَاءٌ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (۲۶۶)

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۴۹۶

۲۶۱- حکایت آنها که اموال خویش را در راه خدا خرج می‌کنند، همانند دانه‌ایست که هفت سنبل رویانیده و در هر سنبل صد دانه هست، خدا برای کسی که بخوهد چند برابر می‌کند، خدا وسعت بخش و دانا است.

۲۶۲- آنان که اموال خویش را در راه خدا انفاق می‌کند سپس انفاق خود را با منت و اذیتی دنبال نمی‌کنند، پاداش آنها پیش پروردگارشان است، (در این پاداش) نه بیمی دارند و نه غمگین می‌شوند.

۲۶۳- گفتار خوب در برابر محتاج و عفو (در مقابل خشونت او) بهتر است از صدقه‌ای که اذیت به دنبال دارد خدا بی‌نیاز و بردبار است.

۲۶۴- ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدقات خویش را با منت و اذیت باطل نکنید همچون کسی که مال خویش را برای ریا (تظاهر) خرج می‌کند و به خدا و معاد ایمان نمی‌آورد، حکایت او مانند سنگ صافی است که بر آن خاکی هست باران تندی به آن رسیده و آن را صاف و سخت رها کرده آنها از آنچه کرده‌اند چیزی نمی‌برند، خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

۲۶۵- و حکایت آنان که اموال خویش را برای طلب رضای خدا و با استواری نفس، انفاق می‌کنند مانند باغی است در نقطه بلندی که باران تندی به آن برسد و میوه‌اش را دو چندان بدهد و اگر باران تندی به آن نرسد باران خفیفی (در ثمر دادن آن) کافی است، خدا به آنچه می‌کنید بیناست.

۲۶۶- آیا یکی از شما خوش دارد که باغی از نخلها و تاکها داشته باشد و از زیر درختان آن نهرها جاری شوند و در آن باغ از هر میوه موجود باشد، در حالی که او پیر شده و فرزندان ضعیف و ناتوان دارد. (ناگاه) گردبادی آتش‌دار به آن باغ برسد و بسوزد؟ این چنین خدا آیات خویش را برای شما بیان می‌کند تا بیندیشید.

کلمه‌ها

سبیل الله: منظور از سبیل الله هر کار مفیدی است که رضای خدا و نفع مردم در آن باشد. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۹۷

حبه: دانه. مثل دانه گندم و غیره.

سنابل: سنبلها. مفرد آن سنبله است.

یضعف: تضعیف و مضاعفه، زاید کردن بر اصل شیء است تا دو برابر یا بیشتر باشد.

واسع: صاحب سعه. یعنی فضل و رحمت او وسیع است به معنی وسعت دادن نیز آید، مراد از آیه ظاهرا همان است.

منا: منت گذاشتن برخ کشیدن. اصل من به معنی قطع است گویی:

با برخ کشیدن نعمت و گرفتن اینکه: آیا از تو دستگیری نکردم؟! نعمت و اجر آن را قطع می‌کند ولی منت از خدا به معنی نعمت دادن است (قاموس قرآن).

اذی: اذیت دادن. ناراحت کردن.

صدقه: صدقه چیزی است که انسان از مال خود قربۀ الی الله می‌دهد، اعم از واجب یا مستحبّ علت این تسمیه آنست که بنده بوسیله آن صدق بندگی خود را اثبات می‌کند.

حلیم: بردبار (بقره/ ۲۲۵).

رئاء: نشان دادن. رئاء و ریاء از ماده «رؤیت» است، ریاء آنست که کار خوبی را برای تظاهر و نشان دادن به دیگران بکنیم نه برای رضای خدا.

صفوان: سنگ صاف اصل صفو به معنی خالص است.

وایل: باران تند «وایل» به معنی شدت است.

صلد: صلد در اصل به معنی سختی است به معنی «سخت» نیز آید، سنگی را که چیزی نمی‌رویاند گویند: حجر صلد.

مرضاة: رضایت خوشنودی. تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۴۹۸

تثبیت: ثابت و استوار کردن.

جنه: باغ «جن» به معنی پوشیدن است باغ و چمن را جنت گویند که روی زمین را مستور می‌کند.

ربوة: تپه بلندی «ربو» به معنی زیادت است، تپه را به علت زیادت و بالا آمدن ربوه گفته‌اند، «ربا» نیز از این ماده است.

اکل: (بر وزن شتر) میوه. خوردنی.

طل: باران خفیف. به قولی خفیفترین باران و به قولی شبنم. راغب آن را اضعف المطر معنی کرده است.

نخیل: درختان خرما، واحد آن نخل است به قولی نخل جمع نخله است (قاموس قرآن).

اعناب: انگور و درخت آن را عنب گویند، در اینجا معنای دوم مناسب است.

کبر: (بر وزن جگر) پیری.

اعصار: گردباد. عصر و اعصار به معنی فشردن است. رجوع شود به شرح آیه.

شرحها

در این آیات سخن از انفاق مال در راه خدا است که نتیجه آن هفتصد بار بلکه بیشتر است و در هر حال خالی از نتیجه نمی‌شود باشد. ولی باید اولاً در راه خدا و برای خدا باشد ثانیاً بر شخص انفاق شده نباید منتی گذاشت و یا اذیت کرد، حتی اگر با زبان خوش، طرف را از خود دور کند بهتر از آنست که کمک کند و منت نهد، ثالثاً باید نظرش تظاهر نباشد و در صورت منت و اذیت

و تظاهر، تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۴۹۹

عملش باطل شده و اثری در پیش خدا نخواهد داشت، همچون کسی است که گردباد یا آتشی محصول او را از بین ببرد و چیزی باقی نماند.

۲۶۱- مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سَبْتَلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ.

این مثل در امثال ذرت و آفتاب گردان و نظیر آنها وقوع خارجی دارد که واقعا یک دانه مبدل به هفتصد دانه بلکه بیشتر می‌شود، در سنبل گندم تا ۸۰ دانه شمرده شده است، سبیل‌الله یک معنای وسیعی است نمی‌شود آن را به جهاد منحصر کرد. بلکه به هر مصرف نیکی شامل است، به نظر می‌آید که این مثل راجع به گسترش عمل است مثلا آنکه کتاب مفیدی به مردم اهدا می‌کند یا آنکه تختی به بیمارستانی می‌خرد اینها در مسیر زمان مورد استفاده اشخاص کثیری واقع می‌شوند در نتیجه کار خوب، گسترش و ادامه پیدا می‌کند، البته پاداش دنیا و آخرت به حساب گسترش عمل خواهد بود.

وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.

این مضاعف و کثرت در اثر پاکتر بودن نیست و بلکه در اثر انتخاب مورد انفاق است مثلا آنکه مسجدی یا بیمارستانی ساخته یا عده‌ای را موحد و خدانشناس تربیت کرده گسترش و ادامه عمل او بیشتر از کسی است که تأمین یک ساله خانواده‌ای را به عهده گرفته است و صف «واسع و علیم» نشان دهنده زیادت و مضاعفه است یعنی خدا دارای رحمت وسیع و مضاعف می‌کند و به نیت و طرز کار بندگان آگاه است.

امام صادق علیه‌السلام فرموده: چون بنده مؤمن کار نیکی انجام دهد خدا عمل او را بر هر کار نیک هفتصد ضعف اضافه می‌کند ... (یعنی هر یک عمل چهار صد و نود هزار برابر) «۱».

(۱)- آیه شریفه نظیر این روایت است که:

«من سن سنة حسنة فله مثل اجر من عمل بها ...»

در تفسیر عیاشی از امام صادق (ع) نقل شده:

«إذا احسن العبد المؤمن ضاعف الله له عمله لكل حسنة سبعمائه ضعف وذلك قول الله تبارك و تعالی و الله يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ».

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۵۰۰

۲۶۲- الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أذَى.

اتباع به معنی تعقیب کردنست، منت آنست که انفاق را برخ شخص بکشند و اذیت آنست که مثلا- کاری به وی رجوع کنند که موجب رنجش و آزار وی باشد، این سخن در کارهای اجتماعی نیز صادق است مثل رهبران خودباخته و نظیر آنها که کارهای خویش را پیوسته برخ ملت می‌کشند و اَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى می‌گویند خلاصه: انفاق واقعی آنست که در راه خدا بوده و منت و آزاری در پی آن نباشد.

و گرنه باطل و بی‌اثر خواهد بود.

لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

لفظ «عند ربهم» دلالت بر حتمیت دارد و گرنه «اجر» شامل دنیا و آخرت است. خوف نسبت به آینده و حزن نسبت به حال است یعنی: این اجر چنان حتمی است که نه در آینده از بین خواهد رفت و نه اکنون نادیده گرفته خواهد شد.

پس نه برای فردا ترسی هست و نه برای حالا اندوهی.

۲۶۳- قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أذى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ.

یعنی اگر سائل و فقیر را با زبان خوش و اعتذار از خود دور بکنید و اصرار و الحاح او را نادیده بگیرید، بهتر از آنست که کمکی بکنید و بعد آزارش نمائید خداوند «غنی» است، احتیاج سائل را رفع می‌کند «حلیم» است شما هم مثل او بردبار باشید و در مقابل سائل بردباری کنید، حلیم باشید.

از رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ منقول است: چون سائل چیزی خواست سخن او را قطع نکنید تا آن را تمام کند سپس با وقار و آرامی باو جواب برگردانید یا با کمکی مختصر و یا با اعتذار نیکو ... «۱» در قول معروف و مغفرت ثواب هست ولی در صدقه

(۱) - مجمع البیان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۰۱

با اذیت هم مال از بین می‌رود و هم اجری بدست نمی‌آید، لذا آن از این بهتر است.

۲۶۴- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ.

آیه صریح است در اینکه منت و اذیت انفاق را باطل و بی‌اثر می‌کند و نیز کار نیکی که غرض عامل فقط تظاهر است در پیش خدا پاداشی نخواهد داشت، ایضا معلوم می‌شود که ریا از کارهای منافقان است آنکه به خدا و پاداش اخروی عقیده دارد کار ریایی نمی‌کند «۱».

چرا منت و اذیت صدقه را باطل می‌کند؟ این بدان جهت است که با صدقه بار زندگی طرف را سبک می‌کنیم و با منت و اذیت فشار بر او وارد می‌کنیم این فشار آن سبکی را از بین می‌برد، اگر گویی چرا ریا عمل را باطل می‌کند؟ گوئیم: خدا عادل است، به هر کس نیت و خواست او را می‌دهد، خواست ریاکار آنست که مردم او را خوب بدانند و به به گویند، به این «خواست» هم می‌رسد.

درباره «حبط عمل» در شرح آیه ۲۱۸ همین سوره بحث شده است.

فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا.

این مثل برای کسی است که پس از انفاق منت می‌نهد و آزار می‌کند، ضمیر «مثله» به «نفاق با منت» عاید است یعنی همانطور که باران تند، سنگ صاف را می‌شوید و خاک آن را می‌برد و در اثر صاف بودن چیزی از خاک در آن نمی‌ماند، منت و اذیت نیز آثار صدقه را بکلی از بین می‌برد لا- يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا یعنی: کسانی که انفاق می‌کنند سپس منت گذاشته و اذیت می‌کنند، در دنیا بواسطه انفاقشان محبوبیتی نخواهند یافت و در آخرت

(۱) - در این آیه سخن از ریاکاری است که منافق است، به خدا و معاد عقیده ندارد ولی لازم نیست هر ریا کننده چنین باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۰۲

پاداشی نخواهند دید آری: انفاق باطل شده.

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ این قسمت ظاهرا به ریاکاران نیز شامل است یعنی: خدا اینگونه اشخاص را در این کار و این نیت هدایت نمی‌کند که این کار و نیت راه ضلالت است و در آن هدایت نمی‌تواند باشد، آنها در این کار راه کفر می‌روند، در راه کفر هدایت نیست. ظاهرا آنست که کار آنها کار کفار است نه اینکه خود کافر باشند مثل آیه: وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ آل عمران/ ۹۷ درباره تارک حج.

ناگفته نماند: خدا کسی را هدایت می‌کند که در کفر یا در کار بد، توجه و تنبهی پیدا کند، او در آن حال مورد هدایت است و ممکن است خدا فکر او را عوض کند و هدایت یابد و گرنه ادامه کفر و ادامه گناه مورد هدایت نمی‌شود زیرا آن ضلالت است و

.بس

۲۶۵- وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بَرْبُورٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطُلَّ.

این مثل برای کسانی است که انفاق ریایی نمی‌کنند و نیز با منت و اذیت بعدی آن را باطل نمی‌نمایند. «ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» می‌رساند که ریا نمی‌کنند «تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ» روشن می‌کند که این انفاق، منتی و اذیتی در پی ندارد، بهتر است «تثبیتا» تمیز باشد، یعنی: نفس خود را تثبیت و استوار کرده‌اند که بعداً منت نخواهند گذاشت.

بودن باغ در نقطه بلندی برای آنست که از خطر سیل و سایه درختان دیگر و نظیر آن در امان باشد. این باغ در اثر موقعیت و خوبی زمین طوری است که اگر باران مفصلی به آن برسد میوه دو چندان می‌دهد و اگر باران نرسد، باران خفیف و حتی شب‌نم در ثمر دادن آن کافی است یعنی: در هیچ حال بی‌ثمر تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۰۳.

نخواهد بود، انفاق اینگونه مردم، نیز از اثر و ثواب خدایی خالی نخواهد بود کم باشد آن پاداش یا زیاد، لفظ «فطل» در تقدیر «فطل یکفیها» است.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ این جمله برای آنست که انفاق شما حتماً اثر و پاداش مورد مثل را خواهد داشت زیرا که این وعده خداست و به آنچه می‌کنید خدا بینا و دانا است.

۲۶۶- أَوْ يَوْمَ أُحُدٍ كُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ.

این مثل دیگری است برای آنان که پس از انفاق منت می‌نهند و آرزو می‌کنند، خلاصه مثل آنست که: شخص پیر و از کار افتاده‌ای است که قدرت کار کردن ندارد، فرزندان ضعیفی دارد که قادر به تأمین خود نیستند. او برای اداره خود و فرزندان فقط یک باغ پر از درختان خرما و انگور و میوه‌های دیگر و جویهای آب دارد، ناگهان گردباد تندی به آن می‌رسد و در اثر به هم سائیدن درختان، باغ آتش گرفته و می‌سوزد. منت و اذیت بعدی مانند آتشی است که از نفس شیطانی برخاسته، ثواب و نتایج انفاق را می‌سوزاند و شخص را دست خالی می‌گذارد.

این مثلها برای آنست که موحد در کارهای خود هدف عالی داشته و رضای خدا را در نظر داشته باشد نه اینکه در مرحله پست بشری حرکت کند.

امروز معلوم شده: علت آتش‌سوزی جنگلها، بادهای یا گردبادهایی است که درختان را بهم سائیده و در اثر سائیده شدن آتش تولید می‌شود و جنگل می‌سوزد، این از امتیازات قرآن مجید است که به علت تولید آتش با لفظ «اعصار» که به معنی فشردن و فشار وارد کردن است، اشاره می‌کند. این است که امام صادق علیه السلام «اعصار» را باد معنی کرده است «۱».

(۱) - تفسیر عیاشی.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۰۴

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ علت اینگونه مثلها و توضیح‌ها همانست که مردم در اینگونه چیزها بیاندیشند و هدفهای عالی در پای اغراض حیوانی قربانی نکنند.

نکته‌ها

دنیا در آتش اختلاف طبقاتی می‌سوزد، سالی صدها هزار نفر از نبودن خوراک کافی می‌میرند، فاصله یک فرد با فرد دیگر در

زندگی هزار قدم بلکه بیشتر است، آمار نشان می‌دهد که مثلاً: در «کنگو» بطور متوسط به هر نفر سالانه نیم کیلو گوشت می‌رسد، در هندوستان سه کیلو، و در انگلستان ۷۳ کیلو، تفاوت و نوسان ما بین «کنگو» و انگلستان ۱۴۶ برابر است، در آمریکا بطور متوسط هر دو نفر یک ماشین سواری و در هندوستان هر ۱۰۸۳ نفر یک اتومبیل دارند و درآمد سالانه برای هر نفر در «بنگلادش» ۷۰ دلار و در آمریکا سه هزار و هفتصد و سی دلار است. هر که در محل خود فاصله طبقات را در زندگی با دقت ملاحظه کند گیج خواهد گشت.

دنیای سوسیالیستی برای مقابله با این فاصله، مالکیت فردی را لغو کرده و انسان را از طبیعی‌ترین حقش محروم ساخته و علی‌رغم این ادعا رهبران در حوضهای پر از شیر، آب تنی می‌کنند با آنکه طبقه محروم برای اطفالشان شیر پیدا نمی‌کنند، دنیای سرمایه‌داری با وضع مالیاتهای سنگین با این اختلاف طبقاتی به مبارزه برخاسته است ولی می‌بینیم هیچ یک کاری از پیش نبرده‌اند. باید جامعه را بر اساس توحید تربیت کرد، قطع نظر از مالیاتها، مردم با اهداف عالی، انفاقهای بزرگی در «سبیل الله» بکنند و شکافهای جامعه را پر نمایند، و گر نه انسانها در اختلاف طبقاتی خواهند سوخت، و بلاهای دنیوی و عذابهای اخروی در تعقیب خوشگذرانان از خدا بی‌خبر خواهد بود. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۰۵

یحیی بن سعید می‌گوید: عمر بن عبد‌العزیز مرا مأمور وصول مالیات افریقا کرد، من مالیات آنجا را وصول کردم و به جستجوی مستمندان برخاستم لیکن یک تن بینوا نیافتم که از من چیزی بپذیرد چرا؟ چون عمر بن عبد‌العزیز مردم را بی‌نیاز کرده بود «۱» آری پیاده کردن مکتب انفاق اسلام چنین است.

لفظ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَبْعَ سِنَابِلٍ ... حاکی است که عملی شدن مسئله انفاق موجودیت اغنیا را بیش از نیازمندان حفظ می‌کند، آنکه در مقابل یک، هفتصد دریافت می‌کند بین چه نتایجی دریافت خواهد کرد، آیه شریفه این اجر را به آخرت منحصر نکرده بلکه مطلق گفته است، از اینجا می‌توان دانست که قرآن چرا به انفاق این قدر اهمیت می‌دهد.

(۱) - سیره عمر بن عبد‌العزیز ص ۵۹ تألیف ابو محمد عبد‌الله بن الحکم متوفای ۲۱۴ به نقل کتاب منابع فقه.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۰۶

[سوره البقره (۲): آیات ۲۶۷ تا ۲۷۴]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۲۶۷) الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۸) يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (۲۶۹) وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۲۷۰) إِنْ تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَبِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۷۱)

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤْتِ إِيَّاكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَظْلُمُونَ (۲۷۲) لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَاهُ اللَّهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۲۷۳) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۴)

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۰۷

۲۶۷- ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خوب‌های آنچه کسب کرده‌اید و از آنچه از زمین برای شما بیرون آورده‌ایم انفاق کنید، و پست آن را در نظر نگیرید که انفاق کنید حال آنکه خود آن را نمی‌گیرید مگر آنکه در گرفتن چشم‌پوشی کنید و بدانید که خدا بی‌نیاز و پسندیده است.

۲۶۸- شیطان به شما وعده تنگدستی می‌دهد و به زشت (بخل) دعوت می‌کند (ولی) خدا به شما از جانب خود وعده آمرزش و فزونی می‌دهد، خدا وسعت بخش و داناست.

۲۶۹- معرفت و درک را به هر که بخواهد می‌دهد و به هر که معرفت (و بینش) داده شد خیر فراوانی داده شده است و جز خردمندان (درک نمی‌کنند) و متذکر نمی‌گردند.

۲۷۰- آنچه انفاق کرده‌اید و یا نذری که ملتزم شده‌اید خدا آن را می‌داند، ستمگر آن را یارانی نیست.

۲۷۱- اگر صدقات را آشکار بدهید آن خوبست و اگر آن را مخفی داشته و به فقراء بدهید، آن برای شما بهتر است (خدا) قسمتی از گناهانتان را می‌پوشاند (محو می‌کند) خدا به آنچه می‌کنید داناست.

۲۷۲- هدایت آنها (که درست انفاق بکنند) بر عهده تو نیست، بلکه خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند آنچه از مال انفاق می‌کنید برای خودتان است، جز برای طلب رضای خدا انفاق نمی‌کنید، هر چه از مال انفاق بکنید به شما داده می‌شود و مظلوم نمی‌شوید.

۲۷۳- (صدقه) برای فقیرانی است که در راه خدا (از مال خود) ممنوع و آواره شده‌اند قدرتی به تلاش و سفر ندارند، شخص بی‌اطلاع از جهت عفتشان آنها را ثروتمند می‌پندارد، تو آنها را از چهره‌شان می‌شناسی از مردم به اصرار سؤال نمی‌کنند، آنچه از مال انفاق می‌کنید خدا به آن دانا است.

۲۷۴- آنان که اموال خویش را شب و روز نهدان و آشکار انفاق می‌کنند، مزدشان نزد تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۰۸ پروردگارشان است، نه ترسی دارند و نه محزون می‌شوند.

کلمه‌ها

طیبات: طیب به معنی دلچسب و خوش آیند، جمع آن طیبات است.

تیمموا: تیمم و تأمم به معنی قصد است.

خبیث: پلید، ناپاک، پست «خبث خبثا: ضد طاب».

تغمضوا: غمض و اغماض به معنی چشم‌پوشی و تساهل است، و در اصل به معنی چشم بهم گذاشتن می‌باشد.

حمید: پسندیده، از اسماء حسنی است.

فقر: ناداری حاجت. آن در اصل از فقار (ستون فقرات) است، احتیاج را از آن فقر گفته‌اند که بمنزله شکسته شدن ستون فقرات است.

فحشاء: کار بسیار بد (بقره/۱۶۹).

فضل: زیادت. در قرآن مجید به معنی برتری و احسان و عطیه به کار رفته است.

واسع: واسع الرحمة وسعت بخش «وسع الله علیه رزقه: بسط و کثرت» اقرب الموارد.

الحکمة: درک بینش.

نفقه: آنچه خرج می‌شود (اسم مصدر است).

فنعمما هی: آن در اصل «نعم ماهی» یعنی خوب چیزی است آن صدقات «ما» تمیز «نعم» است.

یکفر: تکفیر در اصل به معنی پوشاندن، مراد از آن بخشودن گناه است.

سیناتکم: سوء (بضم سین) بد، و به فتح آن به معنی بدی است. سیئه مؤنث سیء به معنی بد و بدی آور و محزون کننده است در

قرآن اغلب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۰۹

در آثار گناهان به کار رفته است (قاموس قرآن).

وجه الله: وجه به معنی چهره و ذات شیء است، مراد از آن در آیه توجه و رو کردن خداست.

احصروا: حصر: حبس و تنگ گرفتن احصار نیز به همان معنی است.

تعفف: مناعت طبع خود نگاه‌دار بودن.

ضربا: در قاموس و اقرب الموارد آمده: «ضرب: تحرك» ظاهرا مراد از آن در آیه تلاش و تکسب است نه مسافرت.

سیما: علامتی که چیزی با آن شناخته می‌شود.

الحاف: اصرار و سماجت. «الحف السائل: الح».

الباب: جمع لب. آن در اصل به معنی مغز است و در عقل و خرد به کار رود.

شرحها

مضمون آیات فوق در تعقیب انفاق به شرح زیر است.

اولا مؤمن مقداری از منافع کسب و محصول زراعت خویش را در راه خدا انفاق کند، اما آن نفقه باید به درد بخور و احتیاج رفع

کن باشد نه چیزی که اگر به خود شخص بدهند حاضر به قبول آن نباشد.

ثانیا: در این کار با افکار شیطانی و اینکه چرا انفاق کنم شاید در آینده محتاج شوم، مبارزه نماید زیرا پیوسته این افکار در مغز

انسان خواهد بود.

ثالثا: هر که اهمیت انفاق و لزوم آن را بفهمد، کمال و درکی از خدا به وی عطا شده است.

رابعا: انفاق را می‌شود علنی و با اطلاع دیگران و یا بطور مخفی انجام داد.

خامسا: فقراء عقیف در این کار مقدم می‌باشند و نیز همه اینها پیش خدا پاداشی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۱۰

حتمی دارند.

۲۶۷- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ.

ظهور «طیبات» در پاکیزگی ظاهری است یعنی چیزهایی که پاکیزه و مورد پسند هستند و به تعبیر دیگر مصداق «مما تحبون»

می‌باشند چنان که آمده:

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ آل عمران / ۹۲ علی هذا مراد از «خبیث» چیز خراب و غیر قابل پسند است، ولی از روایات معلوم

می‌شود که پاکیزگی معنوی یعنی حلال بودن نیز در نظر است، از امام صادق علیه السلام نقل شده: مردم در جاهلیت از کسب حرام

جمع کرده بودند، چون مسلمان شدند خواستند آنها را به عنوان صدقه بدهند، خدا قبول نکرد مگر آنکه از مال پاکیزه (حلال)

صدقه بدهند. «۱»

«ما کسبتم» شامل منافع تجارت و صنعت، مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ.

شامل منافع زراعت و منابع زیرزمینی، «انفقوا» شامل انفاق واجبی و مستحبی است.

وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ «خبیث» چنان که گفته شد به ناپسند و حرام هر دو شامل است، از

امیر- المؤمنین- صلوات الله علیه- نقل شده است که مردم خرمای خراب را داخل خرما صدقه (زکاة) می کردند آیه درباره آنها نازل شد «۲» در جمله وَ لَسْتُمْ بِأَخْذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهَا جَاءَ «مِمَّا تُحِبُّونَ» است یعنی چیزی را که اگر در

(۱)- تفسیر صافی از کافی.

(۲)- مجمع البیان و نیز در مجمع از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: آیه درباره اقوامی نازل شد که در جاهلیت اموال ربوی داشتند خواستند از آن انفاق کنند، خدا از آن نهی فرمود و دستور داد که از مال پاک و حلال انفاق کنند.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۵۱۱

ادای حق به شما دهند قبول نمی کنید به عنوان صدقه ندهید بلکه از «مِمَّا تُحِبُّونَ» بدهید ناگفته نماند: در این آیه مقدار انفاق در نظر نیست فقط جنس آن منظور است.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ این دو وصف، مربوط به مطلب آیه است، یعنی خدا بی نیاز است، حاجتی به انفاق شما ندارد، دستور انفاق پاک، فقط به نفع شما و جامعه شما است و انگهی خدا حمید و پسندیده است، لایق درگاه او فقط انفاق پسندیده است.

۲۶۸- الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ.

شیطان به هنگام انفاق وسوسه می کند که شاید در آینده به این مال محتاج شوی لازم است انفاق نکنی و برای روز مبادا نگاه داری. مراد از فحشاء ظاهراً بخل است، طبرسی فرموده: بخیل را فاحش گویند المنار گفته: بخل نزد عرب بدترین فحشاء است و وسوسه فقر سبب تولید صفت بخل است آدم بخیل در نزد مردم بی اعتبار و از رحمت خدا مأیوس است.

لذا شیطان با وعده فقر، آدمی را به فحشاء و بی ارزشی می خواند و اللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ اما خدا (بوسیله انفاق) شما را به آمرزیده شدن و وسعت مال و اعتبار می خواند، معلوم می شود که انفاق از اسباب مغفرت و زیادت مال و آبرو است. خدا وسعت بخش و به حال انفاق کننده دانا است.

۲۶۹- يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا.

به نظرم مراد از حکمت در اینجا درک اهمیت انفاق در زندگی فرد و جامعه است از حضرت صادق- صلوات الله علیه- نقل شده که: حکمت، معرفت تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۵۱۲

و تفقه در دین است «۱» یعنی: خدا درک و معرفت را به هر که بخواهد می دهد و هر که به او معرفت داده شده حقا که سرمایه بسیاری داده شده است «خیر» به معنی هر چیز پسندیده و اختیار شده است.

ناگفته نماند: آیه در بیان اعطاء حکمت و معرفت کلی است که درک اهمیت انفاق از مصادیق آنست و گرنه: حکیم اهمیت و موقعیت بسیاری از چیزها را می داند چنان که «حکمت» در بسیاری از موارد به کار رفته است و مَا يَدَّكُرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ «۲» آری از این کلمات فقط خردمندان متذکر و بیدار می شوند. گویی منظور کسانی است که عقل خود را بکار می اندازند و صاحب تعقل می باشند و گرنه هر انسانی عقل دارد.

۲۷۰- مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ.

«نذر» گاهی انفاق مشروط است مثلاً می گوید: اگر مریضم شفا یابد برای خدا فلان مبلغ انفاق خواهم کرد و گاهی تعهد صرف است بدون شرط، مثلاً می گوید متعهد می شوم برای خدا فلان مقدار انفاق کنم، در هر صورت، «نذر» یک انفاق جدی و دارای مسئولیت است.

آیه در بیان آنست که هر انفاق اعم از مطلق و مسئول پیش خدا معلوم و مورد پاداش است و مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ولی آنان که با عدم انفاق به مردم ظلم می کنند و یا با منت و اذیت و ریا، انفاق خود را باطل کرده و به خود ظلم می کنند و یا در راه باطل و

معصیت انفاق و نذر می‌کنند، اینگونه کسان یارانی ندارند که آنها را از کیفر خدا برهانند و یا انفاقشان را شایسته پاداش گردانند.
 ۲۷۱- إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيَكْفُرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ.

(۱)

- تفسیر عیاشی «قال ان الحكمة المعرفة و التفقه في الدين».

(۲)- یذکر در اصل «یتذکر» به معنی یادآوری و متعظ شدن است.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۱۳

ضمیر «هی» راجع است به صداقت آشکار، فاعل «یکفر» ظاهراً خدا و یا «اخفاء» است به حکم این آیه آشکار کردن و پنهانی دادن صدقه هر دو جایز است و بسته به اختیار شخص می‌باشد، صدقه آشکار فوایدی دارد از جمله ترویج کار نیک و تشویق مردم، و اینکه شخص را بخیل و بی‌عمل ندانند.

فوائد صدقه پنهانی عبارت است از بی‌ریا بودن، شرم‌نده نشدن فقیر و نظیر آن این عمل بسته به آنست که شخص کدام طرف را ترجیح بدهد، ولی اگر «خیر» را اسم تفضیل بگیریم و «یکفر» راجع به صدقه پنهانی باشد، در این صورت صدقه نهان از آشکار بهتر است، علی‌هذا به موجب «وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً» همه صدقات موجب آمرزش هستند ولی صدقه نهان سبب مزید آمرزش است. ناگفته نماند در روایات اهل بیت علیهم‌السلام آمده: بهتر است صدقات واجبه آشکار داده شود و صدقات مستحبی در پنهانی (۱) حضرت صادق- صلوات‌الله‌علیه- فرماید هر آنچه خدا واجب کرده آشکار کردن از نهان داشتنش بهتر است و هر آنچه مستحبی است پنهان داشتن از آشکار کردنش بهتر می‌باشد (۲) «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» یعنی خواه آشکارا انفاق کنید و یا در پنهانی و دارای هر نیت که باشید خدا دانا است و کار شما ضایع نمی‌شود.

۲۷۲- لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ.

درباره «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» ذیل آیه ۲۶ بقره بحث شده و در ذیل قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ ... آل عمران/ ۲۶ بررسی خواهد شد، لفظ «هم» علی‌الظاهر به مسلمین راجع است نه به کفار. مراد از «هداهم» هدایت عملی است یعنی این

(۱)-

عن الصادق عليه السلام قال: الزكاة المفروضة تخرج علانية و تدفع علانية و غير الزكاة ان دفعه سرا فهو افضل «مجمع البيان».

[.....] (۲)-

«كل ما فرض الله عليك فاعلانه افضل من اسراره و ما كان تطوعا فاسراره افضل من اعلانه...».

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۱۴

کار که کسی فقط برای خدا انفاق کند و ریا ننماید و منت نگذارد و در آشکار کردن و پنهان نمودن نظرش فقط به پاداش خدایی باشد، بر عهده تو نیست و از تو ساخته نمی‌شد بلکه فقط خدا می‌تواند هر که را می‌خواهد به این کار موفق فرماید، تو فقط راههای آن را بازگو و روشن می‌کنی و از تو هدایت قولی ساخته است.

خلاصه: این کلام جمله معترضه و شاید برای تسلیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله باشد که ناراحت می‌شد چرا مردم مطابق نظر خدا انفاق نمی‌کنند؟! در مجمع‌البیان از ابن عباس نقل شده: مسلمانان حاضر نبودند بر غیر مسلمان انفاق کنند خدا این آیه را نازل کرد یعنی انفاق به آنها بلا مانع است و به قولی درباره اسماء دختر ابو بکر نازل شد که مادر و مادر بزرگش با آنکه مشرک بودند از وی کمک خواستند گفت باید از رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله اجازه بگیریم تا آیه نازل شد (یعنی انفاق مانعی ندارد) در المنار

نیز نظیر آن را نقل کرده و پذیرفته است ولی به نظر نگارنده این مطلب ربطی به آیه ندارد، و تناسبی نمی‌توان پیدا کرد.
وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ.

باز خطاب متوجه به مؤمنین می‌شود، مراد از «خیر» مال است، مال را از آن خیر گویند که مورد اختیار و پسند انسان است یعنی: آنچه انفاق می‌کنید نفعش به خود شما عاید است، جامعه آرام و معتدل می‌شود، راحت و با قلب آرام زندگی می‌کنید، در آخرت پاداش نیکو می‌برید.

به نظرم این جمله مربوط به «وَلَا تَيَمَّمُوا...» است یعنی: حالا- که فایده آن عاید به شما است چرا مال ناپاک و ناپسند را انفاق می‌کنید، ممکن است به عدم منت و اذیت نیز اشاره باشد، هکذا جمله خبریه وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ...

مربوط به «لَا تَيَمَّمُوا...» است یعنی شما از انفاق فقط رضای خدا را می‌طلبید تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۱۵
پس لازم است با مال طیب و پسندیده طالب رضای خدا باشید.

اما جمله: وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظَلَّمُونَ ممکن است تأکید و توضیح «...لأنفسکم» باشد یعنی: مال انفاق شده بطور کامل به صورت پاداش دنیوی و اخروی به شما پس داده می‌شود و شاید اشاره به «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ» باشد یعنی وعده شیطان بیخود است، که انفاق امروز، فردا به صورت پاداش به خود شما برمی‌گردد. «ظلم» در لغت به معنی ناقص کردن است «لا تظلمون» یعنی پاداشتان کم کرده نمی‌شود.

۲۷۳- لِّلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُخْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ «۱».

این آیه محلی از محل‌های انفاق را بیان می‌کند، در وقت نزول آیه عده‌ای از مسلمانان بودند که اهل مکه آنها را از مکه بیرون کرده و اموالشان را گرفته بودند و یا خود ترک کرده و به مدینه آمده بوده چنان که در آیه دیگر آمده: لِّلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ... حشر/ ۸، آنها قادر بکار نبودند، از طرف دیگر مردمان عقیف بودند، از مردم به اصرار سؤال نمی‌کردند فقط از قیافه‌شان معلوم بود که محتاجند از حضرت باقر- صلوات الله علیه- نقل شده: آیه درباره اهل صغه نازل شد «۲» طبرسی فرموده: آنها حدود چهار صد نفر بودند، نه منزلی داشتند و نه اقوامی، در موقع جنگ با مسلمانان دیگر به جهاد می‌رفتند.

علی هذا مراد از «احصروا» آنست که کفار آنها را از اموال و دیارشان محصور و ممنوع کرده‌اند، «فی سبیل الله» یعنی: احصارشان در راه خدا و ایمان

(۱)- در مجمع‌البیان فرموده: للفقراء تقدیرش «الصدقة للفقراء» است.

(۲)- صغه محل مسقفی بود در مسجد مدینه که فقراء در آن زندگی می‌کردند، صغه به معنی خانه تابستانی است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۱۶

است و اگر ایمان نمی‌آوردند محصور نمی‌شدند، «لا- یستطیعون» ظاهراً به علت عدم وسیله است یعنی نه کار پیدا می‌شود و نه سرمایه دارند، چنان که دارد که اینها محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمدند: اسلحه و مرکب می‌خواستند تا به جهاد روند حضرت می‌فرمود: من مرکبی که شما را سوار کنم نمی‌یابم آنها گریه کنان برمی‌گشتند «۱».

يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَعْيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْفَاءً.

این سه وصف دیگر، از اوصاف فقراء است، ولی منظور آن نیست که به فاقد این صفات انفاق نکنید بلکه واجدین این اوصاف اولویت دارند ناگفته نماند فقیر لازم است دارای این صفات باشد، در آخر آیه برای تشویق به انفاق فرموده: وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ مراد از «خیر» چنان که گفته شد مال است.

۲۷۴- الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

این آیه به دوام انفاق تشویق می‌کند، و می‌گوید: انفاق چنین کسانی حتما پیش خدا پاداش خواهد داشت و در این پاداش ابدی نگرانی و بیم وجود ندارد، راجع به جمله **وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ** ... ذیل آیه ۲۶۲ توضیح داده شد.

بنا به نقل شیعه و اهل سنت این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده آن حضرت یک درهم در روز، یک درهم در شب، یک درهم آشکار و یک درهم در پنهانی در راه خدا انفاق نمود.

طبرسی در مجمع البیان آن را از ابن عباس نقل کرده و گوید: از امام باقر و صادق علیهما السلام نیز نقل شده است ایضا در تفسیر عیاشی، تفسیر آلاء الرحمن،

(۱) - سوره توبه / ۹۲.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۵۱۷

اختصاص مفید «۱» و غیره و از کتب اهل سنت در تفسیر کشاف، تفسیر ابن کثیر، تفسیر خازن، و غیره نقل شده است ناگفته نماند: نزول آیه هر چند درباره آن حضرت است ولی معنی آیه عام و شامل هر احسان کننده می‌باشد، النهایه مصداق اولی آن بزرگوار بوده است.

وانگهی ظاهر آنست که آیات انفاق همه یک جا نازل شده و آیه اخیر عمل امام علیه السلام را بازگو نموده است.

نکته‌ها

۱- ممکن است بعضی چنان تصور کنند که این آیات نوعی گداپروری است ولی باید دانست مقصود اسلام و قرآن نبودن فقیر است، همین که روحیه انفاق در جامعه پیدا شد و مردم برای جلب رضای خدا خواستند مقداری از ثروت خود را انفاق کنند، لازم است مسئولین امر و عدول مؤمنین و علمای شهرها صندوقهایی گذاشته و صدقات را جمع کنند، پس از صورت برداری دقیق از فقراء، آنها را تأمین کنند و برای آنها کار یابند و سرمایه بدهند تا فقیری که امروز از صدقه تأمین شده خود فردا از صدقه دهندگان باشد نه اینکه عده‌ای را گدا تربیت کرده و هر روز چیزی به او بدهند چنان که در گذشته از سیره عمر بن عبد العزیز نقل گردید. این عمل هم به اخلاص عمل کمک می‌کند و هم آبروی فقیر محفوظ می‌ماند زیرا صدقه دهنده نمی‌داند پولش نصیب کدام فقیر شد و فقیر

(۱) - در اختصاص مفید ص ۱۵۰ «از کتاب ابن دأب» آمده: رسول خدا «ص» فرمود: یا علی در این شب چه کرده‌ای؟ گفت: یا رسول الله منظورت چیست؟ فرمود:

درباره تو چهار فضیلت نازل شده گفت: پدر و مادرم فدای تو باد چهار درهم داشتم یکی را در شب، یکی را در روز، یکی را پنهانی، یکی را در آشکار صدقه دادم فرمود: خدا درباره تو نازل کرده: **الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ...**

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۵۱۸

نمی‌داند پول کدام شخص را مصرف می‌کند.

۲- انفاق بهترین چاره تجمع ثروت است اگر ثروتمندان مال خود را در کارهای عام المنفعه مصرف کنند هم شکاف جامعه پر می‌شود، و هم خودشان با قلب آرام زندگی می‌کنند، جامعه‌ای که در آن انفاق حکم فرماست از صمیمی‌ترین جامعه‌هاست که اهل آن با همدیگر صمیمی و مهربان هستند. حس همدردی و عاطفه در میان آنها متجلی است.

۳- از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده: خوشا به حال کسی که زیادی مال خویش را انفاق کند و از زیادی سخن اجتناب

نماید «۱» واقعا چه دستور عالی و مفیدی است، اگر این روحیه در مسلمانان و در مردم جهان پیدا شود واقعا زندگی چه کیفیتی پیدا خواهد کرد؟ شنیده‌ام بعضی از مسلمانان حقوق بر، وقتی که حقوق خویش را می‌گیرند اضافه از مخارج خود را هر ماه در راه خدا انفاق می‌کنند، ولی بسیاری از مردم مثل جهنم «هل من مزید» می‌گویند و میلیونها و میلیاردها آنها را سیر نمی‌کند چه اشتباهی؟! چه بدبختی عجیبی!؟

(۱) -

تحف العقول / ۳۰ طوبی لمن انفق الفضل من ماله و امسك الفضل من قوله

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۱۹

[سوره البقره (۲): آیات ۲۷۵ تا ۲۸۱]

اشاره

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا - كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بَأْتَهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلَ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۷۵) يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيلُ الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ (۲۷۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا - هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۷۸) فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلُمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ (۲۷۹) وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ وَأَنْ نَصَّيْدُكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۸۰) وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۸۱)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۲۰

۲۷۵- کسانی که ربا می‌خورند، زندگی نمی‌کنند مگر مانند کسی که شیطان در اثر تماس او را مختل الحواس کرده است، این برای آنست که می‌گویند: داد و ستد هم مثل ربا است، حال آنکه خدا داد و ستد را حلال و ربا را حرام کرده است، پس هر که موعظه‌ای از خدایش به او برسد و (از ربا) دست بکشد آنچه گذشته (نسبت به گناه) برای اوست و کارش به خدا موکول است و هر که باز گردد آنها اهل آتشند و در آنجا همیشه خواهند بود.

۲۷۶- خدا ربا را به تدریج کاهش می‌دهد (ولی) صدقات را افزون می‌کند، خدا هیچ ناسپاس گناهکار را دوست نمی‌دارد.

۲۷۷- کسانی که ایمان آورده و کارهای خوب انجام داده و نماز را برپا داشته و زکاء داده‌اند، پاداش آنها نزد پروردگارشان است، (در حتمی بودن پاداش) نه بیمی دارند و نه غمگین می‌شوند.

۲۷۸- ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و آنچه (از مطالبات) ربا باقی مانده ترک کنید اگر مؤمن هستید.

۲۷۹- پس اگر (ترک) نکردید یقین کنید به جنگی از خدا و رسول، و اگر توبه کردید، سرمایه‌هایتان برای شماست نه ستم می‌کنید و نه ستم کرده می‌شوید.

۲۸۰- و اگر بدهکار تنگدست باشد (وظیفه) مهلت دادند تا وقت توانایی، و اگر ببخشید برای شما بهتر است اگر بدانید.

۲۸۱- بترسید از روزی که به سوی خدا بازگشته می‌شوید سپس به هر کس آنچه کرده بطور کامل داده می‌شود و ناقص الاجر نمی‌شوند.

کلمه‌ها

یتخبطه: خبط و تخبط را به شدت زدن معنی کرده‌اند ایضا خبط وارد شدن در کار است بدون بصیرت و از روی اشتباه در نهج البلاغه خطبه ۳ آمده: «فمنی الناس لعمر الله بخبط و شماس» بنا بر این تخبط وارد کردن در اشتباه و نامتعادل کردن در بصیرت است در قاموس به معنی افساد نیز آمده است گوید «تخبطه: افسد». تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۲۱

ربوا: ربو در اصل به معنی زیادت و افزونی و بالا آمدن است «ربا المال ربوا: زاد و نما» ربا را از آن ربا گفته‌اند که در آن زیادت هست.

الشيطان: دور شده از خیر (بقره/ ۱۴).

مس: دست زدن اصل آن چسبیدن و به شدت جمع شدن است. (ملازم شدن).

بیع: فروختن به معنی تجارت نیز آمده اعم از خریدن و فروختن.

انتهی: انتهای به معنی ترک کردن و دست کشیدن از چیزی است.

سلف: سلف (بر وزن فرس) به معنی گذشته و گذشتن است.

یمحق: محق نقصان تدریجی «انمحق» یعنی بتدریج تلف شد.

یربی: ربو: زیادت و افزایش، ارباء: افزودن «یربی» یعنی افزون می‌کند.

کفار: بسیار کافر در کفر دینی و کفر نعمت بکار می‌رود.

اثیم: آنکه پیوسته گناه می‌کند، صیغه مبالغه است.

ذروا: ترک کنید اصل آن وذر به معنی ترک کردن (رجوع به قاموس قرآن).

فأذنوا: اذن در اینجا به معنی علم است در قاموس گوید: «اذن به:

علم».

عسرة: تنگدستی عسر در اصل به معنی دشواری است.

نظرة: (به فتح اول و سوم و کسر دوم) انتظار کشیدن (مهلت دادن).

میسرة: آسانی توانگری یسر در اصل به معنی آسانی است.

توفی: وفاء- ایفاء به معنی تمام کردن توفیه: تمام دادن حق.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۲۲

شرحها

آیات هفتگانه درباره ربا است، ربا نقطه مقابل انفاق است، انفاق بیرون کردن ثروت برای تعدیل جامعه، پر کردن شکافهای آن و به «نوا» رساندن بینوایان است، بعکس ربا که سبب تجمع سرمایه، عمیقتر شدن شکافهای جامعه، گردانیدن ثروت در دست اقلیت محدود و محروم شدن اکثریت است، شخص انفاق کننده هر قدر مفید و محبوب و مؤثر باشد، در مقابل آن، ربا خوار همان اندازه بلکه بیشتر منفور، مبعوض و مضر است. اینست که قرآن به شدت با ربا و رباخواری به مبارزه برخاسته است و روایات، رباخوار را از کسی که با مادرش زنا کند بدتر دانسته‌اند فَأَعْتَبُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ.

۲۷۵- الدِّينَ يَأْكُلُونَ الرُّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ.

اکثر مفسران «يقومون» را برخاستن از قبر در قیامت معنی کرده‌اند، یعنی ربا خواران در قیامت دیوانه از قبرها برمی‌خیزند، در روایات شیعه چنین چیزی یافته نشد ولی اهل سنت از ابن عباس نقل کرده‌اند که رباخوار روز قیامت مجنون و مخنوق برمی‌خیزد «۱» در

المنار و المیزان «يقومون» را «مشی زندگی» گرفته‌اند یعنی نحوه و طرز زندگی رباخواران همچون دیوانگان

(۱) - در تفسیر عیاشی از امام صادق (ع) نقل شده:

«أكل الربا لا يخرج من الدنيا حتى يتخبطه الشيطان»

معلوم است که حدیث راجع به دنیا است.

در مجمع البیان از امام (ع) نقل شده که رسول خدا (ص) فرمود: در شب معراج مردمانی دیدم که هر یک از آنها می‌خواست بپا خیزد بزرگی شکم مانعش می‌شد گفتم: ای جبرئیل اینها کیانند، گفت اینها رباخوارانند لا- یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس. دیدم مانند آل فرعون آنها را صبح و شام کنار آتش می‌برند، آنها می‌گویند خدایا قیامت کی خواهد رسید.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۲۳

است.

مراد از «تخبط» ظاهراً فاسد کردن و ایجاد اختلال در شعور است نه دیوانه کردن در نهج البلاغه خطبه ۲۲۲ آنجا که امام علیه السلام رشوه دهنده را ملامت کرده می‌فرماید:

«أ مختبط او ذو جنه ام تهجر»

یعنی آیا اختلال حواسی داری یا دیوانه هستی و یا پریشان! می‌گویی؟ می‌بینیم مختبط از مجنون سوا است.

مراد از «مس» ظاهراً چسبیدن و ملازم شدن است.

به نظر نگارنده مراد از «يقومون» قیام در مشی و طرز زندگی است، یعنی طرز زندگی و مقام رباخواران در زندگی همچون آدم مختل الحواس یا دیوانه است زیرا که ربا را مانند مطلق تجارت می‌دانند «۱» ذلک بآئنههم قالوا إنما البئع مثل الربا «ذلک» اشاره به تشبیه است، یعنی این شباهت که به آدم مختل الحواس دارد برای آنست که می‌گویند: این تجارت متداول نیز مانند ربا است پس چرا از آن انتقاد نمی‌کنند و فقط ربا را مورد حمله قرار داده‌اند؟

ناگفته نماند: خرید و فروش، کارگشایی و حل مشکل جامعه است اما ربا مکیدن خون ضعیف و ایجاد مشکل در کار جامعه می‌باشد، در خرید و فروش هر دو طرف، مورد سود و زیان تولید و مصرف و در تلاش هستند ولی در ربا تلاش و تحمیل و زیان همه بر ربا دهنده است رباخوار مفتخور واقعی و همه سود در طرف او است ربا سبب ایجاد طبقات و عمیق شدن شکاف و فاصله‌های زندگی و چرخیدن اجتماع بنفع اقلیت محدودی است بر خلاف خرید و فروش که ثروت ملی را همچون خون در رگهای جامعه به حرکت در می‌آورد و ...

(۱) - می‌دانیم که اختلال حواس یا جنون یک بیماری روانی است، نسبت آن به شیطان شاید از آن جهت باشد که این بیماریها اغلب از حساسیت و وسوسه شیطانی ناشی می‌شوند در آیه: أُنِّي مَسْنِي الشَّيْطَانُ بِنُضْبٍ وَعَذَابٍ ص / ۴۱ نیز به نظرم وسوسه مراد است و الله العالم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۲۴

آری هر که تجارت و ربا را در یک ردیف قرار دهد دیوانه و مختل الحواس است لذا در جواب این منطوق غلط فرمود: وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا حال آنکه خدا تجارت را حلال و ربا را حرام کرده است اگر هر دو یکی می‌بود خدای احکم الحاکمین هر دو را حلال می‌کرد، بهر حال آدم مختل الحواس نظم جامعه را مختل می‌کند و رباخوار نظم اقتصاد را فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَاتَّبَعَهَا فَلَهُ مَا سَلَفَ وَ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ موعظه، یعنی اندرز و راهنمایی، اعم از آنکه متضمن بیان حکم باشد یا یادآوری آن.

ناگفته نماند: این آیه یک حکم کلی را بیان می‌کند که توبه از ربا بعضی از مصادیق آنست. یعنی: هر گناهکاری که حکم موعظه خدا را شنید و از گناه دست کشید و توبه کرد، گذشته‌ها برای او بخشوده می‌شود ولی کار او در اینکه آیا بعد از توبه، قضا و کفاره و از مردم حلیت خواستن دارد یا ندارد، مربوط به خدا است، ممکن است خدا بفرماید: توبه تو گناه را از بین برد دیگر چیزی لازم نیست مثل کسی که شراب خورده یا دروغ گفته، و یا بفرماید: باید مال مردم را به آنها برگردانی مثل کسی که دزدی کرده است و هکذا «۱».

جمله «فله ما سلف» با ملاحظه «و امره الی الله» نشان می‌دهد که توبه از ربا و هر گناه دیگر، موجب بخشوده شدن گناه است ولی باید دید آیا بعد از توبه وظیفه دیگری هست یا نه؟ مثلاً یک نفر مسلمان اگر از رباخواری توبه کند راجع به اموالی که از ربا جمع کرده یک حکمی دارد و اگر کافری مسلمان شود و از رباخواری دست بردارد حکمی دیگر، باید سراغ فقها رفت که با در نظر گرفتن آیات و روایات چه حکمی می‌دهند.

(۱) - استفاده از المیزان.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۲۵

وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.

به مناسبت صدر آیه، این جمله راجع به فرد فرد گناهان است، ولی چون آن قاعده کلی به مناسبت ربا بیان گردیده، به نظر می‌آید که وعده خلود فقط در باره رباخواری است. آدم رباخوار در عین رباخواری ممکن است حرمت آن را انکار نکند و شاید انکار هم بکند این دو از حیث عذاب یکسان نیستند ولی به حکم آیه هر دو در عذاب خواهند بود، آیا خلود به معنی ابدی است یا مدت طولانی، ذیل آیه ۱۲۷ از سوره انعام بررسی خواهد شد.

۲۷۶- يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيهِ الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ راجع به این آیه به امام صادق - صلوات الله علیه - گفتند: این چطور است حال آنکه می‌بینیم رباخوار مالش روزافزون است؟ فرمود کدام چیز محو کننده تر است از یک درهم ربا که دین را محو می‌کند و اگر توبه کند باید مال مردم را بدهد و دست خالی بماند «۱».

به نظر م‌راد از آیه آن نیست که مال ربوی به تدریج از بین می‌رود بلکه منظور آنست که ربا، سعادت و رفاه و اعتدال و محبت که شرط راحت زیستن هستند، بار نمی‌آورد بلکه آنها را به تدریج محو می‌کند و موجب عداوت و دشمنی و برانگیخته شدن حس انتقام می‌شود. بر خلاف صدقات که پیوسته موجب اعتدال، آرامش، نزدیکی قلبها به همدیگر و راحت زیستن می‌شود.

دلیل این سخن ذیل آیه است که می‌گوید: وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ رباخواری که بسیار ناسپاس و دائم در معصیت است نمی‌تواند با اطمینان خاطر در جامعه آرام زندگی کند: وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا طه

(۱) - تفسیر صافی از کافی و فقیه:

«سئل الصادق (ع) عن هذه الآية قيل و قد اری من یا کل الربوا یربوا ما له؟ قال فای محق امحق من درهم ربوا یمحق الدین و ان تاب منه ذهب ما له و افتقر».

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۲۶

/ ۱۲۴، اینست که خدا ربا را بتدریج نابود می‌کند و خاصیت سعادت‌زدایی را از آن می‌گیرد.

۲۷۷- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ فکر می‌کنم ذکر این آیه بعد از آیه محق، کفار، اثم، برای آنست که:

این چنین زیستن بهتر است نه رباخوار زیستن، راجع به لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ ...

ذیل آیه ۲۶۲ توضیح داده شد.

۲۷۸- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی: ای اهل ایمان حالا که حکم ربا را دانستید از خدا بترسید و آنچه از ربا در ذمه دیگران دارید ترک کنید جمله «ان کنتم...» تأکید ایمان و تقوی در صدر آیه است. از حضرت باقر- صلوات الله علیه- منقول است: ولید بن مغیره در جاهلیت رباخوار بود، در قبیله ثقیف مقداری از ربا داشت پسرش خالد بن ولید بعد از اسلام آوردن خواست آن را بگیرد. آیه فوق نازل شد «۱» آیه از حکم آنچه تا آن وقت گرفته بودند ساکت است فقط حکم بقیه را بیان می‌کند.

۲۷۹- فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ «اذن» در اینجا به معنی علم و یقین است یعنی: اگر دست برنداشتید یقین کنید به جنگی از جانب خدا و رسولش، این آیه مفید آنست که رباخوار در صورت عدم توبه به حال خود گذاشته نمی‌شود بلکه خدا و رسول با او در جنگ هستند تا تسلیم شود و یا کشته گردد، از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: رباخوار بعد از ثابت شدن رباخواریش، تنبیه می‌شود اگر دفعه دیگر ربا گرفت باز تنبیه

(۱)-

مجمع البیان قال الصادق (ع): آكل الربا يؤدب بعد البيئه فان عاد ادب و ان عاد قتل».

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۲۷

می‌شود، اگر باز برگشت کشته می‌شود «۱» درباره آنان که گناه کبیره می‌کنند نقل شده بعد از دو دفعه تنبیه اگر دست برنداشتند کشته می‌شوند.

وَإِن تَبْتِغُوا فَلَکُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِکُمْ لَا تَظْلَمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ یعنی اگر توبه کردید فقط از طرف، آنچه را داده‌اید می‌توانید بگیرید، نه ظلم می‌کنید که ربا را هم بگیرید و نه مظلوم می‌شوید که پول اصلی را هم به شما ندهند.

۲۸۰- وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ «۲».

یعنی: اگر به وقت گرفتن رأس المال معلوم شد که طرف در تنگدستی است و قدرت دادن رأس المال را ندارد، وظیفه، مهلت دادن است تا به وسعت و توانگری برسد. «فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ» به صورت خبر و در جای انشای حکم است از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت شده که مهلت دادن به قرضدار تنگدست واجب است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرماید: هر که بخواهد خدا او را در سایه عرشش قرار بدهد روزی که جز سایه لطف خدا سایه‌ای نیست، تنگدست را مهلت دهد یا از حقش بر او بگذرد «۳» لذا در ذیل آیه فرموده: وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ. یعنی اگر رأس المال را به تنگدست صدقه کنید و نگیرید آن برای شما

(۱)-

مجمع البیان «قال الصادق علیه السلام: آكل الربا يؤدب بعد البيئه فان عاد ادب و ان عاد قتل».

(۲)- «کان» در آیه، تامه است به معنی (وجد) و احتیاج به «خبر» ندارد.

(۳)-

تفسیر عیاشی: (سمعت ابا عبد الله (ع) يقول: قال رسول الله (ص): من اراد ان يظله الله في ظل عرشه يوم لا ظل الا ظله فليظر معسرا او ليدع له من حقه.

[.....] تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۲۸

بہتر است اگر صلاح خود را بدانید زیرا ہم دلی بدست آورده‌اید و ہم خدا را خوشنود ساخته‌اید.

۲۸۱- وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ به نقل ابن عباس و سدی این آخرین آیه است که به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نازل شد و جبرئیل با آن حضرت گفت: آن را در رأس (بعد) آیه ۲۸۰- سوره بقره بگذارد و آن حضرت بعد از نزول این آیه ۲۱ روز و به قولی هفت روز زنده ماندند در قاموس قرآن (قرء- قرآن) این مطلب را به تفصیل آورده‌ام.

این آیه در ذیل آیات ربا، تهدید صریح است به رباخواران ولی ذیل آن عام شامل صدقه و مهلت دهندگان نیز هست و گوید: به هر کس آنچه کرده در قالب رحمت یا عذاب بطور کامل داده خواهد شد پاداش خوبان نقصی نخواهد داشت.

نکته‌ها

اشاره

رباخواری از گناهان کبیره است، به رباخوار در صریح قرآن وعده آتش داده شده، در روایات امامان علیهم السّلام، هفت گناه از همه گناهان خطرناکتر شمرده شده که یکی از آنها رباخواری است.

از امام صادق علیه السّلام نقل شده: یک درهم ربا بدتر است از هفتاد زنا با ذات محرم «۱» از علی علیه السّلام روایت شده: خورنده و خوراننده و نویسنده و شاهد ربا در آن یکسانند «۲» یعنی همه گناهکارند و از امام صادق علیه السّلام نقل شده که رسول

(۱)-

کافی: «عن ابی عبد الله (ع) قال: درهم ربا اشد من سبعین زنیة کلها بذات محرم».

(۲)-

کافی: «قال امیر مؤمنین علیه السلام: آکل الربا و مؤکله و کاتبه و شاهده فیه سواء».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۲۹

خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از خوردن ربا و شهادت باطل و نوشتن ربا نهی کرد و فرمود: خدا بخورنده و خوراننده و نویسنده و دو شاهد ربا لعنت کرده است «۱» باید هم چنین باشد، کاری که بتدریج سبب بدبختی اکثریت و کشیده شدن ثروت به سوی اقلیت محدودی باشد، خارج از نظام خلقت و مورد لعنت خداست.

صندوق قرض الحسن

امروز صندوقهای قرض الحسن مطلب را خیلی روشن کرده است عده‌ای پولهای خود را تحویل صندوق می‌دهند و دفترچه می‌گیرند هر وقت خواستند مقداری می‌گیرند و یا بر پول اضافه می‌کنند، صندوق از پولهای ذخیره شده به مردم وام بدون بهره می‌دهد و کارگشایی می‌کند، اگر گویی امروز با این وضع که پیش آمده نمی‌شود بانکداری را از زندگی حذف کرد و گرنه کار جامعه به سقوط کشانده می‌شود.

گوئیم این فکر زائیده وضع فعلی است اگر دولتها در بانکها سرمایه گذاری کنند و به مردم در مقابل پولی که در بانک دارند سود ندهند، چون مردم برای نگهداری پول خود محلی ندارند قهرا در بانک خواهند گذاشت.

این پولها با پولی که دولت می‌گذارد یک رقم بسیار بزرگ خواهد شد، آن وقت می‌توان ۵۰ درصد این پول را به مردم وام بدون بهره داد، در این صورت هم احتیاج مردم رفع خواهد شد و هم مسئله ربا پیش نخواهد آمد، به عبارت دیگر بانکها به صندوقهای قرض الحسن تبدیل خواهند شد، فقط می‌ماند حقوق کارمندان بانکها آنها را با گرفتن مقداری حق الزحمه از وام‌گیرندگان، حل

(۱)-

وسائل «عن الصادق عن آبائه علیهم السلام فی مناهی النبی» صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ انه نهی عن اكل الربا و شهادة الزور و كتابة الربا و قال ان لله لعن اكل الربا و مؤكله و كاتبه و شاهده».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۳۰

خواهد شد.

ممکن است دولت بانکها را یک اداره مخصوص حساب کرده حقوق کارمندان آن را خود تأمین کند ایضا ساختمانهای آن را. خلاصه اگر دولت‌ها «دید» اسلامی داشته باشند و کارها را از نظر قرآن بررسی کنند این عمل مثل آب خوردن سهل خواهد بود اشکال در این است که «دید» غربی داریم نه اسلام به امید آن روز که به کارها از دریچه اسلام بنگریم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۳۱

[سوره البقرة (۲): آیات ۲۸۲ تا ۲۸۳]

اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْب كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيَمْلِكِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْطِيعُ أَنْ يُمْلَ هُوَ فَلْيَمْلِكْ وَلِيَّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبُ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْمِعُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۸۲) وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمَّ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸۳)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۳۲

۲۸۲- ای کسانی که ایمان آورده‌اید: چون معامله‌ای کردید که در آن وامی هست تا مدت معین آن را بنویسید، نویسنده‌ای میان شما به عدالت بنویسد کاتب از نوشتن چنان که خدا به وی آموخته دریغ نکند او بنویسد و آنکه حق به گردن او است املا کند از خدا که پروردگار اوست بترسد و از آن چیزی نکاهد، اگر کسی که حق به عهده اوست سفیه یا ضعیف است و یا املا کردن نمی‌تواند، سرپرست او به عدالت املا کند، دو گواه از مردان خود (بر آن حق) گواه گیرید، اگر دو مرد نباشند یک مرد و دو زن از گواهانی که می‌پسندید، که اگر یکی فراموش کند دیگری او را یادآوری نماید، گواهان چون (برای تحمل یا ادای شهادت) دعوت شدند، امتناع نکنند ملول نباشید از نوشتن آن (حق) کوچک باشد یا بزرگ تا مدتش.

این کار پیش خدا عادلانه و برای ادای شهادت بعدی استوارتر و نزدیکترین (راهی است که) اشتباه و شک نکنید، مگر آنکه معامله

نقد باشد که میان خویش دست بدست می‌کنید مانعی نیست که آن را ننویسید، چون داد و ستد کردید گواه بگیرید، نویسنده و گواه (از این کار) ضرر نینند و اگر ضرر رساندید آن بر شما گناه است، از خدا بترسید، و خدا تعلیمتان می‌دهد، خدا به همه چیز داناست.

۲۸۳- و اگر در سفر بودید و کاتب پیدا نکردید گروگانی تحویل داده شده کافی است و اگر بعضی از شما به بعضی اطمینان داشت (و وثیقه نخواست) آنکه امین شمرده شده امانت (بدهی) خود را بدهد و از خدا که پروردگار اوست بترسد، گواهی را کتمان نکنید هر که کتمان کند قلبش گناهکار است، خدا به آنچه می‌کنید داناست.

کلمه‌ها

تداینتم: تداین به معنی معامله‌ای است که در آن دین باشد اعم از نسیه و سلف:
«تداین القوم. تعاملوا بالدين».

یأب: از «أبأ» به معنی امتناع کردن.

یملل: املا و املاء به معنی دیکته کردن و گفتن مطلبی است که بنویسند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۳۳
املال لغت حجاز و بنی اسد، املاء لغت بنی تمیم و قیس است (اقرب الموارد).
یبخس: بخش کم کردن و ناقص کردن است: «بخسه بخسا: نقصه».

تضل: ضلال و ضلالت به معنی انحراف از حق است، فراموش کردن را ضلال گویند که انحراف از یادآوری است، آن در آیه ظاهرا به معنی نسیان و فراموشی است.

تسئموا: سئم به معنی ملالت و دلتنگی است که در اثر مفصل بودن چیزی عارض شود.

اقسط: قسط (بکسر سین) عدالت و به فتح آن ظلم و انحراف است (اقرب الموارد) اقسط: ظاهرا وصف است نه اسم تفصیل، رجوع به (اقرب الموارد).

ادنی: دنی: نزدیک. ادنی: نزدیکتر.

تدیرونها: اداره به معنی گردانیدن است.

فسوق: فسق و فسوق به معنی خروج از حق، اصل آن معنای خروج می‌دهد.

رهان: در اصل مصدر است به معنی وثیقه گذاشتن ولی در آیه به معنی وثیقه است (راغب) به قولی آن جمع رهن است.

آثم: گناهکار. اثم: گناه.

شرحها

این دو آیه درباره سند نوشتن، وثیقه گذاشتن، گواه گرفتن و نظیر آن در معاملات است، دستورهای آن نوعا ارشادی و از باب راهنمایی است، امروز اهمیت و ضرورت اسناد نویسی و گواه گرفتن و وثیقه گذاشتن بر کسی پوشیده نیست و بدون مراعات آنها جامعه فلج خواهد شد، از امتیازات قرآن مجید است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۳۴
که آنها را بررسی می‌کند.

۲۸۲- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ كَفْتِيم: تداین معامله‌ای است که در آن «دین» باشد علی هذا «بدین» قید توضیح است در مقابل «تجاره حاضرة» که خواهد آمد و هر دو طرف آن نقد است، ضمیر «فاکتبوه» بهتر است به «تداین» برگردد یعنی این معامله را بنویسید قهرا در این صورت «دین» هم نوشته خواهد شد و شاید به «دین» برگردد، ابن عباس گفته این

آیه فقط درباره «سلف» است، ولی ظهور آن چنان که گفته شد اعم می‌باشد.
وَلْيُكْتَبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ.

ظهور «کاتب» در آنست که غیر از متعاملین باشد، از «لا یأب» به نظر می‌آید که نهی تنزیهی است یعنی حالا که خدا او را قدرت نوشتن داده و تعلیم کرده نباید از نوشتن امتناع کند.

فَلْيُكْتَبْ وَ لِيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لَا يَخْسَنَ مِنْهُ شَيْئًا.

یعنی لازم است آنکه دین در ذمه اوست کم و کیف آن را به سند نویس دیکته و املاء کند، فاعل «لیتق» ظاهراً مدیون مورد نظر است، یعنی مدیون از خدا بترسد و در موقع املاء از حق و دین چیزی نکاهد.

فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَ لِيَهُ بِالْعَدْلِ.

سفیه یعنی ابله و کم شعور، ضعیف مثل صغیر و عاجز، آنکه قدرت املاء ندارد مانند لال و الکن و نظیر آن در همه این صور سرپرست او املا می‌کند.

وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص:

۵۳۵

شاهد گرفتن در معامله واجب نیست ولی بهتر است، دو نفر مرد و یا یک مرد و دو زن از برای آنست که در صورت انکار طرف، با بینه بتوان دین را اثبات کرد. لفظ «ممن ترضون» نشان می‌دهد که هر شاهد به درد نمی‌خورد بلکه باید مورد اعتماد و رضایت طرفین و مورد قبول از نظر شرع باشند.

أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى.

«تضل» در اینجا به معنی نسیان است به قرینه «فتذکر» یکی از قارئان بنام حمزه «ان» را بکسر الف خوانده و شرطیه گرفته است ولی دیگران بفتح الف خوانده‌اند «۱» یعنی دو نفر بودن زن برای آنست که مبادا یکی فراموش کند آن وقت دیگری به او یادآوری نماید و چون با هم گفتگو کردند قضیه را به یاد می‌آورند، از این معلوم می‌شود که نسیان زنان در اینگونه کارها بیش از مردان است «۲».

وَ لَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا لَفْظَ «مَا» بعد از «إذا» برای تأکید است و معنایی ندارد این جمله راجع به تحمل شهادت است یعنی وقتی که گواهان را دعوت کردند که بیایند و گواه باشند و بگویند قضیه از چه قرار است آنها از آمدن امتناع نکنند چنان که: وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ در ذیل آیه راجع بادای شهادت است.

در کافی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: چون گواهان را پیش از نوشتن سند بخوانند از اجابت امتناع نکنند عیاشی از هشام بن سالم نقل کرده به امام صادق علیه السلام گفتم «وَ لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ» فرمود آن بعد از تحمل شهادت است «۳».

(۱) - «ان تضل» در تقریر «حدرا من ان تضل» است.

(۲) - تکرار لفظ «احدیهما» برای آنست که اولی راجع به یکی لا- علی‌التعین است ولی دومی همان است که شهادت را بخاطر داشته است (از المیزان).

(۳) -

کافی کتاب شهادت. «عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یأب الشهداء ان تجیب

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۳۶

آیه الله العظمی خویی در منهاج الصالحین فرموده: خلافتی نیست در اینکه بعد از تحمل شهادت ادای آن واجب است و اگر به

شهادت بخوانند به شرط عدم ضرر، و اقرب آنست که تحمل شهادت در صورت دعوت واجب است با عدم ضرر. وَلَا تَسْتَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَزْتَابُوا.

این، حکمت و علت دستورهای فوق است یعنی این کار پیش خدا عادلانه و مورد رضای خداست، و برای شهادت بعدی استوارتر و سندی محکم و کوتاهترین راهی است که در مقدار دین و مدت به اشتباه نیافتید.

إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا.

مراد از «تجارة حاضرة» چنان که گفته‌اند معامله نقدی است، شاید «حاضرة تدیرونها» مفید نقد بودن باشد یعنی تجارته حضوری و تبادلی است و به آینده ربطی ندارد، در این صورت اگر نویسد مانعی نیست.

وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ.

یعنی در معامله نقدی تنظیم سند لازم نیست ولی شاهد بگیرید، گفته‌اند:

شاهد گرفتن نیز مستحب است لفظ «لا یضار» صیغه مجهول و در اصل «لا یضار» بفتح راء است یعنی نویسنده سند و شاهد مورد ضرر و اذیت واقع نشود و اگر به صیغه معلوم و بفتح راء اول باشد منظور آنست که نویسنده و شاهد ضرر نرسانند و موجب اذیت نشوند ولی جمله «و ان تفعلوا» روشن می‌کند که وجه اول مراد است.

وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ اگر به شاهد و سند نویس اذیت کنید

حین تدعی قبل الكتاب»

تفسیر عیاشی عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت «و لا تکتبوا الشهادة» قال: بعد الشهادة.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۱، ص: ۵۳۷

از طاعت خدا خارج شده‌اید و آن گناه است، آن گاه در مقام موعظه و تهدید فرمود: وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

۲۸۳- وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ.

راغب در مفردات گوید: رهن و رهان هر دو به معنی وثیقه (مرهون) «۱» و در اصل مصدر می‌باشند یعنی اگر به وقت معامله در سفر بودید و کاتب نیافتید گروگانی در اختیار طلبکار بگذارید کافی است، در مجمع البیان فرمود:

به اجماع فقهاء در رهن، قبض شرط است و گرنه منعقد نمی‌شود ولی در تفسیر آلاء الرحمن آن را منع کرده لازم است به «فقه» رجوع شود ناگفته نماند رهن به جای سند و شاهد در وطن و حضر نیز کفایت می‌کند.

فَإِنْ آمَنَ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ فَلَئِنَّ الَّذِي أَوْثَمَنَ أَمَانَتَهُ وَوَلِيَّتِ اللَّهِ رَبَّهُ.

یعنی اگر: طلبکار به بدهکار اطمینان داشت و بدون گروگان و شاهد و سند، جنس را در اختیار او گذاشت، لازم است بدهکار از خدا بترسد و طلبی را که در آن مورد اطمینان بوده، بموقع بدهد «۲».

وَلَا تَكْتُبُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمٌ قَلْبُهُ.

اگر الف و لام «الشهادة» برای استغراق باشد، این جمله یک حکم کلی است و شهادت مورد آیه یکی از مصادیق آنست، یعنی: هیچ شهادتی را کتمان نکنید و هر که آن را کتمان کند و در وقتش ادا نکند، قلبی گناهکار دارد، ناگفته نماند: ادای شهادت با

زبان و کتمان آن با قلب است بدانجهت «آتم قلبه» آمده، آیه شاهد است که نسبت گناه به قلب هم داده می‌شود مثل: إِنْ تُبْذُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوْنَ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ بقره/ ۲۸۴، در آخر آیه فرموده:

که خدا به همه کارهای شما داناست و اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ.

(۱) - «رهان» در آیه به نظرم مبتداء خبر محذوف است و تقدیر آن: «فرهان مقبوضه تکفیکم» می‌باشد لفظ «مقبوضه» نشان می‌دهد که «رهان» جمع رهن است چنان که گفته‌اند.

(۲) - «امانته» مصدر به معنی مفعول است (ما اؤتمن فیه).

تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۵۳۸

[سوره البقره (۲): آیه ۲۸۴]

اشاره

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوُهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۸۴)

۲۸۴- از آن خداست آنچه در آسمانها و زمین است و اگر آنچه در دل دارید آشکار کنید یا پنهان دارید خدا شما را برای آن به حساب می‌کشد، پس آنکه را بخواهد می‌آمزد و آنکه را بخواهد عذاب می‌کند، خدا به همه چیز تواناست.

کلمه‌ها

تبدوا: بدو: آشکار شدن ابداء آشکار کردن، آن در آیه از باب افعال است.

انفسکم: مراد از «انفس» در اینجا باطن است (قلب، صدر و غیره).

شرحها

به نظر می‌آید: این آیه به مناسبت «وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ...» نازل شده و در حقیقت متمم آنست و در عین حال یک مطلب مستقلی است و حکایت از احاطه کامل خدا به باطن بندگان دارد خواه کتمان شهادت باشد یا غیر آن.

۲۸۴- لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ.

ظاهرا مراد از «ما فی السموات» موجودات بالا و از «ما فی الارض» موجودات پائین است، علی هذا سماوات و ارض نیز به این حکم داخل هستند یعنی مالک اصلی همه موجودات خداست.

وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوُهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ.

آیه صریح است در اینکه انسان در مقابل اعمال قلبی و درونی مسئول تفسیر أحسن الحديث، ج ۱، ص: ۵۳۹

است رجوع شود به «نکته‌ها» یعنی آنچه در آسمانها و زمین هست مال خداست شما هم از جمله آنها و مال خدا هستید لذا شما را در مقابل افکار باطنی خواه اظهار بکنید و یا نه، مسئول خواهد شمرد و به حساب خواهد کشید.

فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ پس از روشن شدن حساب و استحقاق عذاب هر که را بخواهد مطابق رحمت خویش مورد عفو قرار می‌دهد و هر که را بخواهد به موجب عدالت به عذاب می‌کشد علت عذاب که معلوم است، این تبعیض روی عوامل دیگری است و گرنه خدا کار جزاف نمی‌کند.

وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ خدا به هر چیز، از جمله محاسبه آمرزش و عذاب تواناست.

نکته‌ها

مراجعه به آیات نشان می‌دهد گناهان به دو قسمت تقسیم می‌شوند. گناهان خارجی و عملی و گناهان باطنی و قلبی مثلاً آیه إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ نور/ ۱۹ می‌گوید که دوست داشتن رواج فحشاء گناه است و آیه وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ بقره/ ۲۸۳ از گناهکار بودن قلب خبر می‌دهد و در آیه وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ بقره/ ۲۲۵ آمده است که از کسب و عمل قلب مؤاخذه می‌شوید همچنین در آیه وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوْهُ... و بالاخره آیه ذیل، قلب را مانند گوش و چشم مسئول می‌داند إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا اسراء/ ۳۶.

از این آیات روشن می‌شود که اعتقادات قلبی، کینه‌ها، علاقه‌ها، مهرها و خلاصه آنچه به وسیله قلب انجام می‌گیرد باید از روی دلیل باشد و گرنه، شخص تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۴۰ در مقابل آنها مسئول است.

اگر کسی: معاویه، ابن ملجم اصلی، معاویه و ابن ملجمهای زمان را دوست بدارد پیش خدا مسئول است آن قلب گناهکار است زیرا دلیلی به این دوست داشتن ندارد، و هم چنین اگر کسی علی بن ابی طالب علیه السّلام و سایر مردان خدا را دشمن دارد قلبی گناهکار دارد و دلیلی به این عداوت نخواهد یافت و همان گونه است همه عقائد باطله و نظیر آنها. در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السّلام در خصوص بعضی از ستمگران آمده که اگر کسی ذره‌ای از محبت آنها را در دل داشته باشد سزاوار است که خدا او را داخل بهشت نکند.

واردات قلبی و وسوسه‌ها از این مسئله مستثنی هستند که آنها از اختیار خارج می‌باشند و در پیش خدا عذابی ندارد. در کافی، بابی تحت عنوان «من یهمّ بالحسنه او السيئه» (۱) منعقد کرده و روایاتی نقل می‌کند که خلاصه آنها این است: نیت گناه، گناه نیست، ولی آن روایات منافات با این آیات ندارند اولاً آنها راجع به اعمال خارج هستند که نیت منشأ آنهاست، ولی آیات، راجع به عمل مستقل قلب است، ثانیاً مضمون آنها این است که اگر کسی قصد گناه کرد ولی عمل نکرد، عمل نکردن یک نوع اعراض از گناه است که شاید سبب آموزش نیت باشد.

(۱) - اصول کافی ج ۲ / ۴۲۸.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۴۱

[سوره البقره (۲): آیات ۲۸۵ تا ۲۸۶]

اشاره

أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۲۸۵) لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۲۸۶)

۲۸۵- پیامبر به آنچه از طرف خدایش به او نازل شده ایمان آورده است، مؤمنان (نیز) همگی به خدا و ملائکه او و کتابها و پیامبران او ایمان آورده‌اند (و گویند) میان هیچ یک از پیامبران خدا فرق نمی‌گذاریم و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم پروردگارا آموزش تو را (می‌جوئیم) و بازگشت به سوی تو است.

۲۸۶- خدا هیچ کس را جز به مقدورش تکلیف نمی‌کند، هر چه نیک کرده برای او است و هر چه بد کرده به زیان اوست

پروردگارا اگر فراموش کرده یا خطا کردیم ما را مؤاخذه نکن پروردگارا بر ما تکلیف سنگین بار مکن چنان که بر پیشینیان کردی، پروردگارا بر ما چیزی را که به آن تاب نداریم تحمیل مکن، ما را بیمارز، آثار گناهمان را بپوشان و به ما رحم کن تو سرپرست مایی پس ما را بر گروه کافران پیروز گردان.

کلمه‌ها

المصیر: مصدر میمی است به معنی بازگشت و اسم مکان آید به معنی بازگشتگاه باید دانست صیروت بازگشتی به صورت تحول مانند جنین شدن تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۴۲ نطفه است.

وسعها: وسع مقدور، آن در اصل به معنی فراخی است و معنای مقدور و میسور می‌دهد (مصدر از برای مفعول). اکتسبت: فرقی که قابل قبول باشد و نفس را قانع کند میان کسب و اکتساب بدست نیامده، رجوع شود به قاموس قرآن. اصر: آن در اصل به معنی سنگینی است و در آیه به معنی تکلیف سنگین است (مصدر به معنی فاعل). تحملنا: حمل (بفتح حاء) بار و بار برداشتن. حمل (بکسر حاء) بار ظاهری، تحمیل: بار کردن. فانصرنا: یعنی: ما را غالب و پیروز کن. نصر در اینجا به صورت غالب گردنست.

شرحها

می‌شود گفت که: این دو آیه، خلاصه و نتیجه‌گیری است از تمام سوره. توضیح اینکه: در این سوره از سجود ملائکه، مخالفت ابلیس، رانده شدن آدم از بهشت، آمدن پیامبران، ایمان آوردن به آنها، کفر ورزیدن از آنها، گرفتار شدن به بلا در اثر مخالفت، راهنمایی‌های خدا، اثر انفاق، بلای رباخواری و ... بحث شد. بازده و نتیجه همه اینها آنست که مسلمانان و پیامبرشان، به خدا و ملائکه و پیامبران و کتابهای خدا ایمان بیاورند و اظهار اطاعت کنند و از خدا استعانت جویند که از گناهانشان بگذرد، بلاهای گذشتگان را بسرشان نیاورد و بر دشمنان پیروزشان گرداند، با در نظر گرفتن آنکه خدا کمتر از توانایی انسان تکلیف می‌کند و عمل هر کس هر چه باشد به خودش مربوط است.

۲۸۵- آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ.

ظاهر آنست که «و المؤمنون» عطف بر «الرسول» باشد، یعنی پیامبر تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۴۳ و مؤمنان ایمان آوردند به آنچه از سوی خدا به پیامبر نازل شد، این ثنای بزرگی است از خدا نسبت به آن حضرت و مؤمنان. شرط اصلی هر قیام و نهضت آنست که رهبر قیام و کادر او به اصالت قیام ایمان داشته باشند، تمام پیامبران به دین خود ایمان واقعی داشتند، همچنین پرورش یافتگان آنها. جریان مباحله با نصاری نجران ایمان آن حضرت را کاملاً متجلی نمود.

كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»

ایمان در جمله بالا مبهم بود، در این جمله به تفصیل ذکر شده، کلمه «لا نفرق...» بعد از لفظ «رسله» حاکی از آنست که باید همه پیامبران خدا مورد تصدیق باشند درباره آنان که به بعضی از پیامبران ایمان می‌آورند و به بعضی ایمان نمی‌آورند آمده: أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا نساء/ ۱۵۰.

وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ «۲».

مؤمنان در مقام اعتراف به بندگی می‌گویند: فهمیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا انتظار آمرزش تو را داریم، به نظرم منظور آن نیست که کلام را به زبان می‌آورند بلکه عملشان گویای این سخن است و این جمله در ضمیرشان نقش بسته، چنان که در عکس

آن: قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا بقره/ ۹۳ نیز چنین است.

ناگفته نماند: صیوررت، رجوعی است توأم با تحول و تدریج مانند تحول نطفه به جنین و انسان، آدمی در راه بازگشت به خدا در اثر اعمال نیک و بد از حالی به حالی منتقل شده یا بهشتی می‌گردد و یا جهنمی و همه به سوی خدا برمی‌گردند: كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ انبیاء/ ۹۳ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً مآئده/ ۱۵۰.

(۱) - «لا نفرق» در تقدیر «و یقولون لا نفرق...» است.

(۲) - غفرانک مفعول فعل محذوف و تقدیر آن «نسأل غفرانک» است.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۴۴

۲۸۶- لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا.

این جمله در آیه ۲۳۳ نیز گذشت و در سوره انعام/ ۱۵۲، اعراف/ ۴۲، مؤمنان/ ۶۲ نیز آمده است، وسع «۱» در اصل به معنی فراخی و گسترش و در آیات قرآن به معنی مقدور و میسر است یعنی: خدا به هیچ کس تکلیف نمی‌کند مگر مقدور او را، چیزی را که در حد توانایی اوست، این یک قاعده کلی و عقلی و دینی است و منشأ هزاران احکام می‌باشد لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت مراد از «له- علیه» نفع و ضرر است یعنی برگشت اعم از بد و نیک بخود انسان است.

رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِضْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا.

در قاموس قرآن مشروحا گفته‌ام: خطا سه قسم است یکی آنکه انسان کار حرام را از روی عمد و بی‌اعتنایی انجام دهد، این خطا مسئولیت‌آور است.

مثل مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَذْخَلُوا نَاراً نوح/ ۲۵ بلی مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ بقره/ ۸۱ لذا در مجمع البیان خطا را گناه معنی کرده است.

بعضی از نسیانها نیز از بی‌اعتنایی و اهمال ناشی می‌شوند و شاید مراد از آن بی‌اعتنایی باشد مثل: كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا طه/

۱۲۶ پس این خطاها و نسیانها مورد مؤاخذه هستند، لذا مؤمنان در مقام استغاثه می‌گویند: رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا ...

و اما «اصر» به معنی تکلیف سنگین است، بنی اسرائیل در اثر تخلف از فرمان خدا، تکالیف شاقی بر آنها بار گردید، در سوره نساء آیه ۱۶۰ آمده:

(۱) - وسع مصدر است به معنی مفعول. در جوامع الجامع فرموده: «الوسع ما يسع الانسان ولا يضيقه».

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۱، ص: ۵۴۵

فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِغْيِهِمْ نَسِينَا... این تحریم در اثر تجاوز آنها بود، باید دانست در اصل شریعت تکلیف سنگین نیست ولی نافرمانیها آن را سنگین می‌کنند چنان که از «حملته...» معلوم می‌شود، ولی باید دانست که آنها تکلیف خارج از مقدور نبود و گرنه مخالف لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا می‌شد.

مؤمنان در این قسمت از آیه، دو تقاضا از خدا دارند: یکی عدم مؤاخذه در مقابل نسیان و خطا، دیگری گرفتار نشدن به تکلیف سنگین که دیگران گرفتار شدند.

رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ تکرار لفظ «ربنا» خصوصاً در برابر خدا و چنگ زدن به مقام ربوبیت و کارسازی است، مراد از «ما لا طاقه لنا» عذابهای منهدم کننده و خانمان برانداز است که در اثر گناهان پیش می‌آیند، این تقاضای دیگر مؤمنان از

مقام ربوبیت است که به چنان بلاها گرفتار نشوند.

وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ به نظر می‌آید مراد از «اغفر لنا» از بین بردن آثار وضعی گناهان باشد که غیر از عفو است. در اینجا مؤمنان چهار خواهش دیگر از خدا دارند، که می‌گویند: خدایا ما را بیامرز، آثار گناهان را از ما ببر، و ما را قرین رحمت خود فرمای، و بر قوم کافران پیروز گردان. آمین.

نکته‌ها

یکی از بزرگترین کارهای نیک تربیت انسان است، تربیتی که بر اساس ایمان به خدا و معاد باشد، اگر انسانها چنین تربیت شوند، دنیا مدینه فاضله تفسیر احسن الحدیث، ج ۱، ص: ۵۴۶

خواهد شد، هدف بزرگ پیامبران تربیت انسانهاست، به غیر از دو عامل فوق، هیچ عاملی، مفید بودن و انسان بودن انسان را تضمین نمی‌کند، آنکه به خدا و مجازات عقیده ندارد کدام عامل می‌تواند او را از خیانت و جنایت و ... باز دارد راهی که قرآن در پیش گرفته بهترین راه برای تربیت انسان و پیشبرد تمدن است باید از آن پیروی نمود، آری آن انسان به حال جامعه مفید خواهد بود که بگوید: رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَهْطَأْنَا

در ۲۵ صفر الخیر ۱۳۹۸ از تفسیر سوره بقره نزدیک به ظهر فارغ شدم.
و الحمد لله و هو خیر ختام

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن

منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰ IR۹۰

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بداند، نگاه می دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکنند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

